



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



آیه انوار الشمس علی الامام علی بن ابی طالب

حجرتی به سعادت منتهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# توضیح نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

ناشر چاپی:

بنیاد جهانی آیه الله العظمی شیرازی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۸	توضیح نهج البلاغه جلد ۲
۲۸	مشخصات کتاب
۲۹	اشاره
۳۳	فهرست مطالب
۳۹	خطبه های امیرمؤمنان علی علیه السلام
۳۹	خطبه هشتاد و ششم
۳۹	و من خطبه له علیه السلام
۳۹	اشاره
۳۹	اوصاف خدا
۴۰	موعظه های ارزشمند
۴۱	مسئول بودن انسان
۴۵	دلسوزترین و دغل کارترین مردم
۴۵	معیار سعادت و شقاوت
۴۶	بخشی از رذائل اخلاقی
۴۸	خطبه هشتاد و هفتم
۴۸	و من خطبه له علیه السلام فی بیان صفات المتقین و صفات الفساق
۴۸	اشاره
۴۸	محبوب ترین بندگان خدا
۵۵	اوصاف فاسقان
۵۷	باز بودن راه حق و نقش اهل بیت علیهم السلام
۵۸	وظیفه مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام
۶۰	سابقه درخشان امام علی علیه السلام
۶۱	قیاس و عمل به رأی ممنوع

- ۶۲ ..... فرجام کار بنی امیه
- ۶۳ ..... خطبه هشتاد و هشتم
- ۶۳ ..... و من خطبة له عليه السلام و قد ذكر الإمام عليه السلام فيها ما يسبب هلاك الناس
- ۶۳ ..... اشاره
- ۶۳ ..... عوامل سعادت و ناپودی مردم
- ۶۵ ..... فرقه های گوناگون
- ۶۷ ..... خطبه هشتاد و نهم
- ۶۷ ..... و من خطبة له عليه السلام حول الرسول الأعظم صلى الله عليه و آله و اتباعه عليه السلام له صلى الله عليه و آله
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۷ ..... دورنمای عصر جاهلیت
- ۷۰ ..... لزوم پندگیری از گذشتگان
- ۷۱ ..... شباهت های مردمان عصر امام علیه السلام با مردم عصر پیامبر صلى الله عليه و آله
- ۷۳ ..... خطبه نودم
- ۷۳ ..... و من خطبة له عليه السلام و هي مشتملة على أوصاف الله سبحانه و عظیم مخلوقاته
- ۷۳ ..... اشاره
- ۷۳ ..... ستایش و اوصاف پروردگار
- ۷۵ ..... جایگاه خورشید و ماه در هستی
- ۷۸ ..... نصایح سودمند
- ۸۰ ..... خطبه نود و یکم
- ۸۰ ..... و من خطبة له عليه السلام تعرف بخطبة الأشباح و هي من جلائل خطبه عليه السلام
- ۸۰ ..... اشاره
- ۸۰ ..... خشم امام علیه السلام از پرسش نابخردانه یک فرد
- ۸۱ ..... بدهد و باز دارد، در خور ستایش است
- ۸۲ ..... ضامن روزی آفریدگان
- ۸۳ ..... وصف پروردگار
- ۸۴ ..... عطای کاستی ناپذیر

- ۸۶ ..... «اسخان در علم» کیانند؟
- ۸۸ ..... تبیین صفات الهی به بیانی دیگر
- ۹۱ ..... دلالت های خدایی
- ۹۳ ..... گمراهی قائلان به تشبیه
- ۹۶ ..... دلیل تأکید امام علیه السلام بر پرهیز از همانند پنداشتن خدا به مخلوقات
- ۹۷ ..... اراده پروردگار در امور تکوینی
- ۹۸ ..... چگونگی خلقت آفریده های گوناگون
- ۹۹ ..... هستی فرمانبردار
- ۱۰۰ ..... هماهنگی در نظام آفرینش
- ۱۰۱ ..... و منها: فی صفة السماء
- ۱۰۱ ..... اشاره
- ۱۰۱ ..... چگونگی خلقت آسمان
- ۱۰۴ ..... شهاب سنگ ها و علوم جدید و قرآن
- ۱۰۵ ..... نقش ماه و خورشید
- ۱۰۶ ..... ستارگان زینت بخش آسمان
- ۱۰۷ ..... شهاب سنگ ها و ستارگان فرخنده و شوم
- ۱۰۸ ..... و منها: فی صفة الملائكة
- ۱۰۸ ..... اشاره
- ۱۰۸ ..... توصیف فرشتگان
- ۱۱۰ ..... توصیفی از ساکنان حظیره قدس و سرادق مجد
- ۱۱۱ ..... ویژگی های فرشتگان
- ۱۱۶ ..... گونه های شگفت فرشتگان
- ۱۱۸ ..... حلاوت خدانشناسی
- ۱۲۲ ..... بندگی بی گسست
- ۱۲۴ ..... برزخ بیم و امید
- ۱۲۶ ..... و منها: فی صفة الأرض و دحوها علی الماء

- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... آفرینش زمین و گستراندن آن بر روی آب
- ۱۳۳ ..... باران جایگزین چشمه ها و جویبارها و رودخانه ها
- ۱۳۶ ..... نقش گیاهان
- ۱۳۹ ..... آفرینش حضرت آدم علیه السلام
- ۱۴۰ ..... فلسفه هبوط آدم علیه السلام
- ۱۴۱ ..... پیمان الهی درباره پیامبران
- ۱۴۲ ..... تقسیم ارزاق و فلسفه تفاوت آن
- ۱۴۳ ..... اجل آدمیان
- ۱۴۴ ..... گوشه ای از علم پروردگار
- ۱۵۲ ..... نیایش امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۵۵ ..... خطبه نود و دوم
- ۱۵۵ ..... و من خطبة له عليه السلام لما أريد على البيعة بعد قتل عثمان
- ۱۵۵ ..... اشاره
- ۱۵۵ ..... خودداری امام علیه السلام از پذیرش بیعت
- ۱۵۷ ..... خطبه نود و سوم
- ۱۵۷ ..... و من خطبة له عليه السلام
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... برخورد امام علیه السلام با خوارج
- ۱۵۸ ..... پیام امام علیه السلام
- ۱۶۰ ..... آنگاه که بلا چهره نماید
- ۱۶۱ ..... خطر بنی امیه از زبان امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۶۴ ..... مصونیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه اموی
- ۱۶۴ ..... نوید رهایی
- ۱۶۶ ..... خطبه نود و چهارم
- ۱۶۶ ..... و من خطبة له عليه السلام فيها وصف الله و الرسول صلى الله عليه و آله و آل البيت عليهم السلام ثم الوعد و الإرشاد



- ۱۶۶ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... صفات پروردگار
- ۱۶۷ ..... جایگاه رفیع پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت
- ۱۶۹ ..... منش و روش پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۶۹ ..... فرصت مغتنم
- ۱۷۱ ..... خطبه نود و پنجم
- ۱۷۱ ..... و من خطبة له عليه السلام في فضيلة الرسول صلى الله عليه و آله
- ۱۷۱ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... اوصاف مردم قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۷۳ ..... خطبه نود و ششم
- ۱۷۳ ..... و من خطبة له عليه السلام فيها حمد الله و تمجيد الرسول صلى الله عليه و آله
- ۱۷۳ ..... اشاره
- ۱۷۳ ..... اوصاف پروردگار
- ۱۷۴ ..... و منها: في ذكر الرسول عليه السلام
- ۱۷۴ ..... اشاره
- ۱۷۴ ..... جایگاه رفیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۷۶ ..... خطبه نود و هفتم
- ۱۷۶ ..... و من خطبة له عليه السلام في حال أصحابه و أصحاب الرسول صلى الله عليه و آله
- ۱۷۶ ..... اشاره
- ۱۷۶ ..... خدا در کمین ستمگران
- ۱۷۷ ..... گله گذاری حضرت علیه السلام از مردم هم روزگار خویش
- ۱۸۰ ..... دلتنگی امام علیه السلام از اصحاب خود
- ۱۸۱ ..... پنج خصلت نکوهیده کوفیان
- ۱۸۳ ..... تشبیه مردم کوفه به شتران بی ساربان
- ۱۸۵ ..... ضرورت پیروی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۸۶ ..... ویژگی های اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

- ۱۸۸ ..... خطبه نود و هشتم
- ۱۸۸ ..... و من كلام له عليه السلام في وصف بنى أمية
- ۱۸۸ ..... اشاره
- ۱۸۹ ..... دستور العملی برای آینده
- ۱۹۰ ..... خطبه نود و نهم
- ۱۹۰ ..... و من خطبة له عليه السلام في التزهيد في الدنيا
- ۱۹۰ ..... اشاره
- ۱۹۰ ..... ستایش پروردگار و درخواست سلامت
- ۱۹۱ ..... دنیا را وا نهید
- ۱۹۲ ..... مثالی برای اهل دنیا
- ۱۹۳ ..... سرزنش رقابت بر سر دنیا
- ۱۹۵ ..... پندآموزی از گذشتگان
- ۱۹۶ ..... حالات مختلف مردم
- ۱۹۶ ..... لزوم یاد مرگ هنگام گناه
- ۱۹۶ ..... استعانت از خدای سبحان
- ۱۹۷ ..... خطبه صدم
- ۱۹۷ ..... و من خطبة له عليه السلام في رسول الله صلى الله عليه وآله و أهل بيته الأطهار عليهم السلام
- ۱۹۷ ..... اشاره
- ۱۹۷ ..... حمد و ستایش الهی
- ۱۹۸ ..... گواهی به عبودیت و رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله
- ۱۹۸ ..... اهل بیت علیهم السلام و ویژگی های آنان
- ۲۰۰ ..... بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام
- ۲۰۱ ..... تشبیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به ستارگان آسمان
- ۲۰۲ ..... خطبه صد و یکم
- ۲۰۲ ..... و من خطبة له عليه السلام و هي تشتمل على الملاحم
- ۲۰۲ ..... اشاره

- ۲۰۲ ..... گواهی به وحدانیت خدا
- ۲۰۳ ..... هشدار امام علیه السلام نسبت به تکذیب خود
- ۲۰۴ ..... پیشگویی درباره عبدالملک مروان
- ۲۰۵ ..... نمایی از سلطه عبدالملک مروان
- ۲۰۶ ..... حوادث وحشتناک کوفه
- ۲۰۷ ..... خطبه صد و دوم
- ۲۰۷ ..... و من کلام له علیه السلام یجری هذا المجری
- ۲۰۷ ..... اشاره
- ۲۰۷ ..... صحنه هایی از روز قیامت
- ۲۰۹ ..... پیشگویی درباره صاحب الزنج
- ۲۱۰ ..... اوصاف مقاومت کنندگان در مقابل فتنه صاحب الزنج
- ۲۱۲ ..... خطبه صد و سوم
- ۲۱۲ ..... و من خطبة له علیه السلام فی التزهید فی الدنيا
- ۲۱۲ ..... اشاره
- ۲۱۴ ..... دانشمند واقعی
- ۲۱۴ ..... بدترین انسان ها نزد خدا
- ۲۱۶ ..... تصویری از آخرالزمان
- ۲۱۷ ..... آمادگی برای آزمون
- ۲۱۸ ..... سخنی از سید رضی رحمه الله
- ۲۱۹ ..... خطبه صد و چهارم
- ۲۱۹ ..... و من خطبة له علیه السلام و قد تقدم مختارها بخلاف هذه الرواية
- ۲۱۹ ..... اشاره
- ۲۱۹ ..... دورنمای عصر رسالت
- ۲۲۱ ..... امام علیه السلام این گونه بود
- ۲۲۲ ..... سخنی از سید رضی رحمه الله
- ۲۲۳ ..... خطبه صد و پنجم

- ۲۲۳ ..... و من خطبة له عليه السلام -
- ۲۲۳ ..... اشاره
- ۲۲۴ ..... کیفیت دستیابی بنی امیه به حکومت و دنیا
- ۲۲۶ ..... فرجام بنی امیه
- ۲۲۶ ..... اشاره
- ۲۲۷ ..... بیناترین و شنواترین انسان ها
- ۲۲۷ ..... مواعظ سودمند
- ۲۳۱ ..... خطبه صد و ششم
- ۲۳۱ ..... و من خطبة له عليه السلام و فيها فضل الإسلام و فضائل الرسول صلى الله عليه و آله و لوم أصحابه
- ۲۳۱ ..... اشاره
- ۲۳۱ ..... ویژگی های دین مبین اسلام
- ۲۳۶ ..... منها فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله
- ۲۳۶ ..... اشاره
- ۲۳۷ ..... دعا برای پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۳۷ ..... سخنی از سید رضی رحمه الله
- ۲۳۸ ..... و منها: فی خطاب أصحابه
- ۲۳۸ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... نقش اسلام در عظمت مسلمانان
- ۲۳۹ ..... سرزنش اصحاب
- ۲۴۰ ..... خطبه صد و هفتم
- ۲۴۰ ..... و من خطبة له عليه السلام فی بعض أيام صفین
- ۲۴۰ ..... اشاره
- ۲۴۰ ..... سرزنش اصحاب امام علیه السلام
- ۲۴۲ ..... خطبه صد و هشتم
- ۲۴۲ ..... و من خطبة له عليه السلام و هی من خطب الملاحم
- ۲۴۲ ..... اشاره

- ۲۴۳ ..... ستایش و اوصاف پروردگار
- ۲۴۴ ..... منها: فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله
- ۲۴۴ ..... اشاره
- ۲۴۷ ..... روشن شدن حقایق و علامت قیامت
- ۲۴۸ ..... در سرزنش کسانی که برای سرکوب فتنه قیام نمی کنند
- ۲۵۰ ..... پیشگویی از آینده
- ۲۵۲ ..... سرزنش مردم
- ۲۵۳ ..... لزوم توجه جامعه به امام علیه السلام
- ۲۵۴ ..... جولان باطل و فتنه
- ۲۵۷ ..... خطبه صد و نهم
- ۲۵۷ ..... و من خطبة له علیه السلام فی صفة الله و ذکر الملائكة و بیان الخلق و الإشارة إلى البعث
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۵۷ ..... اندر وصف پروردگار
- ۲۶۲ ..... منها: فی وصف الملائكة
- ۲۶۴ ..... عصیان الخلق
- ۲۶۴ ..... اشاره
- ۲۶۵ ..... اوصاف کسی که شیفته چیزی باشد
- ۲۶۷ ..... حوادث هولناک هنگام مرگ
- ۲۶۸ ..... حالات احتضار
- ۲۷۰ ..... حالات پس از مرگ
- ۲۷۱ ..... هنگامه رستاخیز
- ۲۷۲ ..... سرنوشت بهشتیان
- ۲۷۳ ..... سرنوشت دوزخیان
- ۲۷۴ ..... منها: فی ذکر النبی صلی الله علیه و آله
- ۲۷۴ ..... اشاره
- ۲۷۴ ..... در معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

- ۲۷۵ ..... اوصاف اهل بیت علیهم السلام
- ۲۷۶ ..... خطبه صد و دهم
- ۲۷۶ ..... و من خطبة له عليه السلام في أركان الإسلام
- ۲۷۶ ..... اشاره
- ۲۷۸ ..... مواعظ سودمند
- ۲۷۹ ..... زیان عالم بی عمل
- ۲۸۰ ..... خطبه صد و یازدهم
- ۲۸۰ ..... و من خطبة له عليه السلام في ذم الدنيا
- ۲۸۰ ..... اشاره
- ۲۸۷ ..... عبرت از سرنوشت مردگان
- ۲۹۰ ..... خطبه صد و دوازدهم
- ۲۹۰ ..... و من خطبة له عليه السلام ذكر فيها ملك الموت و توفية النفس
- ۲۹۱ ..... خطبه صد و سیزدهم
- ۲۹۱ ..... و من خطبة له عليه السلام في ذم الدنيا
- ۲۹۱ ..... اشاره
- ۲۹۳ ..... مواعظ سودمند
- ۲۹۳ ..... اوصاف زاهدان
- ۲۹۴ ..... نکوهش مردمان
- ۲۹۶ ..... خطبه صد و چهاردهم
- ۲۹۶ ..... و من خطبة له عليه السلام في وعظ الناس
- ۲۹۶ ..... اشاره
- ۲۹۶ ..... ستایش الهی
- ۲۹۸ ..... گواهی به یگانگی خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۹۹ ..... جایگاه تقوا و پرهیزگاران
- ۳۰۰ ..... ویژگی های دنیا
- ۳۰۶ ..... خطبه صد و پانزدهم

- و من خطبة له عليه السلام في الإستسقاء ..... ٣٠٦
- اشاره ..... ٣٠٦
- دعای باران ..... ٣٠٦
- خطبه صد و شانزدهم ..... ٣١٣
- و من خطبة له عليه السلام ..... ٣١٣
- اشاره ..... ٣١٣
- ویژگی های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ٣١٣
- یاد معاد و آثار آن ..... ٣١٤
- آرزوی مرگ ..... ٣١٦
- توضیح سید رضی رحمه الله ..... ٣١٧
- خطبه صد و هفدهم ..... ٣١٩
- و من کلام له عليه السلام يوبخ البخلء بالمال و النفس ..... ٣١٩
- پندگیری از گذشتگان ..... ٣١٩
- خطبه صد و هجدهم ..... ٣٢١
- و من کلام له عليه السلام في مدح أصحابه و تحريضهم على العمل ..... ٣٢١
- خطبه صد و نوزدهم ..... ٣٢٣
- و من کلام له عليه السلام و قد جمع الناس و حضّهم على الجهاد فسکتوا مليًا ..... ٣٢٣
- اشاره ..... ٣٢٣
- امیرمؤمنان علیه السلام و عشق به شهادت ..... ٣٢٥
- ویژگی رهبری امیرمؤمنان علیه السلام ..... ٣٢٥
- خطبه صد و بیستم ..... ٣٢٦
- و من کلام له عليه السلام في بيان بعض فضله و وعظ الناس ..... ٣٢٦
- اشاره ..... ٣٢٦
- وحدت و تعادل همه ادیان ..... ٣٢٧
- لزوم عمل برای روز قیامت ..... ٣٢٧
- ویژگی های آتش جهنم ..... ٣٢٨

- نام نیک بهتر از مال ..... ۳۲۸
- خطبه صد و بیست و یکم ..... ۳۲۹
- و من کلام له بعد علیه السلام لیلۃ الہریر ..... ۳۲۹
- اشاره ..... ۳۲۹
- از سخنان آن حضرت علیه السلام پس از لیلۃ الہریر ..... ۳۲۹
- امام علیه السلام و آروزی دیدار صالحان ..... ۳۳۲
- دام های شیطان ..... ۳۳۴
- خطبه صد و بیست و دوم ..... ۳۳۵
- ومن کلام له علیه السلام قاله للخوارج وقد خرج إلى معسكرهم وهم مقيمون على إنكار الحكومة فقال علیه السلام : ..... ۳۳۵
- اشاره ..... ۳۳۵
- چند نکته درباره پذیرش حکمیت ..... ۳۳۸
- امام علیه السلام و یکسان بودن در گذشته و حال ..... ۳۳۹
- خطبه صد و بیست و سوم ..... ۳۴۱
- و من کلام له علیه السلام قاله لأصحابه فی ساحة الحرب بصفین: ..... ۳۴۱
- اشاره ..... ۳۴۱
- جایگاه شجاعت در راه خدا ..... ۳۴۲
- پیشگویی امام علیه السلام از وقایع آینده ..... ۳۴۳
- رهنمودهای نظامی ..... ۳۴۴
- بدفترجامی فرار از جنگ ..... ۳۴۸
- جایگاه شهیدان و مجاهدان ..... ۳۴۸
- نفرین امام علیه السلام بر نیروهای دشمن ..... ۳۴۹
- گفتاری از سید رضی رحمه الله ..... ۳۵۱
- خطبه صد و بیست و چهارم ..... ۳۵۲
- و من کلام له علیه السلام فی التحکیم ..... ۳۵۲
- اشاره ..... ۳۵۲
- مهلت چرا؟ ..... ۳۵۴



- ۳۵۷ ..... حق گزایی در همه زمینها
- ۳۵۸ ..... نکوهش اصحاب
- ۳۵۹ ..... خطبه صد و بیست و پنجم
- ۳۵۹ ..... و من کلام له علیه السلام لما عوتب فی التسویة فی العطاء
- ۳۵۹ ..... اشاره
- ۳۵۹ ..... زمینه این سخن
- ۳۶۲ ..... خطبه صد و بیست و ششم
- ۳۶۲ ..... و من کلام له علیه السلام و فیہ یبیین بعض أحكام الدین و یکشف للخوارج الشبهة و ینقض حکم الحکمین
- ۳۶۲ ..... اشاره
- ۳۶۲ ..... زمینه ایراد سخن
- ۳۶۳ ..... اندیشه و رفتار جاهلانه خوارج
- ۳۶۳ ..... نگاهی به تفکر خوارج
- ۳۶۵ ..... بدفرجامی افراط و تقریط
- ۳۶۵ ..... ضرورت اتحاد
- ۳۶۷ ..... دلیل پذیرش حکمیت
- ۳۶۸ ..... چگونگی داوری
- ۳۷۰ ..... خطبه صد و بیست و هفتم
- ۳۷۰ ..... و من کلام له علیه السلام فیما یخبر به عن الملاحم بالبصرة
- ۳۷۰ ..... اشاره
- ۳۷۰ ..... قیام صاحب الزنج
- ۳۷۲ ..... زهد امام علیه السلام نسبت به دنیا
- ۳۷۳ ..... منه فی وصف الأتراك:
- ۳۷۳ ..... اشاره
- ۳۷۳ ..... پیشگوی امام علیه السلام درباره مغول و حمله آنان
- ۳۷۴ ..... علم غیب از نگاه امام علیه السلام
- ۳۷۶ ..... خطبه صد و بیست و هشتم

- و من خطبة له عليه السلام في ذكر المكايل و الموازين ..... ٣٧٦
- اشاره ..... ٣٧٦
- آرزوهای دنیوی ..... ٣٧٦
- اوصاف روزگار امام عليه السلام ..... ٣٧٧
- یادی از گذشتگان ..... ٣٧٩
- امر به معروف و نهی از منکر ..... ٣٨٠
- خطبه صد و بیست و نهم ..... ٣٨١
- و من کلام له عليه السلام لأبيذر رحمه الله لما أخرج إلى الربذة ..... ٣٨١
- اشاره ..... ٣٨١
- تبعید ابوذر رحمه الله به ربذه ..... ٣٨١
- نکته ای جالب درباره ابوذر رحمه الله ..... ٣٨٣
- خطبه صد و سی ام ..... ٣٨٤
- و من کلام له عليه السلام و فيه يبين عليه السلام قبوله أي الخلافة و يصف الإمام الحق ..... ٣٨٤
- اشاره ..... ٣٨٤
- سرزنش مردمان روزگار امام عليه السلام ..... ٣٨٤
- دلیل پذیرش خلافت از سوی امام عليه السلام ..... ٣٨٥
- ویژگی های حاکم در جامعه اسلامی ..... ٣٨٧
- خطبه صد و سی و یکم ..... ٣٨٩
- و من خطبة له عليه السلام و فيها وعظ و تزهيد و تذكير ..... ٣٨٩
- اشاره ..... ٣٨٩
- حمد و ستایش الهی ..... ٣٨٩
- نگاهی به شیوه گذشتگان ..... ٣٩١
- اثر تقوا در زندگی ..... ٣٩٣
- خطبه صد و سی و دوم ..... ٣٩٤
- و من خطبة له عليه السلام فيها تعظيم لله سبحانه و ذكر للقرآن و الرسول عليه السلام و وعظ للناس ..... ٣٩٤
- اشاره ..... ٣٩٤

- عظمت پروردگار ..... ۳۹۴
- منها فی القرآن: ..... ۳۹۵
- اشاره ..... ۳۹۵
- بیان برخی ویژگی های قرآن ..... ۳۹۵
- منها حول الرسول صلی الله علیه و آله : ..... ۳۹۶
- منها فی وصف الدنيا: ..... ۳۹۷
- منها فی عظة الناس: ..... ۳۹۸
- اشاره ..... ۳۹۸
- اوصاف قرآن کریم ..... ۳۹۹
- نکوهش مردم روزگار امام علیه السلام ..... ۴۰۰
- خطبه صد و سی و سوم ..... ۴۰۱
- و من کلام له علیه السلام و قد شاوره عمر بن الخطاب فی الخروج إلى غزو الروم ..... ۴۰۱
- اشاره ..... ۴۰۱
- زمینه ایراد این سخن ..... ۴۰۱
- بازداشتن عمر از رفتن به جنگ رومیان ..... ۴۰۲
- خطبه صد و سی و چهارم ..... ۴۰۴
- و من کلام له علیه السلام و قد وقعت مشاجرة بينه و بين عثمان، فقال المغيرة بن الأحنس لعثمان: أنا أكفيك، فقال على علیه السلام للمغيرة: ..... ۴۰۴
- اشاره ..... ۴۰۴
- زمینه ایراد سخن ..... ۴۰۴
- تحقیر مغیره بن احنس ..... ۴۰۴
- خطبه صد و سی و پنجم ..... ۴۰۶
- و من کلام له علیه السلام فی أمر البيعة ..... ۴۰۶
- اشاره ..... ۴۰۶
- زمینه ایراد سخن ..... ۴۰۶
- خطبه صد و سی و ششم ..... ۴۰۸
- و من کلام له علیه السلام فی شأن طلحة و الزبير و فی البيعة له ..... ۴۰۸

- ۴۰۸ ..... اشاره
- ۴۰۸ ..... بیعت شکنی طلحه و زبیر
- ۴۰۹ ..... واقعیت ماجرای قتل عثمان
- ۴۱۰ ..... تحلیل جریان ناکثین
- ۴۱۴ ..... خطبه صد و سی و هفتم
- ۴۱۴ ..... و من خطبة له عليه السلام يومئذ فيها إلى ذكر الملاحم
- ۴۱۴ ..... اشاره
- ۴۱۷ ..... پیشگوی امام علیه السلام درباره عبد الملك مروان
- ۴۱۹ ..... لزوم تمسک به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۲۰ ..... خطبه صد و سی و هشتم
- ۴۲۰ ..... و من کلام له عليه السلام فی وقت الشوری
- ۴۲۰ ..... اشاره
- ۴۲۰ ..... ستایش امام علیه السلام از خود و هشدار از خطر شورا
- ۴۲۲ ..... خطبه صد و سی و نهم
- ۴۲۲ ..... و من کلام له عليه السلام فی النهی عن عیب الناس
- ۴۲۵ ..... خطبه صد و چهلم
- ۴۲۵ ..... و من کلام له عليه السلام فی النهی عن سماع الوقیعة، و ترتیب الأثر علیها، و فی الفرق بین الحق و الباطل
- ۴۲۵ ..... اشاره
- ۴۲۶ ..... فاصله بین حق و باطل
- ۴۲۷ ..... خطبه صد و چهل و یکم
- ۴۲۷ ..... و من کلام له عليه السلام فی مواضع المعروف
- ۴۲۹ ..... خطبه صد و چهل و دوم
- ۴۲۹ ..... و من خطبة له عليه السلام فی الإستسقاء
- ۴۲۹ ..... اشاره
- ۴۲۹ ..... فرمان پذیری آسمان و زمین در برابر خدا
- ۴۳۰ ..... تا توبه کنند

- ۴۳۰ ..... اثرات استغفار
- ۴۳۱ ..... دعای طلب باران
- ۴۳۲ ..... عرض نیاز
- ۴۳۴ ..... خطبه صد و چهل و سوم
- ۴۳۴ ..... و من خطبة له عليه السلام في بعثة الرسل و فضل أهل البيت عليهم السلام و أحوال أهل الضلال
- ۴۳۴ ..... اشاره
- ۴۳۴ ..... فلسفه بعثت پیامبران عليهم السلام
- ۴۳۵ ..... فلسفه و ضرورت امتحان الهی
- ۴۳۶ ..... پندارهای مخالفان اهل بیت عليهم السلام
- ۴۳۷ ..... دنیا پرستان
- ۴۳۹ ..... خطبه صد و چهل و چهارم
- ۴۳۹ ..... و من خطبة له عليه السلام في فناء الدنيا و ذم البدعة
- ۴۳۹ ..... اشاره
- ۴۳۹ ..... مشکلات و حوادث دنیا
- ۴۴۱ ..... نکوهش بدعت
- ۴۴۲ ..... خطبه صد و چهل و پنجم
- ۴۴۲ ..... اشاره
- ۴۴۳ ..... جایگاه حاکم اسلامی در نظام
- ۴۴۳ ..... اشاره
- ۴۴۴ ..... دلیل منع
- ۴۴۶ ..... خطبه صد و چهل و ششم
- ۴۴۶ ..... و من خطبة له عليه السلام
- ۴۴۶ ..... اشاره
- ۴۴۶ ..... فلسفه بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۴۴۸ ..... پیشگویی امام علیه السلام از آینده
- ۴۵۲ ..... عوامل نابودی امت های پیشین

- ۴۵۳ ..... مواعظ سودمند
- ۴۵۴ ..... از مصادیق قاعده «تعرف الأشياء بأضدادها»
- ۴۵۵ ..... لزوم پیروی از ائمه علیهم السلام و عالمان ربّانی
- ۴۵۶ ..... خطبه صد و چهل و هفتم
- ۴۵۶ ..... و من کلام له علیه السلام فی ذکر أهل البصرة -
- ۴۵۶ ..... اشاره
- ۴۵۶ ..... ویژگی های طلحه و زبیر
- ۴۵۹ ..... خطبه صد و چهل و هشتم
- ۴۵۹ ..... و من کلام له علیه السلام قبل موته
- ۴۵۹ ..... اشاره
- ۴۵۹ ..... مرگ، قانون فراگیر
- ۴۶۱ ..... وصیتنامه حضرت علی علیه السلام
- ۴۶۴ ..... خطبه صد و چهل و نهم
- ۴۶۴ ..... و من خطبة له علیه السلام فی الملاحم و فی وصف أهل الضلال
- ۴۶۴ ..... اشاره
- ۴۶۴ ..... اوصاف گمراهان
- ۴۶۵ ..... اهل بیت علیهم السلام هادیان بشر
- ۴۶۷ ..... منها فی أهل الضلال:
- ۴۶۷ ..... اشاره
- ۴۶۷ ..... ویژگی های گمراهان در جاهلیت
- ۴۶۹ ..... ارتداد پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۷۱ ..... خطبه صد و پنجاهم
- ۴۷۱ ..... و من خطبة له علیه السلام یحدّث من القتن
- ۴۷۱ ..... اشاره
- ۴۷۱ ..... حمد خدا و شهادتین
- ۴۷۲ ..... مقام والای پیامبر صلی الله علیه و آله

- دورنمای عصر جاهلیت - ۴۷۲
- هشدار نسبت به بازگشت به جاهلیت - ۴۷۳
- فتنه امویان - ۴۷۵
- حالات مردم و وظیفه اهل ایمان در فتنه - ۴۷۸
- خطبه صد و پنجاه و یکم - ۴۸۰
- و من خطبة له عليه السلام في صفة الله سبحانه، و صفة أئمة الدين - ۴۸۰
- اشاره - ۴۸۰
- ستایش و توصیف الهی - ۴۸۰
- اوصاف امام مهدی عجل الله فرجه - ۴۸۴
- دین برگزیده - ۴۸۶
- خطبه صد و پنجاه و دوم - ۴۸۸
- و من خطبة له عليه السلام في صفة الضال - ۴۸۸
- اشاره - ۴۸۸
- وصف گمراهان - ۴۸۸
- وصف غافلان - ۴۸۹
- هشدار و موعظه های ارزشمند - ۴۹۰
- موعظه های سودمند - ۴۹۱
- خصلت های نابود کننده اعمال - ۴۹۳
- یادآوری - ۴۹۵
- مقایسه ای بین غیر مؤمنان و مؤمنان - ۴۹۶
- خطبه صد و پنجاه و سوم - ۴۹۷
- و من خطبة له عليه السلام في فضل أهل البيت عليهم السلام و الإرشاد - ۴۹۷
- اشاره - ۴۹۷
- ویزگی های عاقلان - ۴۹۷
- لزوم پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله - ۴۹۸
- ویزگی های مخالفان اهل بیت علیهم السلام - ۴۹۸

- ۴۹۹ ..... اوصاف خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۰۱ ..... ویژگی های هوشمندان
- ۵۰۲ ..... ناتوانی ریا در حفظ ریاکار
- ۵۰۳ ..... نقش تربیت و تغذیه در شخصیت سازی
- ۵۰۴ ..... خطبه صد و پنجاه و چهارم
- ۵۰۴ ..... و من خطبة له علیه السلام يذكر فيها بديع خلقه الخفافش
- ۵۰۴ ..... اشاره
- ۵۰۴ ..... حمد و ستایش و اوصاف پروردگار
- ۵۰۶ ..... آفرینش شگفت خفایش
- ۵۱۰ ..... خطبه صد و پنجاه و پنجم
- ۵۱۰ ..... و من كلام له علیه السلام خاطب به أهل البصرة على جهة اقتصاص الملاحم
- ۵۱۰ ..... اشاره
- ۵۱۰ ..... وظیفه مؤمنان در هنگام فتنه
- ۵۱۱ ..... تحلیل عملکرد عایشه در جنگ صفین
- ۵۱۲ ..... حقیقت ایمان
- ۵۱۴ ..... دورنمایی از رستاخیز آدمیان
- ۵۱۶ ..... لزوم تمسک به قرآن مجید
- ۵۱۹ ..... نمونه هایی از فتنه ها و آزمایشات
- ۵۲۱ ..... خطبه صد و پنجاه و ششم
- ۵۲۱ ..... و من خطبة له علیه السلام فيها الحث على التقوى والعمل للأخرة
- ۵۲۱ ..... اشاره
- ۵۲۱ ..... ستایش پروردگار
- ۵۲۲ ..... نمایی از روزگار
- ۵۲۳ ..... لزوم اصلاح خویشتن و تهذیب نفس
- ۵۲۴ ..... تأثیر تقوا و گناه در زندگی انسان
- ۵۲۴ ..... مواعظ سودمند



- ۵۲۵ ..... دنیا و آخرت
- ۵۲۶ ..... لزوم اندیشه از روز قیامت
- ۵۲۷ ..... مراقبت همیشگی
- ۵۲۸ ..... مرگ در کمین است
- ۵۲۹ ..... دورنمایی از قیامت و رستاخیز
- ۵۳۱ ..... خطبه صد و پنجاه و هفتم
- ۵۳۱ ..... و من خطبة له عليه السلام فيها بيان فضل الرسول، و عظمة القرآن، و دولة بنى أمية
- ۵۳۱ ..... اشاره
- ۵۳۱ ..... دورنمای عصر جاهلیت و برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۳۲ ..... جایگاه و عظمت قرآن مجید
- ۵۳۳ ..... پیشگویی درباره دولت بنی امیه
- ۵۳۵ ..... خطبه صد و پنجاه و هشتم
- ۵۳۵ ..... و من خطبة له عليه السلام يبين فيها حسن إدارته للرعية
- ۵۳۵ ..... اشاره
- ۵۳۵ ..... مدیریت نیکو
- ۵۳۷ ..... خطبه صد و پنجاه و نهم
- ۵۳۷ ..... و من خطبة له عليه السلام فى حمده سبحانه و بيان عظمته و فضائل رسله و حقيقة الرجاء
- ۵۳۷ ..... اشاره
- ۵۳۷ ..... اوصاف پروردگار
- ۵۳۷ ..... ستایش پروردگار
- ۵۴۰ ..... اوصاف و اسماء حسناى پروردگار
- ۵۴۲ ..... آفرینش شکوهمند پروردگار
- ۵۴۵ ..... درباره خوف
- ۵۴۶ ..... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسوه حسنه
- ۵۴۷ ..... موسای کلیم علیه السلام دومین الگوی زهد
- ۵۴۷ ..... اشاره

- حضرت داوود علیه السلام سومین الگوی زهد ..... ۵۴۸
- حضرت عیسی علیه السلام چهارمین الگو ..... ۵۴۹
- گوشه ای از سیره زاهدانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۵۵۱
- مأموریت و ویژگی های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۵۵۶
- پیروی امام علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۵۵۷
- خطبه صد و شصتم ..... ۵۵۸
- و من خطبه له علیه السلام فی صفة الرسول صلی الله علیه و آله و أهل بیته علیهم السلام و لزوم اتباع طریقتهم و الوعظ ..... ۵۵۸
- اشاره ..... ۵۵۸
- در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ..... ۵۵۸
- فرجام روی گردانی از اسلام ..... ۵۶۰
- سفارش به تقوای الهی ..... ۵۶۱
- وظیفه مؤمنان در برابر وسوسه های دنیا ..... ۵۶۲
- لزوم عبرت گرفتن از گذشتگان ..... ۵۶۳
- لزوم عاقبت به خیر شدن ..... ۵۶۴
- خطبه صد و شصت و یکم ..... ۵۶۵
- و من کلام له علیه السلام لبعض أصحابه و قد سأله: کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام و أنتم أحق به؟ فقال: ..... ۵۶۵
- اشاره ..... ۵۶۵
- اوصاف پرشکر ..... ۵۶۵
- خطبه صد و شصت و دوم ..... ۵۷۰
- و من کلام له علیه السلام فی بیان صفة الخالق سبحانه و ابتداعه للمخلوقات ..... ۵۷۰
- اشاره ..... ۵۷۰
- ستایش و اوصاف پروردگار ..... ۵۷۰
- فرآیند تکامل انسان ..... ۵۷۶
- خطبه صد و شصت و سوم ..... ۵۷۸
- اشاره ..... ۵۷۸
- وساطت امام علیه السلام ..... ۵۷۸

۵۸۰ ----- هشدار امام علیه السلام به عثمان

۵۸۰ ----- جایگاه رهبر دادگر و حاکم ستمگر نزد خدای سبحان

۵۸۲ ----- خیرخواهی امام علیه السلام برای عثمان

۵۸۳ ----- پاسخ عثمان به حضرت علی علیه السلام و پاسخ آن حضرت

۵۸۴ ----- درباره مرکز

## توضیح نهج البلاغه جلد 2

### مشخصات کتاب

توضیح نهج البلاغه

جلد اول

تألیف: آية الله العظمى سيد محمد حسينى شيرازى

ص: 3

\* نام کتاب: توضیح نهج البلاغه ج 1

\* تألیف: آیه الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

\* مترجم: سید محمد رضا غیاثی کرمانی

\*\*\*

کلیه حقوق طبع و نشر برای بنیاد جهانی

آیه الله العظمی شیرازی محفوظ است.

ص: 1

**اشاره**



توضیح نهج البلاغہ

جلد اول

تألیف: آیة اللہ العظمی سید محمد حسینی شیرازی

ص: 3

\* نام کتاب: توضیح نهج البلاغه ج 1

\* تألیف: آیه الله العظمی سید محمد حسینی شیرازی

\* مترجم: سید محمد رضا غیاثی کرمانی

\*\*\*

کلیه حقوق طبع و نشر برای بنیاد جهانی

آیه الله العظمی شیرازی محفوظ است.

ص: 4



86. در موعظه مردم... 9
87. در وصف پرهیزکاران و فاسقان و منزلت خاندان نبوت... 18
88. در بیان عوامل هلاکت مردم... 33
89. در وصف مردم زمان بعثت و پس از آن... 37
90. در صفات خدا و پند و اندرز... 43
91. خطبه اشباح... 50
92. پس از کشته شدن عثمان و بیعت مردم... 113
93. در بیان فضایل خود و خبر از فتنه بنی امیه... 115
94. در وصف خداوند و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و پند و اندرز... 124
95. در حال مردم هنگام بعثت و فضایل رسول الله صلی الله علیه و آله... 129
96. در فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله... 131
97. درباره یاران خود و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله... 134
98. در ستمکاری بنی امیه... 145
99. در گریز از دنیا... 147
100. درباره رسول الله صلی الله علیه و آله و خاندان او... 153
101. در پیشگویی از حوادث ناگوار... 158
102. در خبر دادن از آینده... 163

103. در زهد ورزیدن... 168

104. درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل خویش... 175

105. در صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و تهدید بنی امیّه و موعظه مردم... 179

106. در برتری اسلام، وصف پیامبر صلی الله علیه و آله و توبیخ یاران... 187

107. در یکی از روزهای صفتین... 196

108. از پیشامدهای بزرگ یاد می کند... 198

109. در بیان قدرت خداوند و حوادث مرگ و قیامت... 211

110. در ارکان دین... 230

111. در نکوهش دنیا... 234

112. درباره ملك الموت... 244

113. در نکوهش دنیا... 245

114. در اندرز به مردم... 250

115. در طلب باران... 260

116. در اندرز به یاران... 265

117. در مذمت بخیلان مال و جان... 269

118. در ستایش یارانش... 271

119. در تشویق مردم به جهاد... 273

120. در بیان فضایل خود و نصیحت مردم... 276

121. بعد از لیلۃ الہریر... 279

122. خطاب به خوارج... 285

123. به اصحاب خود در نبرد صفتین... 291

124. درباره حکمیت ... 300

125. در پاسخ یاران وقتی در تقسیم بیت المال مساوات کرد... 307

ص: 6

126. سخنی با خوارج... 310
127. درباره آینده بصره... 318
128. درباره پیمان‌ها و ترازوها... 323
129. به ابوذر هنگام تبعید به ریزه... 328
130. در باب قبول حکومت و وصف امام حق... 331
131. در پارسایی و اندیشیدن به مرگ... 336
132. در عظمت پروردگار، قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و در مورد دنیا... 341
133. در منع عمر از رفتن به جنگ رومیان... 348
134. خطاب به مغیره بن اخنس... 351
135. درباره بیعت مردم با او... 353
136. درباره طلحه و زبیر... 355
137. در اشاره به فتنه‌ها و حکومت امام عصر (عجل الله فرجه)... 361
138. هنگام تشکیل شورا پس از هلاکت عمر... 367
139. در نهی از عیبجویی مردم... 369
140. در نهی از گوش سپردن به غیبت... 372
141. در نکوهش نیکی به نااهل... 374
142. در طلب باران... 376
143. در بعثت پیامبران و فضایل اهل بیت علیهم السلام... 381
144. در فنای دنیا و نکوهش بدعت... 386
145. در منع عمر از رفتن به جنگ ایرانیان... 389
146. فلسفه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و حوادث آینده و اندرز مردم... 393

147. درباره مردم بصره... 403

148. پیش از وفاتش... 406

ص: 7

149. در اشاره به فتنه ها و معرفی گمراهان... 411
150. در هشدار از فتنه ها... 418
151. در صفات خداوند و پیشوایان دین... 427
152. در توصیف گمراه و بیان برخی نصایح... 435
153. در فضایل اهل بیت علیهم السلام... 444
154. در آفرینش شگفت خفّاش... 451
155. خطاب به مردم بصره و ذکر حوادث سخت... 457
156. در تشویق مردم به تقوا و تلاش برای آخرت... 468
157. درباره پیامبر و قرآن، و دولت بنی امیّه... 478
158. در نیک رفتاری خود با مردم... 482
159. در عظمت پروردگار و شرح حال برخی از پیامبران... 484
160. در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او... 505
161. در پاسخ یکی از یارانش که چرا از خلافت برکنار ماندید... 512
162. در ستایش و اوصاف پروردگار... 517
163. در اجتماع مردم برای شکایت از عثمان... 525

## خطبه های امیر مؤمنان علی علیه السلام

### خطبه هشتاد و ششم

#### و من خطبه له علیه السلام

#### اشاره

قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ (1)، وَ خَبَرَ الضَّمَائِرَ (2)، لَهُ الْأَعْيُنُ حَاطَةٌ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَالْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام

#### اوصاف خدا

خدای سبحان به نهان ها، یعنی قلب و آنچه انسان در دل می گذراند، آگاه است و از درون آدمی و ضمیر او مطلع است. این جمله عطف بیان جمله قبلی و تأکید آن است که خدای سبحان به همه نهان ها آگاه است.

و بر هر چیزی احاطه دارد، یعنی به وسیله علم و قدرت بر هر چیز غلبه دارد و بر هر امری تواناست. این صفات از نظر مفهوم با یکدیگر تفاوت دارند، که بر اهل دقت و متکلمان پوشیده نیست.

ص: 9

---

1- سرائر: جمع سریره، یعنی ضمیر و نهان انسان.

2- ضمائر: جمع ضمیر، یعنی پنهانی.

فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامٍ مَهْلِهِ قَبْلَ إِزْهَاقِ أَجَلِهِ، وَفِي فَرَغِهِ قَبْلَ أَوَانِ شَيْءٍ غُلِبَهُ، وَفِي مُتَنَفِّسِهِ (1) قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ (2)، وَ لِيُمَهِّدَ (3) لِنَفْسِهِ وَقَدَمِهِ، وَ لِيَتَزَوَّدَ مِنْ دَارِ ظَعْنِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ. قَالَ اللَّهُ (4) أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظْتُمْ (5) مِنْ كِتَابِهِ، وَ اسْتَوَدَعْتُمْ (6) مِنْ حُقُوقِهِ.

...

### موعظه های ارزشمند

پس باید انسان عامل در فرصت دنیایی و قبل از آنکه اجلس فرا برسد و او را از پای در آورد، و در دوران فراغت در دنیا قبل از مشغولیت و در وقت برخورداری از حیات و قبل از آنکه مرگ گلوی او را بگیرد و بفشارد عمل صالح انجام دهد.

و باید برای خود، و سفر و کوچ به عالم برزخ و قیامت، که از سخت ترین حالات است، مکانی تهیه کند و از سرای گذرا برای سرای مانا، یعنی آخرت خویش توشه بردارد.

پس - ای مردم - خدا را، خدا را [درباره دو چیز در نظر بگیرید]: کتاب خدا که از شما خواسته شده تا با عمل خود از آن حراست کنید، و حقوق الهی، یعنی احکام شرعی، که شما را امانت دار آنها ساخته است، چون تنها راه حفظ قرآن عمل به دستورات آن است. [پس این امانت را با عمل به دستورها و آموزه های آن حفظ کنید].

ص: 10

1- متنفّس: امکان تنفس.

2- کظم: حلق.

3- لیمهّد: باید آماده سازد.

4- الله الله: تکرار الله برای تأکید است.

5- استحفظکم: شما را نگهدار ساخت.

6- استودعکم: شما را به امانت سپرد.



فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا (1)، وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى (2)، وَ لَمْ يَدْعُكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَ لَا عَمَى، قَدْ سَمَى آثَارَكُمْ، وَ عَلِمَ أَعْمَالَكُمْ، وَ كَتَبَ آجَالَكُمْ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ تَبَيَانًا (3) لِكُلِّ شَيْءٍ وَ عَمَرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَرْمَانًا، حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ - فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ - دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ، وَ أَنْهَى (4) إِلَيْكُمْ - عَلَى لِسَانِهِ - مَحَابَّةً (5) مِنَ الْأَعْمَالِ وَ مَكَارِهِهٖ، وَ نَوَاهِيَهُ وَ أَوَامِرَهُ.

...

## مسئول بودن انسان

خدای سبحان شما را بی هدف نیافریده تا بدون تکلیف بمانید، و بیهوده به حال خود رها نکرده است تا وظیفه ای نداشته و شما را در نادانی و کوری (6) و انتهاده تا نسبت به اصول و فروع دین بی اطلاع باشید، بلکه به واسطه انبیا علیهم السلام و تعالیم آنها شما را آگاه ساخته است.

خدا اعمال شما را پیش از آنکه عمل کنید نوشته است (7)، یعنی از آنها کاملاً آگاه است، همچنین اعمال شما را مشخص نموده یا اینکه [به وسیله رسولش] به شما تعلیم کرده است تا ناآگاه نمانید و مدت زمان ماندگاری و عمر شما در این دنیا را ثبت نموده است.

و کتاب (8) قرآن را که بیان کننده هر چیزی است و زندگی سعادت مند شما را تأمین می کند بر شما نازل فرمود، زیرا قرآن خطوط کلی زندگی را تبیین نموده نه جزئیات را.

و پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مدتی نسبتاً طولانی در میان شما زندگی بخشید تا با قرآنی که بر او نازل شده، دین دلخواه و پسندیده، یعنی راهی را که به رضای خداوند

ص: 11

1- عبث: بی هدف.

2- سدی: بیهوده.

3- تبیان: بیان. برخی نیز گفته اند که تبیان از بیان بار معنایی بیشتری دارد.

4- أنهی: رساندن.

5- محابّ: جمع محب، یعنی محبوب و مصدر میمی یا اسم مکان به معنای محل دوستی است.

6- چون نادانی مثل کوری است این دو در کنار هم ذکر شده اند.

7- البته تسمیه آثار که با عبارت «سمی آثارکم» در سخن امام علیه السلام آمده، شاید به معنای تبیین و تحدید اعمال هم باشد، ولی معنای اول بهتر و مناسب تر است.

8- منظور امام علیه السلام از کتاب، یا قرآن کریم است یا جنس کتاب های آسمانی که بر پیامبران نازل شده است.

...

...

می انجامد برای شما کامل سازد.

و اعمالی که می پسندد و آنچه نکوهیده می شمارد و نیز اوامر و نواهی، و شایست و ناشایستِ خود را بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به شما رساند. شاید اعمال پسندیده و شایست اعم از اوامر و اعمال ناپسند و ناشایست اعم از نواهی باشد، چرا که اعمال پسندیده علاوه بر واجبات شامل مستحبات و اعمال ناپسند افزون بر محرمات مکروهات را نیز در بر می گیرد [در حالی که اوامر فقط واجبات، و نواهی تنها محرمات را در بر می گیرند].

ص: 12

وَ أَلْقَى إِلَيْكُمْ الْمَعْدِنَةَ، وَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ، وَ قَدَّمَ (1) إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ، وَ أُنذَرَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ (2) عَذَابٍ شَدِيدٍ. فَاسْتَدْرَكُوا بِقِيَّةِ أَيَّامِكُمْ، وَ اصْبِرُوا لَهَا أَنْفُسَكُمْ (3)، فَإِنَّهَا قَلِيلٌ فِي (4) كَثِيرِ الْأَيَّامِ الَّتِي نَكُونُ مِنْكُمْ فِيهَا الْعُقَلَاءُ وَ التَّسَاغُلُ (5) عَنِ الْمُوعِظَةِ، وَ لَا تَرْخَصُوا (6) لِأَنْفُسِكُمْ، فَتَذْهَبَ بِكُمْ الرُّخْصَ مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ (7)، وَ لَا تُدَاهِنُوا (8) فِيهِجَمَ بِكُمْ الْأَذْهَانُ عَلَى الْمُصِيبَةِ.

...

و آنچه بایسته و شایسته است، برای شما بازگفت و تبیین نمود و جای عذری باقی نگذارد. یعنی هرکس [آگاهانه] نافرمانی اش کند وی را عذری نماند، و حجت را بر شما تمام کرد و لذا می تواند در قیامت با استناد به ابلاغ فرمان با شما احتجاج و استدلال نماید.

و به شما هشدار داد که در صورت مخالفت با دستورات کيفر خواهید شد و قبل از در رسیدن عذاب سخت، شما را هشدار داد.

پس بقیه ایام عمر خود را دریابید تا از دست نرود و عمل صالح انجام دهید و توبه کنید و خویشتن را به شکیبایی و صبر بر دشواری اعمال وادارید. چون باقیمانده عمر شما نسبت به دورانی که غافل از خدا و فرمان حضرتش، پشت سر گذاشتید و به موعظه بی اعتنا بوده اید اندک است. این عبارت دو معنی دارد:

1. باقیمانده عمر تمام مردم نسبت به عمر از دست رفته تمام مردم کم و اندک است، گرچه باقیمانده عمر يك جوان و نوجوان در مقایسه با آنچه از دست رفته بیشتر باشد.

2. این جمله خطابی است و برای آسان جلوه دادن صبر در نظر آنان است، و اینکه بفهماند که چیزی نیست و می توانید این مختصر را به بندگی بگذرانید؛ چنان که رسم

ص: 13

1- قدم: تبیین کرد.

2- بین یدی: پیش رو.

3- آنفسکم: مفعول اصبرواست، یعنی برای انجام عمل صالح در باقیمانده عمر خویش، خود را به صبر وادارید.

4- فی: در این جا به معنای نسبت است.

5- تشاغل: بی اعتنایی.

6- لا ترخصوا: مباح شمارید.

7- ظلمة: جمع ظالم یعنی ستمگر.

8- لاتداهنوا، از مداهنة گرفته شده و در این جا به معنای اظهار خلاف عقیده در مقابل بدکار است.

...

...

سخنوران شیواگوست که برای آسان جلوه دادن کارهای شاق و دشوار از این گونه جملات استفاده می کنند.

و به خودتان اجازه ندهید که گناه کنید، زیرا انسان خیر و شر را در واقع به نفس خود القا می کند و نفس تحت تأثیر آن القاءات و دستورات عمل می نماید. در این صورت اگر به نفس اجازه بدکاری داده شود، در واقع آدمی راه ستمگران را پیموده و همانند ظالمان، واجبات را وانهاده و به محرمات روی آورده است.

و با گنهکاران مداهنه و تساهل و تسامح نکنید که شما را به آتش جهنم، که بالاترین مصیبت هاست می کشاند، زیرا مداهنه با امر به معروف و نهی از منکر، منافات دارد، و این در حالی است که حضرت می فرماید: «أمرنا رسول الله أن نلاقي أهل المعاصي بوجوه مكفهرة<sup>(1)</sup>؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان مان داد تا با گنهکاران با چهره درهم کشیده روبه رو شویم».

البته احتمال دارد که منظور امام علیه السلام در این جمله تساهل انسان نسبت به خویشان باشد [، چرا که انسان باید همواره نسبت به خود سخت گیر باشد و از کنار غفلت ها و تباهی ها بی تفاوت نگذرد].

ص: 14

---

1- کافی، ج 5، ص 58.

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ (1) لِرَبِّهِ، وَإِنَّ أَعَشَّهُمْ (2) لِنَفْسِهِ أَعَصَّاهُمْ لِرَبِّهِ، وَالْمَغْبُوتُ مَنْ عَبَنَ نَفْسَهُ، وَالْمَغْبُوطُ (3) مَنْ سَلِمَ لَهُ دِينُهُ، وَالسَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بغيرِهِ، وَالسَّقِيُّ مَنْ انْحَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ.

...

## دلسوزترین و دغل کارترین مردم

ای بندگان خدا، خیرخواه ترین مردم برای خود کسی است که فرمانبرداری اش از خدای سبحان بیشتر باشد، چون کسی که دلسوز و خیرخواه خویش است خود را برای دستیابی به بهترین مقامات آخرت آماده می کند.

و دغل کارترین مردم نسبت به خود کسی است که در مقابل پروردگار نافرمانی اش بیشتر باشد، زیرا در این صورت برای خود آینده تیره و تاری رقم می زند.

و [بدانید که] زیانکار کسی است که با اعمال ناشایست خود به خود خسارت برساند و خویشتن را به خواری و کیفر الهی دچار سازد. چنین کسی نسبت به کسی که در معامله دچار غبن شده سزاوارتر است که مغبون نامیده شود، زیرا خسارت مالی موقتی و جبران پذیر است، ولی خسارت جان و باختن خود ابدی است.

و کسی که دین خود را به سلامت برد و به گناهان آلوده نشود، همواره مورد غبطه دیگران است و آرزو می کنند که ای کاش به چنین مقام رفیع و ارجمندی دست می یافتند.

## معیار سعادت و شقاوت

و سعادت مند واقعی کسی است که از دیگران، که به گناه آلوده شده اند، پند بگیرد و بدون اینکه زبانی ببیند سودمند گردد، و بدبخت کسی است که فریب هوا و هوس و نیرنگ نفس خود را بخورد، زیرا امیال شهوانی و نفسانی، انسان را می فریبند و گناهان را برای او زیبا جلوه می دهد و کسی که تسلیم آن شود تیره روز و سزاوار عذاب است.

ص: 15

1- أطوع: مطیع تر.

2- أعش: دغل کارتر.

3- مغبوط: کسی که مورد غبطه قرار گیرد.

وَاعْلَمُوا أَنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شَرُّكُمْ، وَ مُجَالَسَةَ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَأَةٌ لِلْإِيمَانِ، وَ مَحْضَرَةَ لِلشَّيْطَانِ. جَانِبُوا الْكَذِبَ فَإِنَّهُ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ. الصَّادِقُ عَلَى شَرَفٍ مَنجَاةٍ وَ كَرَامَةٍ، وَ الْكَاذِبُ عَلَى شَفَا(1) مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ. وَ لَا تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ، وَ لَا تَبَاغَضُوا فَإِنَّهَا الْحَالِقَةُ. وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَمَلَ يُسْهِيَ الْعَقْلَ وَ يُنْسِي الذِّكْرَ. فَأَكْذِبُوا الْأَمَلَ فَإِنَّهُ غُرُورٌ وَ صَاحِبُهُ مَغْرُورٌ.

...

## بخشی از ردائل اخلاقی

بدانید که حتی اندکی از ریا و ریاکاری شرك به شمار می آید [چه رسد به اینکه سراسر زندگی و اعمال آدمی را ریا فرا گیرد]. ریا به این معناست که انسان کارهای شایسته ای انجام بدهد تا مردم او را ببینند و در نتیجه بستایند، و این عمل شرك است، چون ریاکار برای غیر خدا کار انجام می دهد و خدای دیگری غیر از خدای سبحان را - به گمان اینکه سودبخش یا ضرر رسان است - برمی گزیند.

و همنشینی با هواپرستان که همیشه دنبال شهوت ها هستند، موجب فراموشی ایمان و نیز موجب حضور شیطان می شود، زیرا گفتار و رفتار مداوم هواپرستان، که مخالف ایمان است، موجب تضعیف ایمان آنان و در نتیجه حضور شیطان می شود، زیرا سرشت انسان، تأثیر پذیر است.

[پس ای مردم،] از دروغ پرهیزید، زیرا دروغگویی با ایمان بیگانه است. یعنی ایمان همواره به راستگویی امر می کند و از دروغ باز می دارد.

انسان راستگو بر بلندای نجات و بزرگواری، و دروغگو بر لبه پرتگاه سقوط و خواری قرار دارد، چون هم خدا و هم مردم صداقت و راستگویی را ستوده اند و آن را گرامی می دارند، حال آنکه دروغگو از چشم اعتبار همگان افتاده و هیچ ارج و منزلتی ندارد.

ص: 16

1- شفا: پرتگاه.

و به یکدیگر حسادت نورزید. یعنی برای کسانی که از نعمتی برخوردارند آرزوی زوال نعمت را نداشته و در پی ضربه زدن و ترور شخصیت آنان نباشید، زیرا حسد ایمان را می خورد چنان که آتش هیزم را. این فرموده امام علیه السلام بدان معناست که حسد اعمال نیک فرد را نابود می کند و جامعه ای که افراد آن به یکدیگر حسد می ورزند همواره در معرض سقوط و انحطاط است تا سرانجام به درّه نابودی درمی افتد، زیرا افراد جامعه حسد زده، به جای آنکه به سربلندی و بالندگی بیندیشند به کوبیدن و تخریب همدیگر مشغولند.

و به یکدیگر بغض و عداوت نداشته باشید، زیرا هر خیر و سعادت را نابود می کند.

و بدانید که آرزوهای دور و دراز موجب فراموشکاری عقل می گردد، چون کسی که به چیزهای دور می اندیشد به دلیل آرزوی عمر طولانی دستور عقل را مبنی بر عمل شایسته و رعایت احتیاط، نادیده می گیرد و خدا را فراموش می کند؛ زیرا همواره انتظار می کشد که در آخر عمر توبه کند؛ و این چیزی است که در افراد آرزومند عمر طولانی دیده می شود.

[حال که چنین است،] پس آرزو را تکذیب کنید، یعنی اگر دل به شما بگوید که عمری طولانی خواهید داشت، آن را نادیده بگیرید و نپذیرید، و در عوض، کاری را انجام بدهید که افراد کم عمر انجام می دهند؛ چنان که امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «إعمل لآخرتك كأنك تموت غداً<sup>(1)</sup>؛ برای آخرت بگونه ای کار کن که گویی همین فردا خواهی مُرد».

چرا که آرزو، فریب است و آرزومند فریب خورده، زیرا چیزی را که حقیقت ندارد، حقیقی می پندارد.

ص: 17

و من خطبه له عليه السلام في بيان صفات المتقين و صفات الفساق

اشاره

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ (1) أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ، فَاسْتَشَدَّ عَزْرُ (2) الْحُزْنِ، وَ تَجَلَّبَبَ (3) الْخَوْفَ، فَزَهَرَ (4) مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبِهِ، وَ أَعَدَّ الْقِرَى (5) لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ، فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبُعِيدَ، وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ. نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْتَفَرَ، وَ از تَوَى (6) مِنْ عَذَابِ فُرَاتٍ سَهَّلَتْ لَهُ مَوَارِدَهُ (7)، فَشَرِبَ نَهْلًا (8)، وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا (9).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در اوصاف پرهیزگاران و فاسقان

محبوب ترین بندگان خدا

ای بندگان خدا، [بدانید که] از میان بندگان، محبوب ترین کس نزد خدا کسی است که خدای سبحان او را یاری کرده تا بر نفس خویش چیره شود؛ یعنی وی چنان بر خود چیره شده است که نفس را به سوی رضای خداوند می کشاند، نه اینکه به عکس، نفس او را به سوی شهوات بکشاند. البته معنای این کار، جبر نیست بلکه توفیق خاص الهی است که در صورت مجاهده به دست می آید، چنان که قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» (10)؛ «و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نمایانیم».

ص: 18

- 1- من: برای تبعیض است. بنابراین، من أحب عباد الله، یعنی از بین بندگان خدا محبوب ترین فرد.
- 2- استشعر: از شعار یعنی لباس زیرین که به بدن چسبیده گرفته شده و چون به موی بدن چسبیده شعار نامیده می شود.
- 3- تجلبب: از جلباب، لباس بالا پوش گرفته شده.
- 4- زهر: روشن شد، شکفت.
- 5- قری: پذیرایی مهمان.
- 6- ارتوی: سیراب شد.
- 7- موارد: جمع مورد، یعنی محل ورود در آب.
- 8- نهل: نوشیدن اول که انسان با آن سیراب می شود و نیازی به نوشیدن مجدد ندارد.
- 9- جدد: زمین سخت و هموار که آسان پیموده شود.
- 10- سوره عنکبوت، آیه 69.



...

...

به دلیل آگاهی از سختی های فرا روی خود و دشواری های آخرت حزن و اندوه را شعاع خود قرار داده است؛ یعنی همیشه اندوهگین است. و خوف از آخرت و حوادث هولناک آن را لباس بالاپوش خود قرار داده است. البته حزن امری قلبی است، به خلاف ترس که در اعضا و جوارح نمودار می شود و البته این نیز از قلب بر می خیزد.

چراغ هدایت را در قلب خویش افروخته است. یعنی چون از آخرت خوف دارد همیشه برای کار خیر و انجام دادن واجبات و پرهیز از شرور و محرمات، انگیزه دارد.

و اسباب پذیرایی خود، یعنی عمل صالح را برای روز مرگ و قیامت خود فراهم ساخته، و آماده دیدار پروردگار می باشد.

مرگ را که دور است برای خود نزدیک می بیند و آماده استقبال از آن است، به خلاف دیگران که مرگ را دور می بینند و کاری برای آن انجام نمی دهند. و اعمال سخت و سنگین اما رهایی بخش را آسان و ساده می بیند، زیرا فرجام خوش آن را می داند.

به امور با دقت و دیده عبرت می نگرد و چشم بصیرت می یابد، نه اینکه کورکورانه از کنار مصالح و مفاسد بگذرد چنان که دیگران حق و باطل را در هم آمیخته اند و گویا نابیناوند.

و همواره ذکر خدا می گوید و به اندک آن بسنده نمی کند، یا اینکه عمل شایسته را به فراوانی انجام می دهد.

و از آب گوارا، یعنی علوم راستین که برای طالب علم بسان آب نوشین برای فرد تشنه کام است، و عاقبت پسندیده ای دارد، می نوشد تا سیراب گردد. روشن است که آبشخور مورد نظر امام علیه السلام احکام شریعت است و فرد جويا و طالب حق به آسانی احکام حق و اسلام را می پذیرد و فرا می گیرد، در حالی که همین امر، برای دیگران دشوار است. لذا با اولین جرعه، سیراب می شود و به نوشیدن مجدد احتیاج ندارد.

و راه های مستقیم و هموار، یعنی جاده شریعت را، که واضح و استوار است، می پیماید.

قَدْ خَلَعَ سَرَابِيلَ (1) الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلَّا هَمًّا وَاحِدًا أَنْفَرَدَ بِهِ. فَخَرَجَ مِنْ صِدْفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى، وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَعَالِيْقِ الرَّدَى.

...

جامه شهوها را از تن به در آورده است و تنها يك دغدغه دارد، یعنی در حالی که غالب مردم به دنیا مشغولند، وی به آخرت نظر دارد و به دلیل بی توجهی به امور دنیوی، چندان سرگرم آن نمی شود و گویی فقط راه آخرت را به تنهایی می پیماید و هیچ کس او را همراهی نمی کند.

از ناینبایی و ناتوانی در تشخیص حق از باطل و حرام از حلال برکنار است، زیرا اگر کسی حق را نبیند با يك انسان نایبنا در ندیدن اشیا یکسان است؛ با این تفاوت که ناینبایی فرد نایبنا ظاهری ولی ناینبایی کسی که حق و باطل را از یکدیگر باز نمی شناسد معنوی است. لذا تشخیص ندادن حق به ناینبایی تشبیه شده است.

و از همراهی با هواپرستان کناره گرفته و تن به هوای نفس خود نمی دهد.

و [چنین کسی] کلید هدایت شده است، یعنی مردم هرگاه بخواهند هدایت شوند از این فرد راه دستیابی به هدایت را می پُرسند. پس گویی هدایت خانه ای است و هرکه می خواهد وارد آن شود باید با کلید آن را بگشاید، و کلید آن همین انسان پرهیزگار است.

و قفل دروازه های گمراهی است، زیرا راه فساد و گناه را بر روی بندگان می بندد.

ص: 20

---

1- سرابیل: جمع سربال، یعنی لباس.

قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ، وَ سَلَكَ سَبِيلَهُ، وَ عَرَفَ مَنَارَهُ(1)، وَ قَطَعَ غِمَارَهُ(2)، وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى(3) بِأَوْثِقِهَا، وَ مِنَ الْحِبَالِ بِأَمْتِنِهَا. فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ.

...

راه رسیدن به بهشت را شناخته و آن را می پیماید، به خلاف کسی که راه را می شناسد، ولی در آن مسیر قرار نمی گیرد.

و چراغ فروزان راه سعادت و بهشت را شناخته است. و برای رسیدن به ساحل نجات، ژرفای دریای متلاطم سختی ها و مشکلات را درنوردیده است.

و به محکم ترین دستگیره ها (= تقوا) چنگ زده است. امام علی علیه السلام اسلام را به ظرف آبی تشبیه کرده که دارای دستگیره های متعددی است، به گونه ای که اگر انسان یکی از دستگیره های آن را به دست آورد می تواند سیراب شود.

و به سببترین ریسمان ها چنگ زده است، گویی سعادت در محل بلندی قرار دارد و از آن جا ریسمان هایی به پائین آویخته شده تا مردم آنها را بگیرند و بالا روند و محکم ترین و استوارترین آن ریسمان ها تقواست. خدای سبحان دو دستاویز پیش گفته را عامل نجات خوانده است: «...فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...»(4)؛ «به یقین، به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست، چنگ زده است». و «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ...»(5)؛ «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید».

یقین او به آخرت و عالم ماورا شفاف است، همانند یقین نور خورشید که هیچ گاه زنگار تردید آن را تیره نمی کند.

ص: 21

---

1- منار: محل نصب چراغ و نوری که برای رهگذران می گذارند تا در شب راه را پیدا کنند.

2- غِمَار: جمع غمر، یعنی دریای با عظمت.

3- عری: جمع عروة، یعنی دستگیره، دستاویز.

4- سوره بقره، آیه 256.

5- سوره آل عمران، آیه 103.

قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَزْفَعِ الْأُمُورِ، مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ، وَ نَصَّ يَبْرُكُ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ. مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ، كَشَّافُ عَشَاوَاتٍ (1)، مِفْتَاحُ مُبْهِمَاتٍ، دَفَاعُ مُعْضَلَاتٍ (2)، دَلِيلُ فَلَواتٍ (3). يَقُولُ فِيهِمْ، وَيَسْأَلُ فَيَسْأَلُ، قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ. فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينِهِ وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ.

...

انسانی که در جاده شرع حرکت می کند احکام و روش فهم آنها را می شناسد. این چنین کسی به سبب قرب به خدا و آگاهی از احکام الهی بسان شخص مقرر پادشاه، نزد پادشاه دارای موقعیتی است. در واقع چنین شخصی برای خدای سبحان خود را در بالاترین موقعیت ها قرار می دهد که عبارتند از:

الف) صدور فتوا و جواب صحیح به مسائل و مشکلات دینی که بر او عرضه می شوند.

ب) ارجاع فروع به اصول و شناخت راه دقیق آن اصول، مثل اصل کل شیء حلال و اصل قف عند الشبهة. پس در مشکلات علمی فرعی، به اصول صحیح مراجعه می کند.

او چراغ [تابناک] تاریکی هاست و تیرگی های جهل به وسیله او برطرف می گردد، پرده ابهام را از برابر چشم کمسویان کنار می زند. این سخن کنایه از آن است که امور مشتبه را برای کسانی که از دین آگاهی وسیعی ندارند توضیح می دهد، و کلید گشایش امور مبهم و مایه دفع هر معضلی است و فهم مشکلات علمی را آسان می سازد.

راهنمای بیابان ها و صحراهای وسیع گمراهی است، و همان طور که راهنما در بیابان افراد را به مقصد می رساند، او نیز مردمان را به راه حق هدایت می کند.

سخن می گوید و جواب می دهد و یا فتوا صادر می کند و به سبب رسایی سخنی که دارد فتوای خود را به مخاطب، به خوبی می فهماند.

ص: 22

1- عشاوات: جمع عشاوة، یعنی اختلال در بینایی.

2- معضلات: جمع معضلة، یعنی مشکلی که حل آن دشوار است.

3- فلووات: جمع فلات، یعنی صحرای وسیع.

...

...

و سکوت می کند و سخن زیان بار بر لب نمی آورد، و در نتیجه [این خردورزی] از پیامدهای آن سالم می ماند.

در بندگی برای خدا اخلاص می ورزد و در کارهای خود جز خدا را در نظر نمی گیرد و خدای سبحان نیز او را مورد لطف خاص خویش قرار می دهد.

پس او از معادن دین الهی به شمار می رود. همان طور که طلا معدن دارد این فرد نیز از آن رو که علوم دینی را در خود گرد آورده، معدن دین است.

و از اوتاد (میخ های نگاهدارنده) زمین خدا می باشد، چون زمین به جهت وجود نیکان محل نزول رحمت خداست و اگر اینها نباشند خداوند نیز لطف خود را از زمینیان دریغ می کند. پس آنان به منزله میخ - که حافظ و نگهبان چوب هاست - از زمین حفاظت می کنند.

ص: 23

قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ، فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ. يَصِفُ الْحَقَّ وَيَعْمَلُ بِهِ، لَا يَدْعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلَّا أُمَّهَا(1)، وَلَا مَطْنَةً إِلَّا قَصْدَهَا، قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابَ مِنْ زَمَامِهِ(2)، فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ، يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ تَقْلَهُ(3)، وَيُنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مُنْزَلُهُ.

...

خود را ملزم می کند که در همه کارها عدالت را اجرا کند و اولین نشانه عدالتخواهی او این است که از پیروی هوس دوری می کند، زیرا دنبال هوسرانی رفتن، ظلم به خویشان است و در نهایت، انسان را از مسیر سعادت خارج می کند و به بیراهه بدبختی می کشاند.

حق را تبیین و به آن عمل می کند، نه اینکه فقط دیگران را به حق دعوت کند و خود از آن غافل بماند.

آخر و سرآمد خیرها را می جوید و هر جا خیری باشد یا احتمال دهد که بتواند خیری انجام دهد آهنگ آن می کند. مثلاً در باب نماز علاوه بر نمازهای واجب، نمازهای نافله را نیز می گزارد، و در باب زکات نیز حدّ نهایی و اعلاّی وظیفه را رعایت می کند و به يك مرحله پایین و حداقل واجب قانع نیست. همچنین اگر احتمال دهد شخصی فقیر است و کمک به او ثواب دارد، هرگز درنگ نمی کند و نیز در همه مواردی که احتمال می دهد خیر و ثوابی وجود دارد، مشتاقانه به انجام دادن آن می پردازد.

اختیار خود را به دست قرآن می سپارد و سر به فرمان آن می نهد تا هر جا که بخواهد او را ببرد؛ یعنی تسلیم محض قرآن و احکام شرعی است. پس قرآن پیشوا و رهبر اوست و هر جا که قرآن بار می اندازد، یعنی امر و نهی می کند، او نیز بار می اندازد، یعنی گوش به فرمان است. این سخن امام علیه السلام از استعاره لطیفی برخوردار است.

ص: 24

1- أمّ: قصد کرد.

2- قد أمکن الكتاب من زمامه: زمام خود را به دست کتاب (قرآن) داد.

3- ثقل: متاع و باروئنه. ثقل المسافر، یعنی آنچه مسافر همراه خود دارد.

وَ آخِرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ (1) مِنْ جُهَالٍ، وَ أَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ، وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ شِرْكَاً (2) مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ، وَ قَوْلِ زُورٍ (3). قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ، وَ عَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعِظَائِمِ، وَ يَهْوُونَ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ. وَ يَقُولُ: أَقْفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ وَ فِيهَا وَقَعٌ، وَ يَقُولُ: وَ أَعْتَرَلَ الْبِدْعَ (4) وَ بَيَّنَّهَا اضْطِجَعَ (5). فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ، وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ، وَ ذَلِكَ مِثُّ الْأَعْيَاءِ.

...

## اوصاف فاسقان

امام علیه السلام پس از بیان اوصاف پرهیزگاران به توصیف فاسقان پرداخت و چنین فرمود:

و آن [نوع] دیگری دانشمند نیست، ولی خود را اهل علم می نامد و سخنان جاهلانه را از نادانان برگرفته و مطالب گمراه کننده ای را به نام هدایت گرد آورده و از گمراهان راه های گمراهی را فرا گرفته است، زیرا آنان که مطالب گمراه کننده به او آموخته اند به یقین جاهل و گمراهند، چون اگر چنین نبودند گمراهی را به نام علم و هدایت به او نمی آموختند.

و او با ریسمان های غرور و فریب و دروغ برای شکار مردمان ساده دل و مریدان خود دامی گسترانده است.

وی کتاب (=قرآن) را با اندیشه و آرای خود همسو می انگارد؛ مثلاً آیه «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (6)؛ «به سوی پروردگار خود می نگرند» را بر امکان رؤیت پروردگار [که عقیده نادرست خود اوست] حمل می کند و بدین گونه است سایر موارد که غالباً از نوع تفسیرهای به رأی و ناروا هستند.

ص: 25

1- جهائل: جمع جهالة، یعنی نادانی.

2- شرك: دامی که مانند تور و مشبك است و به وسیله آن پرنده و ماهی و امثال آنها را شکار می کنند.

3- قول زور: دروغ.

4- بدع: جمع بدعة یعنی به وجود آوردن چیزی به نام دین که هرگز در دین نبوده است.

5- اضطجع: خوابید. کنایه از غرق شدن در چیزی.

6- سوره قیامت، آیه 23.

...

...

و حق را با هوس های خود و به مقتضای آن بالا و پایین می کند. یعنی هر آنچه خود می پسندد حق پنداشته و برای آن اثبات استدلال می کند.

مردم را از گناهان بزرگ ایمن می خواند و آن را چنان ناچیز می نمایاند که نباید از آنها ترسید، و در نتیجه مردم را در انجام دادن آنها بی باک می سازد.

و ریاکارانه می گوید: من از امور شبهه ناک پرهیز می کنم تا خود را پاک و پرهیزکار نشان بدهد، به گونه ای که حتی از امور شبهه ناک احتیاط می کند، در حالی که بر اثر بی تقوایی و بی احتیاطی در ورطه شبهات در غلتیده است.

و نیز می گوید: از بدعت ها (اموری که در دین نبوده و به نام دین معرفی شده اند) دوری می گزینم، تا خود را وارسته جلوه دهد، در حالی که در آغوش بدعت ها آرمیده است.

این فرد به ظاهر صورت و جلوه انسانی دارد، ولی در اندرون حیوان است و هیچ حقیقتی را درک نمی کند و نمی فهمد.

نه راه هدایتگری و ارشاد را می شناسد که از آن پیروی کند - چون خود را به دامان شهوت ها افکنده است - و نه راه کوردلی و گمراهی را می شناسد تا جلوی آن را بگیرد و از ورود در آن بازایستد.

این فرد در حقیقت مرده ای جنبنده است در میان زندگان، زیرا به تن، زنده، و به جان مرده است، و همان طور که از مرده امید خیری نمی رود، از این انسان نیز هیچ اثر خیری آشکار نمی گردد.



فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ وَ أُنَى تُؤْفَكُونَ (1)؟ وَ الْأَعْلَامُ (2) قَائِمَةٌ، وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَ الْمَنَازِلُ (3) مَنْصُوبَةٌ. فَأَيْنَ يَتَاهُ (4) بِكُمْ؟ بَلْ كَيْفَ نَعْمَهُونَ (5) وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيَّكُمْ! وَ هُمْ أَرْمَةٌ (6) الْحَقِّ، وَ أَعْلَامُ الدِّينِ، وَ السِّدْنَةُ الصِّدْقِ. فَانزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرُدُّوهُمْ (7) وَرُودَ الْهِيمِ (8) الْعِطَاشِ (9). أَيُّهَا النَّاسُ، خُذُوهَا عَنْ خَاتَمِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ، وَ يَبْلَى مَنْ بَلِيَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ». فَلَا تَقُولُوا بِمَا لَا تَعْرِفُونَ، فَإِنَّ أَكْثَرَ الْحَقِّ فِيمَا تُتَكْرِمُونَ (10).

...

### باز بودن راه حق و نقش اهل بیت علیهم السلام

سپس امام علیه السلام همیشه باز بودن راه حق را یادآوری فرمود و اینکه اگر کسی نمی تواند وارد آن شود در آن صورت خود مقصّر خواهد بود، لذا می فرماید:

ای مردم، با ترک حق و پیروی از باطل به کجا می روید؟ و از حق به سوی چه چیزی روی بر می گردانید؟ در حالی که پرچم های حق برافراشته اند و مردم به وسیله آنها به حق راهنمایی می شوند و نشانه های بیانگر رضای خدا و امر و نهی حضرتش بی پرده و ابهام است و مناره (چراغخانه) های هدایت با نور افشانی، راه را روشن می کند.

پس شیطان شما را به کدام وادی گمراهی کشانده، از جاده حق منحرف می سازد؟ و

ص: 27

1- توفکون: از إفك، به معنای انصراف، گرفته شده است.

2- أعلام: جمع علم، یعنی پرچم ها و علامت هایی که به فاصله معینی در طول راه نصب می کنند تا جاده شناسایی شود.

3- منار: محلی که چراغ و یا آتش در آن روشن می کنند تا راه را در شب شناسایی کنند. و در اینجا مراد جنس است و لذا وصف آن به صورت مؤنث (منصوبه) آمده است.

4- يتاه: از تیه، به معنای گمراهی و ضلالت گرفته شده است.

5- يعمهون: از عمه، به معنای شدت نابینایی گرفته شده است.

6- ازمة: جمع زمام، به معنای طنابی که حیوان را به آن می بندند و هر جا که می خواهند می برند.

7- وردوهم: از ورود الماء گرفته شده، به معنای فرود آمدن بر آبشخور به منظور نوشیدن آب است.

8- هیم: جمع هائم، به معنای شتر بسیار تشنه.

9- عطاش: جمع عطشان، یعنی تشنه.

10- تتكرون: در اینجا یا به معنای تجهلون به قرینه کلمه لا- تعرفون در جمله قبلی است - که این برداشت بر اساس ظاهر است، زیرا غالب مردم نسبت به بیشتر احکام معمولاً به نادرستی نادان هستند - و یا به معنای تخالفون است، زیرا حقایق هستی شرعی باشد یا غیر شرعی، برای غالب مردم مخفی است و معمولاً به نادرستی خلاف آن را می پندارند.

...

...

[ این ] چگونه نابینایی و کوری است که بدان گرفتار هستید، در حالی که عترت پیامبرتان، یعنی خاندان و فرزندان و جانشینان آن حضرت در بین شمایند.

همانان که زمام حق هستند، یعنی مردم را به سوی حق و سعادت می کشانند.

و پرچم های دین و زبان راستی و راستگویی اند، یعنی کلام آنان عین صواب و صدق است. در جمله «ألسنة الصدق» استعاره زیبایی وجود دارد [که به جای وصف راستگویی آنها را زبان راستگو معرفی نموده است].

### وظیفه مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام

بنابراین، آنان را در بهترین منزل های قرآن، یعنی قلب خویش جا دهید و آن سان که قرآن را گرامی می دارید، آنان را نیز محترم شمارید. معنای دیگری نیز برای این جمله وجود دارد و آن اینکه: همان گونه که قرآن بهترین منزلت ها را برای اهل بیت علیهم السلام قرار داده و فرموده است: «...إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (1) شما نیز همان منزلت را برای آنها قائل شوید. در این صورت منظور از «أحسن» در کلام امام علیه السلام درست مثل «أحسن» در آیه «يَأْخُذُوا بِأَحْسَنَهَا» (2) است.

و بر آنان وارد شوید چنان که شتران تشنه وارد برکه آب می شوند. یعنی از چشمه ها و دریا های دانش آنها بهره بگیرید.

ای مردم، این سخن را از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که درباره اهل بیت علیهم السلام است به گوش گیرید و به دل سپارید که فرمود: «فردی از خاندان ما می میرد، ولی در حقیقت نمرده است [چون آثار او باقی است و شعاع روح پاك او از عالم آخرت به این دنیا تابش دارد] و جسم او

ص: 28

---

1- سوره شوری، آیه 23.

2- سوره اعراف، آیه 145.

...

...

مفقود و زیر خاک دفن می شود، ولی در حقیقت مدفون نیست»، چون نام نیک او بر سر زبان هاست، چنان که شاعر می گوید:

و الذکر للإنسان عُمرٌ ثانٍ؛ نام نیک برای صاحب نام، عمر دوباره ای است.

دوباره آنچه نمی دانید با حضور آنان سخن نگوئید، زیرا اگر کسی درباره احکام سخنی از روی بی دانشی بگوید در حالی که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حضور دارند کیفری دوچندان در انتظار او خواهد بود.

و بیشتر حقایق در آن چیزهایی است که شما انکارش می کنید.

ص: 29

وَ اعْذِرُوا (1) مَنْ لَا حُجَّةَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَ اَنَا هُوَ، اَلَمْ اَعْمَلْ فِيكُمْ بِالتَّقْلِ (2) الْاَعْكَبِرِ وَ اَتْرَكَ فِيكُمْ الثَّقَلَ الْاَعْصَ غَر؟ قَدْ رَكَزْتُ (3) فِيكُمْ رَايَةَ الْاَيْمَانِ، وَ وَقَفْتُكُمْ عَلَى حُدُودِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ، وَ اَلْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَدْلِي، وَ فَرَشْتُكُمْ (4) الْمَعْرُوفَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ اَرَيْتُكُمْ (5) كِرَائِمَ الْاَخْلَاقِ مِنْ نَفْسِي، فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يَدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصْرُ، وَ لَا تَتَغَلَّغُلْ اِلَيْهِ الْفِكْرُ.

...

### سابقه درخشان امام علی علیه السلام

شما که بر خطای من دلیلی ندارید، سرزنش نکنید.

آیا در میان شما بر اساس «ثقل اکبر» عمل نکردم؟ منظور از ثقل اکبر، قرآن است که مجموع احکام الهی، از جمله مسأله امامت را تبیین کرده است.

و آیا ثقل اصغر، یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام را که پیشوا و امام مردم هستند به عنوان وصی و جانشین خود قرار ندادم و پیروی از آنها را لازم ندانستم؟

من بودم که پرچم ایمان را با بیان اصول دین اسلام و شرح عقاید آن در میان شما برافراشتم و استوار کردم، و با تبیین فروع و شرح احکام، شما را با حدود خدای متعال حلال و حرام الهی آشنا ساختم.

و از عدالت خود جامه تندرستی بر اندام تان پوشانیدم؛ یعنی شما تحت حکومت عدل من از ظلم در امان بودید.

و با گفتار و کردار خود معروف و کار نیکو را در میان شما گستراندم، زیرا قول و فعل

ص: 30

1- اعذروا: سرزنش و ملامت نکنید.

2- ثقل: کالای نفیس و گراسنگ. این جمله از روایت پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته شده که می فرماید: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا من بعدي؛ من دو امانت گرانبها را، که قرآن و اهل بیت هستند، در میان شما به جا می گذارم. پس تا وقتی که به این دو تمسک نمایید و بدانها چنگ بزنید، هیچ گاه پس از من گمراه نخواهید شد»

3- رکزت: پابرجا کردم، استوار شدم.

4- فرشت: گستراندم.

5- آريت: نشان دادم، که نشان دادن با گفتار است یا با کردار و در اینجا به قرینه من نفسی مراد همان نشان دادن عملی است، هرچند که احتمال هر دو معنا را می توان در نظر گرفت، چون قول نیز از شخص بر می آید.

...

...

من معروفی است که انسان در سایه پرچم آن آرام می گیرد، و یا مانند زمین مفروشی است که انسان با غلتیدن بر روی آن لذت می برد. و مکارم اخلاقی خودم، یعنی عدالت، فضیلت، سخاوت، شجاعت، وفا و مانند اینها را با گفتار و کردار به شما نشان دادم.

### **قیاس و عمل به رأی ممنوع**

پس در [احکام شرعی] چیزی که چشم نمی تواند عمق آن را بکاود و اندیشه های بشری نمی توانند به درون آن راه یابند بدون پیروی از کتاب و عترت علیهم السلام عمل نکنید و به رأی خود عمل نکنید، چون چشم و فکر، از درك واقعیت حیات ناتوان هستند؛ لذا نمی توانند احکام مقرر الهی را در درباره جزء جزء حیات وسیع و گسترده دریابند [پس انسان باید تسلیم کتاب و عترت علیهم السلام باشد].

ص: 31

منها: حَتَّى يَطْنَ الطَّانُ أَنَّ الدُّنْيَا مَعْقُولَةٌ (1) عَلَى بَنِي أُمِّيَّةَ تَمْنَحُهُمْ (2) دَرَّهَا (3)، وَ تُوْرِدُهُمْ (4) صَفْوَهَا (5)، وَ لَا يُرْفَعُ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَوْطُهَا وَ لَا سَيْفُهَا، وَ كَذَبَ الطَّانُ لِدَلِكْ، بَلْ هِيَ مَجَّةٌ (6) مِنْ لَدِيدِ الْعَيْشِ يَتَطَعَّمُونَهَا بَرْهَةً (7)، ثُمَّ يَلْفِظُونَهَا (8) جُمْلَةً.

...

بخشی از این خطبه از این قرار است:

### فرجام کار بنی امیه

در این خطبه امام علیه السلام حوادث پس از خود را بیان نموده، اما سید رضی رحمه الله مقداری از وسط خطبه را حذف کرده و این مقدار از سخنان امام را درباره بنی امیه آورده است، می فرماید:

... تا آنکه برخی چنین گمان کردند دنیا برای بنی امیه ماندگار خواهد ماند و از دست آنها خارج نمی شود و تمام شیر سرشار خود را به آنها نوشانده و زلال ترین آبشخورها و چشمه های آب خوشگوار را بخشیده است. (دنیا به تمام معنا به کام آنان است) و شمشیر بنی امیه هیچ گاه از سر این امت برداشته نخواهد شد و همواره حکومت آنان بر مردم باقی خواهد ماند.

هر که بپندارد که حکومت بنی امیه ماندگار است پنداری دروغین در اندیشه خود پرورانده است، بلکه عطای دنیا و لذت زندگانی آنها از حیث حقارت و محدودیت زمانی، به اندازه يك قطره عسل یا آب بسیار مختصری است که کامشان را اندکی شیرین کند، سپس آن را از دهان بیرون اندازند. از این دنیا اندک زمانی بهره می برند، سپس آن را رها می کنند و برای همیشه از دست می دهند و دیگر هیچ چیزی در دست شان نخواهد ماند.

ص: 32

1- معقولة: از عقال، یعنی بندی که با آن زانوی شتر را می بندند و کنایه از استقرار و دوام است.

2- تمنح: عطا می کند.

3- درّ: شیر.

4- توردهم: از ورود الماء گرفته شده و به معنای فرود آمدن بر آبشخور است.

5- صفو: محل صاف و زلال آب.

6- مجّة: قطره ای عسل یا مقدار کمی آب که از دهان بیرون می ریزند.

7- برهة: مدت کمی از زمان.

8- يلفظون: از دهان بیرون می افکنند.

و من خطبة له عليه السلام و قد ذكر الإمام عليه السلام فيها ما يسبب هلاك الناس

اشاره

أَمَّا بَعْدُ (1) فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْصِمِ (2) جَبَّارِي دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَ رَحَاءٍ، وَ لَمْ يَجْبِرْ عَظْمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أْزَلٍ (3) وَ بَلَاءٍ، وَ فِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَثْبٍ، وَ مَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ حَظٍّ (4) مُعْتَبَرٍ (5). وَ مَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلِيْبٍ، وَ لَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَ لَا كُلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيرٍ.

...

یکی از خطبه های آن حضرت علیه السلام که عوامل هلاکت انسان را بیان می فرماید

عوامل سعادت و نابودی مردم

پس از حمد و ثنای الهی و درود بر روان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله ، خدای سبحان، پشت جباران روزگار را هرگز نشکسته (آنان را نابود نمی کند) مگر پس از مهلت دادن و نعمت بخشیدن به آنان؛ یعنی خدای سبحان پس از دوران مهلت بازگشت به سوی درستکاری و توبه و نعمت، جباران را در هم کوبیده و نعمت را از آنان می گیرد، زیرا جباران نعمت های خدا را با بدی و سرکشی جبران می کنند.

و استخوان شکسته هیچ امتی را ترمیم نمی کند، مگر بعد از سختی ها و ناراحتی ها، یعنی خدای سبحان هیچ امتی را بالا نبرده است، مگر پس از گذراندن دوران ضعف آنها؛ و هرگز مقام برتر نداده مگر پس از دروان فرودستی، که امام علیه السلام از آن به ترمیم استخوان

ص: 33

1- أما بعد: در اصل مهما یکن من شيء بعد الحمد و الثناء است.

2- لم يقصم: از قصم، به معنای شکستن کمر گرفته شده است.

3- أزل: شدت و ناراحتی.

4- خطب: مصیبت و رنج بزرگی که گریبان انسان را بگیرد.

5- معتبر: از حیث نحوی مبتدا و خبر آن فی دون می باشد که مقدم شده است.

...

...

(= جبر عظم) تعبیر نموده است. پس سختی ها موجب آسایش می شوند، زیرا طبیعتا بعد از هر تنگنا، فراخنایی هست و پس از هر سختی، راحتی؛ چون ستمگران با سرگرم شدن به خوشگذرانی و تبهکاری زمینه شورش مردم را بر ضد خویش فراهم می کنند و توده مردم نیز به جمع آوری قوا و نیرو پرداخته تا ذلت و سستی را از خود دور کنند و این حرکت مردم موجب پیشرفت و سعادت آنان می گردد.

و سختی هایی کمتر از آنچه با آن مواجه شدید و ناگواری ها و مصائبی ناچیزتر از آنچه پشت سر گذاردید نیز عبرت آموز و پندآموز است، زیرا شما مصداق استخوان شکسته هایی هستید که پس از سختی ها و رنج ها خدای سبحان مقام تان را بالا برد و بزرگی تان بخشید.

این طور نیست که هر صاحب دلی عاقل هم باشد. این جمله برای تحریک و تشویق مردم به عمل و قیام است، یعنی ای مردم، در مورد نهضت و قیام عاقل باشید و عقل خود را بکار ببندید.

و هرکه گوش دارد شنوا نیست و هرکه چشم دارد بینا نیست تا آنچه را می شنود و می بیند از آن عبرت بگیرد.



فَيَا عَجَبًا(1)؛ وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ حَظِّ هَذِهِ الْفِرْقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا! لَا يَقْتَصُونَ أَثَرَ نَبِيِّ، وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيِّ، وَلَا يُؤْمِنُونَ بِعَيْبٍ، وَلَا يَعْتُمُونَ(2) عَنْ عَيْبٍ. يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ. الْمَعْرُوفُ عِنْدَهُمْ مَا عَرَفُوا، وَالْمُنْكَرُ عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا، مَفْزَعُهُمْ(3) فِي الْمَعْضَلَاتِ(4) إِلَى أَنْفُسِهِمْ، وَتَعْوِيلُهُمْ(5) فِي الْمُبْهَمَاتِ(6) عَلَى آرَائِهِمْ. كَانَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ، قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرَى ثِقَاتٍ، وَأَسْبَابِ مُحْكَمَاتٍ.

...

## فرقه های گوناگون

شگفتا، و چرا شگفت زده نباشم از اشتباه این گروه ها، مانند: خوارج، عثمانیان، بی طرفان و صوفیان که هر کدام با وجود اختلافاتی که در مبانی دینی خود دارند، ادعا می کنند محبوب خدای سبحان و پیروان حقیقی امر و نهی حضرتش هستند.

زیرا اینان از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله متابعت نمی کنند که اگر تابع پیامبر صلی الله علیه و آله بودند در این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که درباره حضرت علی علیه السلام فرمود: «علي مع الحق و الحق مع علي(7)؛ علی همواره با حق است و حق نیز همواره با علی» نمی بایست دو نفر اختلاف داشته باشند.

و به عمل وصی پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی وجود مقدس حضرت علی علیه السلام) اقتدا نمی کنند. وانگهی اگر گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله نیز درباره آن حضرت نبود، می بایست از آن حضرت به عنوان وصی پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنند.

اینان به جهان غیب، یعنی خدا و قیامت که از حواس غایب اند، بی اعتقاد می باشند، و

ص: 35

1- فیا عجباً: ای شگفتی، حاضر شو که اکنون وقت حضور توست. الف آخر کلمه به جای یاء متکلم است، چنان که ابن مالک گفته

است: و اجعل منادی صح إن یضف لیا کعبد عبدي عبد عبدا عبديا

2- یعف: از عفو به معنای خویشتن داری است.

3- مفزع: محل پناهنده شدن در هنگام حوادث و امور مهم.

4- معضلات: جمع معضلة، یعنی مشکلات دینی و دنیوی.

5- تعویل: تکیه و اعتماد.

6- مبهمات: جمع مبهم، یعنی امور مخفی و پنهان.

7- الجمل، شیخ مفید، ص 36؛ و الإحتجاج، شیخ طبرسی، ج 1، ص 97.

...

...

آنها را از پیروی شهوت ها و هوس ها بازشان نمی دارد. و از عیوب خود دست برنمی دارند و همواره در ضعف ها [که در انحراف شان از حق جلوه گر است] غوطه ورنند.

در شبهات و اموری که حلال و حرام، و حق و باطل آن چندان روشن نیست بی پروایند و به شریعت و احکام دین بی توجه، و از شهوات و هوس های خویش پیروی می نمایند.

معروف از نظر آنها همان چیزی است که آنها معروفش می پندارند هرچند مخالف حق باشد، و از دیدگاه شان منکر همان است که آنها منکرش می دانند هرچند با حق موافق باشد.

در مشکلات دینی و دنیوی به خویش پناه می برند، یعنی در حل مشکلات به امام علیه السلام مراجعه نمی کنند.

و در امور مبهم بر اندیشه های خود تکیه می کنند. یعنی به کتاب و سنت و عترت علیهم السلام [که مفسران کتاب و سنت هستند] کاری ندارند.

گویا هر کدامشان امام خود می باشند و احتیاجی به رهبر ندارند.

هر کدامشان در مشکلات پیش آمده [بر خود تکیه کرده]، به گمان شان به دستاویزهای محکم چنگ انداخته اند. یعنی آن ریسمانی که به آن تمسک می کنند همانا فکر و اندیشه خودشان است که به گمان آنان، دستاویزی ناگسستنی است [و در واقع آرای خویش را عین صواب می دانند].

و من خطبه له عليه السلام حول الرسول الأعظم صلى الله عليه وآله و اتباعه عليه السلام له صلى الله عليه وآله

اشاره

أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ (1) مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَةٍ (2) مِنَ الْأُمَمِ، وَ اعْتِزَامِ (3) مِنَ الْفِتَنِ، وَ انْتِشَارِ مِنَ الْأُمُورِ، وَ تَلَطُّ (4) مِنَ الْحُرُوبِ، وَ الدُّنْيَا كَأَسِيفَةِ النَّوْرِ، ظَاهِرَةُ الْغُرُورِ، عَلَى حِينِ اصْدِفَرَارٍ مِنْ وَرَقِهَا، وَ إِيَّاسٍ مِنْ ثَمَرِهَا، وَ اغْوِرَارٍ مِنْ مَائِهَا، قَدْ دَرَسَتْ (5) مَنَازِ (6) الْهُدَى، وَ ظَهَرَتْ أَعْلَامُ الرَّدَى. فِيهَا مُتَجَهَّمَةٌ (7) لِأَهْلِهَا، عَابِسَةٌ (8) فِي وَجْهِ طَالِبِهَا. ثَمَرُهَا الْفِتْنَةُ، وَ طَعَامُهَا الْحَيْفَةُ، وَ شِدِّعَارُهَا (9) الْخَوْفُ، وَ دِثَارُهَا (10) السَّيْفُ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروی اش از آن بزرگوار

دورنمای عصر جاهلیت

خدای سبحان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هنگامی به رسالت برانگیخت که با پیامبر قبلی فاصله زمانی بلندی افتاده (11) و امت ها در خواب طولانی فرو رفته بودند؛ یعنی از معارف بحق و

ص: 37

- 1- فتره: فاصله بین دو چیز و برهه.
- 2- هجعة: از هجوع، به معنای خواب است.
- 3- اعتزام: غلبه و چیرگی.
- 4- تلط: اشتعال و التهاب.
- 5- درست: مندرس شد.
- 6- منار: چراغ خانه، جایی که چراغ در آن می گذارند تا رهگذران در شب راه را پیدا کنند. و منار در اینجا جنس است و لذا فعل آن (درست) مؤنث آمده است، چنان که در مثل می گویند: أهلك الناس الدرهم البيض و الدينار الصفر که «بيض» و «صفر» برای جنس درهم و دینار به کار رفته است.
- 7- متجهمة: روی آورنده و استقبال کننده با چهره ترسناک و درهم کشیده.
- 8- عابسة: عبوس و چهره ای که به جهت نفرت درهم رفته است.
- 9- شعار: لباسی که زیر لباسها پوشند چسبیده به بدن.
- 10- دثار: لباس رو.
- 11- زیرا آن حضرت حدود پانصد سال پس از حضرت عیسی علیه السلام برانگیخته شد، به خلاف پیامبران بنی اسرائیل که پیایی پشت سر هم برانگیخته می شدند.

...

...

معلومات الهی در بی خبری به سر می بردند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیدار کردن آنان و رساندن و آشکار ساختن حق آمد.

و در روزگار قبل از بعثت فتنه ها غالب شده بودند، زیرا هرگاه دین از جامعه رخت بر بندد فتنه و انحطاط چیره می شود، چون دین بهترین مانع گسترش فتنه ها و عوامل و ریشه های آنهاست.

و در آن زمان امور مردم پراکنده شده بود، زیرا هر جامعه ای نظام ارزشی معینی می خواهد که باید دین، آن نظام را تبیین کند، و اگر دین نباشد، امور جامعه آشفته و به دست هوس ها سپرده می شوند. مثلاً دین مهریه زنان را پانصد درهم تعیین می کند، ولی وقتی که دین نباشد در يك جا مهریه ها سرسام آور و وحشتناك بالا می روند و در جای دیگر به شدت پایین می آید.

و شعله های جنگ ملتهد و برافروخته بود، زیرا اگر مردم از دین فاصله بگیرند جنگ فراگیر می شود و در واقع جنگ زاییده فتنه و آشوبزدگی نظام است، و این دو پیامد شوم بی دینی است.

و دنیا در محاق کسوف قرار گرفته و بی فروغ شده بود، زیرا دین مانند نور، که موجب آشکاری و دیدن اشیاست، دیدن مصالح و مفاسد و خیرات و شرور را ممکن می سازد و اگر جامعه ای از دین تهی شود، آن جامعه بی فروغ خواهد بود.

همچنین فریب دنیا آشکار بود و همه مردم فریفته آن بودند، چون فرهنگ دینی نداشتند تا بتوانند از فریفتگی به بصیرت و تفکر باز گردند.

برگ درخت دنیا روی به زردی می نمود، زیرا دنیا با آبیاری دین برای نشاط و زندگی و سلامتی جامعه سرسبز است و گرنه چوب خشکی بیش نخواهد بود و هیچ آمیدی به میوه

...

...

آن، یعنی پیشرفت و رفاه نبود؛ زیرا دنیای آشوب زده [مثل درخت بی ریشه] بر نخواهد داد.

آب دنیا، یعنی شادابی و زیبایی اش [در زمین جهل و انحراف] فرو رفته بود(1).

چراغ خانه هدایت کهنگی گرفته و پرچم های گمراهی عیان بود.

دنیا برای خواستگاران ترشو و عبوس شده بود، زیرا خواستارانش را هرگز به خیر و سعادت نمی رساند.

محصول درخت دنیا فتنه بود، زیرا انبیاء علیهم السلام رهبری آن را در دست نداشته و جباران و ستمگران بر آن تسلط داشتند، و در نتیجه فتنه و آشوب زیاد شده بود.

و غذای دنیوی در واقع مردار بود، زیرا به دلیل کمبود ارزاق، مردم به خوردن مردار روی آورده بودند.

و لباس زیرین مردم هراس بود؛ یعنی مردم همواره از یکدیگر می ترسیدند (و از درون دچار ترس کهنه ای بوده اند).

و لباس روی مردم شمشیر بود؛ یعنی مردم از ترس یکدیگر همواره مسلح بودند تا خود را از خطر احتمالی حفظ کنند (هماره سایه سهمناک شمشیر را بر سر خود می دیدند).

نگارنده: اوضاع یاد شده در روزگار ما نیز جلوه گر شده است، زیرا مردم از احکام و فرمان خدا روی برتافته اند و وضعیت موجود، نمایی از همان روزگار پیشین است.

ص: 39

---

1- البتّه ممکن است که مراد نابودی آب و منابع ذخایر آبی باشد، چون انحراف مردم، که ساکنان زمین اند، از دستورات آسمانی باعث خشک شدن رودها و کمبود میوه ها و زردی برگ درختان می شود. و نیز همان طور که مربوط به امور غیبی است می تواند مربوط به سیستم های اداره حکومت باشد، چرا که دین موجب پیشرفت و توسعه تفکر و دیدگاه، و نیز ایجاد نظام سیاسی صحیح و همکاری، و در نتیجه آبادانی زمین می شود.

فَاعْتَبِرُوا عِبَادَ اللَّهِ، وَادْكُرُوا تِيكَ الَّتِي آبَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ بِهَا مُرْتَهَنُونَ، وَعَلَيْهَا مُحَاسَبُونَ. وَلَعَمْرِي مَا تَقَادَمَتْ بِكُمْ وَلَا يَهُمُّ الْعَهُودُ، وَلَا خَلَتْ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمُ الْأَعْقَابُ(1) وَالْقُرُونُ(2)، وَمَا أَنْتُمْ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمٍ كُنْتُمْ فِي أَصْلَابِهِمْ(3) بِبَعِيدٍ.

...

## لزوم پندگیری از گذشتگان

پس ای بندگان خدا، از آن فترت که دوران ظلمت بود عبرت بگیرید تا به دلیل ترك احکام الهی آن موقعیت تکرار نشود، و بار دیگر تاریکی پدید نیاید. و به یاد آرید اعمال نادرست و عقاید پدران و برادران خود را که اکنون در گرو آن اعمال و عقاید هستند و سعادت دنیوی و اخروی را از دست دادند و بر کارها و عقاید خود در آخرت بازخواست خواهند شد. پس مانند آنها عمل نکنید تا به کیفری که آنها دچارش شده اند گرفتار نشوید.

و به جان خودم سوگند که بین شما و پدران و برادران تان فاصله زیادی وجود ندارد و می توانید روزگار قبل از رسالت و فجایعی را که شما و پدران تان به آن گرفتار بوده اید به یاد آورید. قابل توجه است که فاصله زمانی بین مخاطبان امام علی علیه السلام در سال های 35-40 هجری و پدران و برادران شان در سال های قبل از بعثت تنها پنجاه سال بود و به خوبی می توانستند گذشته نکبتبار خود و پدران خود را بیاد آورند و آن را با آن شکوه به دست آمده در پرتو رسالت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله مقایسه کنند.

و شما با آن وقتی که در پشت پدران تان بودید خیلی فاصله ندارید.

ص: 40

---

1- أحقاب: جمع حقب، به معنای هشتاد سال یا بیشتر.

2- قرون: جمع قرن، یعنی مدت زمان يك نسل که درباره مدت آن اختلاف نظر وجود دارد.

3- أصلاب: جمع صلب؛ استخوان پشت انسان که محل منی مرد است، چنان که قرآن می فرماید: «يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»؛ «انسان از بین استخوان های پشت [پدر] و سینه [مادر] خارج می گردد» (سوره طارق، آیه 7).

وَاللّٰهُ مَا أَسْمَعَهُمُ الرَّسُولُ شَيْئًا إِلَّا وَهِيَ آتَانَا ذَٰلِكَ الْيَوْمَ مَسْمُوعُهُ، وَمَا أَسْمَاعُكُمْ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْمَاعِهِمْ بِالْأَمْسِ، وَلَا شَقَّتْ لَهُمُ الْأَبْصَارُ (1)، وَلَا جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَعْقِدَةُ (2) فِي ذَٰلِكَ الْأَعْوَانِ، إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَهَا فِي هَٰذَا الزَّمَانِ. وَاللّٰهُ مَا بُصِّرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئًا جَهْلُوهُ، وَلَا أُصْفِيْتُمْ بِهِ وَحُرْمُوهُ، وَلَقَدْ نَزَلَتْ بِكُمْ الْبَلِيَّةُ (3) جَانِلًا (4) خَطَامُهَا (5)، رِخْوًا بَطَانُهَا (6)، فَلَا يَغْرَتُكُمْ مَا أَصَبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ، فَإِنَّمَا هُوَ ظِلٌّ مَّمْدُودٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مَّعْدُودٍ.

...

### شبهات های مردمان عصر امام علیه السلام با مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله

به خدا سوگند، احکام و مواعظی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به گوش مردمان دوران رسالت و دوران قبل از آن رسانید، من امروز به گوش شما می رسانم.

و امروز گوش های شما، کمتر از آنچه پیشینیان می شنیدند، نمی شنوند. یعنی همان طور که شما امروز حقایق را می شنوید، پدران و برادران تان نیز در روزگار گذشته می شنیدند و حجّت بر شما و آنها تمام شد. هر دیده و دلی که به آنها داده شد، همان نیز به شما عطا شده است و فرقی بین شما و آنها (از نظر حواس ادراکی) وجود ندارد. پس هر دو در وجوب عمل و تکلیف یکسان هستید؛ چنان که من نیز مانند رسول الله صلی الله علیه و آله شما را ارشاد می کنم.

به خدا سوگند شما چیزی نیاموختید که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله آن را نیاموخته بودند. یعنی این طور نیست که آنها از وجود عفو الهی خبر نداشتند؛ لذا از ترس عذاب الهی اهل عمل بودند، اما شما از مغفرت او خبر دارید و لذا به عمل بی اعتنائید و آن را بی اهمیت می دانید.

و از چیزی بهره مند نشده اید که آنان از آن محروم بوده اند تا در نتیجه، شما از عمل و

ص: 41

1- شقت لهم الأبصار: یعنی چشم هایی برای آنها گشوده شده، کنایه از آن است که همه چیز به آنان نمایانده شده است.

2- أفئدة: جمع فؤاد، یعنی قلب.

3- بلیة: مصیبت.

4- جانلًا: از جولان، به معنای جنبش و حرکت است.

5- خطام: میله ای که در بینی شتر قرار می دهند تا به وسیله آن او را به هر سمت که می خواهند بکشاند.

6- بطان: بندی که زیر شکم شتر می بندند تا جهاز روی آن محکم شود.

...

...

تکلیف معاف باشید و آنان مجبور به انجام دادن آن عمل باشند.

بلکه شما باید بیشتر از آنها اهل عمل باشید، چون بلا و مصیبت مانند شتر هاری که مهارش رها، و بند جهازش سست شده است بر شما تاختن گرفته است. این فتنه عبارت است از تفرقه ای که از سوء تدبیر عثمان پدید آمد و به قتل او انجامید. امام علیه السلام این پدیده را به شتری تشبیه نموده که میله مهار بینی او بی ثبات گشته و ناآرام و چموش به این سوی و آن سوی می رود و بند جهاز آن نیز سست شده، آن سان که سواره نمی تواند بر پشت آن آرام بگیرد.

پس نعمت هایی که فریب خوردگان در آن به سر می برند شما را نفریبید و از ایمان و عمل صالح باز ندارد، و تصور نکنید که وانهادن دین، خیر و نعمت فراوان در پی دارد، زیرا این نعمت ها سایه ای ممتدند که تنها زمان معین و محدودی پایدار بوده و با مرگ صاحبان آنها یا با زوال نعمت، از بین می روند.

ص: 42



و من خطبه له عليه السلام و هي مشتملة على أوصاف الله سبحانه و عظيم مخلوقاته

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُوءِيَةٍ، وَالْحَالِقِ مِنْ غَيْرِ رُوءِيَةٍ، الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِمًا دَائِمًا، إِذْ لَا سَمَاءَ ذَاتُ أْبْرَاجٍ (1)، وَلَا حُجُبٌ (2) ذَاتُ أَرْتَاجٍ (3)، وَلَا لَيْلٌ دَاجٍ (4)، وَلَا بَحْرٌ سَاجٍ (5)، وَلَا جَبَلٌ ذُو فِجَاجٍ (6)، وَلَا فَجٌّ (7) ذُو أَعْوِجَاجٍ، وَلَا أَرْضٌ ذَاتُ مِهَادٍ، وَلَا خَلْقٌ ذُو أَعْتِمَادٍ. ذَلِكَ مُبْتَدِعُ الْخَلْقِ وَوَارِثُهُ، وَإِلَهُ الْخَلْقِ وَرَازِقُهُ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که درباره اوصاف خدای سبحان و مخلوقات بزرگ پروردگار است

ستایش و اوصاف پروردگار

ستایش خدای را سزاست که بدون آنکه دیده شود معروف است، و بندگان گرچه حضرتش را ندیده اند، اما او را با آثارش می شناسند.

و آفریدگاری است که بی نیاز به اندیشیدن، هستی را آفریده است.

همو که همواره قائم به ذات و دائم به خویش است. هر زمانی را که فرض شود او زنده و قادر و عالم و بیدار و به دور از خستگی و... بوده و هست و خواهد بود.

ص: 43

- 1- أبراج: جمع برج، به معنای بخشی از آسمان که آشکار است، از برج یعنی آشکار شد گرفته شده است.
- 2- حجب: جمع حجاب، یعنی پرده، و منظور حجاب عرش الهی است.
- 3- أرتاج: جمع رتج، به معنای در بزرگ است.
- 4- داج: در اصل داجی بوده که «یاء» آن به جهت تنوین افتاده و به معنای تاریک است.
- 5- ساج: به معنای ساکن واصل آن ساجی بوده که یاء آن به دلیل وجود تنوین، افتاده است.
- 6- فجاج: جمع فجّ، به معنای راه های کوهستانی.
- 7- فج: راه.

...

...

از همان ازل که نه آسمان بطور آشکار وجود داشت و نه حجاب های(1) عرشی دارای درهای بلند و رفیع، و نه شب سیاه، و نه دریای ساکن(2)، و نه کوهی دارای گذرگاه، و نه دره پرپیچ و خم، و نه زمینی قابل سکونت و گسترانده شده، و نه آفریده ای صاحب اراده که بر آن متکی باشد، خدای سبحان وجود داشت.

او آفرینش را بدون الگو آفرید و سرانجام وارث تمام هستی خواهد شد، چون همه آفریده های فانی فنا می شوند و خدا مالک تمام چیزهایی می شود که از آنها باقی می ماند، مثل وارثی که هرچه از میراثگذار باقی بماند به ارث می برد.

و خداوند معبود جهانیان است و جز او معبودی نیست و رازق همه موجودات است. روشن است که رزق اعم از خوردنی و پوشیدنی و نوشیدنی و امثال اینها است و دایره آن بسیار فراخ تر است.

ص: 44

---

1- خدای سبحان به پادشاهانی تشبیه شده که در برابر کرسی سلطنت خود حجاب هایی انتخاب می کنند، هرچند که خدای سبحان جسم نیست و این حجاب ها برای عظمت است.

2- دریاها در مقابل رودخانه ها که جاری هستند ساکن معرفی شده اند.

وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ دَائِبَانِ فِي مَرَضَاتِهِ، يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ، وَيَقْرَبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ. قَسَمَ أَرْزَاقَهُمْ، وَأَحْصَى آثَارَهُمْ وَأَعْمَالَهُمْ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِهِمْ وَخَائِنَةَ أَعْيُنِهِمْ، وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِيرِ (1)، وَمَسَدَ بَقَرَتِهِمْ وَمَسَدَ تَوَدُّعِهِمْ (2) مِنَ الْأَعْزَاجِ وَالطُّهُورِ (3) إِلَى أَنْ تَتَنَاهَى بِهِمُ الْغَايَاتُ (4).

...

## جایگاه خورشید و ماه در هستی

خورشید و ماه به طور مستمر بر وفق اراده و به دستور خدا در حرکت هستند، چرا که حرکت و سکون همه پدیده ها به دستور خدای سبحان است.

این دو با جابه جایی خود هر چیز نو (5) را کهنه و هر دوری را نزدیک می کنند؛ زیرا گذشت زمان موجب نزدیکی هر دور، و خود برخاسته از حرکات خورشید و ماه می باشد.

آفریدگار روزی بندگان را تقسیم نمود و آثار و اعمال شان را به حساب آورده و شمار نفس های آنان را می داند و به اشاره های دزدانه چشم درباره مال یا آبروی دیگران و مانند آن آگاه است [همه چیز را می داند].

و همه رازهای قلبی و تیّات درونی و محل استقرار آنها یعنی رحم مادران و پشت پدران و تمام رخدادهای پیش آمده از آن زمان تا پایان عمرشان را می داند و از آنها آگاه است.

ص: 45

- 1- و ما تخفي صدورهم من الضمير: منظور قلب است، زیرا رازها و نیت ها در سینه پنهانند و سینه جایگاه قلب است.
- 2- مستقر و مستودع: منظور از مستقر رحم مادر و منظور از مستودع پشت پدر است و چون محل توقف انسان در رحم بیشتر از پشت پدر است، از رحم به مستقر و از صلب به مستودع تعبیر نموده است.
- 3- ظهور: جمع ظهر، به معنای صلب پدر که محل منی قبل از خروج آن می باشد.
- 4- تناهی بهم الغایات: این عبارت وارونه است و از فنون بلاغت می باشد مثل عرضت الناقة علی الحوض که در اصل عرضت الحوض علی الناقة بوده و این جا هم در اصل ینتهون إلی الغایة بوده، چرا که مقصد به وسیله آنها پایان نمی یابد، بلکه مردم با رسیدن به مقصد به پایان عمر خود می رسند.
- 5- این اسناد یا مجازی است یعنی گذر عمر مایه فرسایش هر چیزی است و خورشید و ماه [که نشانه سپری شدن زمان است] باعث گذشت عمر هستند، و یا حقیقی است یعنی واقعاً خورشید و ماه در تجزیه و پوسیدگی اشیاء نقش دارند.

هُوَ الَّذِي اشْتَدَّتْ بِقَمَّتِهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِ فِي سَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَآتَتْهُ رَحْمَتُهُ لِأَعْوَالِيائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ، قَاهِرٌ مِّنْ عَازَّةٍ (1)، وَ مُدَمِّرٌ مِّنْ شَاقَّةٍ (2)، وَ مُذِلٌّ مِّنْ نَّوَاةٍ (3)، وَ غَالِبٌ مِّنْ عَادَاءِهِ. مَن تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاءً، وَ مَن سَأَلَهُ أَعْطَاهُ، وَ مَن أَقْرَضَهُ قَضَاهُ، وَ مَن سَكَرَهُ جَزَاهُ.

...

غضب او بر دشمنانش شدید و سهمگین است در عین حال که گستره مهرورزی و رحمت او گسترده می باشد. کسی که با رویگردانی از اوامر و انجام دادن حرام ها و نواهی خدا با او دشمنی ورزد با کیفر و غضب سخت الهی روبه رو می شود، هرچند که رحمت خدا وسیع است. و در عین حالی که عذاب او شدید است، رحمت او به اولیا گسترده و فراگیر است. نکته جالب توجه آن است که این دو صفت برای مخلوقات متضاد است، یعنی انسان وقتی به دیده رضامندی می نگرد از دشمنانش می گذرد و وقتی که غضب می کند دوستانش نیز از خشم او در امان نیستند، ولی خدای سبحان هر چیزی را با سنجه و میزان خود می سنجد و هر چیزی را در جای مناسب آن قرار می دهد.

هرکس بخواهد با او در عزت [ و یا هر صفت دیگر ] رقابت کند، آنان را مانند پادشاهان و مال اندوزان یا فراعنه و مدعیان خدایی در هم می کوبد و هرکه را که بخواهد با او مقابله کند هلاک می کند و هرکه را که با او از در دشمنی درآید خوار می سازد و بی تردید بر هرکه با او دشمنی ورزد چیره می شود، چنان که در قرآن می فرماید: «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي...» (4)؛ «خدا مقرر کرده است که حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم شد».

و کسی را که بر او توکل کند یاری می کند و کار او را با فضل بی کران خود به سامان می رساند. البته توکل بر خدا منافاتی با عمل ندارد، چرا که عمل به دلیل آنکه دستور الهی است خود نمادی از توکل است.

ص: 46

1- عازّه: قصد داشت با او مشارکت کند.

2- شاقّه: در جانب دیگر غیر از جایی که او قرار دارد ایستاد.

3- ناواه: با او عداوت کرد.

4- سوره مجادله، آیه 21.

...

...

و کسی که از او درخواست کند عطایش می کند. البته این يك قضیه طبیعی است نه کلی پس منافاتی ندارد که به دلیل برخی از مصالح بر بعضی از مصادیق تطبیق ننماید، همان طور که مثلاً می گوئیم: فلان دارو تقویت کننده قلب است، ولی ممکن است که برای قلب برخی از افراد کارآمد نباشد.

و هر کس به خدا قرض بدهد، یعنی مال یا جان یا هر آنچه دارد در راه خدا هزینه کند، خدای سبحان نیز در دنیا یا آخرت به او باز می گرداند، چنان که خود در قرآن می فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...»<sup>(1)</sup>؛ «کیست که به [بندگان] خدا وام نیکویی دهد؟».

و آن کس که از خدای سبحان سپاسگزاری کند و شکر نعمت هایش را به جای آورد، خدای سبحان نیز او را پاداش فراوانی می دهد.

ص: 47

عِبَادَ اللَّهِ زِنُوا(1) أَنْفُسَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُوزَنُوا، وَ حَاسِبُوا بُهْمًا مِنْ قَبْلِ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَ تَنْفَسُوا(2) قَبْلَ ضَيْقِ الْخِنَاقِ(3)، وَ انْقَادُوا(4) قَبْلَ عُنْفِ السِّيَاقِ(5)، وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُعِنْ عَلَى نَفْسِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهُ مِنْهَا وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ غَيْرِهَا لَآ زَاجِرٌ وَ لَآ وَاعِظٌ.

...

## نصایح سودمند

ای بندگان خدا، قبل از آنکه در آخرت [اعمال] شما را وزن کنند در دنیا [اعمال] خود را وزن کنید که در صورت کم وزن بودن [عمل] راه جبرانی ندارید. یعنی همان طور که يك جنس را در ترازو می گذارند و سنگ مخصوصی را در کفه دیگر می نهند تا وزن دقیق آن مشخص شود، شما نیز خود را بر سنجه شریعت عرضه کنید تا دریابید اعمال شما با شرع مطابقت دارد یا خیر؟

و قبل از آنکه در قیامت بازخواست شوید، خودتان به حساب خود برسید، و ببینید که آیا واجبات را ادا کرده اید یا خیر و اگر ادا نکرده اید برای جبران و تدارك آن بشتابید.

و پیش از مردن، به عمل صالح پردازید، زیرا در تعبیر حضرت، تنفس کنایه از عمل است و خناق ریسمانی است که به گردن کسی می اندازند تا او را خفه کنند و وقتی که ریسمان محکم کشیده شود، شخص گرفتار دیگر نمی تواند نفس بکشد و انسان نیز وقتی که بمیرد دیگر نمی تواند عمل صالح انجام دهد. پس مهلت کنونی در دنیا به منزله آزاد بودن ریسمان و مرگ نیز به منزله کشیدن طناب و خفه کردن انسان است.

و پیش از در رسیدن مرگ از اوامر الهی اطاعت کنید، همان گونه که حیوان، رام سوار خود است و هر جا که او بخواهد روان می شود.

ص: 48

1- زنوا: فعل امر از وزن است، یعنی وزن کنید.

2- تنفسوا: نفس بکشید، کنایه از لزوم انجام دادن عمل صالح است.

3- خناق: ریسمانی که به گردن کسی می اندازند تا او را خفه کنند. ضیق خناق، یعنی محکم کشیدن طناب بر دور گردن.

4- انقادوا: اطاعت کنید، تسلیم فرمان شوید.

5- عنف السیاق: به زور بردن.

...

...

و بدانید اگر کسی خود با استمداد از عقل خداداده اش به یاری خویش برنخیزد و از درون خود پنددهنده و بازدارنده ای نخواهد، تا به مدد آنها بر شهوات خود چیره شود و به وسیله واعظ درونی از گناهان بازماند، قطعاً پنددهنده و بازدارنده ای خارجی نخواهد داشت، زیرا نصیحت خیرخواهان و نیک اندیشان برای فرد منحرف که آمادگی پندپذیری نداشته باشد سود نمی بخشد، هرچند پند دهنده، انسان بسیار بزرگواری باشد.

ص: 49

و من خطبه له عليه السلام تعرف بخطبة الأشباح و هي من جلائل خطبه عليه السلام

اشاره

و كان سألته سائل أن يصف الله حتى كأنه يراه عياناً، فغضب عليه السلام لذلك.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَقْرَهُ (1) الْمَنْعَ وَالْجُمُودَ (2)، وَلَا يَكْدِيهِ (3) الْأَعْطَاءُ وَالْجُودُ، إِذْ كُلُّ مُعْطٍ مُنْتَقِصٌ (4) سِوَاهُ، وَكُلُّ مَانِعٍ مَدْمُومٌ مَا خَلَا، وَهُوَ الْمَنَّانُ بِفَوَائِدِ النَّعْمِ (5)، وَعَوَائِدِ (6) الْمَزِيدِ وَالْقِسْمِ (7).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام معروف به خطبه اشباح (8) و از خطبه های بسیار با عظمت امام می باشد.

خشم امام علیه السلام از پرش نابخردانه يك فرد

شخصی از امام علیه السلام خواست تا خدای متعال را برایش به گونه ای توصیف فرماید که گویی او را آشکارا می بیند. امام علیه السلام از این درخواست او خشمگین شد و این خطبه را ایراد نمود.

مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: امیر مؤمنان علیه السلام این خطبه را بر منبر کوفه ایراد نمود و دلیلش آن بود که مردی خدمت آن حضرت آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، خدایمان را برای ما به گونه ای توصیف کن که محبت و معرفت ما به او بیشتر شود.

امام علیه السلام غضبناك شد و مردم را به مسجد دعوت نمود. مردم که گرد آمدند و مسجد پر

ص: 50

1- لا یفر: از و فر یفر بر وزن وعد یعد گرفته شده است، یعنی نمی افزاید.

2- جمود: از جمد در مقابل سال (سیلان) گرفته شده، چون بخشش تصویری از دهش و سیلان دارد که در مقابل نبخشیدن است که حالت بی حرکت و جمود دارد.

3- لا یکدیه: او را دچار تکدیگری و ناداری نمی کند.

4- منتقص: دچار نقص و کاستی.

5- اضافه فوائد به نعم، بیایه است، یعنی نعمتهای سودمند.

6- عوائد: جمع عائدة، یعنی نعمت های پیاپی، و چون نعمت مکرر به سوی انسان می آید آن را عائدة می گویند.

7- قسم: جمع قسمة است، یعنی آنچه خدای سبحان بین انسان ها تقسیم فرموده است.

8- اشباح: جمع شبح یعنی شخص. نامگذاری این خطبه به این اسم به دلیل درخواست آن شخص از حضرت علیه السلام بود.



...

...

از جمعیت شد، امام علیه السلام بر منبر رفت، آن هم در حالی که از شدت خشم رنگش دگرگون شده بود(1). ستایش و ثنای خدای را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و فرمود:

### **بدهد و باز دارد، در خور ستایش است**

ستایش خدایی را سبزد که اگر به کسی عطا نکند و دست رد به سینه خواستار زند، چیزی بر ثروتش افزوده نمی شود و اگر ببخشد فقیر نمی گردد، زیرا خدا کارها را با لفظ یا اراده معنای «کن» انجام می دهد و افزایش ثروت و یا فقر نسبت به چنین توانای قدرتمندی قابل تصوّر نیست.

زیرا هر دهنده ای جز خدا، اگر چیزی به کسی ببخشد از ثروتش کاسته می شود و هر کس دیگری جز خدا اگر از سخاوت و بخشش خودداری کند سزاوار نکوهش است(2).

و هموست که از باب احسان، نعمت می دهد و لطف خود را در میان بندگان روزافزون تقسیم می کند، نه اینکه کسی مستحق نعمت باشد [پس اگر بنا به مصلحت به کسی چیزی نداد جایی برای اعتراض نیست].

ص: 51

1- چه بسا غضب امام علیه السلام از آن رو بود که درخواست آن فرد از روی خیره سری و شیطنت بود، چنان که غالب نادان ها برای فهمیدن مطلب چیزی نمی پرسند، بلکه برای نشان دادن معلومات خود و جلب توجه دیگران سؤال می کنند و امام چون می دانستند که آن شخص پرسشگر چنین روحیه ای دارد عصبانی شدند، چرا که عالم، حقیقت را از شیطنت تشخیص می دهد، ولی دیگران نمی فهمند، لذا از جواب ندادن، بد اخلاقی، ناتوانی و امثال آنها را برداشت می کنند.

2- این دو جمله در حقیقت پاسخ دو پرسش مقدرند: الف) چرا جود و بخشش الهی موجب فقر او نمی شود، اما باعث فقر دیگران می شود؟ پاسخ آن است که جود و بخشش خدا چیزی از خزانه های او نمی کاهد، ولی از دیگران می کاهد. ب) با اینکه جود چیزی از او نمی کاهد، چرا گاهی جود و بخشش ندارد، در حالی که دیگران با اینکه از ثروتشان کاسته می شود همواره می بخشند؟ جواب آن است که دیگران از ترس سرزنش می بخشند، ولی خداوند به جهت نبخشیدن سرزنش نمی شود، پس خدای سبحان بر اساس مصلحت می بخشد.

عِيَالُهُ (1) الْخَلْقُ، ضَمِنَ أَرْزَاقَهُمْ، وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهُمْ، وَنَهَجَ (2) سَبِيلَ الرَّاعِيْنَ إِلَيْهِ، وَالطَّالِبِينَ مَا لَدَيْهِ، وَ لَيْسَ بِمَا سُئِلَ بِأَجْوَدَ مِنْهُ بِمَا لَمْ يُسْأَلَ.

...

## ضامن روزی آفریدگان

موجودات همگان عیالِ روزی خوار خدا و تحت تکفل و سرپرستی و اداره اویند، و روزی آنها را تضمین فرموده و در لوح محفوظ، مقدار روزی آنها را تعیین نموده و می داند که به هر کس باید چه اندازه بدهد. لذا تا زمانی که مقدر فرموده، روزیِ مقدرشان را می دهد.

و راه مشتاقانی را که آن حضرت را می خواهند و جویای ثواب و رضوان و کرامت و بهشت و نعمت الهی اند روشن نموده است.

آنچه به درخواست کنندگان می دهد بیشتر از چیزی نیست که به خموشان عطا می کند، زیرا عطای او بر اساس مصلحت است، نه درخواست، گرچه احياناً به درخواست کننده چیزی می دهد که به غیر سائل نمی دهد. این رویه برخلاف روش افراد بشر است که فقط به درخواست کنندگان چیزی می دهند و اگر کسی چیزی نخواست به او چیزی نمی دهند [پس درخواست چندان تأثیری در بخشش الهی ندارد، گرچه گاهی نیز بی تأثیر هم نیست].

ص: 52

---

1- عیال: مجموعه افراد تحت تکفل.

2- نهج: راه روشن.

الْأَوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَالْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ، وَالرَّادِعُ أَنَا سَيِّ (1) الْأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيُخْتَلَفُ مِنْهُ الْحَالُ، وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَيْتِقَالُ.

...

## وصف پروردگار

خدای متعال اول و آغازی است که قبل از او هیچ موجودی نبوده است، زیرا خداوند ازلی است، یعنی قبل از او حتی عدم هم وجود نداشته است.

و پایانی است که بعد از او هیچ موجودی نخواهد ماند، زیرا خدای متعال ابدی است و نمی توان برای او پایانی تصور کرد تا موجودی در آن ظرف زمانی وجود داشته باشد.

و [هموست که] مردمک چشم انسان ها را از دیدن و ادراك ذات خویش محروم کرده است. این تعبیر مجازی و بدین معناست که خدای سبحان هرگز دیدنی نمی باشد.

روزگار بر خدای سبحان مثل روز و ماه و سال نمی گذرد تا حالات او [چنان که طبیعت انسان است] در زمان های مختلف فرق کند، و مثلاً حال او در يك سال با حالش در سال دیگر فرق کند، چون اختلاف احوال تابع اختلاف زمان و مکان و صفات است. پس وقتی، حضرتش محدود به زمان نباشد، به مکان و صفت زائد نیز محدود نخواهد بود.

و در مکان خاصی مستقر نبوده [و نیست] تا انتقال و جابه جایی برای او ممکن باشد. پس خدای سبحان از زمان و مکان منزّه است، زیرا این دو حادث هستند [و خدا قدیم،] و حادث نمی تواند بر قدیم احاطه داشته باشد.

ص: 53

---

1- أناسي: جمع إنسان، به معنای مردمک چشم.

وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنْفَسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَصَدَّ حِكَّتْ عَنْهُ أَصْدَافُ الْبِحَارِ مِنْ فِلِزٍّ (1) اللَّجِينِ (2) وَ الْعَقِيَانِ (3)، وَ نَثَارَةَ الدَّرِّ (4) وَ حَصِيدِ الْمَرْجَانِ (5)، مَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ، وَ لَا أَنْفَدَا سَعَةَ مَا عِنْدَهُ، وَ لَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْأَنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنْعَامِ، لِإِعْتِنَا الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ (6) سُوءُ السَّائِلِينَ، وَ لَا- يَبْخُلُهُ الْإِحَاحُ الْمَلْحِينِ (7). فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ، فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِدْقَةٍ فَانْتَمَّ بِهِ وَ اسْتَضَى بِنُورِ هِدَايَتِهِ، وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَيْمَةِ الْهُدَى عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَثْرُهُ، فَكُلِّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ.

...

### عطای کاستی ناپذیر

و اگر تمام معادن درون کوه ها و جواهرات را که با تنفس (= بازدم) زمین پیدا و در دسترس می شوند (8) و اگر مرواریدهای دریا را که صدف های دهان گشوده آنها را بیرون می دهند (9)، عطا کند، هرگز از داشته های حضرتش چیزی کاسته نمی شود. به تعبیر دیگر، اگر تمام کانی های گرانبها، مانند: طلا و نقره و مروارید و مرجان را ببخشد هیچ تأثیری در جود و بخشش خدای منان نمی گذارد و بخشش این همه اشیای گران قیمت، بخلی در حضرتش پدید نمی آورد، به خلاف بخشندگانی که اگر مالی را به کسی ببخشند دارایی شان کاهش

ص: 54

1- فلز: کانی هایی مانند طلا و نقره که با آتش شدید ذوب می شوند.

2- لجین: نقره.

3- عقیان: طلا.

4- نثاره الدر: مرواریدهایی که در عروسی ها و امثال آنها بر سر عروس و داماد می افشانند.

5- مرجان: گیاهی سنگسان دریایی که غواصان آن را استخراج می کنند.

6- لا یغیضه: از آن نمی کاهد. از غاض الماء گرفته شده، یعنی آب کاستی گرفت.

7- إلحاح الملحین: اصرار و پافشاری اصرار کنندگان.

8- چون به گفته دانشمندان، جواهر و معادن از حرارت برخاسته از دل زمین و بالا آمدن آنها به خارج از زمین قابل بهره برداری و استخراج می شوند که امام علیه السلام این فرایند را تشبیه به تنفس فرموده است.

9- گویی صدف ها مانند انسان می خندند و دهان می گشایند تا گوهر و مروارید را نمایان کنند. لذا امام علیه السلام دهان گشودن صدف را به خندیدن تشبیه فرموده است.

...

...

می یابد. به هر حال، خدا چنین نیست و احتیاجی به آنها ندارد و آفرینش آنها به دست خود اوست و از خزاین بی منتهاش هرگز کاسته نمی شود.

و گنج ها و ذخائر الهی در جهان و سایر عوالم، مانند سیاره ها و کهکشان ها آن قدر هستند که هر چه مردم بخواهند و خدا ببخشد، هرگز به پایان نمی رسند، چون ملك خدا بی کران و نامتناهی است و اصرار مردم بر درخواست عطا و بخشش، حضرتش را به بخل و انمی دارد، به خلاف انسان ها که اگر درخواست نیازمندان زیاد گردد، از ترس فقر و تنگدستی بخل می ورزند و از ادامه بخشش خودداری می کنند.

پس ای پرسشگر که می خواهی خدایت را برایت توصیف کنم [ چنان که در آغاز خطبه ماجرای پرسش او بیان شد ] بنگر که قرآن چگونه صفات خدا از قبیل عالم و قادر و سمیع و بصیر و خالق و رازق و جز آن را برشمرده است. پس به قرآن اقتدا کن و همان گونه خدا را توصیف کن و از نور هدایت قرآن بهره مند شو و هر صفتی را که برای حضرتش درست دانسته است، تو نیز چنان کن.

ولی آنچه شیطان به تو تلقین نموده که خدا را به آن صفت توصیف کنی، و البته در قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام (1) نیامده و ثابت نشده و دستوری نرسیده است، صحیح بودن یا صحیح نبودن آن را به خدای سبحان واگذار کن (2)، چرا که درنگ کردن و واگذاردن این امر به خدا و سخن نگفتن درباره صفاتی که در کتاب و سنت از آنها ذکری نشده، نهایت حقی است که خدا بر گردن تو دارد؛ یعنی در این باره جز سکوت و وظیفه ای نداری.

ص: 55

---

1- منظور از ائمه هدی در کلام امیر مؤمنان علیه السلام ائمه دوازده گانه علیهم السلام هستند و اگرچه در زمان حضرتش به دنیا نیامده بودند، ولی چون پیامبر صلی الله علیه و آله از آمدن آنها خبر داده و پیروی از آنها را واجب دانسته بود، در کلام امام علیه السلام نیز ذکر شده اند.

2- و لذا فقها گفته اند: صفات الهی توقیفی اند، یعنی صفتی را نمی توان بر خداوند اطلاق کرد، مگر آنکه وارد شده باشد، هر چند فعل آن ماده در قرآن و سنت باشد. مثلاً نمی توان عنوان زارع را بر خدا اطلاق کرد گرچه در قرآن آمده که: «أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَ؟ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ؟» (آیا شما آن را [بی یاری ما] زراعت می کنید، یا ماییم که زراعت می کنیم؟) (واقع، آیه 64).

وَأَعْلَمَ أَنَّ الرَّاسِخِينَ (1) فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعَدَّاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ (2) السُّدَدِ (3) الْمَصْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ (4)، الْأَعْفَرِ (5) بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا نَفْسَ بَرِّهِ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ. فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا، وَسَمَّى تَرَكَّهُمُ التَّعَمُّقَ فِيَمَا لَمْ يَكْلَفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوحًا. فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ، فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ.

...

## «راسخان در علم» کیانند؟

و بدان که «راسخان در علم» کسانی هستند که به جهل خود درباره امور غیبی اقرار می کنند و این اقرار و اعتراف، آنها را از ورود به درهای بسته و ممنوعه و پرده های غیبی بی نیاز کرده است. یعنی آنها به تمام امور غیبی که برای شان مجهول است اقرار دارند و جستجوی آنچه به آن راهی ندارند، نمی نمایند، مبادا به گمراهی و بیراهه کشیده شوند.

از این رو، خدای متعال، آنان و اعتراف و اقرارشان به جهل و ناتوانی علمی را ستوده و فرموده است: «وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا...» (6)؛ «و ریشه داران در علم... [؛ آنان که] می گویند: ما بدان ایمان آورده ایم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست». و ترك کنجکاوی و تعمق آنان را در آنچه وظیفه آنها نیست را رسوخ (علم ثابت و پابرجا) نامیده است، چون انسانِ راسخ در علم، آنچه از نظر علمی مقدور و نامقدور است می شناسد. لذا آنچه ممکن و مقدور است بررسی و آنچه مقدور نیست رها می کند، به خلاف کسی که در علم ریشه ندارد که می پندارد هر علمی قابل دسترسی است؛

ص: 56

1- الراسخین: از رسخ یعنی ثبات و رسوخ گرفته شده و راسخ کسی که علم زیادی دارد، به گونه ای که علم در او پابرجا شده و نتایج علمی را به خوبی می داند، به خلاف آن که نیروی علمی و تمرین فراوان ندارد و لذا نمی تواند به طور قطعی به نتایج علمی برسد؛ و همیشه در حالت تردید است.

2- اقتحام: ورود و دخول.

3- سدد: جمع سدّة، به معنای درب منزل و فاصله است که در اینجا استعاره است.

4- غیوب: امور غایب از حواس و ادراک.

5- الإقرار: فاعل أغناهم است، یعنی اقرار به جهل، آنها را بی نیاز ساخته است.

6- سوره آل عمران، آیه 7.

...

...

بنابراین چنین کسی در هر علمی، خواه مقدر و خواه نامقدر، کنجکاوی می کند.

پس به همین اندازه (= ایمان اجمالی) بسنده کن و کنجکاوی نکن و برای عظمت الهی بر اساس عقل محدود خویش حدّی تعیین نکن، زیرا خداوند نامحدود است و محدود نمی تواند بر نامحدود احاطه بیابد، و گرنه از حیث منطقی «خُلف» لازم می آید(1). و [بدان که] اگر چنین کردی هلاک خواهی شد، چون با این کار خود به چیزی که خلاف حقیقت است، اذعان نمودی، و این کفر است [و نتیجه کفر روشن است که هلاکت و بدفرجامی خواهد بود].

ص: 57

---

1- بدین معنی که خداوند نامحدود است و از آن طرف چون محدود بر آن احاطه پیدا می کند، باید محدود باشد، لذا برخلاف اصل نامحدود بودن است.

هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا (1) اِزْتَمَتِ (2) الْأَعْوَاهُمُ لِتُدْرِكَ مُنْقَطِعَ (3) قُدْرَتِهِ، وَ حَاوَلَ الْفِكْرُ الْمَبْرَأَ مِنْ خَطَرَاتِ الْوَسْءِ أَوْسِ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ (4) فِي عَمِيقَاتِ غُيُوبِ مَلَكُوتِهِ (5)، وَ تَوَلَّهَتْ (6) الْقُلُوبُ إِلَيْهِ لِتَجْرِيَ (7) فِي كَيْفِيَّةِ صِدْفَاتِهِ، وَ عَمَصَتْ (8) مَدَاخِلَ الْعُقُولِ فِي حَيْثُ لَا تَبْلُغُهُ الصِّفَاتُ (9) لِتَبْأُولَ عِلْمِ ذَاتِهِ، رَدَعَهَا وَ هِيَ تَجُوبُ (10) مَهَاوِي (11) سُدْفِ (12) الْغُيُوبِ، مُتَخَلِّصَةً إِلَيْهِ سَبْحَانَهُ فَرَجَعَتْ إِذْ جُبِهَتْ (13) مُعْتَرِفَةً بِأَنَّهُ لَا يُنَالُ بِجُورٍ (14) الْأَعْتِسَافِ (15) كُنْهُ مَعْرِفَتِهِ (16)، وَ لَا تَخْطُرُ بِبِالِ أَوْلِي الرُّوِيَّاتِ (17) خَاطِرَةً (18) مِنْ تَقْدِيرِ جَلَالِ عِزَّتِهِ. الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتِثَلَهُ، وَ لَا مِقْدَارٍ احْتَدَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ (19) مَعْهُودٍ كَانَ قَبْلَهُ.

...

## تبیین صفات الهی به بیانی دیگر

امام علیه السلام دوباره مطالب قبلی را با روشی جدید مطرح می فرماید: خداوند آن قدر تمنندی است که اگر پندارها بخواهند منتهای قدرت او را تعیین کنند، چنان که انسان قدرت مثلاً زید را در برداشتن وزنه سنگین صد کیلو و یا در فهم کتابی مثل معالم، می داند، و اگر فکر سالم و پیراسته از خطرات و سوسه (20) بخواهد او را که در ملکوت و منتهای غیب است

ص: 58

- 1- إذا: جواب إذا در چند سطر بعد، ردعها است.
- 2- اِزْتَمَت: از رمی گرفته شده و به معنای رفتن است.
- 3- منقطع: پایان و انتها. منقطع الشیء، پایان یک چیز.
- 4- يقع علیه: آن را درک می کند؛ در می یابد.
- 5- ملکوت: مبالغه در ملک است، یعنی خدای سبحان پادشاه بسیار بزرگی است که ادراک ها به کنه او نرسند.
- 6- تولَّهَتْ: از وله گرفته شده و به معنای اشتیاق است.
- 7- تجری: بفهمد.
- 8- غمصت: پیچیده شد.
- 9- فی حیث لا تبغها الصِّفَات: یعنی به گونه ای دقیق است که نمی توان دقت آن را توصیف نمود.
- 10- تجوب: حرکت می کند.
- 11- مهاوی: جمع مهوی، یعنی پرتگاه.
- 12- سدْف: جمع سدفة، یعنی بخشی از شب تاریک.
- 13- جبهت: به پیشانی او خورد تا برگردد.
- 14- جور: ظلم و ستم.
- 15- اعتساف: بیراهه رفتن، انحراف، عدول، خودسری.
- 16- کنه معرفته: نایب فاعل لاینال است.
- 17- أولی الرویات: صاحبان فکر و اندیشه، رویه: فکر.
- 18- خاطرة: صفتی که به ذهن خطور می کند.
- 19- من خالق: متعلق به مثال است، یعنی لم یکن مثال من خالق آخر؛ از آفریدگاری دیگر نقشه و الگویی نبوده است.



20- اگر فکر سالم از وسواس در ادراك ذات الهی ناتوان باشد، قطعاً فکر آلوده به بیماری وسواس ناتوان تر است.

...

...

ادراك كند و ذات او را بشناسد، و اگر قلب های مشتاق و شیدای فهم و درك كُنه حضرتش بخواهند کیفیت صفات الهی را دریابند (اینکه آیا صفات او مانند صفات مخلوقات است یا خیر)، و اگر عقل ها بخواهند با نهایت دقت و موشکافی غیر قابل وصف وارد راه های شناخت ذات حضرتش گردند، خدایِ قادر، تمام این افکار و پندارها و قلوب و عقول را باز خواهد داشت. این عبارت کنایه از آن است که این ابزار ادراك، در رسیدن به این مقصد ناتوانند و او فراتر از حدّ توصیف است.

این عقول و پندارها و افکار و قلوب که برای کشف حقیقت و شناخت ذات خدا تلاش می کنند، [چنان است که] در شب تاریک بر لب پرتگاه ها و در تاریکی های غیب حرکت می کنند و هرگز به مقصد نخواهند رسید و هرگاه بخواهند از این حیرت و سرگردانی رها شوند و به مقصود برسند دست رد بر سینه شان خواهد خورد و بازگردانده خواهند شد.

[در حالی باز می گردند که] اعتراف می کنند به اینکه با کجراهه و بیراهه نمی توانند به حقیقت شناخت الهی بار یابند. پس گویی فکر و عقل و قلب از بیراهه، و بیرون از جاده حقیقت حرکت می کنند و [با پیمودن بیراهه] می خواهند کُنه ذات خدا را کشف کنند.

و به ذهن هیچ خردمندی، اندکی از جلال عزّت بی نهایت الهی خطور نمی کند.

همان [خدایی] که هستی را بدون الگو و بدون پیروی از دیگری پدید آورد؛ چون اصلاً الگویی نبود تا بخواهد از آن مثلاً پیروی کند و مقیاس و حجمی وجود نداشت تا خدا آن را از خالق قبلی گرفته و اندازه خلقت خود را با آن مقایسه کرده باشد، بلکه خدا به تنهایی این جهان را - هم در اصل و هم در اندازه - بی سابقه و بدون نیاز به الگو آفریده است.

وَ أَرَانَا مِنْ مَلَكُوتِ قُدْرَتِهِ، وَعَجَائِبِ مَا نَطَقْتَ بِهِ آثَارِ حِكْمَتِهِ، وَ اعْتِرَافِ (1) الْحَاجَةِ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى (2) أَنْ يُقِيمَهَا بِمَسَاكٍ (3) قُوَّتِهِ، مَا دَلَّنَا (4) بِاضْطِرَارِ قِيَامِ الْحُجَّةِ لَهُ (5) عَلَى مَعْرِفَتِهِ (6)، وَ ظَهَرَتْ فِي الْبِدَائِعِ الَّتِي أَحَدَتْهَا آثَارُ صُنْعَتِهِ (7)، وَ أَعْلَامُ حِكْمَتِهِ (8)، فَصَارَ كُلُّ مَا خَلَقَ حُجَّةً لَهُ وَ دَلِيلًا عَلَيْهِ، وَإِنْ كَانَ خَلْقًا صَامِتًا فَحُجَّتُهُ (9) بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةً، وَ دَلَالَتُهُ عَلَى الْمُبْدِعِ قَائِمَةٌ.

...

## دلالت های خدایی

در این جهان هستی چند چیز بر وجود خدا و بر شناخت او دلالت قطعی دارند، از آن جمله اینکه حضرتش با آثار قدرت خود در هستی، که بر ملک عظیم او دلالت دارد، و شگفتی هایی که آثار حکمت الهی است، یعنی در جهان مجموعه موجوداتی وجود دارند که گویای عجایب خلقت هستند، و نیز اعتراف آفریده ها به نیازمندی شان به کسی که امور آنها را با قدرت خود سامان دهد و با تدبیر خود آنها را اداره و حفظ کند، ضرورت اقامه حجت و برهان بر شناخت خویش را به ما نشان داد. پس این سه امر، یعنی ملکوت هستی و شگفتی های جهان و اعتراف خلق، دلالت بر وجود خدای سبحان دارند و انسان ناچار است خدا را بشناسد و هیچ گونه عذری در عدم شناخت وجود ندارد.

و در پدیده های بدیع و شگفتی که خدای سبحان آنها را از عدم به وجود آورده است،

ص: 60

- 1- اعتراف: عطف بر ملکوت است، یعنی اعتراف مخلوقات را هم چون ملکوت قدرت خویش به ما نشان داده است.
- 2- من الخلق و إلى: این دو متعلق به الحاجة هستند، یعنی نیاز خلق به کسی که امور آنها را تدبیر بنماید.
- 3- مساک: آنچه که چیزی را نگهداری می کند (حافظ و نگه دارنده).
- 4- ما دلنا: مفعول آرانا است، یعنی خداوند به واسطه ملک وسیع و آثار فراوان و نیاز خلق، دلیلی را به ما نشان داده که بر ذات مقدس او دلالت دارد.
- 5- باضطرار قیام الحجة له: متعلق دلنا است، یعنی بر قطعیت قیام حجت به نفع او دلالت می کنند.
- 6- علی معرفته: متعلق به دلنا است، یعنی ما را به معرفت و شناخت خدای سبحان دلالت می کند.
- 7- آثار صنعه: فاعل ظهرت في البدائع است، یعنی در پدیده های بدیع، آثار صنعت و تدبیر الهی نمایان است.
- 8- أعلام حکمته: عطف بر آثار صنعه است، یعنی آثار صنعت و نشانه های حکمت الهی در پدیده های بدیع آشکارند.
- 9- حجته: حجة به مفعول (خلق) اضافه شده است، یعنی حجت آن مخلوق.

...

...

نشانه های صنعت و نشانه های حکمت حضرتش آشکار است.

پس هر کدام از آفریده ها، برهان پروردگار(1) و دلیل آشکاری بر وجود صانع خویش، یعنی خدای سبحان، هستند. به این معنا که اگر خدایی نبود اینها از کجا به وجود می آمدند؟

و اگر این پدیده ها مانند جمادات و حیوانات و نباتات خموشند با زبان بی زبانی از آفریننده ای توانا و حکیم با آدمیان سخن می گویند و شهادت می دهند که مدبری حکیم با قدرت خود آنها را آفریده است و معنای سخنگویی آنها همان دلالت وجودی آنهاست، و چون اثر، بر مؤثر دلالت می کند حتی اگر خاموش باشد، دلالت این پدیده ها بر خدای مبدع روشن و آشکار است.

[برگ درختان سبز در نظر هوشیار \*\*\* هر ورقش دفتری است معرفت کردگار]

ص: 61

---

1- یعنی خدا با بندگانش به وسیله آنها احتجاج و استدلال می کند که چرا با دیدن آن آثار به وجود او اعتراف نکرده اید.

فَأَشْهَدُ أَنَّ مَنْ شَبَّهَكَ بِتَبَائِنِ أَعْضَاءِ خَلْقِكَ، وَ تَلَا حُمٍ (1) حَقَاقٍ (2) مَفَاصِلِهِمْ (3) الْمُحْتَجِجَةَ لِتَدْبِيرِ حِكْمَتِكَ، لَمْ يَعْتِدْ غَيْبَ ضَمِيرِهِ (4) عَلَى مَعْرِفَتِكَ، وَ لَمْ يُبَاشِرْ قَلْبَهُ الْيَقِينَ (5) بِأَنَّهُ لَا نَدَّ (6) لَكَ، وَ كَأَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ تَبَرُّوءَ التَّابِعِينَ مِنَ الْمَبْتُوعِينَ إِذْ يَقُولُونَ: «تَاللَّهِ إِنْ (7) كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (8) إِذْ نُسَوِّيْكُمْ (9) بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (10). كَذَبَ الْعَادِلُونَ (11) بِكَ، إِذْ شَبَّهُوكَ بِأَصْنَافِهِمْ، وَ نَحَلُّوكَ (12) حَلِيَةَ الْمَخْلُوقِينَ بِأَوْهَامِهِمْ، وَ جَزَّءُوكَ تَجْزِئَةَ الْمَجَسَّمَاتِ بِخَوَاطِرِهِمْ، وَ قَدَّرُوكَ عَلَى الْخَلْقَةِ الْمُخْتَلِفَةِ الْقَوَى بِقَرَائِحِ (13) عُقُولِهِمْ.

...

## گمراهی قائلان به تشبیه

[بار خدایا،] من گواهی می دهم که اگر کسی تو را به مخلوقاتی تشبیه کند که دارای اندام (از قبیل گوش و چشم و زبان و امثال اینها) و مفاصلی هستند که با تدبیر حکیمانه با گوشت و پوست پوشانیده شده اند [تا آسیبی نبینند، چنین کسی] در نهانخانه دل و سویدای قلب به معرفت تو دست نیافته است، چون تو را به چیزی تشبیه کرده است که تو مانند آن نیستی و یقین قلبی پیدا نکرده که تو شریک و انبازی نداری، چون وقتی خدای متعال شبیه به انسان یا حیوان باشد، به دلیل اشتراک دو همانند در حکم، آن دو با خداوند شریک خواهند بود.

گویی اینان نشنیده اند و نخوانده اند که قرآن کریم، اظهار بیزاری تابعان را از متبوعان، و پیروان را از راهبران گمراهی در قیامت نقل می کند، آنجا که می فرماید: «سوگند به خدا که

ص: 62

- 1- تلاحم: اتصال و پیوستگی.
- 2- حقاق: جمع حُق، یعنی سر استخوان مفصل.
- 3- مفاصل: جمع مفصل، محل اتصال دو استخوان.
- 4- لم یعقد غیب ضمیره: خبر آن در آن من شبَّهك... است.
- 5- لم یباشر قلبه الیقین: یقین فاعل یباشر است، یعنی قلب او به یقین نرسیده است.
- 6- ندَّ: هم به معنای مثل و هم به معنای شریک است.
- 7- تالله إن: ت برای قسم و إن مخففه از مثمله است.
- 8- مبین: ظاهر و آشکار.
- 9- نسوی: یکسان خواندن.
- 10- سوره شعراء، آیه های 97 و 98.
- 11- عادلون: کسانی که قائل به همسنگ و همسان بودن خدا با آفریدگان هستند.
- 12- نحلوا: دادند.
- 13- قرائح: جمع قریحة، یعنی آنچه عقل پیشنهاد می کند (اصطلاحاً: ذوق عقلی).

...

...

ما در گمراهی آشکار بودیم، آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می کردیم.»

کسانی که مخلوقات را با تو همسنگ و همسان می دانند، سخن به ناروا گفته اند، زیرا تو را با بت‌هایشان تشبیه کرده اند و می گویند همان طور که خدای سبحان خداست، بتها نیز خدا هستند، و بر اساس گمان و خیال باطل خود، صفات مخلوقات را از قبیل جسمانیت به تو دادند و با افکار نادرست خود تو را مانند اجسام، دارای اجزا می دانند، چون از ویژگی های اجسام آن است که دارای بخش و جزء باشند؛ و قول به اینکه خدای سبحان شریک دارد به آن معناست که او از جزء جزء برخوردار است. وانگهی شرکا از يك جهت همسو و همانند هستند و از جهت دیگر باهم تفاوت و افتراق دارند.

و آنان تو را با ذوق های عقلی خود با مخلوقات دارای قوا و احساس های مختلف مقایسه می کنند. عقل آنها پیشنهاد قیاس با خلق می دهد، در حالی که خدای سبحان دارای قوای مختلف نیست تا این قیاس صورت گیرد، بلکه يك ذات کاملاً یگانه و واحدی است که نه اجزای مختلف دارد و نه احساس ها و نیروهای گوناگون در او نقش آفرینی می کنند.

ص: 63

وَأَشْهَدُ أَنْ مَنْ سِوَاكَ بِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِكَ فَقَدْ عَدَلَ بِكَ، وَالْعَادِلُ بِكَ كَافِرٌ بِمَا تَنْزَلَتْ بِهِ مُحْكَمَاتُ آيَاتِكَ وَنَطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَيِّنَاتِكَ، وَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَمْ تَتَّأَه فِي الْعُقُولِ فَتَكُونَ فِي مَهَبِّ (1) فِكْرَهَا مُكَيِّمًا (2)، وَلَا فِي رَوِيَّاتِ (3) خَوَاطِرِهَا فَتَكُونَ مَحْدُودًا مُصْرَفًا.

...

و گواهی می دهم که هرکس تو را با چیزی از آفریده هایت مساوی بداند، در واقع تو را معادل آن قرار داده است، و بدیهی است که چنین کسی بر اساس آیات محکم قرآن کافر است؛ زیرا آیات محکم (غیر متشابه) قرآن دلالت می کنند که خدا شبیه و مانندی ندارد مثل آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...» (4)؛ «چیزی مانند او نیست» و یا آیه «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (5)؛ «و او را هیچ همتایی نباشد». پس هرکه چنین عقیده ای ندارد با قرآن مخالفت کرده و کافر است. همچنین دلایل روشن با صراحت تمام و ندای بلند گواهی می دهند که تو با موجودات دیگر شبیه و برابر نیستی و صفات تو با صفات هیچ يك از آفریدگانت شباهت ندارد.

و [گواهی می دهم که] تو خدایی هستی که در عقول بشری محدود نمی شوی و عقول نمی توانند تو را درک کنند و در نتیجه در محل جولان فکر و اندیشه به رنگ و کیفیت [که] فکر [آن را پرورانده] در نمی آیی، چون دریافته عقل همواره به رنگ همان عقل در می آید و عقل رنگ خود را به آن چیز می بخشد. نیز در وهم و اندیشه و آنچه بر قلب خطور می کند نمی گنجی تا محدود گشته و تحت تصرف آنها در آیی و بتوانند به حریم تو راه یابند [تو از حد تصوّر برتر هستی].

ص: 64

- 1- مهَبّ: محل وزش، و در اینجا عقل از باب استعاره به بادی تشبیه شده که از يك نقطه خاص آغاز به وزیدن می کند.
- 2- مکَيِّف: به رنگ و کیفیت درآمده.
- 3- رَوِيَّات: جمع رَوِيَّة، یعنی فکر و اندیشه.
- 4- سوره شوری، آیه 11.
- 5- سوره توحید، آیه 4.

### دلیل تأکید امام علیه السلام بر پرهیز از همانند پنداشتن خدا به مخلوقات

از آن جهت که خدای سبحان از صفات مخلوقات منزّه و مبرّا است و غالب مردم با تصویر ذهنی خود از خدا صورتی شبیه به آفریدگان می‌سازند و گمان می‌کنند که خدای متعال نیز مانند آنهاست، امام علیه السلام در این خطبه و سایر خطبه‌های خویش با تأکیدهای فراوان مسأله پرهیز از تشبیه حضرتش به خلق را مطرح و در قالب‌های گفتاری گوناگونی مطلب را به درستی بیان فرموده است. دیگر اینکه تنها راهی که خدا را از آنچه شایسته آن نیست منزّه می‌داند راه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است؛ همان‌هایی که خداوند را در حدّ و توان بشری شناخته‌اند، ولی شناخت ذات پروردگار برای همگان، محال و ناممکن است، زیرا خدای سبحان نامحدود و نامتناهی، و عقل بشر متناهی و محدود است، و متناهی نمی‌تواند بر نامتناهی احاطه یافته، آن را بشناسد و گرنه خُلف (1) لازم می‌آید. و دلیل اینکه خداوند نامحدود و عقل محدود است مطلبی است روشن و نیازی به توضیح ندارد.

ص: 65

---

1- اگر چیزی را فرض کردیم، ولی پس از نتیجه‌گیری، آن چیز غیر از فرض اول شد، از حیث منطقی خُلف، یعنی خلاف فرض نامیده می‌شود. مثلاً خدا را نامحدود فرض می‌کنیم و اگر گفتیم می‌توانیم خدا را تصوّر کنیم، لازمه اش محدودیت خداست که خلاف فرض می‌باشد.



و منها: قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَحْكَمَ تَقْدِيرَهُ، وَ دَبَّرَهُ (1) فَالطَّفَ تَدْبِيرَهُ (2)، وَ وَجَّهَهُ لَوَجْهَتِهِ فَلَمْ يَتَعَدَّ حُدُودَ مَنَزِلَتِهِ، وَلَمْ يَقْصُرْ دُونَ الْأَنْتِهَاءِ إِلَى غَايَتِهِ، وَ لَمْ يَسْتَصْعِبْ (3) إِذْ أَمَرَ بِالْمُضِيِّ عَلَى إِرَادَتِهِ وَ كَيْفَ وَ إِنَّمَا صَدَرَتْ الْأُمُورُ عَنْ مَشِيئَتِهِ؟ الْمُنْشَى أَصْدَ نَافِ الْأَشْيَاءِ بِأَلَّا رَوِيَّةَ فِكْرٍ (4) آلَ إِلَيْهَا، وَ لَا قَرِيحَةَ (5) غَرِيظَةَ (6) أَضْمَرَ عَلَيْهَا، وَ لَا تَجْرِبَةَ أَفَادَهَا (7) مِنْ حَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ لَا شَرِيكَ أَعَانَهُ عَلَى ابْتِدَاعِ عَجَائِبِ الْأُمُورِ. فَتَمَّ (8) خَلْقُهُ، وَ أذْعَنَ (9) لِطَاعَتِهِ، وَ أَجَابَ إِلَى دَعْوَتِهِ، وَ لَمْ يَعْتَرِضْ دُونَهُ رَيْثُ الْمُبْطِئِ (10)، وَ لَا أَنَاةُ الْمُتَلَكِّي (11).

...

و از این خطبه است:

### اراده پروردگار در امور تکوینی

خدای سبحان انواع مخلوقات و پدیده‌ها را به مقدار معین و بر اساس حکمت خاصی آفریده، و آفرینش آنها بی نظم و بی سامان نیست. او برای هر چیزی، جایگاه شایسته آن را آفریده است و تدبیر و مدیریت آن را به عهده گرفته و در آن دقت کامل به کار برده است، تا جای هیچ گونه نیاز تأمین نشده‌ای باقی نمانده باشد.

و آن را در مسیر شایسته خویش به حرکت درآورده تا آن چیز، از حدّ و جایگاه خود نگذرد و در همان جایگاهی که خداوند برای آن مشخص فرموده بماند و در عین حال از رسیدن به هدف نیز کوتاهی نکند، چرا که هر موجودی ناچار است که به هدف از قبل

ص: 66

- 1- دَبَّرَهُ: از تدبیر گرفته شده، به معنای برنامه ریزی برای آینده یک چیز تا آنکه به شکل مطلوب در آید.
- 2- الطَّفَ تَدْبِيرَهُ: لطف در تدبیر، یعنی دقتی که جای هیچ گونه نیاز برآورده نشده‌ای باقی نماند.
- 3- لم يستصعب: دشوار ندید.
- 4- روية فكر: اضافه بیاتیه است، یعنی اندیشه و فکر.
- 5- قريحة: آنچه در عمق ذهن انسان جرقه زده، و سپس در خارج به صورت پیشنهاد بروز کند.
- 6- غريظة: صفتی نهادینه شده در وجود انسان.
- 7- أفاد: به معنای استفاد؛ بهره گرفت.
- 8- فتّم: فاء در فتّم تفریع بر المنشی ء است.
- 9- أذعن: فاعل آن خلق است که از خلقه، آفریده او، در عبادت «فتم خلقه» به دست می آید.
- 10- ریث المبطئ: ریث، یعنی مدتی که در فرمانبرداری کُندی صورت می گیرد. مبطئ، یعنی کسی که کُندی می نماید.
- 11- أناة المتلكی: أناة یعنی صبر و آرامش و متلکی ء از تلکؤ یعنی تعلل گرفته شده، لذا به معنای صبر فرد تعلل گر است.

...

...

تعیین شده اش از سوی خداوند برسد. مثلاً بلندی نخل خرما معین است و این درخت از رسیدن به آن ارتفاع معین هرگز کوتاهی نمی کند [و از آن نیز فراتر نمی رود].

و چون مأمور است طبق اراده الهی حرکت کند و خدای متعال نیز راه رسیدن به هدف را آسان ساخته است، احساس سختی نمی کند. ناگفته نگذیریم که همه موارد پیشگفته درباره امور تکوینی از قبیل: حرکت خون در بدن، ضربان قلب و نبض رگ ها، دستگاه گوارش، گیاهان و پدیده های دیگر این جهان است، که بر اساس اراده الهی و به طور طبیعی راه خود را طی می کنند [و گرنه در امور تشریحی خداوند انسان را آزاد گذارده تا با اختیار خود راه درست یا نادرست را برگزیند و آن را ببیند].

چگونه می تواند موجودی از فرمان الهی سرپیچی کند، در حالی که امور مربوط به آن بر اساس مشیت و اراده خدا مقرر شده، و سر به فرمان خدا نهاده است و اگر خدای متعال نمی خواست هرگز آن چیز به عرصه وجود و هستی نمی آمد.

### **چگونگی خلقت آفریده های گوناگون**

خداوند آفریدگان گوناگون را بدون رجوع به هیچ گونه فکر و تأملی پدید آورد، به خلاف انسان ها که هر کاری را پس از تفکر و زمینه سازی انجام می دهند و قبل از انجام دادن آن به آنچه در ذهن پرورانده اند مراجعه می کنند.

و ذهنیت و برنامه ریزی ذهنی و درونی نداشت، به خلاف آدمی که نخست جرقه ای در ذهنش می زند آنگاه روی جزئیات آن کار می کند و بعد از نتیجه گیری روشن، اقدام می کند.

و در آفرینش اشیا تجربه ای که از حوادث روزگار گرفته باشد نداشت در حالی که آدمی با تجربه اندوزی از حوادث پیشین، در افکار و اعمالش تجدیدنظر و آنها را تصحیح می کند.

...

...

و هیچ شریکی که او را بر آفرینش ابداعی این عجایبِ خلقت کمک کرده باشد نداشت زیرا خداوند شریکی ندارد تا او را در آفرینش یاری کند، بلکه او یکتای یگانه ای است که خود تمامی موجودات را آفریده است.

### **هستی فرمانبردار**

آفرینش جهان به دست توانای آن یگانه بی همتا کامل شد و تمام موجودات سر به فرمان او سپرده و به طاعت او اذعان و دعوت او را اجابت نمودند.

و پدیده ها در اجابت فرمان حضرتش کندی نورزیده و هرچه حضرتش خواسته به مجرد اراده، بی درنگ تحقق یافته است.

ص: 68

فَأَقَامَ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَوْدَهَا(1)، وَ نَهَجَ(2) حُدُودَهَا، وَ لَائِمٌ(3) بِقَدْرَتِهِ بَيْنَ مُتَضَادِّهَا، وَ وَصَلَ أَسْبَابَ قَرَانِيهَا، وَ فَرَّقَهَا أَجْنَاساً مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْحُدُودِ وَ الْأَعْقَادِ، وَ الْعَرَائِزِ وَ الْهَيْئَاتِ، بَدَايَا(4) خَلَاتِقٍ أَحْكَمَ صُنْعَهَا، وَ فَطَّرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَ ابْتَدَعَهَا.

...

## هماهنگی در نظام آفرینش

بنابراین خدای متعال، کجی ها و ناراستی های آفرینش را برطرف نمود، یعنی در مخلوقات هیچ گونه کجی وجود ندارد و حدود و تمایز آنها را تعیین فرمود.

و میان اشیاء متضاد و هماهنگی برقرار کرد. مثلاً میان آتش و آب که با یکدیگر در تضادند جمع نمود. و وسایل نزدیکی و مقارنت آنها را فراهم ساخت تا هر چیزی با قرین و جفت خود همراه شود.

و اشیاء را از نظر حدود و اندازه، مانند بزرگی و کوچکی و غرائز و طبایع، یعنی خشکی و تری، و شمایل و صورت، مانند سرخی و زردی در اشکال مختلف و متفاوت آفرید. ناگفته نماند که اینها همه از باب مثال ذکر شد و گرنه الفاظ مطرح شده در کلام امام علیه السلام گسترده تر و پر معناتر و دارای مصادیق فراوان تری است.

[همان] مخلوقاتی که خداوند آفرینش آن را بدون خلل و کاستی، مستحکم نمود و بر اساس اراده و مشیت خود و بدون شریک و معارض در اراده، آنها را آفریده. و لذا تمام آفریدگان همسوی اراده الهی آفریده شده اند.

ص: 69

1- اود: کجی و اعوجاج.

2- نهج: تعیین و ترسیم نمود.

3- لائم: از ملائمة، به معنای تناسب و هماهنگی، گرفته شده است.

4- بدایا: جمع بدیء، به معنای مصنوع، و از بدء به معنای صنع گرفته شده است.

## اشاره

وَ نَظَمَ بِلاَ تَعْلِيْقٍ رَهَوَاتٍ (1) فُرْجِهَا (2)، وَ لَاحِمَ صُدُوعٍ (3) انْفِرَاجِهَا، وَ وَشَّحٍ (4) بَيْنَهَا وَ بَيْنَ اَزْوَاجِهَا، وَ ذَلَّلَ لِلْهَابِطِيْنَ بِأَمْرِهِ، وَ الصَّاعِدِيْنَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ، حُزُونََةَ (5) مِعْرَاجِهَا (6)، وَ نَادَاهَا بَعْدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ، فَالْتَحَمَتْ (7) عُرَى (8) أَشْرَاجِهَا (9)، وَ فَتَقَّ (10) بَعْدَ الْاَزْتِمَاقِ (11) صَوَامِتَ (12) أَبْوَابِهَا.

...

و بخشی از این خطبه در توصیف آسمان است

## چگونگی خلقت آسمان

و [خداوند] آسمان ها را بدون آنکه به جایی تکیه داده یا از چیزی آویخته باشند - چنان که چیزی را به وسیله ریسمان به جاهای بلند می آویزند - برافراشته است. و شکاف های باز آسمان ها را به یکدیگر متصل ساخت و فضای خالی را پر نمود. ناگفته نگذاریم که چون فضا پر و پیوسته است، این تعبیر صحیح می باشد. چنان که تعبیر قبلی، باز هم درست است، زیرا طبقات بالا از نظر تراکم و نازکی (= رقیق بودن) مختلف هستند.

و آسمان ها و همتایان آن، یعنی ستارگان و اجرام آسمانی را هماغوش ساخت.

و آسمان را تسلیم و رام فرشتگانی کرد که امر او را پایین می آورند و اعمال بندگان را بالا می برند. چون اعمال بندگان به واسطه فرشتگان به آسمان بالا می روند و بالا رفتن از آسمان را که کاری است دشوار، آسان ساخت.

و آسمان ها را که پیش از آن به صورت دود بوده اند مخاطب قرار داد و آنها را فراخواند چنان که می فرماید: «ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً

ص: 70

1- رهوات: جمع رهوة، محل مرتفع.

2- فرج: جمع فرجة، یعنی محل خالی فضای میان دو چیز.

3- صدوع: جمع صدع، به معنای شکاف.

4- وشح: در یکدیگر فرو برد.

5- حزنونة: سفتی و دشواری.

6- معراج: عروج و بالا رفتن.

7- إلتحمت: پیوست.

8- عری: جمع عروة، به معنای ریسمان و دستگیره.

9- أشرح: بخش وسیع دره.

10- فتق: گشود، باز کرد.

11- ارتفاق: پیوستگی و اتصال داشتن.

12- صوامت: جمع صامت، در اینجا کنایه از بسته بودن.

...

...

قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (1)؛ «سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد، و آن دودی بود. پس به آن و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم».

البته خدای سبحان آسمان ها را از بخار ساخت، ولی به جهت مشابهت شکل بخار و دود از بخار به دود تعبیر فرموده است.

سپس توده های گسترده دود (=بخار) را به هم پیوست تا آسمان کاملاً به هم پیوسته گردید و بعد از پیوستگی، درهای ساکت آن را گشود. به کار بردن واژه «عروة» به معنای دستگیره، از آن روست که هر قطعه ای [از آسمان] که بسان دستگیره ای است که گرفته شده به قطعه دیگری پیوسته است. سکوت در اینجا کنایه از بسته بودن است و معنای آن چنین می شود: پس از آنکه درهای آسمان بسته بود، خداوند آنها را گشود و راه فرود و بازگشت فرشتگان را باز کرد.

ص: 71

وَ أَقَامَ رَصَدًا مِنَ الشَّهَبِ (1) الثَّوَابِ (2) عَلَى نِقَابِهَا (3)، وَ أَمَسَ كَهَا مِنْ أَنْ تُمُورَ (4) فِي خَرْقِ الْهَوَاءِ (5) بِأَيْدِيهِ (6)، وَ أَمَرَهَا أَنْ تَقْفَ (7) مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ، وَ جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا (8)، وَ قَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوتَةً (9) مِنْ لَيْلِهَا (10)، فَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ (11) مَجْرَاهُمَا (12)، وَ قَدَّرَ (13) سَيَّرَهُمَا فِي مَدَارِجِ (14) دَرَجِهِمَا، لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِهِمَا، وَ لِيُعْلَمَ عَدَدُ السِّنِينَ وَ الْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا. ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَا (15) فَلِكْهَآ، وَ نَاطَ (16) بِهَا زِينَتَهَا مِنْ خَفِيَّاتِ (17) دَرَارِيهَا (18) وَ مَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا.

...

## شهاب سنگ ها و علوم جدید و قرآن

و بر سر راه های رخنه [شیاطین] و قابل استراق سمع، کمین گاه هایی قرار داد و شهاب سنگ های بران و سوزان را بر سر آن کمین گاه ها مأمور ساخت، چنان که در قرآن می فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» (19)؛ «مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می تازد». بر اساس روایات فراوان، شیاطین به بالای جَوّ صعود می کنند تا کلمات فرشتگان را بشنوند. پس هرگاه بخواهند بالا بروند و استراق سمع کنند به وسیله شهابسنگ ها به آنها حمله می شود و می سوزند. علم

ص: 72

- 1- شهب: جمع شهاب، آتشی که شب در آسمان دیده می شود.
- 2- ثواقب: جمع ثاقبة و چون شهابسنگ هنگام رها شدن چنان است که گویی فضا را سوراخ می کند ثاقبة نامیده شد.
- 3- نقاب: جمع نقب، سوراخ و منظور اینجا محل امکان استراق سمع در آسمان ها است.
- 4- تمور: به حرکت و جنبش در می آید.
- 5- خرق الهواء: فضا، و خرق از باب تشبیه است.
- 6- أیدی: جمع ید، به معنای دست است و چون دست، اندام قدرت انسان است کنایه از قدرت ذکر می شود.
- 7- تقف: بایستد، در مقابل تضطرب به معنای حرکت ناهنجار است. پس مراد، حرکت موزون است نه ایستایی.
- 8- لنهاها: ل متعلق به جعل است، یعنی خورشید فروزان را برای روز قرار داد.
- 9- ممحوة: محو شده که یا منظور، نور محو شده ماه است و یا خود ماه که چند شب در آسمان دیده نمی شود.
- 10- من لیلها: جار و مجرور و متعلق به ممحوة است، یعنی مقدار محو شده شب.
- 11- مناقل: جمع منقل، محل انتقال و منظور برج هایی است که ماه و خورشید در آن برجها آمد و شد می کنند.
- 12- مجرا: محل جریان و حرکت.
- 13- قدر: از تقدیر یعنی قرار دادن يك چیز به اندازه معین.
- 14- مدارج: جمع مدرج، محل درج به معنای درجه.
- 15- جَوّ: وسط و جو السماء، یعنی وسط فضا.
- 16- ناط: آویخت.
- 17- من خفیات: من بیانیه برای زینت که قبل از آن آمده.
- 18- دراری: جمع دري ستاره درخشان چون مروارید.
- 19- سوره صافات، آیه 10.



جدید نیز ثابت کرده که جوّ محلّ سکونت ارواح خوب و شرور است، چنان که در کتاب علی حافّة العالم الاثیری (= در آستانه جهان اثیری) این مطلب آمده است و نیز علم جدید می گوید که زمین در معرض بمباران های جوّی بود که اگر لایه نیتروژنی وجود نداشت تا این بمب ها را بسوزاند به زمین برخورد می کردند و ساکنان زمین با مشکل بسیار بزرگی روبه رو می شدند(1).

و نیز با قدرت خود اجرام آسمانی را از جنبش و حرکت در فضا حفظ کرد؛ چرا که مثلاً کره زمین با اینکه در هوا معلق است، به خلاف مسیر حرکت خود حرکت نمی کند.

و زمین و سایر کرات و سیارات آسمانی را فرمان داد از مدار خود فاصله نگیرند و آنها نیز کاملاً تسلیم فرمان خدا هستند، چنان که می فرماید: «...فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»(2)؛ «پس به آن (آسمان) و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم».

### نقش ماه و خورشید

خدای سبحان خورشید را در آسمان دلیلی روشن بر وجود خود و موجب پیدایی اشیاء برای انسان ها در روز قرار دارد، و ماه را در آسمان نشانه ای قرار داد که نور آن مانند خورشید نیست، بلکه نور در آن [به تدریج] زدوده می شود؛ یا به این معنا است که ماه در برخی از اوقات از صحنه آسمان محو می شود و به چشم نمی آید.

پس خورشید و ماه را در برج ها و مدارهایی که محل انتقال این دو کوکب هستند به حرکت در آورد و اندازه حرکت آنها را در این مدارها معین و منظم ساخت، و مدار آنها را

ص: 73

1- نک: بصائر جغرافیا.

2- سوره فصلت، آیه 11.

...

...

کاملاً مشخص نمود.

وجود ماه و خورشید در آسمان برای آن است که روز و شب با آنها مشخص شوند. یعنی به واسطه طلوع خورشید در روز و طلوع ماه و غروب خورشید، شب پدید می آید. و نیز شماره سال ها و حساب، با اندازه های این دو جرم آسمانی تعیین و دانسته می شوند؛ یعنی روز و ماه و سال و محاسبه اوقات و زمان در وعده ها، پیمان ها و قراردادهای و نیز پایان مهلت (زمان ها و سرآمدن)ها با این دو (= ماه و خورشید) معین می شوند.

### ستارگان زینت بخش آسمان

سپس خدای سبحان در آسمان و فضا، افلاك و مدارها و اختران را شناور ساخت و زیبایی و زیور آسمان را به این کواکب وابسته فرمود. چنان که خود در قرآن می فرماید: «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ»<sup>(1)</sup>؛ «ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم».

این زیورهای آسمان عبارتند از گوهرهای درخشان، یعنی ستارگان کوچک و چراغ های فروزان، یعنی ستارگان بزرگی که در شب پرتو می افکنند.

ص: 74

---

1- سوره صافات، آیه 6.

وَرَمَى مُسْتَرِقِي السَّمْعِ بِثَوَابٍ شَهَبًا، وَأَجْرَاهَا عَلَى أَذْلَالٍ (1) تَسَّ خَيْرَهَا؛ مِنْ ثَبَاتٍ ثَابِتِهَا، وَ مَسِيرٍ (2) سَائِرِهَا، وَ هُبُوطِهَا وَ صُعُودِهَا، وَ نُحُوسِهَا وَ سُعُودِهَا.

...

## شهاب سنگ ها و ستارگان فرخنده و شوم

و محل استراقِ سمعِ شیاطین، یعنی جایی را که آنان دزدانه سخن فرشتگان را می شنیدند با شهاب سنگ های سوزان سنگ باران کرد.

و ستارگان و سیارات را [هر يك] در مداری معین رام کرده و به حرکت درآورد، به گونه ای که از آن راه نمی توانند خارج شوند. بیشتر این ستارگان بدون اینکه جای خود را عوض کنند همواره می گردند، که ثوابت نام دارند؛ ولی سیارات هفت گانه یا بیشتر، چنان که در علوم جدید ثابت شده است، جای خود را نیز هنگام گردش و حرکت، تغییر می دهند.

و پایین و بالا- شدن کواکب را تنظیم فرمود؛ چون وقتی که کوكب به خط نصف النهار برسد، بالا می رود و وقتی که از آن فاصله بگیرد پایین می آید. و برخی از آنان را سعد (= فرخنده) و پاره ای دیگر را نحس (= شوم) قرار داد، زیرا برخی از آنها علامت سعادت و برخی دیگر علامت نحوست هستند، همان گونه که در سرزمین های ما باد شرق علامت بیماری و باد غرب نمایانگر خوشی و خرمی است. پس خود ستاره سعد و نحس نیست، بلکه علامت آن است.

ص: 75

---

1- اذلال: جمع ذل، به معنای راه هموار است.

2- مسير: مصدر میمی و به معنای سیر است.

اشاره

ثُمَّ خَلَقَ سُبْحَانَهُ لِأَسْكَانِ سَمَاوَاتِهِ، وَ عِمَارَةِ الصَّفِيحِ الْأَعْلَى (1) مِنْ مَلَكُوتِهِ (2) خَلْقًا بَدِيعًا مِنْ مَلَائِكَتِهِ، وَ مَلَأَهُ بِهِمْ فُرُوجَ فِجَاجِهَا (3)، وَ حَشَا بِهِمْ (4) فُتُوقَ (5) أَجْوَانِهَا (6)، وَ بَيَّنَ فَجَوَاتِ تِلْكَ الْفُرُوجِ زَجْلُ (7) الْمُسَبِّحِينَ مِنْهُمْ فِي حِطَائِرِ الْقُدُسِ (8)، وَ سْتُرَاتِ الْحُجُبِ (9)، وَ سَرَادِقَاتِ (10) الْمَجْدِ. وَ رَأَى ذَلِكَ الرَّجِيحِ (11) الَّذِي تَسْتَكُّ (12) مِنْهُ الْأَعْمَاءُ سُبْحَاتِ (13) نُورٍ تَزْدَعُ الْأَبْصَارَ عَنْ بُلُوغِهَا، فَتَقِفُ خَاسِئَةً (14) عَلَى حُدُودِهَا.

...

و بخشی از این خطبه در توصیف فرشتگان است

توصیف فرشتگان

سپس خدای سبحان برای سکونت آسمانها و آبادی پهنه اعلاى ملکوت خویش فرشتگان را که خلقتی جدید و بدیع دارند، آفرید. منظور از آسمان ها در اینجا فضاست، چنان که خداوند می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» (15)؛ «و از آسمان، آبی پاک فرود آوردیم» و در وصف پرندگان می فرماید: «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ...» (16)؛ «آیا به

ص: 76

1- الصفيح الأعلى: صفحه اعلا، در مقابل الصفيح الأسفل (= زمین) و به معنای آسمان است.

2- ملکوت: ملک و برای تعظیم ملک بکار می رود.

3- فجاج: جمع فج، یعنی راه، معبر و گذرگاه.

4- حشا بهم: از حشو، یعنی وسط گرفته شده و به معنای قرار دادن در مسیر وسط است.

5- فتوق: جمع فتق، یعنی شکاف.

6- أجواء: جمع جو، یعنی فضا.

7- زجل: صدای بلند.

8- حطائر القدس: حظیره های قدس و حظیره به معنای باغ سرسبزی که دارای دیوار است و چون ورود به آن برای هر کسی مجاز نیست حظیره گفته شده که از حظر به معنای منع آمده و قدس یعنی طهارت و نزاهت و قداست.

9- سترات: جمع سترة پرده ای که برای پوشش می آویزند و حجب جمع حجاب و اضافه سترات به حجب بیانیه است.

10- سرادقات: جمع سرادق پرده ای است که بر صحن منزل می کشند تا از باد و گرما و سرما و حتی دید مردم حفظ شود.

11- رجیح: زلزله و حرکت شدید که از رج یعنی جنبش شدید گرفته شده و از نظر دستوری چون عطف بیان برای ذلك است همان اعراب را می گیرد و چون ذلك محلاً مجرور است پس اعراب رجیح، کسره است.

12- تستك: کر و ناشنوا می شود.

13- سبحات: طبقات.

14- خاسئة: محروم و مطرود و سرخورده.

15- سوره فرقان، آيه 48.

16- سوره نحل، آيه 79.

...

...

سوی پرندگان که در فضای آسمان رام شده اند، ننگریسته اند؟».

و به وسیله فرشتگان تمام فاصله های موجود در راه های آسمانی و فضای آن را پر ساخت. و از بین آن راه ها و شکاف های آسمانی صدای فرشتگان به تسبیح بلند است. اینکه انسان ها صدای فرشتگان را نمی شنوند به دلیل نداشتن قابلیت پرده صماخ گوش آنهاست، چنان که انسان ناشنوا صدای ما انسان ها را نمی شنود، زیرا صماخ گوش او توانایی شنیدن را ندارد.

### **توصیفی از ساکنان حظیره قدس و سرادق مجد**

برخی از فرشتگان در حظیره های قدس (باغ های سرسبز پاکیزه) و [در پس پرده های حجاب و خیمه های عظمت ساکن هستند. آن مکان به حجاب هایی تشبیه شده که پادشاهان برای پوشیده ماندن درون کاخ خود از دید مردم، نصب می کنند.

در ورای این صدای رعدآسای تسبیح فرشتگان که گوش را کر می کند، طبقات نور شدیدی وجود دارند که دیدگان توان دیدن آن را ندارد. پس چشم رانده شده و ناامید از دیدن، در جای خود می ماند، زیرا چشم توان محدودی دارد و نمی تواند به نور بسیار شدید بنگرد. البته این نه به آن معناست که جسمی یا شبیه به آن وجود دارد، بلکه آنجا به جهت تشریف و عظمت چنان وضعیتی دارد، چنان که خدا کعبه را روی زمین برای خود محل تشریف قرار داده است. بنابراین، قراردادن پرده ها و نورها و عرش و امثال اینها محل تشریف خداوند در آسمان است [و برای آن است که ما با قدرت فهم محدودمان بتوانیم عظمت و حرمت خدا را دریابیم] و اگر کسی گمان کند که خدا جسم است و یا دارای محل مشخصی است و یا به مکانی خاص نزدیک تر و از مکانی دورتر است، در واقع به خداوند شرك ورزیده و در وادی کفر سرگردان شده است.

ص: 77

وَ أَنْشَأَ (1) هُمْ عَلَى صُورٍ مُخْتَلِفَاتٍ، وَأَقْدَارٍ مُتَفَاوِتَاتٍ، أُولَى أَجْنِحَةٍ (2) تُسَبِّحُ جَلَالَ عِزَّتِهِ، لَا يَنْتَحِلُونَ (3) مَا ظَهَرَ فِي الْخَلْقِ مِنْ صُنْعِهِ، وَلَا يَدْعُونَ أَنَّهُمْ يَخْلُقُونَ شَيْئاً مِمَّا أَنْفَرَدَ بِهِ، «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (4). جَعَلَهُمْ فِيَمَا (5) هُنَالِكَ أَهْلَ الْأَعْمَانَةِ عَلَى وَحْيِهِ، وَ حَمَلَهُمْ إِلَى الْمُرْسَلِينَ وَدَائِعِ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ (6)، وَ عَصَمَهُمْ (7) مِنْ رَيْبِ الشُّبُهَاتِ، فَمَا مِنْهُمْ زَائِعٌ (8) عَنْ سَبِيلِ مَرْضَاتِهِ (9).

...

## ویژگی های فرشتگان

خدای متعال فرشتگان را مانند انسان ها به شکل های مختلف و اندازه های متفاوت آفرید.

آنها دارای بال هایی از جنس خاص خودشان می باشند نه از جنس بال پرندهگان (10)؛ مگر آنگاه که بخواهند به صورت پرندهگان در آیند.

خدای سبحان را تسبیح و جلال عزت او را از هر چه نارواست، مانند: جسم بودن و داشتن فرزند مبرا و منزه می دانند و همواره می ستایند.

به خلاف انسان هایی که گاه ادعای ربوبیت و خالقیت می کنند، آفرینش هیچ موجودی را که به عرصه وجود قدم گذارده است، به خود نسبت نمی دهند بلکه خالصانه اقرار به بندگی می کنند.

و درباره موجوداتی که خدای متعال خود به تنهایی آفریده است، ادعای خلقت ندارند چنان که قرآن می فرماید: «بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند، که در سخن بر او پیشی

ص: 78

1- انشاء: به وجود آورد.

2- اجنحة: جمع جناح، به معنای بال.

3- لا ينتحلون: نسبت نمی دهند.

4- سوره انبیاء، آیه های 26 و 27.

5- فیما: ما در فیما زائد و برای تزیین است.

6- ودائع امره و نهیه: اضافه بیانیه است و ودائع عبارتند از امر و نهی الهی.

7- عصم: حفظ کرد.

8- زائع: مانع و منحرف.

9- مراضات: مصدر میمی است، یعنی رضا و پسند.

10- برخی از بزرگان معتقدند که منظور از بال نیروهای تحت امر یا قدرت فرشتگان است نه بال واقعی.

...

...

نمی گیرند، و خود به دستور او کار می کنند». این جمله کنایه از آن است که آنها مطیع مخلص فرمان الهی هستند و حضرت مفهوم را از آیه قرآن اقتباس فرموده است.

خداوند در آن عالم، آنان را امینان وحی خویش قرار داد تا وحی و سایر امانت های الهی، یعنی فرمان اوامر و نواهی را به پیامبران علیهم السلام برسانند.

و آنان را از تردید کردن در الوهیت و خدایی حضرتش حفظ نمود. لذا به خلاف برخی از انسان ها که در خدایی پروردگار شك می کنند، هرگز دچار چنین تردیدی نمی شوند.

پس هیچ يك از آنان از مسیر رضای پروردگار منحرف نمی شوند.

ص: 79



وَأَمَدَّهُمْ بِقَوَائِدِ الْمَعُونَةِ، وَ أَشَّعَرَ (1) قُلُوبَهُمْ تَوَاضَعِ إِخْبَاتِ (2) السَّكِينَةِ، وَفَتَحَ لَهُمْ أَبْوَاباً ذُلَّالاً (3) إِلَى تَمَاجِيدِهِ (4)، وَنَصَبَ لَهُمْ مَنَاراً (5) وَاضِحَةً عَلَى أَعْلَامِ (6) تَوْحِيدِهِ، لَمْ تُثْقَلُهُمْ مُوَعِدَاتُ (7) الْأَذْيَامِ، وَ لَمْ تَزْنَجِلُهُمْ (8) عَقَبُ (9) اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَ لَمْ تَزْمِ (10) الشُّكُوكُ بِنَوَازِعِهَا (11) عَزِيمَةَ (12) إِيْمَانِهِمْ، وَ لَمْ تَعْتَرِكِ (13) الظُّنُونُ عَلَى مَعَاقِدِ (14) يَقِينِهِمْ، وَ لَا قَدَحَتْ (15) قَادِحَةُ الْأَعْحَنِ (16) فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَ لَا سَلَبَتْهُمُ الْحَيَوَةُ مَا لَاقَ (17) مِنْ مَعْرِفَتِهِ بِضَدِّ مَا يَرِيهِمْ، وَ مَا سَاكَنَ مِنْ عَظَمَتِهِ وَ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ فِي أَثْنَاءِ صُدُورِهِمْ، وَ لَمْ تَطْمَعْ فِيهِمْ الْوَسَاوِسُ (18) فَتَقْتَرَعَ (19) بِرَيْنِهَا (20) عَلَى فِكْرِهِمْ.

...

و آنها را در طاعت از خویش یاری کرد. و قلب آنها را با فروتنی و خضوع آرامش بخشید. زیرا نفس مطمئن به خلاف نفس سرکش به طور طبیعی خاشع است.

و برای آنان راه های ستایش الهی را هموار ساخت تا مانند افراد بشر با دشواری خدا را ستایش نکنند.

و برای آنها علامتی روشن برای یافتن نشانه های توحید خود قرار داد. پس تمام آنان

ص: 80

- 
- 1- أشعر: الهام کرد.
  - 2- إخبات: خشوع.
  - 3- ذلل: جمع ذلول، یعنی رام و تسلیم و هموار، به خلاف صعب یعنی ناهموار و درشت.
  - 4- تماجید: جمع تمجید، یعنی مدح و ستایش.
  - 5- منار: جمع منارة، چراغ خانه و راه.
  - 6- أعلام: ادله.
  - 7- مؤصرات: از اصر گرفته شده، به معنای ثقیل و سنگین.
  - 8- ترتحل: از ارتحال، گرفته شده است. ارتحله، زین را بر پشت آن گذارد تا بر آن سوار شود.
  - 9- عقب: جمع عقبه، به معنای نوبت و اضافه آن به شب و روز به جهت تعاقب و پی در پی بودن آن دو است.
  - 10- ترم: از رمی یرمی به معنای پرتاب کردن، گرفته شده است.
  - 11- نوازع: جمع نازعة، یعنی کمانی که در آن تیر می گذارند چرا که زه را برای پرتاب تیر می کشد.
  - 12- عزيمة: صلابت و استواری.
  - 13- لم تعترک: عارض نمی شود.
  - 14- معاهد: جمع معقد، یعنی محل گره خوردن باور با دل که قلب است، لذا آن را عقیده می گویند به تعبیر دیگر باوری که به دل و جان می نشیند.
  - 15- قدحت: از قدح گرفته شده که در اصل به معنای به هم زدن دو سنگ برای روشن کردن آتش است.
  - 16- إحن: جمع إحنة، یعنی کینه و عداوت.
  - 17- ما لاق: آنچه چسبیده است.

18- وساوس: جمع وسوسة، به معنای تردید و تشکیک در يك چیز.

19- تقترع: از افتراع به معنای قرعه زدن است.

20- رین: آلودگی.

...

...

به خلاف انسان ها که برخی از آنها به توحید اقرار و برخی دیگر آن را انکار و جماعتی در تردید هستند، همگی به یگانگی و وحدانیت باری تعالی اقرار دارند.

بار سنگین گناهان بر پشت آنان سنگینی نمی کند، زیرا از گناه معصوم هستند.

و گذشت پیایی شب ها و روزها بر آنها تأثیر نمی گذارد و موجب پیری شان نمی شود.

و [تیرهای] تردید نمی توانند صلابت ایمانشان را هدف بگیرد، در هم شکنند و آسیبی به آنها برسانند؛ یعنی هرگز مانند برخی از انسان ها پس از ایمان دچار تردید نمی شوند.

و گمان ها [ی نادرست] در قلب آنها، که محل پیوند ایمان و دل و پیدایش یقین است، راه نمی یابد.

و آتش کینه در میان آنها افروخته نمی گردد و هرگز در بین آنها دشمنی ایجاد نمی شود.

و به خلاف برخی از انسان ها که درباره خداوند و صفات و ذات او دچار سرگشتگی می شوند، چیزی از معرفت و شناخت درونی آن آفریدگان و نیز از عظمت و هیبت و جلالتی که از خدای متعال در نهانخانه دل آنها جا گرفته است، کاسته نمی گردد. لذا خدای سبحان را همواره تعظیم نموده و از او هراسمند هستند.

و وسوسه و تردید به حریم آنها راه نمی یابد و در نتیجه تشکیك، با آلودگی خود نمی تواند بر فکر آنها سایه قرعه بیفکند. گویی وسوسه قرعه می اندازد تا محل مناسب را برای تحمیل آلودگی خود بیابد، ولی اندیشه آنان را محل مناسبی برای رخنه نمی بیند. تعبیر به قرعه به جهت شباهت میان وسوسه و قرعه، در موارد تردید است.

مِنْهُمْ (1) مَنْ هُوَ فِي حَلْقِ الْعَمَامِ الدَّلْحِ (2)، وَ فِي عِظَمِ الْجِبَالِ الشَّمَخِ (3)، وَ فِي قَتْرَةِ (4) الظَّلَامِ الْأَيْهِمِ (5)، وَ مِنْهُمْ مَنْ حَرَقَتْ أَقْدَامُهُمْ نُحُومَ (6) الْأَعْرَاضِ السُّفْلَى، فَهِيَ كَرَايَاتٍ بَيْضٍ (7) قَدْ نَقَذَتْ فِي مَخَارِقِ (8) الْهَوَاءِ، وَ تَحْتَهَا رِيحٌ هَفَّافَةٌ (9) تَحْبِسُهَا عَلَى حَيْثُ انْتَهَتْ مِنَ الْحُدُودِ الْمُتَنَاهِيَةِ، قَدْ اسْتَفْرَعَتْهُمْ أَسَدٌ غَالٌ عِبَادَتِهِ، وَ وَصَلَتْ حَقَائِقُ الْأَيْمَانِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ، وَ قَطَعَهُمُ الْأَيْقَانُ بِهِ إِلَى الْوَلَةِ (10) إِلَيْهِ، وَ لَمْ تَجَاوِزْ رَغْبَاتُهُمْ مَا عِنْدَهُ إِلَى مَا عِنْدَ غَيْرِهِ.

...

## گونه های شگفت فرشتگان

برخی از آن فرشتگان در خلقت مانند ابر پر باران و در عظمت مانند کوه های سر به فلک کشیده و در تاریکی مانند تاریکی سخت دیجور و ظلمانی هستند، یعنی با آن عظمتی که دارند به شدت سیاه و وحشتناک می باشند. ناگفته نگذاریم که ارواح فرشتگان مادی و قابل درک با حواس و تصادم با مادیات محسوس نمی باشند. پس کسی نگوید که اگر فرشتگان چنین ویژگی هایی دارند، چرا ما آنها را نمی بینیم؟

و برخی از آن فرشتگان با پای خود اعماق زمین را شکافته اند، یعنی پای شان در عمیق ترین قسمت های زمین است. و به پرچم های سپیدی می مانند که سر به آسمان کشیده اند و قامت آنان از عمق زمین تا اوج آسمان را پر کرده است. این فرشتگان در مقابل آن فرشتگان سیاه هستند.

و زیر پای آن فرشتگان بادی آرام و روانبخش وجود دارد که آنان را در مکان های خود نگاه می دارد و نمی گذارد که از محدوده خود درآیند و در همان جایی که باید، می مانند،

ص: 82

- 1- منهم: من تبعیضیه است، یعنی برخی از فرشتگان.
- 2- دُلْح: جمع دالح، یعنی ابر پر باران و سنگین.
- 3- شَمَخ: جمع شامخ، یعنی بلند و مرتفع.
- 4- قتره: خفا و تیرگی.
- 5- أَيْهِم: بسیار تاریک.
- 6- نُحُوم: جمع تخم، به معنای باطن و عمق زمین.
- 7- بَيْض: جمع بیضاء، یعنی سفید.
- 8- مَخَارِق: جمع مخرق، یعنی محل شکافتگی.
- 9- هَفَّافَةٌ: آرام و روح بخش.
- 10- وله: شدت اشتیاق، شیدایی.

...

...

همان گونه که باد نمی گذارد پرچم، درهم بپیچد.

اشتغال به عبادت پروردگار، آنها را از هر کار دیگری بازداشته و ایمان حقیقی میان این فرشتگان و شناخت خداوند پیوند محکمی به وجود آورده است یعنی گویی ایمان، بسان ریسمانی محکم میان آنها و خدای سبحان ارتباط برقرار کرده است.

و یقین به پروردگار [پیوند] آنان را از هر چیز دیگر گسسته، و اشتیاق و شیدایی شان را به معرفت خدای متعال افزون ساخته است.

و علاقه آنها به آنچه نزد خداست، آن سان [پا برجا] است که به آنچه نزد دیگران است نمی گرایند، بلکه فقط به چیزی تمایل دارند که نزد خدای سبحان است.

ص: 83

فَدَاؤُوا حَلَاوَةَ مَعْرِفَتِهِ، وَ شَرِبُوا بِالْكَأْسِ الرَّوِيَّةِ (1) مِنْ مَحَبَّتِهِ، وَ تَعَكَّنَتْ (2) (تَمَكَّنَتْ) مِنْ سُودَاءِ (3) قُلُوبِهِمْ وَ شَيْجَةَ (4) خَيْفَتِهِ، فَحَنُوا (5) بِطُولِ الطَّاعَةِ اعْتِدَالَ ظُهُورِهِمْ، وَ لَمْ يُنْفِدْ (6) طُولُ الرَّغْبَةِ إِلَيْهِ مَادَّةَ تَصَدُّعِهِمْ، وَ لَا أَطْلَقَ عَنْهُمْ عَظِيمُ الزُّلْفَةِ رَبِّقٌ (7) خُشُوعِهِمْ، وَ لَمْ يَتَوَلَّهِمْ الْأَعْجَابُ فَيَسَّدَ تَكْتُرُوا مَا سَلَفَ مِنْهُمْ، وَ لَا تَرَكْتُ لَهُمْ اسْتِكَانَةَ الْأَعْجَالِ نَصِيبًا فِي تَعْظِيمِ حَسَنَاتِهِمْ، وَ لَمْ تَجْرِ الْفَتْرَاتُ (8) فِيهِمْ عَلَى طُولِ دُءِ وَبِهِمْ (9)، وَ لَمْ تَغْضُ (10) رَغْبَاتُهُمْ فَيُخَالِفُوا عَنْ رَجَاءِ رَبِّهِمْ، وَ لَمْ تَحْجَفْ (11) لَطُولِ الْمُنَاجَاةِ أَسْلَاتُ (12) أَلْسِنَتِهِمْ، وَ لَا مَلَكَتْهُمْ (13) الْأَعْشَالُ فَتَنْقَطِعَ بِهِمْ (14) الْجُوعُ (15) إِلَيْهِ أَصْوَاتُهُمْ، وَ لَمْ تَخْتَلَفْ فِي مَقَاوِمِ (16) الطَّاعَةِ مَنَاقِبُهُمْ (17)، وَ لَمْ يَتَنُوا إِلَى رَاحَةِ التَّقْصِيرِ فِي أَمْرِهِ رِقَابَهُمْ.

...

## حلاوت خداشناسی

آنان طعم شیرین شناخت خدای سبحان را چشیده اند؛ حلاوتی که برای آدمی نیز شادمانی و صف ناپذیری به همراه دارد. و از جام محبت او نوشیده و سیراب شده اند.

و خوف از پروردگار در سویدای دل و نهانخانه قلبشان جای گرفته است.

ص: 84

- 1- رویه: سیراب کننده.
- 2- تعكنت: از عکنه به معنای چین ناشی از چاقی است که در شکم پدید می آید. اما در دیگر نسخه های نهج البلاغه واژه تمكنت (= جای گرفت) آمده است و با سیاق عبارت سازگارتر است.
- 3- سویداء: مجمع روح در قلب که به عنوان مرکز نامیده می شود.
- 4- وشيجه: ریشه درخت و منظور از وشيجه خيفته، در اینجا عوامل و ریشه های ترس از خدای سبحان است.
- 5- حنوا: منحنی و کج ساختند.
- 6- لم ينفد: از نفاذ به معنای اتمام و پایان یافتن است.
- 7- ربق: جمع ربقه، بندی است که چند ريسمان دارد و چند حيوان را با آن به یکدیگر می بندند؛ افسار و لگام.
- 8- فترات: جمع فتره، به معنای سستی در کار.
- 9- دؤوب: از دائب، یعنی نهایت تلاش کردن در يك کار، گرفته شده است.
- 10- لم تغض: از غاض الماء گرفته شده، به معنای فرو رفتن آب در زمین و باقی نماندن يك قطره از آن است.
- 11- لم تحجف: از جفاف، به معنای خشك شدن است.
- 12- أسلات: جمع أسلة، یعنی کناره زبان.
- 13- ملكتهم: مانع آنها می شود، بر آنها چیره شده است.
- 14- همس: صدای آرام و آهسته.
- 15- جوار: صدای بلند و فغان.
- 16- مقاوم: جمع مقام، یعنی ایستگاه و محل ایستادن.

17- مناكب: جمع منكب، یعنی شانه و كتف.

...

...

و با رکوع و عبادت های طولانی قامت راست خویش را خم ساخته اند.

و شوق و امیدهای فراوان آنها به خداوند گوهر تضرع و خشیت آنها را از بین نبرده و در عین حال که به خدای متعال امید و رجا دارند، خائف نیز هستند.

و قرب بسیار معنوی آنان به خدا، لجام خشوع و خضوع آنها را از هم نگسلانده است، یعنی با وجود تقربی که به خدا دارند گردن های آنها در ذلّ عبودیت همواره خاشع است.

و غرور و خودبینی هرگز بر آنها چیره نشده است. لذا نتیجه اعمال گذشته خود را بزرگ و بسیار نمی بینند، چنان که غالب افراد بشر اعمال خود را نیکو و در نتیجه زیاد و کافی می پندارند.

و خضوع آنها در مقابل عظمت و جلال پروردگار فرصتی برای بزرگ دیدن خوبی ها و کارهای شایسته شان نمی گذارد. آنان هرگز نیک خود را بزرگ نمی شمارند، چون عظمت خدا را به خوبی می دانند، و کسی که خدا را بزرگ ببیند، عملی که برایش انجام دهد به همان اندازه کوچک می بیند.

و در عبادت های طولانی و همیشگی و طاقت فرسا، دچار ملال نمی شوند.

و چشمه امیدشان [به خدای متعال] هرگز خشک نمی شود تا عملی به خلاف دل بستگی به حضرتش و از سرِ ناامیدی انجام دهند، به خلاف انسان ها که اگر از رسیدن به مقصود خویش ناامید شوند، دیگر برای رسیدن هدف نمی کوشند و هیچ اقدامی نمی کنند.

و بر اثر مناجات های طولانی و نجوای با پروردگار زبان شان خشک نمی شود و از ذکر خدا باز نمی مانند.

و جز عبادت، هیچ چیزی آنان را دل مشغول نمی کند تا صدای ناله متضرعانه آنها به ناله های آهسته تبدیل شود. زیرا انسان مثلاً وقتی که آواز می خواند اگر مشغول به کار



...

...

دیگری شود به دلیل آنکه نیروی او متوجه چیزی دیگر غیر از صدا شده است، صدایش فروکش می کند و آهسته می شود.

و برای عبادت، چنان به صف ایستاده اند که هرگز شانه هایشان پس و پیش نمی شود و این نشانه ادب آنهاست.

و [آن چنان در امر بندگی پایدارند که] گردن های خود را برای استراحت خم نمی کنند، زیرا که انسان وقتی بخواهد استراحت کند گردن خود را خم می کند تا با اندکی کشش دادن به عضلات، رفع کسالت کند و چون این عمل را فرشتگان در پیشگاه خدا تقصیر می دانند، هرگز چنین کاری نمی کنند، بلکه گردن های آنها همواره کشیده و در حال تضرع و نیازند.

ص: 86

وَلَا تَعْدُوا (1) عَلَى عَزِيمَةِ جَدِّهِمْ بِلَادَةَ الْغَفَلَاتِ (2)، وَلَا تَنْتَضِلْ (3) فِي هِمَمِهِمْ حِمَايَةَ الشَّهَوَاتِ. قَدْ اتَّخَذُوا ذَا الْعَرْشِ ذَخِيرَةً لِيَوْمِ فَاقَتِهِمْ (4) وَيَمَمُّوهُ (5) عِنْدَ انْقِطَاعِ الْخَلْقِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ بِرَغْبَتِهِمْ (6)، لَا يَقْطَعُونَ أَمَدَ (7) غَايَةِ عِبَادَتِهِ، وَلَا يَرْجِعُ بِهِمْ الْإِسْتِهْتَارُ (8) بِلُزُومِ طَاعَتِهِ، إِلَّا إِلَى مَوَادِّ (9) مِنْ قَلْبِهِمْ غَيْرِ مُنْقَطَعَةٍ مِنْ رَجَائِهِ وَمَخَافَتِهِ. لَمْ تَنْقَطِعْ أَسَدُ بَابِ الشَّفَقَةِ (10) مِنْهُمْ فَيُنُوا (11) فِي جَدِّهِمْ، وَلَمْ تَأْسِرْهُمْ الْأَطْمَاعُ فَيُوْثِرُوا وَشَيْكَ السَّعِيِّ (12) عَلَى اجْتِهَادِهِمْ.

...

### بندگی بی گسست

و عزم استوار آنها در عبادت، هرگز گرفتار غفلت و کندی نمی شود، بلکه همواره و به دور از غفلت و تبلی مشغول نیایش و عبادتند.

و شهوت های برخاسته از غفلت و فریب، هرگز در همت بلندشان رخنه نمی کند، یعنی شهوت ها با سرعتی که دارند نمی توانند در شور بندگی شان راه یافته و از عبادت آنها بکاهد.

و خدای مقتدر صاحب عرش را ذخیره روز تنگ دستی خود دانسته اند. شاید منظور روز قیامت است که همگان برای محاسبه حاضر می شوند و آن روز سخت ترین روزهای نیازمندی است.

و هنگامی که مردمان در برآمدن نیازهای خود به مخلوقات مثل خود دل می بندند، فرشتگان، فقط خدا را برمی گزینند و فقط از او حاجت می خواهند.

ص: 87

1- تعدو: عارض شدن و سلطه پیدا کردن.

2- بلاد الغفلات: غفلت هایی که باعث کندی در عمل اند.

3- تنتضل: از انتضلت الإبل گرفته شده، یعنی شتر در رفتن خود سرعت و شتاب گرفت.

4- فاقه: نیاز و حاجت.

5- یمموا: قصد و توجه کردند.

6- برغبتهم: متعلق به انقطاع است، یعنی به دلیل حاجت خود رو آوردند.

7- آمد: مدت.

8- استهتار: حرص و ولع شدید؛ آزمندی.

9- إلا إلى مواد: استثنای منقطع است. و مواد: جمع ماده، یعنی آنچه موجب مدد يك چیز می شود.

10- شفقة: ترس و خوف.

11- ينوا: تبلی می کنند، از ونی، به معنای سستی و کسالت، گرفته شده است.

12- و شيك السعوي: به معنای تلاش جدی، در مقابل تلاش اندك.

...

...

عبادت خود را هرگز قطع نمی کنند و به پایان نمی رسانند تا مثلاً اندکی استراحت کنند، زیرا عبادت شان هیچ پایانی ندارد و برای هدف و مقصد مطلوب عبادت می کنند.

و به خلاف انسان ها که اگر در آغاز شیفته چیزی باشند، سرانجام پس از چندی در دل آنها نوعی دل زدگی پیش می آید، شوقمندی شدید آنها در عبادت آنان را از نیایش و بندگی باز نمی دارد و سست نمی کند، بلکه عوامل و انگیزه های درونی (که همان خوف و رجاست) آنها را تقویت می نماید. خلاصه آنکه شیفتگی فرشتگان به عبادت حاصلی جز افزایش عشق به عبادت ندارد، زیرا در درون آنها عوامل و انگیزه هایی به نام خوف و رجا (بیم و امید) وجود دارد که همواره باعث افزایش این علاقه و شوقمندی به عبادت می شود.

ریشه های خوف و خشیت الهی در وجود آنها هرگز بریده نمی شود تا مبادا در عبادت جدی و پیگیر خود دچار سستی شوند.

و از بیرون نیز چیزی آنها را تطمیع نمی کند تا تلاش جدی خود را وانهند و به تلاش اندک بسنده کنند، زیرا انسان ها وقتی به چیزی دل می بندند برای چیز دیگری به طور جدی و پیگیر تلاش نمی کنند، ولی فرشتگان به چیزی جز خدا دل نمی بندند تا از تلاش آنها در راه طاعت الهی کاسته نشود.

لَمْ يَسَّ تَعْظُمُوا مَا مَصَّى مِنْ أَعْمَالِهِمْ، وَ لَوْ اسَّ تَعْظُمُوا ذَلِكَ لَنَسَخَ الرَّجَاءُ مِنْهُمْ شَفَقَاتِ (1) وَ جَلَّهِمْ، وَ لَمْ يَحْتَلَفْ وَ فِي رَبِّهِمْ بِاسَّةٍ تَحْوَاذِ (2) السَّيِّطِ اِنْ عَلَيْهِمْ، وَ لَمْ يُفَرِّقُهُمْ سُوءُ التَّقَاتِ (3)، وَ لَا تَوَلَّاهُمْ غِلًّا (4) التَّحَاسُدِ، وَ لَا شَدَّ عَبْتَهُمْ (5) مَصَارِفُ (6) الرِّيبِ (7)، وَ لَا اَفْتَسَمْتُهُمْ اَخْيَافُ (8) اَلْهَمَمِ (9). فَهَمُّ اُسْرَاءِ اِيْمَانٍ لَمْ يَفْكُكَّهُمْ مِنْ رَبَّقَتِهِ (10) زَيْغِ (11) وَ لَا عُدُولُ (12) وَ لَا وَنَى (13) وَ لَا فُتُوْرُ (14)، وَ لَيْسَ فِي اَطْبَاقِ السَّمَاءِ مَوْضِعُ اِهَابٍ (15) اِلَّا وَ عَلَيْهِ مَلَكٌ سَاجِدٌ، اَوْ سَاعٍ حَافِدٌ (16)، يَزِدَادُوْنَ عَلٰى طُوْلِ الطَّاعَةِ بِرَبِّهِمْ عِلْمًا، وَ تَزِدَادُ عِزَّةً رَبِّهِمْ فِي قُلُوْبِهِمْ عَظْمًا.

...

## برزخ بیم و امید

کارهای نیک گذشته خود را بزرگ نمی بینند، که اگر چنین کنند، بزرگ داشتن عمل، خوف و ترس از خدا را زایل می کند، [چون فرشتگان اگر عمل خود را زیاد ببینند، موازنه خوف و رجا به هم خورده و رجا بر خوف غلبه پیدا می کند، در حالی که اگر کار خود را بزرگ نشمرند، خوف پذیرفته نشدن اعمال، از بروز چنان امیدی جلوگیری می کند. لذا همیشه دو بار خوف و رجا و دو کفه ترازو برابری می کنند].

و [با سرسپردن به فرمان خدا] شیطان هیچ گاه نمی تواند بر آنها سلطه بیابد و در نتیجه درباره عشق و اطاعت پروردگارش دچار اختلاف نظر نمی شوند.

ص: 89

1- شفقات: جمع شفقة، یعنی لحظه های ترس.

2- استحواذ: سلطه و چیرگی.

3- سوء التقاطع: قطع رابطه، تیرگی روابط و حسادت.

4- غلّ التحاسد: حسد درونی.

5- شعبتهم: آنان را دچار تفرقه ساخت.

6- مصارف: عوامل انصراف.

7- ریب: جمع ريبة، یعنی تردید و شك.

8- أخیاف: جمع خیف، به معنای ناحیه و بخش، و در اینجا منظور، دسته و گروه است.

9- همم: جمع همّة، یعنی افکار و اراده ها.

10- ربقة: ریسمانی که چند حیوان اهلی را با هم افسار می زند، تا هماهنگ با هم حرکت کنند.

11- زیغ: انحراف.

12- عدول: بازگشت.

13- ونی: سستی و ضعف.

14- فتور: فاصله انداختن و تبلی در اثنای عمل.

15- إهاب: پوست حیوان.

16- حافد: سبک سیر و تندرو.

...

...

و [از سر بدرفتاری] با یکدیگر قطع رابطه نمی کنند تا در نتیجه دچار تفرّق و چنددستگی شوند. و حسادت درونی آنان را به فرمان خود در نمی آورد.

و تردید درباره دین، آنها را اسیر دسته بندی ها و گرایش ها و اندیشه های پراکنده نمی کند.

و اندیشه های نهانی و تصمیم های گوناگون، آنان را دستخوش پراکندگی نمی کند به خلاف انسان ها که دچار پراکندگی فکری هستند، فرشتگان خواسته های متفاوتی ندارند بلکه همگی به يك سمت گرایش دارند.

آنان همگی زیر پرچم واحدی به نام ایمان به خدا جمع شده اند، مانند اسیرانی که نمی توانند جدا شوند و رها گردند. ایمان نیز چون ریسمانی به گردن آنهاست و انحراف از مسیر حق و ناتوانی و تنبلی را یارای آن نباشد که رشته مستحکم ایمان را از گردن آنها بردارد.

در طبقات مختلف آسمان به اندازه يك پوست حیوان جای خالی پیدا نمی شود، مگر آنکه فرشته ای در آنجا در سجده و یا در حال انجام فرمان الهی شتابان است. پس آسمان مالا مال فرشتگان است.

آنان در تمام دوران عبادت و فرمانبرداری همواره علم و معرفت شان نسبت به خداوند افزون می شود و عظمت خدا در دل آنها روزافزون و دم افزون است، به خلاف انسان که هرچه بیشتر در خدمت کسی باشد به نسبت آگاه شدنش از بدی ها و نقاط ضعف آن فرد از وی بیزار و گریزان می شود.

ص: 90

كَبَسَ (1) الْأَرْضَ عَلَى مَوْرٍ أَمْوَاجٍ مُسَّةٍ تَفْحَلَةٌ (2)، وَ لُجَجٍ (3) بِحَارٍ (4) زَاخِرَةٍ، تَلْتَطِمُ أَوَاذِيَّ (5) أَمْوَاجَهَا (6)، وَ تَصْطَفِقُ (7) مُتَقَاذِفَاتُ (8) أَثْبَاجَهَا (9)، وَ تَرْعُو (10) زَبَدًا كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا. فَخَضَعَ جَمَاحُ (11) الْمَاءِ الْمُتَلَاظِمِ (12) لِتَقْدَلِ حَمَلَهَا، وَ سَكَنَ هَيْجُ (13) أَرْتَمَانِهِ (14) إِذْ وَطِنَتْهُ بِكُلِّكَلِهَا (15)، وَ ذَلَّ مُسَّةٌ تَخْذِيًا (16) إِذْ تَمَعَّكَتْ (17) عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا (18)، فَأَصَّ بَحَّ بَعْدَ اصْطِخَابِ (19) أَمْوَاجِهِ سَاجِيًا (20) مَقْهُورًا، وَ فِي حَكْمَةِ (21) الذَّلِّ مُتَقَادًا أَسِيرًا.

...

بخشی از این خطبه در اوصاف زمین و گسترش آن بر روی آب است

### آفرینش زمین و گستراندن آن بر روی آب

خدا زمین را بر امواج متحرک پرهیجان و ناهموار و بر پشت دریاهاى متلاطم فشرد؛ زیرا خدا در آغاز آب را آفرید، به گونه ای که امواج خروشان، آب را بالا می برد. آنگاه زمین را با فشار و استحکام بر پشت آب قرار داد.

ص: 91

- 1- کبس: فشرد.
- 2- مستفحلة: خروشنده و سرکش.
- 3- لجاج: جمع لجة، یعنی آب انبوه و خیراب و موج بلند.
- 4- بحار: آوردن بحار به صورت جمع، به اعتبار قطعات مختلف آن است.
- 5- أواذی: جمع أذی، یعنی قسمت بالای آب.
- 6- أمواج: جمع موج، یعنی بخشی از آب که با هوا مخلوط گشته و از سطح دریا بالا می زند.
- 7- تصطفق: از اصطفاق به معنای اضطراب و جنبش و حرکتِ موجب پرتاب شدن، گرفته شده است.
- 8- متقاذفات: پرتاب شده ها.
- 9- أثباج: جمع ثبج بر وزن فرس، یعنی بین گردن و پشت حیوان، کول، گرده؛ اینجا کنایه از قسمتهای بالای موج است.
- 10- ترعو: خارج می شود.
- 11- جماح: سرکشی و برتری جویی.
- 12- متلاطم: بخشی که به بخش دیگر سیلی می زند.
- 13- هیج: هیجان.
- 14- ارتماء: از رمی، به معنای پرتاب و حرکت شدید، گرفته شده است.
- 15- کلکل: سینه.
- 16- مستخذي: خاشع و فروتن.

- 17- تمعكت: از تمعك، به معنای به خاک مالیده شدن حیوان، گرفته شده است.
- 18- كواهل: جمع كاهل، یعنی بین بازو و گردن حیوان، سرشانه؛ در اینجا کنایه از سنگینی زمین است.
- 19- اصطخاب: صیغه افتعال از صخب یعنی فریاد.
- 20- ساجي: ساکن و آرام.
- 21- حکمة: بخشی از لگام که فك های حیوان را مهار می کند.

...

...

بخش های بالایی امواج بر یکدیگر کوبیده می شدند و با حرکت تند خود بر روی یکدیگر پرتاب می شدند و کف هایی تولید می کردند، مانند کف دهان شتران نر مست، به هنگام سرکشی هیجان جنسی و جفت خواهی. زیرا شتر نر هنگام هیجان جنسی و لقاح، کف هایی از دهانش بیرون می دهد که بر اثر آمیخته شدن هوا با لعاب های لزج دهان او پدید می آیند.

آنگاه آب متلاطم، زیر بار سنگین زمین که بر پشت او گذارده شده است، فروکش کرد و فراز و فرود گرفتن آن، به جهت قرار گرفتن سینه زمین بر پشت آن، آرام گرفت و از حرکت و بی قراری باز ایستاد.

پس آبِ توفنده و خروشنده آرام و خاموش شد و زیر یوغ زمین، ذلیلانه تسلیم گردید.

ص: 92



وَ سَكَنتِ الْأَعْزُصُ مَدْحُوَّةً (1) فِي لُجَّةٍ تَيَّارِهِ (2)، وَ رَدَّتْ مِنْ نَحْوَةِ بَأْوِهِ (3) وَ اعْتَلَانِهِ (4) وَ شُمُوحِ أَنْفِهِ (5) وَ سُمُوءِ غُلَوَانِهِ (6)، وَ كَعَمَّتُهُ (7) عَلَى كِطَّةٍ (8) جَرِيَّتِهِ. فَهَمَدَ (9) بَعْدَ نَزَقَاتِهِ (10)، وَ لَبَدَ (11) بَعْدَ زَيْفَانٍ (12) وَ ثَبَاتِهِ (13). فَلَمَّا سَكَنَ هَيَاجُ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِ أَكْنَافِهَا (14)، وَ حَمَلِ شَوَاهِقِ (15) الْجِبَالِ الشُّمَخِ (16) الْبَدِّخِ (17) عَلَى أَكْنَافِهَا (18)، فَجَّرَ (18) يَنَابِيعَ (19) الْعُيُونِ مِنْ عَرَانِينِ (20) أَنْفِهَا، وَ فَرَّقَهَا فِي سُهُوبِ (21) بَيْدِهَا (22) وَ أَخَادِيدِهَا (23)، وَ عَدَّلَ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَّاتِ (24) مِنْ جَلَامِيدِهَا (25)، وَ ذَوَاتِ الشَّنَاخِيْبِ (26) الشَّمِّ (27) مِنْ صَيَاخِيدِهَا (28).

...

و زمین بر دریای خروشان، آرام و گسترده شد و آب را از غرور و سرکشی و دست اندازی آن بازداشت.

و زمین [گویی] بر دهان [سرکشی و جنبش توفنده] آب، پوزه بندی زد تا از پر خوری (تلاطم) آن جلوگیری کند. این تعبیر کنایه از آن است که آب به واسطه جریان تند و

ص: 93

1- مدحوة: از دحو، به معنای گسترده شد، می باشد.

2- تيار: آبی با جریان شدید و در حال حرکت.

3- بأو: غرور.

4- اعتلاء: بلندپروازی.

5- شموخ أنف: تکبر، باد غرور به دماغ انداختن.

6- سمو غلواء: خودپسندی و تجاوز از حد.

7- كعمت: از كعم البعير گرفته شده یعنی پوزه بند زدن بر پوزه شتر تا از جویدن و خوردن بازماند.

8- كطّة: بیماری بر اثر پر خوری. كطّة جري الماء، کنایه از شدت حرکت آب که تشبیه به حیوان پر خور شده است.

9- همد: آرام گرفت.

10- نزقات: جمع نزقة، یعنی شدت عمل.

11- لبد: ساکت و ساکن شد.

12- زيفان: راه رفتن متکبرانه.

13- وثبات: جمع وثبة، به معنای از این سو به آن سو رفتن، خیز برداشتن، جستن.

14- أكناف: جمع كنف، یعنی طرف و ناحیه.

15- شواهق: جمع شاهقة، مرتفع.

16- شمخ: جمع شامخ، یعنی بلند.

17- بدّخ: جمع باذخ، یعنی مرتفع و ضخیم.

18- فجّر: ظاهر ساخت.

19- ينابيع: جمع ينبوع، یعنی چشمه آب گوارایی که از زیر زمین می جوشد.

20- عرانبين: جمع عرنين، یعنی استخوان محکم بینی و در اینجا منظور قسمت‌های بالای کوه است.

21- سهوب: جمع سهب، به معنای فلات و بیابان.

22- بید: جمع بیداء، یعنی صحرای وسیع.

23- أخادید: جمع أخدود، یعنی کانال هایی مثل رودخانه که آب در آن جاری می شوند و به صورت مستطیل در روی زمین قرار دارند.

24- راسیات: جمع راسیة، یعنی کوه.

25- جلامید: جمع جلمود، یعنی سنگ سخت.

26- شناخیب: جمع شنخوب، یعنی قله کوه.

27- شم: جمع أشم، به معنای بلند و رفیع.

28- صیاخید: جمع صیخود، یعنی صخره محکم.

...

...

خروشنده خود، مانند حیوانی پرخور بود که به پوزه بند نیاز داشت و زمین با قرار گرفتن بر روی آب این کار را کرد.

و آب بعد از آن شدت و جنبشی که داشت آرام گرفت و پس از آن تکبّری که از خود نمایان می کرد و از این سوی به آن سوی می رفت، آرمید و از خروش ایستاد.

چون توفندگی و خروش آب در اطراف و زوایای زمین آرام شد و خدا کوه های سر به فلک کشیده و عظیم را بر پشت زمین سوار کرد، چشمه های آب گوارا را از فراز آن کوه ها ظاهر ساخت و آن را به صورت نهرهایی در فلات ها و صحراهای وسیع و رودخانه های زمین جاری ساخت.

و زمین را که مانند کشتی بر روی آب بی قرار و ناستوار بود به واسطه کوه های سخت و سنگین برخوردار از قله های بلند، از جنبش و حرکت نگاه داشت.

ص: 94

فَسَكَنتُ مِنَ الْمَيْدَانِ (1) لِرُسُوبِ (2) الْجِبَالِ فِي قَطْعِ (3) أَدِيمِهَا (4) وَ تَغْلُغْلِهَا (5) مُتَسَرِّبَةً (6) فِي جُوبَاتِ (7) حَيَاشِيمِهَا (8)، وَ رُكُوبِ الْجِبَالِ أَعْنَاقِ سُهُولِ (9) الْأَرْضِينَ (10) وَ جَرَاثِيمِهَا (11). وَ فَسَحَ (12) بَيْنَ الْجَوِّ (13) وَ بَيْنِهَا، وَ أَعَدَّ الْهَوَاءَ مُتَسَمِّمًا (14) لِسَاكِنِهَا، وَ أَخْرَجَ إِلَيْهَا أَهْلَهَا عَلَى تَمَامِ مَرَاقِقِهَا (15).

...

به این ترتیب و در پی نفوذ کوه ها در بستر و حفره های زمین و قرار گرفتن کوه ها بر هموار و ناهموار آن، زمین از حرکت ایستاد.

و خداوند بین فضا و زمین فاصله وسیعی ایجاد کرد و هوا را برای تنفس ساکنان زمین بیافرید، زیرا اگر هوا نبود انسان و جانداران دیگر هرگز توان سکونت و زیستن بر روی زمین را نداشتند.

و تمام وسایل مورد نیاز زندگی جانداران را برای آنان فراهم ساخت.

ص: 95

- 
- 1- میدان: حرکت و اضطراب.
  - 2- رسوب: نفوذ.
  - 3- قطع: جمع قطعه، یعنی بخش.
  - 4- اديم: سطح و ظاهر زمین.
  - 5- تغلغل: نفوذ زیاد.
  - 6- متسرب: از تسرب، یعنی نفوذ در يك چیز، گرفته شده.
  - 7- جوبات: جمع جوبة، یعنی حفره.
  - 8- حياشيم: جمع خيشوم، یعنی سوراخ بينی.
  - 9- سهول: جمع سهل، یعنی قسمت هموار زمین.
  - 10- أرضين: جمع أرض، که به اعتبار قطعه های مختلف آن به صورت جمع آمده است. و سوار شدن بر گردن و گرده زمین، کنایه از تسلط کامل بر زمین است، همان طور که سوار شدن بر شتر نشانه سلطه کامل بر آن است.
  - 11- جراثيم: جمع جرثومة، یعنی گودال و حفره.
  - 12- فسح: وسعت داده.
  - 13- جو: فضا.
  - 14- متسمم: وسیله تنفس، از نسیم گرفته شده و به معنای آن چیزی است که موجب آزادی نفس و فروکش کردن حرارت بدن و قلب می شود.
  - 15- مراقيق: جمع مرفق، یعنی وسایل زندگی.

ثُمَّ لَمْ يَدْعُ جُرْزُ (1) الْأَعْرُضِ الَّتِي تَقْصُرُ مِيَاهُ الْعُيُونِ عَنْ رَوَائِبِهَا (2)، وَلَا تَجِدُ جَدَاوِلَ (3) الْأَعْنَهَارِ ذَرِيْعَةً (4) إِلَى بُلُوغِهَا، حَتَّى أَنْشَأَ لَهَا نَاشِئَةً (5) سَحَابٍ تُحْيِي مَوَاتِنَهَا (6)، وَتَسُدُّ تَخْرُجُ نَبَاتَهَا. أَلْفَ غَمَامَهَا بَعْدَ افْتِرَاقِ لَمْعِهِ (7)، وَتَبَايُنِ قَرَعِهِ (8)، حَتَّى إِذَا تَمَخَّضَتْ (9) لُجَّةُ الْمُزْنِ (10) فِيهِ، وَالتَّمَعُ بَرَقَهُ فِي كُفِّهِ (11)، وَ لَمْ يَنْمِ وَمِيضُهُ (12) فِي كَنَهِّ وَر (13) رَبَابِهِ (14) وَ مُتْرَاكِمِ سَحَابِهِ، أُرْسَلَهُ سَحَابًا (15) مُتَدَارِكًا (16)، قَدْ أَسْفَتْ (17) هَيْدَبُهُ (18)، تَمْرِيهِ (19) الْجَنُوبِ (20) دِرَزَ (21) أَهَاصِيْبِهِ (22)، وَ دَفَعَ (23) شَائِبِيهِ (24).

...

## باران جایگزین چشمه ها و جویبارها و رودخانه ها

وانگهی خدا زمین های ناهموار پرفراز را که آب نهرها به آنجا نمی رسید، رها نکرد، بلکه ابرهایی را پدید آورد که اندک اندک جمع شده و پس از تبدیل شدن به توده انبوه، می بارد و زمین مرده را زنده می کند و فراخور کشت می سازد و گیاهان را از زمین می رویاند.

خداوند ابرها را پس از پراکندگی شان، به یکدیگر پیوند داد و از اینجاء آنجا گرد آورد، تا آنگاه که به صورت توده عظیم و انبوه درآیند. سپس با حرکتی سخت، همانند حرکت

ص: 96

1- جزز: جاهایی که بر اثر نرسیدن آب چشمه گیاه نمی روید.

2- روایی: جمع رایبه، یعنی زمین مرتفعی که آب نهر به آن نمی رسد.

3- جداول: جمع جدول: نهر آب (جوی و کانال).

4- ذریعة: وسیله.

5- ناشئة: این لفظ دلالت دارد که ابر به تدریج شکل می گیرد و به صورت توده بزرگ در می آید.

6- موات: زمین کاشته نشده؛ بایر.

7- لمع: جمع لمعة، یعنی قطعه سفید ابر، و به این علت لمعة نامیده می شود که به جهت سفیدی اش می درخشد.

8- قرع: جمع قرعة، یعنی يك قطعه ابر.

9- تمخضت: مشک گونه به حرکت در آمد.

10- مزن: ابر.

11- کفف: جمع کفة، به معنای حاشیه و طرف.

12- وميض: چشمک زدن.

13- کنهور: بر وزن سفرجل، یعنی قطعه بزرگی از ابر.

14- رباب: ابر سفید.

15- سحّ: ریزش پی در پی.

16- متدارك: پشت سر هم که قسمت قبل قسمت بعدی را درك کند.

17- أسفّ: آنچه بر اثر سنگینی نزدیک زمین می شود.

18- هیدب: آنچه بر زمین ریخته می شود.

- 19- تمریه: آن را می دوشد، از مرى الناقة، یعنی کشیدن دست روی پستان شتر به منظور دوشیدن شیر آن؛ دوشید.
- 20- جنوب: باد جنوب.
- 21- درر: جمع درة، یعنی شیر.
- 22- أهاضیب: جمع أهضاب، و آن جمع هضبة به معنای باران است.
- 23- دفع: جمع دفعة، یعنی مرتبه.
- 24- شأیبه: جمع شئوب، یعنی باران بسیار شدید.

...

...

شیر در مشك، آب متراکم درون ابر به حرکت درآمده و فرو می ریزد، و از آنجا که ابر، آبی است که با هوا در آمیخته است، می توان ابر را ظرف و آب را محتوا و مظروف دانست.

و برق از گوشه های ابر جهیدن می گیرد. و برق در این ابر سفید حامل آب از جهش باز نمی ایستد و پیوسته می درخشد که این امر، پیش از بارش رخ می دهد.

خداوند باران را پی در پی می فرستد که به دلیل سنگینی قطره های باران، به سمت زمین روانه می شود و باد جنوب قطره های باران را از درون ابرها بیرون می کشد، آن سان که با کشیدن دست بر پستان حیوان، شیر آن خارج می شود.

و ابرهای باردار به دفعات و به شدت خالی می شوند.

در اینجا امام علیه السلام ابرها را به شتر و قسمت هایی که باران از آن می ریزد به پستان و باد جنوب را به دوشنده و آب باران را به شیر تشبیه نموده است.

ص: 97

فَلَمَّا أَلْقَتِ السَّحَابَ (1) بَرَكَ (2) بِوَأْتِيهَا (3)، وَبَعَا (4) مَا اسْتَقَلَّتْ (5) بِهِ مِنَ الْعِبِّ (6) الْمَحْمُولِ عَلَيْهَا، أَخْرَجَ بِهِ مِنْ هَوَامِدِ (7) الْأَعْزَنِ النَّبَاتِ، وَ مِنْ زُعْرِ الْجَبَالِ (8) الْأَعْشَابَ (9)، فَهِيَ تَبْهَجُ (10) بِزِينَةِ رِياضِهَا (11)، وَ تَزْدْهِي (12) بِمَا أَلْبَسَتْهُ (13) مِنْ رِيظِ (14) أَزَاهِيرِهَا (15)، وَ حَلِيَّةٍ مَا سَمَّطَتْ (16) بِهِ مِنْ نَاضِرِ (17) أَنْوَارِهَا (18)، وَ جَعَلَ ذَلِكَ بِلَاغًا (19) لِلْأَنْعَامِ (20)، وَ رِزْقًا لِلْأَنْعَامِ (21). وَ خَرَقَ (22) الْفَجَاحَ (23) فِي آفَاقِهَا (24)، وَ أَقَامَ الْمَنَارَ (25) لِلسَّالِكِينَ عَلَى جَوَادِّ (26) طُرُقِهَا.

...

## نقش گیاهان

وقتی که ابرها سینه خود را بر زمین افکندند (= گستراندند) (27) و سنگینی درون خویش، یعنی بارانی را که با خود حمل می کنند فرو ریختند، خدا به وسیله آن باران از زمین بی جان و بی گیاه رویدنی های خوردنی و ناخوردنی، و از کوه های کم گیاه، بوته ها را رویانید.

پس زمین به واسطه آرایش و زیبایی پدید آمده از بستان ها و گلستان ها به سرور و

ص: 98

- 1- سحاب: به اعتبار جنس، مؤنث است و لذا فعل آن (أَلْقَت) به صورت مؤنث آمده است.
- 2- برك: سینه.
- 3- بواني: قسمت بالای هر عضو.
- 4- بعاع: سنگینی نهفته در يك چیز.
- 5- استقلت: حمل نمود.
- 6- عب ء: بار.
- 7- هوامد: جمع هامة، یعنی زمین مرده بی آب و علف.
- 8- زعر: جمع أزرع، یعنی محل کم گیاه.
- 9- أعشاب: بوته ها؛ جمع عشب، یعنی گیاه بدون ساقه.
- 10- تبهج: از بهجة گرفته شده، یعنی به وجد و سرور در می آید.
- 11- رياض: جمع روضة، یعنی باغ و بستان.
- 12- تزدهي: به عجب و غرور دچار می شود.
- 13- ألبسته: فعل مجهول، یعنی لباس پوشانیده شد که پوشاننده آن لباس خدای سبحان و یا ابر است.
- 14- ريظ: جمع رِيطة، یعنی لباس نازك و لطيف.
- 15- أزاهير: جمع أزهار، و آن جمع زهرة یعنی گیاه و یا گل.
- 16- سمطت: آویخته شد.
- 17- ناضر: سرسبز و خرم و زیبا.
- 18- أنوار: جمع نُور، یعنی شکوفه.
- 19- بلاغ: آنچه که به انسان به عنوان قُوت و روزی می رسد.



- 20- أنام: مردم.
- 21- أنعام: جمع نعم: گوسفند و شتر و گاو و مانند اینها.
- 22- خرق: رخنه پدید آورد، شکافت.
- 23- فجاج: راه ها.
- 24- آفاق: جمع أفق: هستی اعم از زمین و آسمان.
- 25- منار: چراغ خانه.
- 26- جوادّ: جمع جادّة، به معنای راه روشن.
- 27- ابر به حیوانی تشبیه شده که با سینه و پهلو، خود را به زمین می افکند، یعنی باران های خود را بر زمین فرو می ریزد.

...

...

شادمانی درآمد و در پوشش لباس نازکی از گیاهان که بر اندام او پوشانیده شد، سرخوش شد و با جامه ای که از شکوفه های خیره کننده و زیبا بر او آویخته اند به خود نازید.

و خدای متعال این رویدنی ها را برای ارتزاق مردم و تغذیه چارپایان، از زمین برآورد.

و راه ها را در زمین و آسمان و همه آفاق هستی ایجاد نمود و برای کوچندگان علامت هایی همچون ستارگان و کوه ها و بادهای و امثال آنها، که نقش راهنما دارند، بر سر راه های روشن قرار داد.

ص: 99

فَلَمَّا مَهَّدَ أَرْضَهُ، وَأَنْفَذَ أَمْرَهُ، اخْتَارَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرَةً (1) مِنْ خَلْقِهِ، وَجَعَلَهُ أَوَّلَ جِبَلْتِهِ (2)، وَاسْكَنَهُ جَنَّتَهُ، وَأَزْعَدَ (3) فِيهَا أَكْلَهُ (4)، وَ أَوْعَزَ (5) إِلَيْهِ فِيمَا نَهَاهُ عَنْهُ، وَأَعْلَمَهُ أَنَّ فِي الْأَعْدَامِ عَلَيْهِ التَّعَرُّضَ لِمَعْصِيَتِهِ، وَالْمُخَاطَرَةَ (6) بِمَنْزِلَتِهِ. فَأَقْدَمَ عَلَى مَا نَهَاهُ عَنْهُ، مُوَافَاةً لِسَابِقِ عِلْمِهِ، فَأَهْبَطَهُ بَعْدَ التَّوْبَةِ لِيَعْمَرَ أَرْضَهُ بِنَسَلِهِ، وَ لِيُقِيمَ الْحُجَّةَ بِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَ لَمْ يُخْلِهِمْ بَعْدَ أَنْ قَبِضَهُ (7) مِمَّا يُوْءَكُّدُ عَلَيْهِمْ حُجَّةَ رَبُّوبِيَّتِهِ، وَ يَصِلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَعْرِفَتِهِ.

...

## آفرینش حضرت آدم علیه السلام

پس از آنکه خداوند زمین را مناسب سکونت ساخت و هرچه خواست بیافرید، حضرت آدم را از میان آفرینه های خود برگزید و او اولین آفرینه جنس بشر بود. و آن حضرت را در بهشت خویش - حال اینکه بهشت دنیایی بوده یا نه، محل خلاف است - اسکان داد و هر خوردنی را در آنجا برای او فراوان و گوارا ساخت و آنچه برای او ممنوع بود به او [و همسرش حوا] اعلام نمود و فرمود: «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (8)؛ «ولی به این درخت نزدیک نشوید که [در آن صورت] از ستمکاران خواهید بود».

و به او گفت: اگر از درخت ممنوع بخورد (و کاری که نباید انجام دهد، انجام دهد) در حقیقت از دستور الهی نافرمانی کرده و عصیان امر ارشادی - نه مولوی که معصیت حقیقی است - پروردگار نموده و مقام و منزلت خویش را به خطر افکنده است و با ارتکاب آن از بهشت خارج خواهد شد.

ص: 100

1- خیره: مصدر مطلق تأکیدی، و به معنای اختیار و انتخاب است.

2- جبلت: مخلوق.

3- أرغد: گوارا تر کرد، پر ناز و نعمت تر ساخت.

4- أكل: خوردنی.

5- أوعز: آگاه کرد، خبر داد.

6- مخاطرة: به خطر افتادن.

7- قبضه: مرگ او را رسانید.

8- سوره بقره، آیه 35.

...

...

## فلسفه هبوط آدم علیه السلام

پس حضرت آدم علیه السلام به واسطه فریب و سوگند دروغ شیطان مبنی بر خیرخواهی اش درباره حضرت آدم علیه السلام، از درخت ممنوع خورد و [در حقیقت] این کار با علم خداوند در گذشته منطبق و همسوی بود، زیرا می دانست آدم علیه السلام در آینده چنین کاری خواهد کرد و هر چیزی را که در آینده اتفاق می افتد خدا به تمامی می داند.

پس خداوند آن حضرت را پس از توبه و انابه فرو فرستاد و جایگاه بهشتی اش را از او ستاند تا زمین به واسطه نسل او آباد شود، و گرنه زمین همچنان خالی از سکنه می ماند؛ و نیز برای آنکه حجّت بر آدمیان و بندگان خدا تمام شود، یعنی اگر نافرمانی کردند مجازات خواهند شد، و در حقیقت پیامبران علیهم السلام با ابلاغ اوامر و نواهی خدا به مردم حجّت را بر آنان، به ویژه گناهکاران تمام می کردند و دیگر عذری نخواهند داشت.

و پس از آنکه خدا حضرت آدم علیه السلام را به سرای باقی خواند، جامعه را خالی نگذاشت و انبیا علیهم السلام را فرستاد و آنان حجّت و دلیل ربوبیت و عامل شناخت پروردگار، یعنی عقل را [که راهنمای درونی انسان به سوی نیکی هاست] تأیید و تأکید می کردند؛ زیرا خود عقل بر ربوبیت خدا دلالت دارد و به سبب آنان انسان ها به شناخت کامل پروردگار نائل می شوند.

بَلْ نَعَاهَدُهُمْ بِالْحَجَجِ عَلَىٰ أَلْسِنِ الْخَيْرَةِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ، وَ مَتَحَمِّلِي وَدَائِعِ رِسَالَاتِهِ، قَرْنَا فَقَرْنَا، حَتَّى تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُجَّتُهُ، وَ بَلَغَ الْمُقْطَعُ (1) عُذْرَهُ وَ نُذْرَهُ (2).

...

## پیمان الهی درباره پیامبران

خدا با حجت ها و دلایلی که بر زبان انبیای برگزیده و حاملان امانت (رسالت) خود جاری ساخته از آنان پیمان ستاند؛ زیرا خدا حجت ها و دلایل خود را یکی پس از دیگری بر زبان پیامبران برگزیده خود می فرستد و رسالت را، که به منزله امانت الهی است، بر دوش آنها می گذارد، تا آنها با رساندن پیام رسالت به مردم، امانت مقدس الهی را ادا نمایند. پس خدا از مردم پیمان گرفت که به این حجت ها عمل کنند و پیام رسالت را به گوش جان بشنوند.

این رسالت قرن های (= دوران های) پی در پی صورت گرفت تا آنکه حجت الهی به پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله پایان گرفت [و کمال یافت]. زیرا بعد از آن حضرت دیگر پیامبری نیامد و حجت جدیدی نیاورد، و عذر [آوری به بهانه ندانستن] به پایان رسید و دیگر هیچ کس در صورت مخالفت با دستورات الهی عذری ندارد و همه هشدارها و بیم دادن ها درباره عذاب مخالفان حق، ابلاغ شد.

ص: 102

---

1- مقطع: پایان يك چیز که بعد از آن چیز دیگری وجود ندارد.

2- نذر: جمع نذیر، یعنی آن که از کیفر می ترساند، هشدار دهنده.

وَقَدَّرَ الْأَعْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا، وَقَسَمَهَا عَلَى الصَّيْقِ وَالسَّعَةِ، فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ (1) مَنْ أَرَادَ بِمَيْسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا، وَلِيَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَنِيِّهَا وَفَقِيرِهَا (2). ثُمَّ قَرَنَ بِسَدِّ عَقَابِيلِ (3) فَأَقْتَنَهَا، وَبَسَدَ لَامَتِهَا طَوَارِقَ (4) آفَاتِهَا، وَبَفُرَجَ (5) أَفْرَاحِهَا (6)، غُصَصَ (7) أَتْرَاحِهَا (8).

...

## تقسیم ارزاق و فلسفه تفاوت آن

و خدای سبحان رزق ها را برای [هر يك از] بندگان [در اندازه ای خاص] مقدر (9) فرمود، به برخی زیاد و به برخی اندك داد و این تقسیم که به برخی زیادتر و به برخی کمتر عطا کرده عادلانه است و به کسی ظلم و ستم نشده، چرا که ظلم به معنای محروم کردن کسی از حق خویش است و چون هیچ کس حقی بر خدا ندارد و هرچه خدا به هر کسی داده از روی تفصل و احسان می باشد، پس در کار خود ظلم نکرده است.

حضرتش روزی مردم را نابرابر و متفاوت کرد تا خلق را بیازماید که آیا تنگدستان صبر و داراها شکر می کنند یا خیر؟

آنگاه خدا نداشتن را با داشتن، و غصه از دست رفتن را با امنیت، و اندوه تنگدستی را با گشایش مالی، مقرون کرد. این سخن امام علیه السلام بدین معناست که ثروت و دارندگی همیشه در معرض زوال است و در کنار امنیت مالی همیشه نگرانی سر رسیدن مصیبت ناگهانی و تهیدستی وجود دارد و شادی زندگی مرفه با غصه و بیم از آینده آمیخته است [که مبادا روزی این ثروت و قدرت از دست برود و جای آن را تنگدستی و ناداری بگیرد].

ص: 103

1- لیبتلی: تا بیازماید.

2- غنیها و فقیرها: ها در غنی و فقیر به عباد برمی گردد و به اعتبار جماعت اشکالی ندارد که مؤنث بیاید، چنان که ابن مالک می گوید: «و التاء من جمع سوی السالم من \*\*\* مذكر کالتا مع إحدى اللبن» و یا مجازاً به أرزاق برمی گردد.

3- عقابیل: جمع عقبولة، یعنی گرفتاری ها و سختی ها.

4- طوارق: جمع طارق، یعنی مصیبت ناگهانی.

5- فرج: جمع فرجة، یعنی گشایش.

6- أفراح: جمع فرح، یعنی شادی.

7- غصص: جمع غصة، یعنی اندوه.

8- أتراح: جمع ترح، در مقابل فرح به معنای غصه.

9- تقدیر: به معنای برنامه ریزی است، درست مانند راننده يك ماشین، که برای رانندگی ناچار باید ماشین را به حرکت در آورد ولی در داخل ماشین اختیار دارد هرچه می خواهد بکند؛ لذا گفته اند: لا جبر و لا تقویض بل أمر بین الأمرین. [= نه جبر و نه اختیار، بلکه امری است میان آن دو] (شارح قدس سره)

وَ خَلَقَ الْأَجَالَ (1) فَأَطَالَهَا وَ قَصَّرَهَا، وَ قَدَّمَهَا وَ أَخَّرَهَا، وَ وَصَلَ بِالْمَوْتِ أَسَدَ بَابِهَا، وَ جَعَلَهُ خَالِجاً (2) لِأَشْطَانِهَا (3)، وَ قَاطِعاً لِمَرَائِرِ (4) أَقْرَانِهَا (5).

...

## اجل آدمیان

و خداوند اجل (مدت حیات) هر انسانی را در سرای دنیا معین فرمود. عمر برخی طولانی و برخی را کوتاه قرار داد و مرگ برخی را به دلیل عمر کوتاه شان زودتر و برخی دیگر را دیرتر کرد، و نیز مرگ برخی از کهنسالان را پس از مرگ برخی دیگر از آنها مقرر نمود.

و کمند اجل را به دست مرگ سپرد. گویی مدّت عمر هر کسی به طنابی متصل و آن طناب در دست مرگ است (چنان که گویی گروگان است) و هرگاه مدّت عمر تمام شود، مرگ آن ریسمان را می کشد و انسان ربوده می شود (و می میرد).

و خدا مرگ را کشاننده طناب عمر آدمیان و قطع کننده رشته محکم زندگی آنان قرار داد. پس هر قدر که عمر آدمی طولانی باشد، سرانجام مرگ آن را به دست فنا می سپارد.

ص: 104

1- آجال: جمع أجل، یعنی دوره زیستنِ يك انسان در دنیا.

2- خالج: کسی که چیزی را می کشد و جذب می کند.

3- أشطان: جمع شطن، بر وزن فرس به معنای ریسمان بلند.

4- مرائر: جمع مریره، یعنی ریسمانی که بیشتر از يك طاق بافته می شود.

5- أقران: جمع قرن یعنی ریسمانی که دو شتر را با همدیگر می بندند که بسیار قوی است.

عَالَمِ السِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضَمِّ مَرِينٍ، وَ نَجْوَى الْمُتَخَافَتِينَ (1)، وَ خَوَاطِرِ (2) رَجَمِ الظَّنُونِ، وَ عَقْدِ (3) عَزِيمَاتِ (4) اليَقِينِ، وَ مَسَارِقِ (5) إِيْمَاضِ (6) الْجُفُونِ، وَ مَا ضَمِنَتْهُ أَكْنَانُ (7) الْقُلُوبِ وَ غِيَابَاتُ (8) الْعُيُوبِ، وَ مَا أَصَعَّتْ (9) لِاسْتِرَاقِهِ مَصَائِحُ (10) الْأَسْمَاعِ.

...

## گوشه ای از علم پروردگار

خداوند از اسرار و اندرون انسان ها و از نجوای نجواگران و هر گمانی که بر دل انسان ها خطور می کند و هر اراده قطعی ای که از دل بر می آید، و نیز از برقی که با نگاه دزدانه، از چشم می جهد، آگاه است، چون از اشاره چشم، برق می جهد، چنان که شاعر گفته است:

إمراً في الرَّمْضَانِ المَاضِي \*\*\* تَقَطَّعَ الحَدِيثَ بِالإِيْمَاضِ

«زنی در ماه مبارك رمضان گذشته، با برق اشاره چشم خود رشته سخن را می برید».

و از تمام آنچه در زوایای قلب ها و هر چه در اعماق، که از حواس انسانی پنهان هستند، مانند اشیاء نهفته در زیر زمین و امثال آن، و آنچه گوش آدمی دزدانه می شنود، [آری، از تمام آنها] آگاه است. یعنی خدا حتی می داند چه کسی استراق سمع می کند و چه می شنود.

ص: 105

- 1- متخافت: کسی که پنهانی و رازگونه با دیگری سخن گوید.
- 2- خواطر: جمع خاطرة، چیزی که به دل انسان خطور می کند و گویی آن چیز را به ذهن پرتاب می کند و لذا با تعبیر رجم آمده است.
- 3- عقد: جمع عقدة، یعنی گره، و منظور پیوند یقین با قلب است.
- 4- عزیمات: جمع عزیمة، یعنی آنچه انسان عزم آن می کند و عزیمات اليقین، یعنی یقین، با قلب پیوند خورده و عزم و و نیت انسان بر آن استوار است.
- 5- مسارق: جمع مسرق، مصدر میمی و به معنای سرقت است.
- 6- إِيْمَاض: برقی که از چشم می جهد.
- 7- أَكْنَان: جمع كِن، به معنای هر ظرفی که در آن چیزی پنهان گردد.
- 8- غِيَابَات: اعماق.
- 9- أَصَعَّت: گوش داد از اصغاء گرفته شده و به معنای گوش دادن از روی دقت است.
- 10- مَصَائِح: جمع مصأخ، یعنی محل گوش دادن که سوراخ گوش می باشد.



وَ مَصَانِفُ (1) الدَّرِّ، وَ مَشَاتِي (2) الْهُوَامِّ (3)، وَ رَجْعِ (4) الْحَنِينِ (5) مِنَ الْمُؤَلَّهَاتِ (6)، وَ هَمْسِ (7) الْأَعْقَدَامِ، وَ مُنْفَسِحِ (8) الثَّمَرَةِ مِنْ وَلَايَجِ (9) غُلْفِ (10) الْأَكْمَامِ (11)، وَ مُنْقَمَعِ (12) الْوُحُوشِ (13) مِنْ غَيْرَانِ (14) الْجَبَالِ وَ أَوْدِيَّتَيْهَا (15)، وَ مُحْتَبِي (16) الْبُعُوضِ بَيْنَ سُوقِ (17) الْأَعْشَدِّ جَارِ وَ أَلْحِيَّتَيْهَا (18)، وَ مَغْرَزِ (19) الْأَعْوَرَاكِ مِنَ الْأَعْفُدَانِ (20)، وَ مَحَطِّ (21) الْأَعْمَشَاكِ (22) مِنْ مَسَارِبِ (23) الْأَعْصَلَابِ (24).

...

[همچنین حضرتش] از زیستگاه تابستانی مورچگان و جایگاه زمستانی حشرات آگاه است، زیرا این موجودات، کوچ تابستانی و زمستانی دارند.

و نیز ناله های غم انگیز زنان مصیبت زده و داغ دیده و صدای آهسته گام ها و محل رشد میوه در درون پوست گرداگرد آن، بر حضرتش پوشیده نیست.

و از مخفیگاه حیوانات وحشی در غارها و شکاف های عمیق میان کوه ها و از پناهگاه پشه در میان ساقه ها و پوسته های درختان و بوته ها باخبر است.

و محل رویدن برگ ها از شاخه ها، و محل قرار گرفتن منی در پشت مردان را می داند.

ص: 106

- 1- مصائف: جمع مصیف، یعنی اقامتگاه تابستانی.
- 2- مشاتی: جمع مشتی، یعنی اقامتگاه زمستانی.
- 3- هوام: جمع هامة، یعنی هر حیوان کوچکی که در سنگ زندگی می کند.
- 4- رجع: رفت و آمد.
- 5- حنین: ناله و آه غم انگیز.
- 6- مولهات: زنان داغ دیده و محزون.
- 7- همس: صدای آهسته.
- 8- منفسح: از فسخ گرفته شده، یعنی محل رشد و نمو.
- 9- ولایج: جمع ولیجة، به معنای درون.
- 10- غلف: جمع غلاف، یعنی پوست.
- 11- اکمام: جمع کم، یعنی پوست قلب و پوسته موز و امثال اینها.
- 12- منقمع: محل پنهان شدن که از انقمع، به معنای اختفی گرفته شده است.
- 13- وحوش: جمع وحش، یعنی حیوانات غیر اهلی.
- 14- غیران: جمع غار، سوراخ وسیعی در کوه که حیوان در آن پنهان می شود.
- 15- اودیة: جمع وادی، یعنی دره و آب گذر میان کوه.
- 16- مختبأ: محل اختفاء.

17- سوق: جمع ساق، یعنی قسمت پایین بوته و درخت.

18- ألحیه: جمع لحاء، به معنای پوست درخت.

19- مغرز: محل روئیدن.

20- أفنان: شاخه ها.

21- محطّ: قرارگاه.

22- أمشاج: جمع مشیج، به معنای منی که از مشج، به معنای إختلط است، چرا که منی از اجزای مختلف بدن گرفته شده و با یکدیگر مخلوط گردیده تا اجزای مختلف بدن انسان و حیوان را تشکیل دهد.

23- مسارب: جمع مسرب: محل داخل شدن منی.

24- أصلاب: جمع صلب، پشت مرد.

وَ نَاشِئَةَ (1) الْغُيُومِ وَ مُتَلَا حِمَّهَا (2)، وَ دُرُورٍ (3) قَطَرِ السَّحَابِ فِي مُتْرَا كِمَّهَا، وَ مَا تَسْفِي (4) الْأَعَا صِيرُ (5) بِذِيُولِهَا (6)، وَ تَعْفُو (7) الْأَعْمَطَا رُ بِسُيُولِهَا (8)، وَ عَوْمٍ (9) نَبَاتِ الْأَعْرَضِ فِي كُتْبَانَ (10) الرَّمَالِ، وَ مُسَدِّ تَمَرِّ ذَوَاتِ الْأَعْجِنِحَةِ بِذُرَى (11) شَنَا خَيْبِ (12) الْجِبَالِ، وَ تَغْرِيدِ (13) ذَوَاتِ الْمُنْطِقِ (14) فِي دِيَا جِيرِ (15) الْأَعْوَا رِ (16)، وَ مَا أَوْعَبْتُهُ (17) الْأَعْصَدَا فُ (18)، وَ حَصَنْتُ (19) عَلَيْهِ أَمْوَا جِ الْبَحَارِ.

...

و [خدای متعال] منشأ ابرهای پیوسته و ناپیوسته و جای فرو ریختن يك يك قطره های باران از میان ابرهای متراکم و انبوه را می داند.

و ابرهایی که در دامن بادهای حمل می شوند (و یا گردبادهایی که همراه خود چیزی را به آسمان بلند می نمایند)، و آنچه سیل پدید آمده از باران ویران می کند از خدا پنهان نمی ماند.

و فرورفتن گیاهان، در پشته های شنی و محل استقرار پرندگان در قله کوه ها را می داند.

و صدای آواز و نغمه پرندگان در تاریکی لانه شان را شنیده [و سخن آنان را می داند].

و [شکل گرفتن] مرواریدی در صدف [و چگونگی برآمدن آن] و نیز آنچه امواج دریا آن را می پروراند، مثل [ماهی] عنبر (نهنگ) که دریا، مثل مادری که در دامن خود کودک را حضانت و تربیت می کند، آن را نگاهداری می کند، از نظر حضرتش پوشیده نیست.

ص: 107

1- ناشئة: منشأ.

2- متلاحم: متصل، مثل گوشت که اجزایش به هم چسبیده.

3- درور: ریزش.

4- تسفي: از سفت الريح التراب، گرفته شده، یعنی باد خاك را جابه جا کرد.

5- أعاصير: جمع إعصار، به معنای باد یا گردباد است که ابر را به حرکت در می آورد.

6- ذيول: جمع ذيل: دامن یا بخش اعظم يك چیز.

7- تعفو: ویران و نابود می سازد.

8- سيول: جمع سيل: باران زیاد که باعث سيل گردد.

9- عوم: از عام، به معنای دخل، گرفته شده است.

10- كتبان: جمع كثيب: تل کوچکی از شن و ماسه.

11- ذرى: جمع ذروة: قله و قسمت بالای هر چیز.

12- شناخيبي: جمع شنخوب، به معنای سر.

13- تغريد: نغمه و آواز.

14- ذوات المنطق: پرندگان، چرا که نغمه و آوازشان به منزله نطق آنهاست.

15- دياجير: جمع ديجور، یعنی ظلمت و تاریکی.

16- أوكار: جمع وكر، یعنی لانه پرندگان.

17- أوعبت: در میان گرفت.

18- أصداف: جمع صدف، پوسته ای دارای مروارید.

19- حصنت: نگهداری نمود و پرورش داد.

وَ مَا عَشِيَّتُهُ (1) سُدْفَةٌ (2) لَيْلٍ، أَوْ ذَرَّةٌ (3) عَلَيْهِ شَارِقٌ (4) نَهَارٍ، وَ مَا اِعْتَقَبْتَ (5) عَلَيْهِ اَطْبَاقٌ (6) الدِّيَا حَيْرٍ وَ سُدُّ بَحَاتُ (7) النُّورِ، وَ اَثْرٌ كُلُّ خَطْوَةٍ، وَ حَسٌّ (8) كُلُّ حَرَكَةٍ، وَ رَجْعٌ (9) كُلُّ كَلِمَةٍ، وَ تَحْرِيكٌ كُلُّ سُدْفَةٍ، وَ مُسَدِّ بَقَرٌ (10) كُلُّ نَسْمَةٍ (11)، وَ مِثْقَالٌ (12) كُلُّ ذَرَّةٍ (13)، وَ هَمَاهِمٌ (14) كُلُّ نَفْسٍ هَامَةٍ (15)، وَ مَا عَلَيْهَا مِنْ ثَمَرٍ شَجَرَةٍ، أَوْ سَاقِطٍ وَرَقَةٍ، أَوْ قَرَارَةٍ نُظْفَةٍ، أَوْ نِقَاعَةٍ (16) دَمٍ وَ مُصَدَّغَةٍ، أَوْ نَاشِئَةٍ خَلْقٍ وَ سَلَالَةٍ (17)، لَمْ يَلْحَقْهُ فِي ذَلِكَ كُفْلَةٌ، وَ لَا اِعْتَرَصَتْهُ فِي حِفْظِ مَا اِبْتَدَعَ مِنْ خَلْقِهِ عَارِضَةٌ، وَ لَا اِعْتَوَرَتْهُ (18) فِي تَنْفِيذِ الْاِئْمُورِ وَ تَدَابِيرِ الْمَخْلُوقِينَ مَلَائِكَةٌ وَ لَا فِتْرَةٌ (19)، بَلْ نَفَذَهُمْ عِلْمُهُ وَ اَحْصَاهُمْ عَدَدُهُ، وَ وَسِعَهُمْ عَدْلُهُ، وَ عَمَّرَهُمْ فَضْلُهُ مَعَ تَقْصِيرِهِمْ عَنِ كُنْهِ مَا هُوَ اَهْلُهُ.

...

و هر آنچه ظلمت و تاریکی شب در خود پوشیده و پنهان می کند، و آفتاب (در روز روشن) بر آن می تابد، و هر چه در طبقات تاریکی و لایه های نور نهفته باشد، بر خدا پنهان نیست. از آن رو امام علیه السلام از لایه های نور سخن گفته اند که طبقات نور نیز چون تاریکی های شب، مراتبی دارد و مانند پوششی هستند که اشیاء را طبقه طبقه در میان می گیرند.

و جای پا و قدمگاه هر موجودی، یعنی هر آنچه روی زمین باقی می ماند و بر گذشتن جاندار دلالی می کند، و صدای هر حرکت (و یا حالت موجود در حرکت) و جواب هر سخن (و یا انعکاس آن در هوا) و حرکت هر لب برای سخن گفتن و محل استقرار هر

ص: 108

- 1- غشیت: پوشانید.
- 2- سدفة: ظلمت و تاریکی.
- 3- ذر: طلوع کرد.
- 4- شارق: نور و روشنایی.
- 5- اِعتَقَبْتَ: متوالی و پی در پی وارد گردید.
- 6- اَطْبَاقٌ: جمع طبق، به معنای پوشش.
- 7- سَبْحَاتٌ: جمع سبحة، یعنی مراتب نور از نظر شدت و ضعف.
- 8- حَسٌّ: در اینجا به معنای صدا یا حالت موجود در آن است.
- 9- رَجْعٌ: جواب یا بازتاب و انعکاس.
- 10- مُسْتَقَرٌّ: محل توقف و ایستادن و سکون.
- 11- نَسْمَةٌ: انسان.
- 12- مِثْقَالٌ: وزن.
- 13- ذَرَّةٌ: دانه غباری که در پرتو نوری که از سوراخی در فضای تاریک می تابد، دیده می شود.
- 14- هَمَاهِمٌ: جمع همهمة، یعنی صدای مبهم.
- 15- هَامَةٌ: دردمند.
- 16- نِقَاعَةٌ: خون جمع شده.
- 17- سَلَالَةٌ: خلاصه و چکیده.
- 18- اِعْتَوَرَتْ: از اِعتوار، به معنای عارض شده است.



...

...

انسان را به تمامی می داند.

و هم وزن ذره ای را می بیند، و همه و صدای نامفهوم و گنگ هر انسان غمگین را می شنود، و [شمار و چگونگی و چستی] هر میوه درختی که روی زمین می افتد، و افتادن هر برگی از درخت را می بیند.

و نیز محل استقرار نطفه در رحم و محل اجتماع خون در رگ ها و امثال آن، و مضغه که یکی از مراحل شکل گیری انسان در رحم مادر که مانند گوشتی جویده شده است، و هرچه که از عدم به عرصه وجود می آید و چکیده هر موجود یا گزیده هر چیزی را می داند.

و علم به این امور برای خدا زحمتی ندارد، به خلاف انسان که پس از تحمل زحمت علم پیدا می کند.

و در حفظ مخلوقات هیچ مانعی بر سر راه او قرار نمی گیرد تا وی را از پدید آوردن باز بدارد، به خلاف انسان که گاهی موانعی بر سر راه او قرار می گیرند و او را از ایجاد آنچه می خواهد باز می دارند.

و در اجرای آنچه می خواهد، و نیز در تدبیر مخلوقات خود هیچ ملالت و ضعفی بر حضرتش عارض نمی شود، در حالی که انسان پس از کار طولانی، خسته می شود.

بلکه علم الهی مانند چیزی که در چیزی دیگر نفوذ کند و به درون آن رسد، درون و بیرون همه اشیاء را در بر می گیرد و عدد آنها را شمارش می کند و از آنها آگاه است.

و عدل او به طور یکسان شامل حال همه آفرینه ها شده است، و معنای عدل هم طبعا برابری و تساوی نیست، بلکه به معنای قرار دادن هر چیز در جای اصلی خویش است.

و [نیز] آنها را در فضل و احسان خود غرق نموده است، آن هم در حالی که در عبادت واقعی و شایسته او قصور و تقصیر دارند.

اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْوَصْفِ الْجَمِيلِ، وَالتَّعَدَادِ الْكَثِيرِ، إِنَّ تَوْءَمَلَ فَحَيْرٌ مُؤَمَّلٌ، وَإِنْ تُرْجَ فَأَكْرَمَ مَرْجُوءٌ. اللَّهُمَّ وَقَدْ بَسَطْتَ لِي فِيمَا لَا أَمْدَحُ بِهِ (1) عَيْرَكَ، وَلَا أَثْنِي (2) بِهِ عَلَى أَحَدٍ سِوَاكَ، وَلَا أُوَجِّهُهُ إِلَى مَعَادِنِ الْخَيْبَةِ (3) وَمَوَاضِعِ الرَّيْبَةِ (4)، وَعَدَلْتَ (5) بِلِسَانِي عَنْ مَدَائِحِ الْأَادَمِيِّينَ (6)، وَالثَّنَاءِ عَلَى الْمَرْبُوبِينَ الْمَخْلُوقِينَ. اللَّهُمَّ وَلِكُلِّ مَثْنٍ (7) عَلَى مَنْ أَثْنَى عَلَيْهِ مَثُوبَةٌ (8) مِنْ جَزَاءٍ، أَوْ عَارِفَةٌ (9) مِنْ عَطَاءٍ، وَقَدْ رَجَوْتُكَ دَلِيلًا عَلَى ذَخَائِرِ الرَّحْمَةِ وَكُنُوزِ الْمَغْفِرَةِ.

...

### نیایش امیر مؤمنان علیه السلام

خدایا، تو شایسته آنی که زیبا توصیفت کنند و با اوصاف خوب و بسیاری بستایند و اگر مردم به فضل تو امیدوار باشند، تو بهترین کسی هستی که می‌شاید و می‌سزد بدو آرزو و امید بندند، زیرا در امید بستن برتر از تو وجود ندارد و اگر از تو انتظار خیری داشته باشند، تو گرامی‌ترین کسی هستی که انتظار می‌رود.

خدایا، تو از فضل و احسان خود برای من چنان نعمت گستراندی که نمی‌توانم جز تو دیگری را ستایش کنم، زیرا تویی که نعمت داده‌ای نه دیگران؛ پس چگونه دیگری را ثنا گویم؟ منظور حضرت آن است که وی تنها و تنها خدای متعال را می‌ستاید و بس.

و نمی‌توانم مدح و ستایش را به جایگاه نومیدی و تردید و شک، یعنی ستایش کردن کسی جز پروردگار، متوجه سازم، زیرا انسان به هر کس جز خدا امید ببندد و به ستایش او پردازد یا ناامید می‌شود و یا تردید دارد که آیا بالاخره آرزویش برآورده می‌شود یا خیر؟

ص: 110

- 1- به: ضمیر در به به ما، یعنی نعمت بر می‌گردد.
- 2- اثنی: ستود، از ثناء یعنی ستایش و تمجید گرفته شده.
- 3- خيبة: یعنی ناامیدی و معادن الخيبة، جایگاه‌های ناامیدی و جاهایی که اگر انسان به آن رو بیاورد ناامید بر می‌گردد.
- 4- ريبة: شك و تردید و مواضع الريبة، جاهایی که انسان به آن دل ببندد، اما تردید دارد که حاجت روا می‌شود یا خیر؟
- 5- عدلت: منصرف ساختی و نسبت عدول به خدا به جهت نعمت دادن اوست، چون نعمت داده است، زبان را از ثنای دیگران بسته است.
- 6- آدميين: منسوب به حضرت آدم علیه السلام یعنی فرزندان وی.
- 7- مثن: ثناگو، عامل ثنا.
- 8- مثوبة: مصدر میمی از ثواب، یعنی پاداش و جزا.
- 9- عارفة: عرفی و متعارف.



...

...

و [توای خدا،] زبان مرا از مدح انسان ها و ستایش آفریدگانت بازداشتی، چون تنها تویی که تفضّل کرده ای و دیگران هیچ نقشی ندارند؛ و لذا شایسته ستایش [مطلق] نیستند. البته این از باب نسبت دادن شیء به سبب است. یعنی این جمله ها سبب حقیقی و اولی نعمت را که خدای متعال است معرفی می کند و گرنه هر کس که نعمتی بدهد شایسته مدح و ستایش است [، پس منعم حقیقی خداست و ستایش در مرحله نخست، ویژه اوست].

خدایا هر ثناگو و ستایشگری نزد ستایش شونده، به اندازه مدح و ثنایی که گفته، پاداش یا عطایی دارد، که بیش از مقدار ستایش اوست. [خدایا من،] در این ثنا و ستایش خویش امید دارم که به عنوان پاداش، مرا به سوی گنج های رحمتی که برای صالحان ذخیره نمودی و گنجینه های آموزشی که برای گنهکاران نادم آماده کرده ای راهنمایی فرمایی.

ص: 111

اللَّهُمَّ وَ هَذَا مَقَامٌ مَنْ أْفَرَدَكَ بِالتَّوْحِيدِ الَّذِي هُوَ لَكَ (1)، وَ لَمْ يَرِ (2) مُسْتَحَقًّا لِهَذِهِ الْمَحَامِدِ (3) وَ الْمَمَادِحِ غَيْرِكَ، وَ بِي فَاقَةٌ (4) إِلَيْكَ لَا يَجْبُرُ مَسْكَنَتَهَا (5) إِلَّا فَضْلُكَ، وَ لَا يَنْعَشُ مِنْ خَلَّتْهَا (6) إِلَّا مَنُّكَ (7) وَ جُودُكَ، فَهَبْ لَنَا فِي هَذَا الْمَقَامِ رِضَاكَ، وَ أَعْنِنَا عَنْ مَدِّ الْأَيْدِي (8) إِلَى سِوَاكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

...

خدایا این جایگاه کسی است (= در اینجا کسی در پیشگاه تو ایستاده) که تو را یگانه ای بی شریک می داند و این توحید به تو تعلق دارد، و در آن هیچ اغراق و مبالغه ای نیست، بلکه حقیقتی است واقعی، به خلاف صفات مخلوقات که گاهی انسان صفتی را برای کسی ادعا می کند، ولی در حقیقت چنین نیست، بلکه گزافه گویی و تملق است. و [این بنده که اکنون به توحید تو اقرار می کند] غیر از تو را سزاوار ستایش ها و تمجیدها نمی داند.

و من نیازمندی هستم که جز فضل و احسان تو نیاز مرا برطرف نمی کند و رنج این بی نوایی را جز احسان و جود تو به نشاط و شادی مبدل نمی سازد.

پس [خدایا،] در این جایگاه، ما را از خشنودیت برخوردار نما و از دست دراز کردن به سوی غیر خودت، بی نیازمان ساز و خود نیاز ما را برآورده کن که تو بر هر کاری توانایی.

ص: 112

1- الذي هو لك: تأکید برای توحید است، یعنی توحید حقیقتاً متعلق به توست، نه اینکه اغراق و مبالغه باشد.

2- و لم ير: عطف بر أفردك است.

3- محامد: جمع مَحْمَدَة، مصدر میمی، یعنی حمد.

4- فاقه: حاجت شدید.

5- مسكنت: شدت نیازی که فرد را از فعالیت تجاری و کشاورزی و مانند آن که صاحبان ثروت انجام می دهند بازدارد.

6- خلت: فقر و نیاز.

7- من: عطا، بخشش، دهش.

8- مد الأيدي: دراز کردن دست به منظور گرفتن چیزی.

و من خطبه له عليه السلام لما أريد على البيعة بعد قتل عثمان

اشاره

دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي، فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ، لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ. وَ إِنَّ الْأَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَ الْمَحَجَّةَ (1) قَدْ تَنَكَّرَتْ (2). وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِذَا أَجَبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا أَعْلَمُ، وَ لَمْ أُصْغِرْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبِ الْعَاتِبِ، وَ إِذَا تَرَكْتُمُونِي فَإِنَّا كَأَحَدِكُمْ، وَ لَعَلِّي أَسْمَعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَلِيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ، وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيرًا، خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيرًا.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام پس از قتل عثمان و درخواست مردم از آن حضرت برای بیعت

خودداری امام علیه السلام از پذیرش بیعت

مراها کنید و برای بیعت کردن در جستجوی کس دیگری باشید تا ریاست مسلمانان را به عهده بگیرد، زیرا ما با کاری رویه رو می شویم که چهره ها و رنگهای مختلفی دارد. این سخن امام علیه السلام به این نکته اشاره دارد که خلافت پس از قتل عثمان با چالش و آشوب همراه بود و اگر خلیفه می خواست بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجرای عدالت و حق عمل کند، در آن صورت قطعاً معارضان و مخالفانی داشت که به رشوه و ظلم و پامال کردن حقوق ضعیفان عادت کرده بودند. بنابراین روش او را نمی پسندیدند و قیام می کردند، و اگر می خواست از دین خدا منحرف شود و همراه ظالمان گردد - چنان که عثمان کرد - از کتاب و سنت دور می شد. از آنجا که امام علیه السلام طالب حق بود، می دانست که خلافت برای او پایدار نخواهد ماند. بنابراین فرمود:

ص: 113

1- محجّة: راه.

2- تنكّر: نشانه های شناختن راه از بیراهه زایل شد.

...

...

برای این امر (= خلافت) قلب‌ها متحد و همسوی نیست و عقل‌هایی که در آغاز آن را پذیرفته‌اند تا پایان مقاومت نخواهند کرد و در پایان آن را نخواهند پذیرفت.

افق‌ها تیره و ابرآلوده و مبهم است؛ یعنی کار از حالت طبیعی خود خارج شده است، چنان‌که افق‌ها با ابر از حالت طبیعی خارج می‌شوند، و راه روشن و فضای واضح ناشناخته می‌گردند، زیرا نشانه‌های هدایت‌گر، از بین رفته است.

و بدانید که اگر من خلافت ظاهری را پذیرفتم، شما را در همان راهی که خود می‌دانم، یعنی راه حق، می‌برم، چنان‌که یک رهبر مردم را در مسیر خود قرار می‌دهد، و به سخن هیچ کس و سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای گوش نخواهم داد. یعنی هرکه درباره من زبان به سرزنش بگشاید که مثلاً چرا بر طبق سیره خلفای پیشین حرکت نکرده‌ام بی‌فائده است. و به سرزنش‌هایش بهایی نمی‌دهم.

ولی اگر مرا رها کنید و از من نخواهید که بیعت شما را بپذیرم، مثل یکی از شما هستم و هیچ مسئولیتی بر عهده من نیست و هیچ اختلالی در کار ایجاد نمی‌کنم و بسا در مقابل کسی که به خلافت بر می‌گزینید از همه شنواتر و مطیع‌تر هم باشم؛ و اگر وزیر باشم برای شما بهتر از آن است که خلیفه باشم.

اینک این پرسش پیش می‌آید که چگونه جایز است که امام علیه السلام خلافت را نپذیرد؟

جواب آن است که امام علیه السلام خلافت را کنار نزد، بلکه راه و روش خلافت واقعی را تبیین فرمود. پس روش امیرمؤمنان علیه السلام از راه و رسم سیاستمداران و دولتمردان روزگار متفاوت بود نه اینکه امام علیه السلام به حقیقت خلافت را نپذیرفته باشد. لذا در پایان می‌فرماید: خیر لکم، یعنی دیگران نه از لحاظ واقع و حقیقت که از جهت دنیا و روش و سیاست‌های دنیایی بهتر از امیرمؤمنان علیه السلام می‌باشند، و الله اعلم.

أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَتَاتٌ (1) عَيْنَ الْفِتْنَةِ، وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيْ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِيْ بَعْدَ أَنْ مَاجَ (2) غَيْهَبُهَا (3)، وَ اشْتَدَّ كَلْبُهَا (4).

...

یکی از خطبه های آن حضرت علیه السلام

### برخورد امام علیه السلام با خوارج

پس از حمد و ستایش الهی، ای مردم [بدانید که] من چشم فتنه را از چشمخانه و حدقه در آوردم. ظاهراً منظور از فتنه، فتنه خوارج بود که ریشه کن کردن آن کار بسیار دشواری بود. زیرا خوارج تظاهر به اسلام و زهد می کردند؛ لذا جز حضرت، کسی نمی توانست آنان را تکفیر کند و با آنها بجنگد؛ زیرا زهد و پای بندی اش نسبت به احکام خدا بر هیچ کسی پوشیده نبود. پر واضح است کسانی که تظاهر به دینداری می کنند برای کسی که به دین پای بندتر باشد، شناخته شده و تنها چنین کسی می تواند تظاهر و ظاهر فریبی آنان را برملا کند و نابودشان سازد. البته این احتمال هم وجود دارد که مراد از فتنه در اینجا تنها فتنه خوارج نباشد، بلکه تمام فتنه هایی بوده که در زمان آن حضرت اتفاق افتاده است و جز امام علیه السلام کسی توانایی رویارویی با آنها و ریشه کن کردن آنها را نداشت.

و هیچ کس جز من جرأت و توان مقابله با این فتنه و ریشه کن کردن آن را نداشت.

چنان که علت آن ذکر گردید. و این زمانی بود که تاریکی آن فراگیر شد و نیکان را هم مانند

ص: 115

1- فتات: از فقاً العین به معنای از کاسه در آوردن چشم گرفته شده است.

2- ماج: شامل گردید، فرا گرفت (مضطرب شد).

3- غیهب: ظلمت و تاریکی.

4- کلب: هاری، بیماری سگ که آن را در این حال عقور گویند و اگر کسی را گاز بگیرد و فوراً درمان نشود خواهد مرد.

فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْعُدُونِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ (1)، وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِائَةً وَ تُضِلُّ (2) مِائَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا (3) وَقَائِدِهَا وَسَانِقِهَا (4)، وَمُنَاحٍ (5) رِكَابِهَا (6)، وَمَحَطِّ (7) رِحَالِهَا، وَمَنْ يُقْتَلْ مِنْ أَهْلِهَا قِتْلًا، وَمَنْ يَمُوتُ مِنْهُمْ مَوْتًا. وَ لَوْ قَدْ فَتَقَدُّمُونِي وَ نَزَلَتْ بِكُمْ كِرَانُهُ (8) الْإِءْمُورِ، وَ حَوَازِبُ (9) الْخُطُوبِ (10)، لَأَطْرَقَ (11) كَثِيرٌ مِنَ السَّائِلِينَ، وَ فَشَلَ كَثِيرٌ مِنَ الْمَسْئُولِينَ (12).

...

تبهکاران در میان گرفت، چرا که برخی از فتنه ها دامن خواص را مانند عوام می گیرد. و بعد از آنکه هاری آن شدت گرفت. خوارج (یا سایر فتنه جویان) به سگ هاری تشبیه شدند که به مجرد برخورد با افراد، آنها را به بیماری آلوده می کردند.

### پیام امام علیه السلام

پس اکنون که من قادر بر اداره امور دنیا و دین هستم آنچه می خواهید از من پرسید، پیش از آنکه مرا از دست بدهید.

به خدایی که جانم در دست اوست و هرگونه که بخواهد در آن تصرف می کند از هرچه که از اکنون تا قیامت وجود دارد (ورخ می دهد) و [مثلاً] از جماعتی که صد نفر را

ص: 116

- 1- ساعة: وجه تسمیه قیامت به ساعت آن است که در آن روز ساعت تجدید می شود، چنان که برای آغاز هر انقلابی، ساعت «صفر» اعلام می شود.
- 2- و تضل: واو به معنای او است، چرا که قبلاً سخن درباره خوارج بود که مردمان را گمراه می کردند.
- 3- ناعق: ندادهنده و دعوت کننده.
- 4- سائق: سوق دهنده، و فرق آن با رهبر (قائد) آن است که قائد از جلو و سائق از پشت سر کسی را به مقصد می برد.
- 5- مناخ: محل فرود آمدن شتر که از آنجا گرفته شده.
- 6- ركب: سواره.
- 7- محط رحال: محل فرود آمدن بار و بنه شتر و اسب و معلوم است که محل فرود آمدن شتر با فرود بار و بنه فرق دارد.
- 8- کرانه: جمع کربهة، یعنی امور شدید و سهمناک.
- 9- حوازب: جمع حازب، یعنی دشواری.
- 10- خطوب: جمع خطب، یعنی مصیبت سهمگین و ناگواری.
- 11- أطرق: متحیر شد. وقتی کسی سر خود را به زیر افکند و پاسخی نداشته باشد أطرق برآسه گفته می شود.
- 12- مسئولین: پرسش شوندهگان.

...

...

هدایت یا صد نفر را گمراه کنند برسید. از دعوت کننده آن هدایت یا ضلالت، و از پیشوای آن صد نفر و سوق دهنده آنها و محل اتراق آنها و آن که از ایشان کشته می شود و آن که از آنها [به مرگ طبیعی] می میرد، شما را آگاه می کنم [یعنی از همه چیز آگاهتان می کنم].

و اگر شما مرا از دست بدهید و حوادث سخت و ناگوار و دشواری های شدید به شما روی آورد، بسیاری از پرسشگران سر خود را از حیرت به زیر می افکنند و دیگر نمی دانند که چه کسی مشکل آنها را حل و به راه درست هدایت شان خواهد کرد و بسیاری از سؤال شوندهگان نیز جواب را نمی دانند، و در پاسخ در می مانند و راه به هیچ جایی نمی برند.

ص: 117

وَ ذَلِكَ إِذَا فَالَصَتْ (1) حَرْبُكُمْ وَ شَمَرْتُمْ عَنْ سَاقٍ (2) وَ ضَاقَتِ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ ضَيْقًا، تَسَدَّ تَطِيلُونَ مَعَهُ أَيَّامَ الْبَلَاءِ عَلَيْكُمْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لِبَقِيَّةِ الْأَعْبْرَارِ مِنْكُمْ. إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَدَّ بَهَتْ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ نَبَّهَتْ، يُنْكَرُنَ مُقْبِلَاتٍ، وَيُعْرَفُنَ مُدْبِرَاتٍ، يَحْمَنُ (3) حَوْمَ الرِّيَّاحِ، يُصِيبُ بَنَ بَلْدًا وَ يُحِطُّنَ بَلْدًا.

...

### آنگاه که بلا چهره نماید

و آن، زمانی است که جنگ شما فرسایشی و طولانی شود و دامن خود را مانند کسی که می خواهد جدی وارد کاری شود بالا بزند تا دامن و زیادی لباس مانع از سرعت کار نشود. و دنیا بر شما سخت تنگ گردد، آن سان که پناهگاه و گریزگاه نداشته باشید تا از مشکل و فاجعه رهایی یابید.

دوران بلا را طولانی خواهید شمرد، زیرا دوران سختی بسیار طولانی و نفسگیر به نظر می رسد، چنان که دوران آسایش و تنعم نیز زودگذر است، تا آنگاه که خدا برای باقیمانده نیکان شما گشایشی رقم زند. هر چند فتح و گشایش برای عموم ابرار و اشرار است، ولی چون به برکت وجود ابرار است فقط آنها مطرح شده اند.

فتنه ها وقتی روی آورند حق و باطل را بر انسان مشتبه می کنند و باطل را در پوشش حق می نمایند. لذا افراد کم تجربه و کم شناخت فریب می خورند، اما وقتی باطل از صحنه زوده شود مواضع خطا و لغزش را برای آنان روشن می کند، زیرا انسان فکر می کند و اندیشه درست را درمی یابد و حق را از باطل تشخیص می دهد.

فتنه ها ناشناخته می آیند و کسی نمی فهمد که اینها فتنه و باطل اند، اما وقتی می روند در آن صورت دیگر شناخته می شوند و مردم می فهمند که اینها در اصل فتنه و باطل بوده اند.

ص: 118

1- قلصت: از تقلص، به معنای انقباض و تنگ شدن و در این جا به معنای استمرار غم و غصه است.

2- شمرت عن ساق: از تمشیر به معنای دامن به کمر بستن برای انجام کاری جدی است تا لباس مزاحم نباشد و کنایه از بالا گرفتن و شعله ور شدن آتش جنگ است.

3- یحمن: از حوم، یعنی حرکت دایره ای گرفته شده است.



أَلَا إِنَّ أَوْفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ، عَمَّتْ خُطْبَتُهَا، وَخَصَّتْ بَلِيَّتُهَا، وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. وَ ائِمُّ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمِيَّةَ لَكُمْ أَزْبَابَ سُوءٍ بَعْدِي، كَالنَّابِ (1) الصَّرُوسِ (2) تَعْدِمُ (3) فِيهَا، وَ تَخْبِطُ (4) بِيَدِهَا، وَ تَزِينُ (5) بِرِجْلِهَا، وَ تَمْنَعُ دَرَّهَا (6).

...

فتنه ها همانند گردباد و توفان که شهری را درنوردیده، از کنار شهری دیگر می گذرند، برخی از مناطق را فراگرفته و از جاهایی می گذرند.

### خطر بنی امیه از زبان امیرمؤمنان علیه السلام

آگاه باشید که خطرناک ترین و هراس انگیزترین فتنه ای که از آن بر شما می ترسم، فتنه بنی امیه است، زیرا آنان اسلام را به نام اسلام تحریف و واژگونه کردند و چون حکومت و قدرت در اختیارشان بود توانستند پایه های کفر را در جامعه اسلامی استوار کنند. آنان آتشی افروختند که پس از چهارده قرن همچنان دامنگیر مسلمانان است.

فتنه بنی امیه فتنه ای کور و تاریک است، درست مانند نایبایی که جلوی پای خود را نمی بیند و در نهایت، گم می شود و در پرتگاه سقوط می کند. دو صفت کوری و ظلمت برای نشان دادن شدت جهل مردم نسبت به حق و نیز شدت آمیختگی حق با باطل در فتنه اموی است (7).

برنامه و ریاست امویان فراگیر شده، تمام بلاد اسلامی را در بر خواهد گرفت و

ص: 119

1- ناب: شتر پیر.

2- ضروس: بد اخلاق.

3- تعدم: گاز می گیرد.

4- تخبط: همه چیز را با یکدیگر می آمیزد.

5- تزین: می کوبد.

6- درّ: شیر.

7- امویان یا بنی امیه، همان شجره خبیثه ای هستند که حکومتشان در شام از زمان خلیفه دوم با یزید بن ابی سفیان آغاز و با معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه ادامه یافت و با مروان حمار آخرین خلیفه مروانی که از بنی امیه اند پایان یافت.

...

...

هیچ کس را از آن گریزی نیست، ولی بلا و مصیبت آن، تنها دامنگیر عده ای خاص شد، یعنی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله . زیرا تنها نیروی معارض با بنی امیه، همان پاکان بودند. یا اینکه منظور امام علیه السلام این بود که بلای حکومت اموی تنها حق پرستان را در میان می گیرد، نه مانند دیگر فتنه ها که شامل حق خواهان و باطل کاران می گردد [و تر و خشک را می سوزاند].

و بلای حکومت اموی دامنگیر کسی خواهد شد که بینا باشد و فتنه را ببیند و بشناسد و از آن بگریزد و به سوی حق برود، که در آن صورت دچار ستم و خشم آنان می شود، ولی کسی که فتنه را نبیند و نشناسد و با آن مدارا کند و همسو باشد، حکومت ستمگر با چنین کسی کاری ندارد.

به خدا سوگند شما مسلمانان پس از من، امویان را حاکمانی بد خواهید دید که با شما بد رفتاری می کنند و شما را به انجام دادن بدی فرمان می دهند، مانند يك شتر فرتوت و بدخو که با دندان خود دوشنده اش را گاز بگیرد و با دست بر زمین بکوبد، خوب و بد را با یکدیگر بیامیزد و با پای لگد اندازد و مردم را وحشت زده کند و همه چیز را در هم شکنند و از دادن شیر خودداری کند.

ص: 120

لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّىٰ لَا يَتْرُقُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ، أَوْ غَيْرِ ضَائِرٍ بِهِمْ، وَلَا يَزَالُ بَلَاءُهُمْ حَتَّىٰ لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَصَدِّحِهِ. تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فِتْنَتَهُمْ شَوْهَاءَ (1) مَخْشِيَةً (2)، وَقِطْعًا (3) جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ (4) هُدًى، وَلَا عِلْمٌ (5) يُرَى.

...

آنان همچنان با شما چنین رفتاری خواهند داشت تا آنکه حتی يك نفر از شما را باقی نمی گذارند، مگر کسی که به سود آنان باشد و یا حداقل به ضرر آنها کاری نکند. یعنی یا آنها را تأیید کند و یا امر به معروف شان نکند و از منکر بازشان ندارد.

آن قدر بلای سلطه آنها بر شما به درازا می کشد که اگر کسی بخواهد آنها را از ستمگری باز بدارد و یا حق خود را از آنان بگیرد، کار او مانند انتقام گرفتن يك برده از اربابِ قدرتمندِ خود خواهد بود. یعنی همان طور که برده از مولای خود، و رعیت از اربابِ خود نمی تواند انتقام بگیرد، شما نیز نخواهید توانست از امویان انتقام بگیرید.

فتنه آنان به صورتی وحشتناک و مانند برخی رفتارها و اخلاق جاهلیت، شما را فرا خواهد گرفت، زیرا آنان به احیای اخلاق و سنت های جاهلی می پردازند [و دم از اصالتِ عربی می زنند]. پس هر بخشی از اخلاق آنها به بخش های اخلاق جاهلیت می ماند و شباهت فراوانی با روش های جاهلی دارند.

نه چراغ هدایتی در آن فتنه وجود خواهد داشت، نه پرچم هدایتگر و راهنمایی تا مردم به واسطه آن حرکت کنند و گمراه نشوند.

ص: 121

1- شوهاء: وحشتناک و رعب آور.

2- مَخْشِيَّةٌ: موجب ترس و وحشت.

3- قِطْعٌ: جمع قِطْعَةٍ، یعنی بخش.

4- منار: چراغ خانه که راه را برای پوینده روشن کند.

5- علم: علامت راهنما و پرچمی که مقصد را به انسان بنمایاند.

نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ، وَلَسْنَا فِيهَا بِدُعَاةٍ (1)، ثُمَّ يُفَرِّجُهَا اللَّهُ عَنْكُمْ كَتَفْرِيجِ الْأَعْدِيمِ (2) بِمَنْ يَسُومُهُمْ حَسَفًا (3)، وَيَسُوقُهُمْ عُنْفًا وَ يَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُصَبَّرَةٍ (4)، لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ، وَلَا يُحْلِسُهُمْ (5) إِلَّا الْخَوْفَ. فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَدُّ قُرَيْشٌ - بِالْدُنْيَا وَ مَا فِيهَا - لَوْ يَرَوْنِي مَقَامًا وَاحِدًا، وَ لَوْ قَدَّرَ جَزْرٌ (6) جَزُورٌ (7) لِأَقْبَلِ مِنْهُمْ مَا أَطْلُبُ الْيَوْمَ بَعْضَهُ فَلَا يُعْطُونِي.

...

### مصونیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از فتنه اموی

[بدانید که] ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی ائمه اطهار علیهم السلام از فتنه بنی امیه در امان هستیم و فتنه آنها ما را فرا نخواهد گرفت. این سخن امام علیه السلام در حقیقت برای تشویق مردم به اطاعت از آل محمد صلی الله علیه و آله و روی آوردن به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ بدین معنی که اگر بخواهند از فتنه امویان در امان بمانند باید به اهل بیت علیهم السلام گرایش بیابند و به آنان پناه جویند تا وارد وادی باطل و گناه نشوند.

و ما کسی را برای اطاعت از بنی امیه فرا نمی خوانیم، زیرا اهل بیت علیهم السلام قطعا مخالف بنی امیه بودند، نه مبلغان روش های آنان.

### نوید رهایی

سپس خدا شما را از حکومت بنی امیه رها می کند و زوال آنها را رقم می زند، مانند کندن پوست يك حیوان که از گوشت جدا می شود. یعنی همان طور که قصاب پوست گوسفندی را می کند، کسانی آنان را با خواری از اریکه قدرت پایین خواهند کشید و بدین ترتیب

ص: 122

1- دعاء: جمع داعی، یعنی دعوت کننده.

2- تفریح الأدمیم: کندن پوست.

3- یسومهم حسفا: به معنای ذلیل کردن کسی می باشد.

4- مصبرة: مملو و پر، و در اینجا کنایه از انواع انتقام و شکنجه و نابودی است.

5- یحلس: می پوشاند و أحلس البعیر، به معنای پوشاندن پارچه زیر جهاز، بر شتر است.

6- جزر: نحر کردن و کشتن.

7- جزور: شتر.

...

...

دست تطاول حاکمان اموی از سر شما کوتاه خواهد شد. منظور امام علیه السلام بنی عباس بود که امویان را سرنگون کردند و البته این سخن به معنای ستایش از بنی عباس نبوده، بلکه فقط نقل يك سرگذشت و پیش بینی آینده بود، چنان که خدای متعال حکایت «بخت نصر» را در قرآن چنین آورده است: «...بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ...»<sup>(1)</sup>؛ «بندگان از خود را که سخت نیرومندند بر شما گماردیم».

و [عباسیان] جامی مالامال از مصیبت ها و بلاهای گوناگون به آنها می نوشاندند و جز شمشیر چیزی به آنان نمی دهند. یعنی آنان را فرصت و امان نمی دهند و جامه هراس و وحشت بر اندام شان می پوشانند، و سراپای وجودشان را وحشت پُر می کند.

در آن زمان قریش [امویان] آرزو خواهد کرد که با دادن تمام دنیا و آنچه در آن است، تنها به اندازه فرصت کشتن يك شتر حکومت من را تجربه کند و من از قریش بپذیرم که حکومت و قدرت تام و تمام را در دست بگیرم، حال آنکه امروز مقداری از آن را می خواهم، ولی به من نمی دهند.

این آرزو زمانی در قریش چهره نمود که «ابومسلم خراسانی» برای یاری علویان قیام کرد. در آن هنگام قریش آرزو می کرد که تمام دنیا و آنچه در آن است را بدهد، اما مدتی کوتاه امام علی علیه السلام را در میان خود داشته باشند و حکومتی را تسلیم او کنند که در زمان آن حضرت از سپردن بخش بسیار کوچکش به وی دریغ داشتند، چرا که امام علیه السلام فقط شام را می خواست تا آن را ضمیمه حکومت خود نماید و معاویه به خواسته امام علیه السلام تن نمی داد<sup>(2)</sup>.

ص: 123

---

1- سوره اسراء، آیه 5.

2- در بعضی از شرح های نهج البلاغه منظور از قریش در عبارت «تود قریش» به بنی امیه تفسیر شده است، ولی اگر به همان معنای قریش باشد مناسب تر است.

و من خطبة له عليه السلام فيها وصف الله و الرسول صلى الله عليه و آله و آل البيت عليهم السلام ثم الوعظ و الإرشاد

اشاره

فَتَبَارَكَ (1) اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بَعْدُ الْهِمَمِ (2)، وَلَا يَنَالُهُ حَدْسٌ (3) الْفِطَنِ (4). الْأَعْوَلُ الَّذِي لَا غَايَةَ لَهُ فَيَنْتَهِي، وَلَا آخِرَ لَهُ فَيَنْقُضِي.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در توصیف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام و بیان موعظه و ارشاد

صفات پروردگار

خدای لایزال فرخنده خدایی است که همت های والا کُنه معرفت او را در نمی یابند، زیرا افراد بشر محال است به چنین جایگاهی دست یابند. و هوشمندان نمی توانند با گمان و حدس هوشمندانه خود به درک ذات حضرتش نائل شوند.

[زیرا او] آغازی است که پایان ندارد و وجود او به نهایت نمی رسد. وصف اول، یعنی لا غایة له فینتهی به اعتبار ظرف، اما وصف دوم، یعنی و لا آخر له فینقضی به اعتبار ذات است. مثلاً وقتی زید به سمت کوفه حرکت می کند کوفه غایت و مقصد است، ولی وقتی عمر او تا فلان سال باشد، عمر او به آخر رسیده است و گرنه این دو وصف به معنای پایان و نهایت است و لزومی ندارد که با تکلف و زحمت لا غایه را به معنای لا ابتداء بگیریم.

ص: 124

1- تبارک: از برك به معنای ثابت و زائل نشدنی است، یعنی خدای متعال زوال ناپذیر است و از آن جا که بركت باقی است و شتابان تمام نمی شود، لذا به این نام خوانده می شود.

2- همم: جمع همّة، یعنی عزم و تصمیم. بعد الهمم: همت های عالی و والا.

3- حدس: گمان.

4- فطن: جمع فطنة، یعنی تیزهوشی و ذکاوت.

منها: فَاسْتَوْدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدَعٍ، وَأَقْرَبَهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ، تَنَاسَخَتْهُمْ (1) كَرَائِمُ الْأَعْصَابِ (2) إِلَى مُطَهَّرَاتِ الْأَعْزَاحِ (3)، كُلَّمَا مَضَى مِنْهُمْ سَلْفٌ، قَامَ مِنْهُمْ بِدِينِ اللَّهِ خَلْفٌ. حَتَّى أَفْضَتْ (4) كَرَامَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِبَتًا (5)، وَأَعَزَّ الْأَعْرُومَاتِ (6) مَغْرَسًا (7)، مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ (8) مِنْهَا، أَنْبِيَاءَهُ، وَانْتَجَبَ مِنْهَا أُمَّاءَهُ.

...

در بخشی از این خطبه در توصیف پیامبران علیهم السلام فرموده:

خدای متعال، پیامبران علیهم السلام را در بهترین امانتگاهها یعنی در اصلاب و کمرهای پدران خود به امانت نهاد و در بهترین قرارگاه ها، یعنی در رحم مادرانشان جای داد [یعنی پدران آنها گرامی ترین پدران، و مادران آنها ارجمندترین مادران بودند].

اصلاب والا آنها را به ارحام مطهر و پیراسته از فحشا و کفر و جز آن منتقل ساخت. مثلاً وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در صلب آدم علیه السلام به ودیعه سپرده شد، سپس به رحم حوّا و سپس از صلب هابیل به رحم همسرش منتقل شد.

هرگاه که یکی از پیامبران از دنیا می رفت دیگری برای برپا داشتن آیین یکتاپرستی جای او را می گرفت تا آنکه کرامت الهی، یعنی مقام نبوت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسید.

### جایگاه رفیع پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت

[حضرت خاتم را] از بهترین منابع رویش و ارجمندترین ریشه های نهال انسانیت، یعنی بنی هاشم و حضرت ابراهیم علیه السلام برآورد؛ همان درخت ارجمند و با کرامتی که پیامبران بزرگ بنی اسرائیل و جز آنان را پدید آورد و آنان را امنای شریعت خود برگزید.

ص: 125

1- تناسخت: منتقل ساخت.

2- کرائم الأصاب: صلبهای ارجمند، کنایه از نیاکان ارجمند و گرامی، و صلب، یعنی جایگاه منی در مردان.

3- مطهرات الأرحام: رحم های پاکیزه.

4- أفضت: منتهی شد.

5- منبت: محل رویدن.

6- أرومات: جمع ارومة، به معنای اصل و ریشه.

7- مغرس: محل کاشتن.

8- صدع: قصد کرامت نمود.

عَتْرَتُهُ (1) خَيْرُ الْعَتْرِ (2)، وَ أَسْرَتُهُ (3) خَيْرُ الْأَسْرِ (4)، وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ (5)، نَبَتَتْ فِي حَرَمٍ، وَ بَسَقَتْ (6) فِي كَرَمٍ، لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ، وَ تَمْرَةٌ لَا تُتَالُ. فَهُوَ إِمَامٌ مِّنْ أَنْبِيَاءٍ، وَ بَصِيرَةٌ مِّنْ اهْتَدَى، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ، وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ (7) بَرَقَ لَمْعُهُ.

...

عترت او بهترین عترت ها و خاندانش بهترین خاندان ها و درخت وجود او بهترین درخت هاست.

درخت وجود آن حضرت در حرم (مکه) روید و با بزرگواری و ارجمندی بالید [و لذا خاندان او بزرگوار و با شرافت بودند]. این درخت، دارای شاخه های بلندی است. یعنی فرزندان و نوادگان آن حضرت در طول تاریخ ادامه پیدا خواهند کرد. و میوه ای دارد که دست هیچ انسانی به آن نمی رسد؛ یعنی سروری و عزتی دارد که برای هیچ انسانی قابل دسترس نیست.

از این رو او پیشوای تقوایبندگان و موجب بصیرت هدایت یافتگان است؛ آن حضرت آموزگار و هدایتگر و الگوی پرهیزگاران است.

او چراغی است تابنده که پرتو آن همواره درخشان، و شهابی است نورافشان [که تاریکی شب را می شکافد] و آتش زنه ای است [همیشه] فروزان، یعنی نور وجود مقدس آن حضرت موجب هدایت انسان ها است.

ص: 126

1- عترت: اهل بیت و خانواده.

2- عتر: جمع عتره.

3- أسرة: خویشاوندان و مجموعه بستگان.

4- أُسر: جمع أسرة.

5- شجر: جنس است و شجرة مفرد مثل تمر و تمرة، بقر و بقره.

6- بسقت: بالندگی گرفت و رشد کرد.

7- زند: آنچه که به سنگ (چخماق) می زند تا آتش از آن خارج شود.



سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ كَلَامُهُ الْفَصْلُ، وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ. أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ (1) مِنَ الرُّسُلِ، وَ هَفْوَةٍ (2) عَنِ الْعَمَلِ، وَ غَبَاوَةٍ (3) مِنَ الْأَعْمَمِ. اَعْمَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ عَلَى أَعْلَامٍ بَيِّنَةٍ، فَالطَّرِيقُ نَهْجٌ يَدْعُوا (4) إِلَى دَارِ السَّلَامِ، وَ أَنْتُمْ فِي دَارٍ مُسْتَتَعَبٍ (5) عَلَى مَهَلٍ (6) وَ فَرَاغٍ، وَ الصُّحُفُ (7) مَنْشُورَةٌ وَ الْأَعْقَالُ جَارِيَةٌ، وَ الْأَعْبَادُ صَحِيحَةٌ، وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَةٌ، وَ التَّوْبَةُ مَسْمُوعَةٌ، وَ الْأَعْمَالُ مَقْبُولَةٌ.

...

### منش و روش پیامبر صلی الله علیه و آله

روش او میانه روی و اعتدال و دوری از افراط و تفریط، و سنت او تعالی بخش و به دور از انحراف، و گفتارش جدا کننده حق و باطل، و داوری اش بر پایه دادگری و به دور از ستم است.

خدای سبحان زمانی آن حضرت را به رسالت برانگیخت که تا مدّت طولانی هیچ پیامبری نیامده بود و مردم از عمل صالح منحرف و رویگردان، و اّمت ها نسبت به مصالح دنیا و آخرت خویش نادان بودند.

### فرصت مغتنم

خدایتان رحمت کند! عمل خود را با دلایل آشکار، یعنی احکام قرآن و سنت که پرچم های روشن راه حق هستند، همسوی سازید.

زیرا راه حق، راه آشکار و مستقیمی است که همگان را به دارالسلام، یعنی بهشت که سرای سلامت است دعوت می کند، چنان که خدای متعال درباره بهشت می فرماید: «... لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ...» (8)؛ «برای آنان نزد پروردگارشان سرای عافیت است».

ص: 127

1- فتره: یعنی فاصله بین دو پیامبر.

2- هفوة: انحراف.

3- غباوة: جهل و نادانی.

4- يدعوا: فاعل آن نهج است که قبل از آن آمده است.

5- مستعتب: طلب عتبی و عتبی به معنای رضایت.

6- مهل: مهلت.

7- صحف: جمع صحیفه، یعنی نامه ای که اعمال آدمیان را در آن می نویسند.

8- سورة انعام، آیه 127.

...

...

و شما در سرای مهلت و فراغت (دنیا) به سر می برید که از شما اعمال موجب پسند خدای سبحان را خواسته اند و فرصت انجام دادن عمل صالح و نیکوکاری را دارید.

و هنوز نامه های عمل باز است و می توانید عمل صالح انجام دهید و بر کاهش و افزایش آن توانایید و قلم های مراقبانِ نوشتنِ اعمال شما درکارند و همواره به سود یا زیان شما می نویسند. و نیز می توانید جبران کنید و بدن هایتان سالم است و بیماری ندارید.

و زبان هایتان گویاست و لال نیستید (یعنی غالب مردم سالم و گویا هستند) و به خلاف آخرت در این سرا توبه پذیرفته می شود و اعمال صالح که درجات را فزونی می بخشد، مقبول است.

ص: 128

## و من خطبه له عليه السلام في فضيلة الرسول صلى الله عليه وآله

### اشاره

بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضَلَالٌ (1) فِي حَيْرَةٍ، وَ خَابِطُونَ (2) فِي فِتْنَةٍ، قَدْ اسَّ تَهْوَتْهُمْ الْأَهْوَاءُ، وَ اسْتَزَلَّتْهُمْ الْكِبْرِيَاءُ، وَ اسْتَحَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ (3).  
حِيَارَى (4) فِي زَلْزَالٍ مِنَ الْأَمْرِ وَ بَلَاءٍ مِنَ الْجَهْلِ، فَبَالَغَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي النَّصِيحَةِ، وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَ دَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ وَ  
الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در بیان فضیلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

### اوصاف مردم قبل از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را در روزگاری به رسالت برانگیخت که مردم گمراهانی بودند گم شده در وادی حیرت و سرگردانی، راه درست را از بیراهه باز نمی شناختند، و در فتنه غوطه ور بودند و به حق راه نمی یافتند و به [ساحل] نجات رسیدن، نمی توانستند.

هوس ها و شهوت ها مردم را به سمت خود کشانده بود. و تکبر و غرور، آنان را از جاده حق منحرف و به سمت سقوط در وادی فساد گسیل داده بود.

و جاهلیت محض، آنها را خوار ساخته و به سوی تباهی و زیان کشانده بود. جاهلیت صفت مردمانی بود که قبل از دوران رسالت و پیش از ظهور می زیستند و در دریاها و جاهل و گناه غوطه ور بودند.

در کار خود نابسامان و بی ثبات بودند و جاهل آنان موجب بلا و ناراحتی شان شده بود.

ص: 129

1- ضلال: جمع ضال، به معنای گمراه.

2- خابطون: غوطه ور شدگان.

3- جهلاء: مبالغه جاهلیت است.

4- حیارى: جمع حیران، یعنی سرگردان.

...

...

در آن هنگامه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام کوشش خود را به کار بست تا آنچه شرط خیرخواهی است، در حق مردمان عصر جاهلیت به انجام رساند، باشد که آنان ورطه کفر و گناه را رها کنند. حضرتش بر راه درست حرکت کرد و مردم را عملاً به آن راه فراخواند تا رهیافته شوند و به دور از خشونت، بلکه با سخنی لطیف و مهرآمیز دیگران را موعظه کنند.

ص: 130

و من خطبه له عليه السلام فيها حمد الله و تمجيد الرسول صلى الله عليه و آله

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ فَلَا شَيْءَ بَعْدَهُ، وَالظَّاهِرِ (1) فَلَا شَيْءَ فَوْقَهُ، وَالْبَاطِنِ (2) فَلَا شَيْءَ دُونَهُ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در حمد خدا و ستایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اوصاف پروردگار

ستایش خدایی را سزااست که واجب الوجود ازلی است و جز حضرتش، همه چیز دیگر ممکن الوجود است و عدم بر آن مقدم است، هرچند به ازل نزدیک باشد.

و نیز بعد از فنای همه چیز باقی است و بعد از او چیزی نیست و دلیل آن هم وجوب وجود است (3) چنان که بیان گردید.

و ظاهر است، یعنی دارای رفعت مرتبه و مقامی است که هیچ موجودی بالاتر از او نیست.

و باطن است، یعنی از درون و حقیقت همه اشیا آگاه است [، پس هیچ موجودی به پایه او در علم و آگاهی نمی رسد].

ص: 131

---

1- ظاهر: مراد منزلت والا و رفعت مقام است و لذا امام علیه السلام آن را با فلا شيء فوقه، توصیف فرموده است.

2- الباطن: چنان که روشن است مراد علم و آگاهی است نه مکان.

3- وجوب وجود به معنای آن است که هیچ جنبه استعدادی و امکانی در خداوند وجود ندارد و هرچه هست بالفعل موجود است و اگر بخواهد زمانی موجود نباشد چه در ازل و چه در ابد لازم می آید که ممکن الوجود باشد و خداوند از چنین توصیفی منزه است.

## اشاره

مُسَدِّتُهُ خَيْرٌ مُسَدِّتٍ، وَ مَنْبُتُهُ أَشْرَفُ مَنْبِتٍ، فِي مَعَادِنِ الْكِرَامَةِ، وَ مَمَاهِدِ (1) السَّلَامَةِ. قَدْ صَدْرَتْ نَحْوَهُ أَفْنِدَةُ الْأَعْبَارِ وَ تُبَيَّتْ إِلَيْهِ أَرْزَمَةُ (2) الْأَعْبَارِ. دَفَنَ اللَّهُ بِهِ الصَّغَائِنَ وَأَطْفَاءَ بِهِ الثَّوَائِرَ (3) أَلْفَ بِهِ إِخْوَانًا، وَ فَرَّقَ بِهِ أَقْرَانًا. أَعَزَّ بِهِ الذَّلَّةَ، وَ أَدَلَّ بِهِ الْعِزَّةَ، كَلَامُهُ بَيَانٌ، وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ.

...

## جایگاه رفیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

محل استقرار آن حضرت، یعنی شهر مکه، یا منظور و برداشت دوم، رحم مطهر مادرش (حضرت آمنه) که او را در درون خود پروراند، بهترین مکان هاست، زیرا مکه به عنوان ام القری و بیت الله الحرام، و قداست حضرت آمنه و اصالت خانوادگی او بی تردید از همه مکان ها و از همه مادران بهتر و ارجمندتر است.

خاستگاه آن حضرت، یعنی پدران بزرگوارش بهترین خاستگاه هاست که به عنوان معادن کرامت و سلامت مطرح بودند، زیرا خدا آنها را گزینش کرده بود تا پیامبر صلی الله علیه و آله را به عرصه وجود بیاورند و چون پدران آن حضرت در بزرگواری و هوشمندی زبازد همگان بودند، گویی معدن کرامت محسوب می شدند. وانگهی همگی از شرك و کفر و آلوده دامنی و دیگر پلیدی ها منزّه، و از سلامت روح و طهارت قلب برخوردار بودند.

قلب همه نیکان و شایستگان متوجه آن حضرت بود تا از وی علم و عمل فراگیرند و از آن حضرت پیروی کنند. و زمام و مهار همه چشم ها به سوی آن بزرگوار کشیده شد. توجه زمام چشم ها کنایه از برگشتن چشم ها به سوی آن حضرت بود، چنان که توجه مهار حیوان (اسب) به يك سمت زمانی انجام می گیرد که کسی بخواهد او را به آن سمت متمایل کند.

ص: 132

1- مماهده: جمع ممهده و منظور مهده، و آن اسم مکان از کلمه أمهد، به معنای مهیا کردن مکان در خور و مناسب برای استقرار است.

2- أَرْزَمَةُ: جمع زمام، به معنای مهار و افسار.

3- ثوایر: جمع نائرة، یعنی عداوت و دشمنی که زیان ایجاد کند.

...

...

خدا به برکت وجود او تمام کینه ها را برطرف ساخت، زیرا آن حضرت مهربانی را در دل آن مردم جایگزین کرد و آتش دشمنی را که همواره موجب زیان بود خاموش ساخت.

خدای سبحان به وسیله آن حضرت هر مسلمانی را برادر مسلمان دیگر ساخت و میان آنان محبت ایجاد نمود، چنان که خود می فرماید: «... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...»<sup>(1)</sup>؛ «در حقیقت مؤمنان باهم برادرند».

و هم خدای سبحان به وسیله آن حضرت بین کسانی که بر شرك و گناه با یکدیگر همراهی و همدلی داشتند، جدایی انداخت، زیرا برخی از آنها ایمان آورده و برخی بر حال کفر باقی ماندند و در نتیجه از یکدیگر جدا شدند.

به وسیله حضرت رسول ذلت عرب و سایر مردم قبل از اسلام را که فراگیر شده بود به عزت مبدل ساخت. و به وسیله او عزت کافران و تبهاران را به ذلت تبدیل کرد.

سخنان آن حضرت تبیین کننده حقایق است و از بیهوده گویی به دور بود، و خموشی او نیز به منزله سخن گفتن بود، زیرا سکوت آن حضرت نشانه وانهادن امری است، یعنی وقتی که در موضوعی سکوت می فرمود، نشانه آن است که آن عمل ناپسند نیست، زیرا قول و فعل (گفتار و کردار) و تقریر (سکوت) آن بزرگوار تماماً از حیث شرعی و تکلیفی حجّت و قابل استدلال است.

ص: 133

و من خطبة له عليه السلام في حال أصحابه وأصحاب الرسول صلى الله عليه وآله

اشاره

وَلَيْنَ أُمَّهَلِ الظَّالِمِ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ، وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ (1) عَلَى مَجَازٍ (2) طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا (3) مِنْ مَسَاغِ رَيْقِهِ (4).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام پیرامون اصحاب خود و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

خدا در کمین ستمگران

و اگر خدای متعال به ستمگر مهلت دهد که آنچه می خواهد انجام دهد و در کیفر او شتاب نمی کند، هرگز به این معنا نیست که او را به خشم خود و کیفر اعمالش نگیرد، [بلکه] خدا همیشه در کمین اوست، و چنان است که بر سر راه ظالم ایستاده و منتظر است تا دررسد و مقتدرانه و بی باک او را بگیرد و به کیفرش رساند.

و [نیز] خداوند در گلوگاه او، یعنی محل فرو بردن آب دهان که استخوان و امثال آن گیر می کند قرار می گیرد. این تمثیل برای بیان نزدیک بودن خدا و زیر نظر گرفتن ستمگر است، گویی خداوند در گلوی ستمگر قرار گرفته است و هرگاه بخواهد او را بگیرد، در همین موضع، تگّه استخوانی و یا چیزی مانند آن قرار می دهد تا نتواند آب بنوشد.

ص: 134

1- مرصاد: کمین گاه.

2- مجاز: محل عبور، از جاز، یعنی عبور کرد گرفته شده.

3- شجا: استخوان و مانند آن، که در گلو گیر کند.

4- مساغ الریق: محل عبور آب دهان که حلق است.



أَمَّا وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ (1)، لِيُظْهَرَ أَنَّ هُوَ لَاءَ الْقَوْمِ عَلَيْكُمْ، لَيْسَ لِأَنَّهُمْ أَوْلَى بِالْحَقِّ مِنْكُمْ، وَ لَكِنْ لِأَسْرَاعِهِمْ إِلَى بَاطِلِ صَاحِبِهِمْ، وَ إِبْطَائِكُمْ عَنْ حَقِّي. وَ لَقَدْ أَصَدَّ بَحَثِ الْأُمَّمِ تَخَافُ ظُلْمَ رِعَاتِهَا (2)، وَ أَصَدَّ بَحَثِ أَخَافُ ظُلْمَ رِعَاتِي. اسْتَفْزَعْتُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفِرُوا، وَ أَسَدَّ مَعْتَكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَ دَعَوْتَكُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا، وَ نَصَحْتُمْ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا.

...

### کله گذاری حضرت عليه السلام از مردم هم روزگار خویش

آگاه باشید، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، این قوم (معاویه و یارانش) بر شما سلطه و غلبه پیدا خواهند کرد؛ البته نه از آن جهت که از شما برای در دست گرفتن حق سزاوارترند تا مصداق جمله «الْحَقُّ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ؛ حق برتری می گیرد و چیزی بر آن برتری نمی یابد» باشند. بلکه بدان جهت است که آنان در فرمانبرداری از پیشوای باطل کار خویش شتابان هستند و به سرعت دعوت او را اجابت می کنند و هیچ فرصتی را از دست نمی دهند. طبیعی است که این افراد همواره از انسان های تنبل جلوتر هستند، ولی شما در حقی که من به آن فرمان می دهم سستی و بی اعتنایی می کنید.

امت های دیگر از ستم حاکمان خود می ترسند، اما به عکس، من از ستم ملتَم بر خودم می ترسم، زیرا از من اطاعت نمی کنند و بر خطی که ترسیم می کنم حرکت نمی نمایند.

شما را برای جهاد دعوت به حرکت کردم تا با شامیان بجنگید، اما از جایتان حرکت نکردید. و فرجام شوم نجاتیدن با آنان را به شما گوشزد کردم، ولی نشنیدید. و شما را در نماندن و انفرادی، و در جمع و آشکارا دعوت کردم، اما اطاعت نکردید، و شما را پند و اندرز دادم، ولی نصیحت و ارشاد مرا نپذیرفتید.

ص: 135

---

1- و الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ: یعنی خدا؛ چرا که روح انسان تحت قدرت خداست و در این سوگند نکته لطیفی نهفته است.

2- رِعَات: جمع راعي، به معنای حاکمان.

أَشْهُدُ كَغُيَابٍ، وَ عَبِيدٌ كَأَرْبَابٍ؟ أَتَلُّوْا عَلَيْنَكُمُ الْحِكْمَ (1) فَتَنْفِرُونَ مِنْهَا، وَ أَعْظَمُكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَتَفَرَّقُونَ عَنْهَا، وَ أَحْتَكُمُ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الْبُغْيِ فَمَا آتَى عَلَى آخِرِ قَوْلِي حَتَّى أَرَآكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِي (2) سَبَا (3) تَرْجِعُونَ إِلَيَّ مَجَالِسِكُمْ وَ تَتَخَادَعُونَ عَن مَّوَاعِظِكُمْ.

...

آیا شما حاضرانی هستید مانند غایبان؟ این استفهام انکاری است، یعنی چه حضوری دارید که مانند غیبت است، و از شما بهره ای برده نمی شود و سخنی نمی شنوید.

و آیا بردگانی مانند ارباب هستید؟ زیرا عبد باید در امر اطاعت از مولا بترسد و فرمان ببرد، ولی شما گویی اصلاً صاحب و مولایی ندارید.

حکمت ها (مواعظ) را برای شما می خوانم، ولی شما از آنها فرار می کنید و به مضمون آنها عمل نمی کنید و شما را با مواعظ رسا که با بیانی کاملاً روشن [به مقصد] ارشاد می کند، پند می دهم ولی از آن روی بر می تابید و بر گرفتن پند و شنیدن موعظه اتفاق نظر ندارید.

و شما را به جهاد با ستمگران، یعنی معاویه و یارانش، بر می انگیزم، ولی هنوز گفتار برانگیزاننده ام به پایان نرسیده، پراکنده تان می بینم، که هر يك از شما روانه منزل خود می شوید، درست مانند پراکندگی نعمت یافتگان سبأ که قرآن داستان آنها را چنین بیان فرموده است: «...لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ...» (4)؛ «قطعاً برای [مردم] سبأ در محل سکونت شان نشانه [رحمتی] بود». و آیادی سبأ به عنوان يك ضرب المثل است که درباره پراکندگی و اختلاف مردم رواج یافت. البته بیان دیگری نیز برای این جمله آمده است.

بی اعتنای به جنگ، به خانه های تان باز می گردید و نسبت به یکدیگر در مواعظی که به شما یادآوری کردم، نیرنگ می کنید و برای آنها ارزش و اهمیتی قائل نمی شوید.

ص: 136

1- حکم: جمع حکمة، یعنی موعظه.

2- آیادی: جمع ید به معنای نعمت.

3- سبأ: شهری است در یمن.

4- سوره سبأ، آیه 15.

أَقْوَمُكُمْ غُدُوَّةً، وَتَرْجِعُونَ إِلَيَّ عَشِيَّةً كَظَهْرِ الْحَنِيَّةِ (1)، عَجَزَ الْمُقَوِّمُ، وَأَعْضَلَ (2) الْمُقَوِّمَ. أَيُّهَا الشَّاهِدَةُ أَدَانُهُمْ، الْعَائِبَةُ عُقُولَهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاءَهُمْ، الْمُبْتَلَى بِهِمْ أَمْرَاءُهُمْ.

...

صبحگاهان با نصایح خود شما را راست و استوار می سازم، اما شما شبانگاهان مثل کمان، خمیده پشت نزدم باز می گردید.

آن که باید به اصلاح آورد، در مانده است و آنچه باید اصلاح شود، سرسختی می کند. منظور آن حضرت آن است که می خواهم شما را به قیام وادار کنم، اما به زانو در آمدن، ولی شما که باید به پا خیزید، سرکشی و نافرمانی می کنید.

ای جماعتی که با بدن های تان نزد من حضور دارید، ولی از نظر عقل غایب هستید، یعنی اندیشه و ادراک ندارید، و خواسته هایتان متفاوت و گوناگون است و هر کدامتان برای خود خواسته ای دارید و بر گرد محور حق جمع نمی شوید. [و ای جماعتی که [حاکمان شما گرفتارتان هستند.

حاکمان عراق - چنان که تاریخ نقل می کند - نمی دانستند با آنها چه برخوردی و چگونه داشته باشند. لذا برخوردهای مختلف در این کشور وجود داشته به گونه ای که در کشورهای دیگر چنین سیاست های گونه گون متفاوت کمتر دیده می شد.

ص: 137

---

1- حنیة: کمان، و چون کمان منحنی است به این نام خوانده شده است.

2- أعضل: سرکشی کرد.

صَاحِبِكُمْ يُطِيعُ اللَّهَ وَأَنْتُمْ تَعْصُونَ، وَصَاحِبُ أَهْلِ الشَّامِ يَعِصِي اللَّهَ وَهُمْ يُطِيعُونَهُ. لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مَعَاوِيَةَ صَارَ فَنِي (1) بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ  
بِالدَّرْهَمِ، فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ.

...

### دلتنگی امام علیه السلام از اصحاب خود

پیشوای شما (وجود مقدس حضرت علی علیه السلام) مطیع اوامر و نواهی پروردگار است، ولی شما با مخالفت و تفرقه و هواپرستی خود او را نافرمانی می کنید، اما سرکرده شامیان (معاویه) سرکشی و نافرمانی خدا می کند و فرمانبردار اوامر و نواهی پروردگار نیست، اما در عین بدکار بودنش، پیروانش از او کاملاً تبعیت می کنند و سر به فرمان اویند.

به خدا سوگند، دوست می داشتم که معاویه درباره شما با من چنان کند که در معاوضه درهم و دینار کند؛ ده نفر شما را از من بگیرد و در عوض یک نفر از یاران خود را به من بدهد. منظور آن حضرت آن است که یک نفر از شامیان در اطاعت و گوش بفرمانی بهتر از ده نفر شاماست. و مثلاً یک ارتش صد نفری از آنان در اطاعت بهتر از یک ارتش هزار نفری از شاماست.

ص: 138

---

1- صارفني: چون داد و ستد صیرفیان، با من رفتار کند.

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، مُنِيتُ (1) مِنْكُمْ بِثَلَاثٍ وَ اثْنَتَيْنِ: صَمٌّ (2) دَوُو أَسِّ مَاعٍ، وَ بُكْمٌ (3) دَوُو كَلَامٍ، وَ عُمِيٌّ (4) دَوُو أَبْصَارٍ، لَا أَحْرَازُ صِدْقٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ (5)، وَ لَا إِخْوَانٌ تَقَّةً عِنْدَ الْبَلَاءِ.

...

## پنج خصلت نکوهیده کوفیان

ای مردم کوفه، من به پنج خصلت ناپسند و نکوهیده شما گرفتارم:

نکته: اینکه امام علیه السلام پنج خصلت را به شکل ترکیبی ثلاث و اثنتین آورده و به جای اینکه عدد پنج را مطرح کند از عدد سه و دو استفاده فرموده، از آن رو است که دو خصلت از آن پنج خصلت با سه خصلت دیگر نوعاً متفاوت است، گرچه همه آنها نکوهیده می باشند.

1. شما ناشنویانی هستید که گوش دارید، یعنی گوش های شما برایتان سودی ندارد و مانند انسانی هستید که از گوش خود بهره ای نمی برد.

2. گنگ هایی هستید که سخن می گوئید و چون کلام تان مفید نیست به کسی می مانید که بهره ای از زبان خود نمی برد، زیرا گفتن سخن بی فایده مانند سخن نگفتن است.

3. نابینایانی هستید که چشم دارید.

خلاصه آنکه از گوش و چشم و زبان شما خیری بر نمی خیزد، پس انگار اصلاً این اندام را ندارید. اما آن دو خصلت ناپسند دیگر تان عبارتند از:

4. هنگام نبرد آزادگانی صادق و راستکار نیستید، و آزادگی شما دروغین است، زیرا در جنگ مثل بردگان فرار می کنید. یعنی برده به مولای خود اهمیتی نمی دهد و میان او و دشمن فرقی نمی گذارد، در حالی که انسان آزاده می داند که اگر مغلوب شود و شکست بخورد برده خواهد شد. لذا در مقابل دشمن به سختی پایداری می کند.

5. و به وقت رسیدن بلا و مصیبت برادران مورد اعتمادی نیستید، چون در آن هنگام به دلیل فرومایگی و بدذاتی دوستان خود را رها می کنید.

ص: 139

1- منیت: دچار شدم.

2- صم: جمع أصم، کسی که از حس شنوایی محروم است.

3- بکم: جمع أبکم، آن که قادر به سخن گفتن نیست.

4- عمی: جمع أعمی، یعنی نابینا.

5- لقاء: مراد در اینجا جنگ است.

تَرَبَّتْ (1) أَيَدِيكُمْ! يَا أَشَدَّ بَاهِ الْأَعْبِلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا، كُلَّمَا جُمِعَتْ مِنْ جَانِبٍ تَفَرَّقَتْ مِنْ جَانِبٍ آخَرَ، وَاللَّهِ لَكَأَنِّي بِكُمْ (2) فِيمَا إِخَالُ (3) أَنْ لَوْ حَمَسَ (4) الْوَعَى (5)، وَ حَمِي (6) الضَّرَابُ (7)، قَدْ انْفَرَجْتُمْ (8) عَنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ انْفِرَاجَ الْمَرْأَةِ عَنِ قُبُلِهَا. وَإِنِّي لَعَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي، وَ مِنْهَاجٍ مِنْ نَبِيِّي، وَإِنِّي لَعَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الْقَطْعَةَ لِقَطًا.

...

### تشبیه مردم کوفه به شتران بی ساربان

دست هایتان خاک آلود باد! (خیر نبینید، خاکتان بر سر!) چون انسان وقتی که سراغ کاری می رود گاهی به آن دست می یابد و گاهی دست خالی بر می گردد، چنین کسی گویی مشتی خاک بی فایده به دست آورده است.

ای [مردمی] که به شترانی بی ساربان می مانید که پراکنده شده اند و اگر کسی غیر از ساربان از یک سمت آنها را جمع کند از سوی دیگر پراکنده می شوند، و این امر از سر بی سامانی و پراکندگی توجه آنان است.

به خدا سوگند شما را می بینم که چون آتش جنگ بر پا و تنور آن گرم شود، از گرد فرزند ابوطالب (علی علیه السلام) پراکنده می شوید، چنان که زنی هنگام وضع حمل عورت خود را آشکار می سازد، یا هنگام رویارویی با خطر اسلحه و ترس از آن، بی توجه به وضعیت پوشش خود، بدون اینکه به برهنگی عورت خود آگاه باشد و آن را بپوشاند، به هر سو می گریزد. امام علیه السلام از چنین لفظ و مقالی استفاده می کند تا غیرت و حمیت را در آنان به جوشش آورد تا شاید با این تشبیه شرم آور به خود بیایند. مراد امام علیه السلام آن است که فرار اصحاب خود را فقط به یک جنبه زن بدون پوشش تشبیه می فرماید، نه به همه جنبه های

ص: 140

1- تربت: خاک آلود شود.

2- لکأني بكم: چنین می بینم و می پندارم شما را.

3- إخال: گمان می کنم، خال به معنای ظن می باشد.

4- حمس: شدت یافت.

5- وعی: جنگ.

6- حمي: داغ گردید.

7- ضراب: جنگ و نبرد.

8- انفرجتم: متفرق شدید.

...

...

آن زن، که این امر شایسته تأمل است.

[آنگاه امیر مؤمنان علیه السلام در توصیف خود فرمود:] و من از رفتار و حالات و برخوردهای شما باکی ندارم و فقط برای شما خیرخواهی می‌نمایم، چون خودم بر اساس بینه و دلیل روشن از سوی پروردگارم، و نیز بر پایه سنت و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله حرکت می‌کنم و احکام الهی و سنت نبوی را به خوبی و به تمامی می‌شناسم.

و من بر راه روشن حرکت می‌کنم، یعنی حق را گرفته‌ام و همان‌طور که انسان يك چیز ارزشمند را از بین اشیای بی ارزش جدا می‌کند، من نیز حق را، که یکی بیش نیست، از باطل جدا کرده‌ام و آن را برگزیده‌ام.

ص: 141



انظروا اهل بيت نبيكم، فالزموا سمتهم، واتبعوا اثرهم، فلن يخرجوكم من هدى، ولن يعيدوكم في ردى (1). فان لبدوا (2) فالبدوا، وان نهضوا فانهضوا، ولا تسبقوهم فتضلوا، ولا تتأخروا عنهم فتهلكوا.

...

### ضرورت پیروی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

به خاندان پیامبرتان نگاه کنید و راه و روش آنان را پیش گیرید و در اعمال و گفتار و عقاید از آنان پیروی کنید [و مطمئن باشید] که شما را از مسیر هدایت بیرون نمی برند و در وادی گمراهی رها نمی کنند، و هرگز شما را به هلاکت و تباهی [جاهلیت و کفر] باز نمی گردانند. تعبیر اعاده (بازگرداندن) که در کلام حضرت آمده به اعتبار هلاکت و پستی آنها در دوران جاهلیت بوده است.

پس اگر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به انجام دادن کاری روی آوردند شما نیز چنان کنید؛ و اگر برای جنگ و مانند آن بپا خاستند شما نیز بپا خیزید. این دو جمله کنایه از لزوم پیروی کامل و بی چون و چرا از آن بزرگواران در تمامی کارهاست.

در هر کاری که در انجام دادن آن تأنی و تأمل می کنند، هرگز بر آنان سبقت نگیرید. مثلاً اگر اهل بیت علیهم السلام صلاح دیدند که صلح کنند شما به جنگ اقدام و اصرار نکنید که گمراه خواهید شد.

و در کاری که آنها اقدام می کنند عقب نمانید؛ مثلاً اگر اهل بیت علیهم السلام اقدام به جنگ کردند از آنها جدا نشوید که در آن صورت هلاک می شوید و با نافرمانی، مستحق کیفر و آتش دوزخ می شوید. پیشگامی بر آنان و عقب ماندن از ایشان، به راه رفتن تشبیه شده است. [به دیگر بیان، همان گونه که فرد، در دو حالت فوق از آنان عقب خواهد ماند، در صورت فرمان نبرد از آن پاکان، از قافله راه یافتگان باز خواهد ماند].

ص: 142

1- ردی: هلاکت.

2- لبدوا: از لبد به معنای اقام گرفته شده، یعنی پای بندی.

لَقَدْ رَأَيْتُمْ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَمَا أَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ يُشَبِّهُهُمْ. لَقَدْ كَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثًا (1) غُبْرًا (2) وَقَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَقِيَامًا، يُرَاحُونَ (3) بَيْنَ جِبَاهِهِمْ (4) وَخُدُودِهِمْ (5)، وَيَقْفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ. كَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ رُكْبَ (6) الْمِعْزَى (7) مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ. إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ (8) أَعْيُنُهُمْ حَتَّى تَبْلُغَ جُيُوبَهُمْ، وَمَادُوا (9) كَمَا يَمِيدُ الشَّجَرُ يَوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ، خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ، وَرَجَاءً لِلثَّوَابِ.

...

### ویژگی های اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله

من یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم اما هیچ کدام تان را در اطاعت و سبقت به سوی خیر و فضیلت مانند آنان نیافتم. منظور امام علیه السلام یاران واقعی و مؤمن به تمام معنای کلمه بودند، نه منافقان.

آنان ژولیده مو و غبار آلود بر می خاستند، زیرا شب را به قیام و قعود و رکوع و سجود می گذراندند. این جمله یعنی آنکه آنان اهل زهد و عبادت و شب زنده داری بوده اند.

گاه پیشانی و زمانی گونه بر خاک می ساییدند تا خضوع و فروتنی خود را در پیشگاه پروردگار نشان دهند. این جمله نیز کنایه از مداومت آنان بر نماز و خشوع مدام آنان است.

و چونان کسی که بر روی گدازه های آتش ایستاده باشد، از یاد معاد و رستخیزشان ترسان و هراسان بودند. چون کسی که از چیزی زیاد بترسد، ضربان قلب و بی قراری او مانند کسی است که در آتش قرار گرفته باشد.

از شدت سجده های طولانی گویا بین چشمهای (پیشانی) آنها مانند زانوی بز پینه بسته بود، زیرا کثرت سجده موجب خشکی و پینه بستن پیشانی می شود. وانگهی از آن رو پینه

ص: 143

1- شعث: جمع أشعث، ژولیده موی.

2- غبر: جمع أغبر، غبار آلود.

3- یراوحون: از مراوحة، یعنی دو عمل را مکرر و به نوبت انجام دادن.

4- جباه: جمع جبهة، یعنی پیشانی.

5- خدود: جمع خد، یعنی گونه.

6- ركب: جمع ركبة، یعنی زانو.

7- معزى: جمع معز، یعنی بز.

8- هملت: جاری شد.

9- مادوا: لرزان شدند، به جنبش درآمدند.

...

...

پیشانی آنها به زانوی بز تشبیه شده است که زانوی بز بیشترین خشکی و سختی را دارد.

وقتی که در حضورشان نام خدا برده می شد چشمانشان اشک می افشاند تا جایی که گریبان آنها از گریه تر می شد. زیرا آن که از چیزی خوف شدید و یا به چیزی عشق و شوق فراوان داشته باشد، وقتی نزد او از مسأله ترسناک یا محبوب یاد شود به شدت می گرید.

هنگام ذکر خدای سبحان، مانند لرزش درخت در روزی توفانی، سخت می لرزیدند. روشن است که عامل اضطراب آنها خوف و ترس از کیفر بود؛ یعنی می ترسیدند که مبادا بدان گرفتار شوند؛ و نیز امید و شوق به پاداش الهی آنان را بی قرار و لرزان می کرد.

ص: 144

اشاره

وَاللَّهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا لِلَّهِ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْمَ تَحَلُّوهُ، وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلُّوهُ، وَحَتَّى لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظُلْمُهُمْ، وَنَبَأُ بِهِ (1) سُوءُ رَعِيَّتِهِمْ، وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ: بَاكِ يَبْكِي لِدِينِهِ، وَبَاكِ يَبْكِي لِدُنْيَا، وَحَتَّى تَكُونَ نُصْرَةُ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كُنْصَرَةَ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ، وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ، وَحَتَّى يَكُونَ أَعْظَمُكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنُكُمْ بِاللَّهِ ظَنًّا فَإِنْ أَتَاكُمْ اللَّهُ بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوا، وَإِنْ ابْتَلَيْتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام در توصیف بنی امیه

به خدا سوگند، آنان (بنی امیه) هر حرامی را حلال خواهند کرد و تمام پیمان‌ها را خواهند شکست. مراد پیمان‌هایی است که با خدای متعال و یا با مردم می‌بندند. این توصیف نسبی است نه استغراقی، یعنی آنها به محرمات و عقود بی‌مبالات و بی‌پروا هستند.

و کار را به جایی برسانند که هیچ‌کس خانه‌سنگی و سیاه‌چادری نمی‌ماند، مگر آنکه ستم آنها، از قبیل خراج‌های ظالمانه، وارد آن گشته و سوء مدیریت آنان موجب فرار و کوچیدن مردم از خانه و دیارشان خواهد شد.

تا آن‌جا که دو گروه خواهند گریست: گروهی برای دین خود می‌گریزد؛ زیرا بنی امیه با دین می‌جنگند، و گروه دیگر برای دنیا، چون آنان دنیای مردم را تنها از آن خود می‌خواهند و در آن برای هیچ‌کس حقی قائل نخواهند بود.

ص: 145

1- نبا به: ملازمت آن را اختیار نکرد و کوچ نمود. می‌گویند: نبا به المنزل، آن جایگاه را ترك گفت.

...

...

و آن سان که یاری یکی از شما از یکی شان، مانند یاری برده از مولایش باشد، زیرا تا وقتی ارباب حضور دارد از روی اجبار و ترس از او اطاعت می کند و در نبودنش تنها کاری که می کند پشت سر او بدگویی می نماید و ستم ها و آزارهای او را برای دیگران بازگو می کند. يك غلام تنها همین قدر می تواند از ارباب انتقام بگیرد [این سخن، بیان چگونگی یاری آنان از طرف مقابل است، و به دیگر سخن در یاری آنان صداقت نمی ورزند].

و تا آنجا که هر که به خدای سبحان خوش گمان تر باشد با تنگناها و سختی های بیشتر و سنگین تری روبه رو خواهد شد؛ زیرا انسان اگر به خداوند حسن ظن داشته باشد برای حضرتش بیشتر کار می کند، و بنی امیه مخالف چنین کسی هستند. بنابراین او را بیشتر از دیگران تحت فشار و آزار قرار می دهند.

### **دستور العملی برای آینده**

پس [ای مردم،] اگر خداوند شما را عافیت نصیب کرد و از گزند آنان در امان داشت، آن را [با آغوش باز] بپذیرید و خدا را سپاس گوید و اگر به بلا و شر آنها گرفتار آمدید صبر کنید تا خداوند راه رهایی را مقدر فرماید زیرا فرجام نیکو و خوش سرانجامی از آن تقوایندگان است؛ همان هایی که از گناهان اجتناب می ورزند.

ص: 146

و من خطبة له عليه السلام في التزهيد في الدنيا

اشاره

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا كَانَ، وَنَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَى مَا يَكُونُ، وَنَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَعْدِيَانِ، كَمَا نَسْأَلُهُ الْمُعَافَاةَ فِي الْأَعْبَادَانِ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره ضرورت زهد در دنیا

ستایش پروردگار و درخواست سلامت

خدا را بر آن نعمت هایی که در گذشته بر ما سرازیر کرده سپاس می گوئیم و درباره کارهای خودمان که قصد انجام دان آنها را داریم از او مدد می جوئیم تا در آینده نیز مددکار ما باشد.

و عافیت و سلامتی در دین یعنی حفظ دین از خطرات را از حضرتش می خواهیم، چنان که تندرستی را از او می طلبیم [تا از خطرهای و بیماری ها محفوظ مان بدارد].

عِبَادَ اللَّهِ، أُوصِيكُمْ بِالرَّفْضِ (1) لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تُحِبُّوا تَرَكَهَا، وَالْمُبْلِيَةِ لِأَجْسَامِكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ تَجَدِّدَهَا.

...

## دنیا را وا نهید

ای بندگان خدا، به شما توصیه می‌کنم که این دنیا را رها کنید و زیر پا بگذارید و هرگز به آن رو نیاورید که دنیا شما را رها خواهد کرد، هرچند که شما مایل به ترک آن نباشید؛ چون دنیا انسان را هنگام مرگ رها می‌کند و نعمت‌هایش را از او می‌گیرد، هرچند که انسان مایل به بقای در این دنیا و استمرار برخورداری از نعمت آن باشد.

و [بدانید که] دنیا بدن‌های شما را خواهد فرسود، اگر چه مایل به تجدید [دوره زندگی در] آن باشید، زیرا بدن انسان در قبر می‌پوسد و به صورت خاک در می‌آید، ولی انسان مایل به چنین چیزی نیست و آن را خوش نمی‌داند، پس دنیا همیشه به خلاف میل شماها عمل می‌کند. شما به آن خدمت می‌کنید، ولی او به شما بد می‌کند. پس بجاست که انسان چنین دنیای بی‌وفایی را رها کند و بدان دل نبندد.

ص: 148

---

1- رفض: ترك گفتن، روی برتافتن.

فَإِنَّمَا مَثَلُكُمْ وَ مَثَلُهَا كَسَفَرٍ (1) سَلَكَوا سَبِيلًا فَكَانَتْهُمْ قَدْ قَطَعُوهُ، وَ أَمْوًا عَلِمًا فَكَانَتْهُمْ قَدْ بَلَغُوهُ. وَ كَمْ عَسَى الْمُجْرِي إِلَى الْغَايَةِ أَنْ يَجْرِيَ إِلَيْهَا حَتَّى يَبْلُغَهَا (2)! وَ مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَقَاءً مَنْ لَهُ يَوْمٌ لَا يَعُدُّهُ، وَ طَالِبٌ حَثِيثٌ يَحْدُوهُ فِي الدُّنْيَا حَتَّى يُفَارِقَهَا!

...

## مثالی برای اهل دنیا

مثل شما و دنیا، مثل مسافرانی است که راهی را پیموده و به هدف رسیده اند و کوه و یا پرچم و علامتی را در نظر گرفته و به آن دست یافته اند. یعنی دنیا چون محدودیت دارد ناچار به زودی به پایان خواهد رسید؛ لذا بهتر آن است که انسان به دنیای پایان پذیر دل نبندد و اعتماد نکند.

و چه تعداد سوارانی که تاختند و چه مدت درازی امیدوار بودند که آن فاصله تا رسیدن به مقصود را طی کنند؟ این استفهام تحقیری است، یعنی چیزی که پایان دارد سرانجام به پایان می رسد، هر چند فاصله اش طولانی باشد.

و چه مقدار انتظار می رود که [در این سرا] بماند آن که باید به مرزی گذرناپذیر (پایان روزگار خود) برسد؟ هر انسانی بالاخره باید به خط پایان برسد که [چون به آن رسد، آن را در نمی نوردد] و از آن روز موعود آن طرف تر نمی رود، و باید به آخرت منتقل شود. این مطلب نیز استفهام تحقیری است، بدین معنا که مدت آرزوی انسان زوال پذیر است.

و این در حالی است که از پی وی طلب کننده ای او را به سپری کردن راه، تشویق می کند تا عمر او به پایان برسد و [علی رغم بی میلی اش] از دنیا برود و آن طلب کننده امر الهی یعنی مرگ است. پس انسان با این وضعیتی که دارد چه مقدار می خواهد زنده بماند؟

ص: 149

1- سفر: جمعی از مسافران.

2- حتی یبلغها: متعلق به کم عسی است، یعنی چه مقدار امید دارد تا به مقصد برسد؟



فَلَا تَنَافَسُوا (1) فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَفَخْرِهَا، وَلَا تَعْجَبُوا بِزِينَتِهَا وَنَعِيمِهَا، وَلَا تَجْزَعُوا (2) مِنْ ضَرَائِهَا (3) وَبُؤْسِهَا (4)، فَإِنَّ عِزَّهَا وَفَخْرَهَا إِلَى انْقِطَاعٍ، وَإِنَّ زِينَتَهَا وَنَعِيمَهَا إِلَى زَوَالٍ، وَضَرَاءَهَا وَبُؤْسَهَا إِلَى نَفَادٍ (5)، وَكُلُّ مُدَّةٍ فِيهَا إِلَى انْتِهَاءٍ، وَكُلُّ حَيٍّ فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ.

...

## سوزش رقابت بر سر دنیا

پس در عزت و افتخار دنیایی با یکدیگر به رقابت برنخیزید تا بخواهید آن را بیشتر به دست آورید و بر یکدیگر چیره شوید.

و به آرایه ها و زیورها و نعمت دنیا شادمان نشوید که سرابی فریبنده و ناپایدار است.

و از ناراحتی و سختی هایی که از دنیا به شما می رسد، اندوهگین و بی تاب نباشید، بلکه آرامش خود را حفظ کنید.

زیرا عزت و افتخار دنیایی رو به پایان است و روزی خواهد رسید که عزت و فخری برایتان باقی نخواهد ماند؛ چون به سبب مرگ از دست می روند.

و زیور و نعمت دنیا نیز رو به زوال است، و ناراحتی ها و گرفتاری های آن رو به پایان.

و هر دورانی، خواه خوشی و خواه ناخوشی، رو به انتهاست، چنان که شاعر گفته است:

رَأَيْتِ الدَّهْرَ مُخْتَلِفًا يَدُورُ \*\*\* فَلَاحِزْنٌ يَدُومٌ وَلَا سُرُورٌ

وَقَدْ بَنَتْ الْمَلُوكَ بِهٖ قِصُورًا \*\*\* فَمَا بَقِيَ الْمَلُوكُ وَلَا الْقِصُورُ (6)

«چرخش روزگار را متفاوت دیدم؛ نه اندوه جاودانه است و نه شادمانی.

پادشاهان در این دنیا کاخ هایی ساخته اند؛ اما نه پادشاهان ماندند و نه آن کاخ ها».

و هر انسان زنده ای رو به مرگ و نابودی می رود. پس فرد عاقل چگونه بر چنین دنیایی اعتماد می کند یا در مصاییش بی تاب، یا بر اثر برخوردارگی از نعمت هایش خشنود می گردد؟

ص: 150

1- تنافس: رقابت بر سر یک چیز.

2- تجزعوا: از جزء، به معنای بی تابی است، در مقابل صبر.

3- ضراء: ضررهایی که متوجه انسان می گردد.

4- بؤس: مشکلات و مصائب.

5- نفاذ: خلاص، از نقد گرفته شده، به معنای تمام شد.



أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوْلِيَيْنَ مُزْدَجْرٌ، وَ فِي آبَائِكُمُ الْمَاضِيْنَ تَبْصِرَةٌ(1) وَ مُعْتَبِرٌ(2)، إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ! أَوْ لَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِيْنَ مِنْكُمْ لَا يَرْجِعُونَ، وَ إِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِيْنَ لَا يَتَّقُونَ! أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُصَدِّحُونَ وَ يُمَسُونَ عَلَى أَحْوَالِ شَيْئٍ(3)؟ فَمَيِّتٌ يُبْكِي، وَ آخِرٌ يُعْزَى وَ صَرِيحٌ مُبْتَلَى، وَ عَائِدٌ يُعُودُ، وَ آخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ(4)، وَ طَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يُطَلِّبُهُ، وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ، وَ عَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي(5). أَلَا(6) فَادْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ، وَ مُنْغَصَّ(7) الشَّهَوَاتِ، وَ قَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ(8)، عِنْدَ الْمَسَاوِرَةِ(9) لِلْأَعْمَالِ الْقَيِّحَةِ، وَ اسْتَعِينُوا اللَّهَ عَلَى أَدَاءِ وَاجِبِ حَقِّهِ، وَ مَا لَا يُحْصَى مِنْ أَعْدَادِ نِعَمِهِ وَ إِحْسَانِهِ.

...

## بندآموزی از گذشتگان

آیا در آثار پیشینیان برای شما بازدارنده ای از دل بستن به دنیا نیست؟؛ زیرا می بینید چگونه رفتند و این آثار را از خود به جا گذاشتند.

و آیا در زندگی پدران آن که از دنیا رفته اند موجبات بیداری و پندگیری وجود ندارد که از رفتن شان حال دنیا و ناپایداری آن را بشناسید؟ [ به یقین] اگر عقل می داشتید از پدران و گذشتگان خود عبرت می گرفتید.

آیا ندیدید که گذشتگان شما برنگشتند؟ [ و حال که برنگشتند،] چگونه به دنیا اعتماد می کنید؟ آیا به بازماندگان نمی نگرید که جاودانه نمی مانند؟ حال که دانستید گذشتگان بر نمی گردند و بازماندگان و معاصران شما برای همیشه باقی نمی مانند، چرا و چگونه به این دنیا اعتماد می کنید؟

ص: 151

- 1- تبصرة: موجب بصیرت و بینایی.
- 2- معتبر: موجب عبرت و پند گرفتن.
- 3- شئی: جمع شتیت، به معنای مختلف.
- 4- بنفسه یجود: انسان در آستانه مرگ.
- 5- ما در ما یمضی الباقی: ما مصدری است.
- 6- ألا: برای آگاه ساختن است.
- 7- مُنْغَصَّ: برآشوبنده آرامش و خوشی. می گویند: نَغَصَّ عِيشَهُ، یعنی خوشی او را بر هم زد.
- 8- أُمْنِيَّات: جمع أُمْنِيَّة، یعنی آرزوها، و گویا آرزوها رشته ای متصل به انسان هستند و مرگ، این رشته را می گسلد.
- 9- مساوره: یورش بردن.

...

...

## حالات مختلف مردم

آیا اهل دنیا را نمی بینید که در حالات گوناگون، بامداد و شام گاه را سپری می کنند؟ و این دگرگونی دلالت می کند که حال دنیا به يك صورت نیست بلکه همواره در حال تغییر است.

یکی را می بینی که مرده است و بر او می گریند. و دیگری را می بینی که مرگ عزیزش را به او تعزیت می گویند و او را در این مصیبت دلداری می دهند. و دیگری را می بینی که در بستر خود افتاده است گویا بیماری او را به زمین افکنده و گرفتار درد و ناراحتی شده است.

و دیگری را می بینی که به عیادت بیمار می رود تا احوال او را بپرسد. و دیگری در حال احتضار، آخرین ساعات عمر خود را می گذراند و جان به جان آفرین تسلیم می کند.

و دیگری را می بینی که در پی به دست آوردن دنیا سخت تلاش می کند و در حالی که غرق در دنیا شده است، مرگ نیز در طلب اوست. او غافل از آخرت است، ولی از او غفلت نشده است، بلکه حسابرسان [الهی] دقیقاً به حساب او می رسند. و همان راهی را که گذشتگان پیمودند، بازماندگان خواهند پیمود.

## لزوم یاد مرگ هنگام گناه

هنگام انجام دادن کارهای زشت، مرگ را به یاد آورید که درهم کوبنده لذات و تیره و تباه کننده شهوت ها و قطع کننده رشته آرزوهاست؛ و بدیهی است که یاد مرگ باعث دوری انسان از شهوت ها و سبب به وجود آمدن ملکه بی اعتنایی به دنیا می گردد.

## استعانت از خدای سبحان

و در انجام دادن واجبات و ادای حق آن و حق نعمت ها و احسان بی شمار الهی که انسان از شمارش آن عاجز است از خدا مدد بجوید؛ [در عین حال بدانید] که البته هیچ کس را توان آن نیست که نعمت های بی حدّ خدا را سپاس بگوید.

ص: 152

و من خطبه له عليه السلام في رسول الله صلى الله عليه وآله وأهل بيته الأطهار عليهم السلام

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ النَّاشِرِ فِي الْخَلْقِ فَضْلَهُ، وَالْبَاسِطِ فِيهِمْ بِالْجُودِ يَدَهُ. نَحْمَدُهُ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى رِعَايَةِ حُقُوقِهِ، وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعًا(1)، وَبِذِكْرِهِ نَاطِقًا، فَأَدَّى أَمِينًا، وَمَضَى رَشِيدًا. وَخَلَّفَ فِيْنَا رَايَةَ الْحَقِّ، مَنْ تَقَدَّمَ مَرَقًا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا زَهَقًا، وَ مَنْ لَزِمَهَا لِحَقًّا. دَلِيلُهَا(2) مَكِيثُ الْكَلَامِ، بَطِيءُ الْقِيَامِ، سَرِيعُ إِذَا قَامَ. فَإِذَا أَنْتُمْ أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ(3)، وَ أَشْرْتُمْ إِلَيْهِ بِأَصَابِعِكُمْ جَاءَهُ الْمَوْتُ فَذَهَبَ بِهِ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام

حمد و ستایش الهی

ستایش خدایی را سزد که فضل و احسان خود را در میان مخلوقات خود گسترانید و همه را در سایه لطف خویش قرار داده و از نعمت خود برخوردار ساخت.

خدایی که دست خود را برای بخشش به خلق گشوده است. همان طور که انسان وقتی می خواهد چیزی را به کسی ببخشد دست خود را دراز می کند تا به آن فرد برساند، خدا نیز از باب تشبیه معقول به محسوس و برای تقریب به ذهن (و ساده کردن مفهوم) این گونه

ص: 153

1- صاع: قیام کننده. اصل صاع به معنای شکستن است، چرا که اگر کسی به کاری قیام کند گویا آن را شکسته است، پس قیام کننده به حق، باطل را می شکند و حق را جایگزین آن می کند.

2- دلیلها: علامت حق بودن پرچم. امام علیه السلام ویژگی های پرچم حق را تبیین می کند تا کسی اشتباهاً زیر پرچم باطل نرود

3- أَلْتُمْ لَهُ رِقَابَكُمْ: گردنهایتان را برای او نرم گردانیدید، چون گردن در حقیقت طوق امر و نهی را می پذیرد و این کنایه از نهایت فرمانبری است و کسی که گردن کج نموده، مقاومت نمی کند و بی اعتنا به امر و نهی او نخواهد بود.

...

...

تشبیه شده است، و گرنه خداوند از جسم بودن و داشتن لوازم جسمانی منزّه و مبرّاست [یعنی دست و پا و اندام و امثال اینها ندارد و اگر در آیات و معارف دینی چنین تشبیهاتی شده است برای فهماندن مطالب بلند به مخاطبان است].

در هر چیزی - خواه نعمت باشد و خواه رسیدن بلا - او را می ستاییم؛ زیرا خداوند هیچ کاری را جز بر اساس مصلحت انجام نمی دهد. از این رو سزاوار حمد و ستایش و ثناست.

و برای توفیق در ادای حق او، یعنی طاعت و عبادتش، از حضرتش مدد می جوییم.

### **گواهی به عبودیت و رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله**

و گواهی می دهیم که خدایی جز او نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خداست. تقدیم عبد بر رسول برای اعتراف به مقام الوهیت خدا و خضوع در پیشگاه باعظمت اوست.

خدای متعال او را همراه دستورات خود برانگیخت [تا بدان مأموریت پردازد] و او به وظیفه خود عمل کرد و زبانش به ذکر الهی (قرآن) [همواره] گویا بود.

پس آن حضرت رسالت خود را با امانت ادا نمود و هیچ گونه کاهش و افزایش و تغییر و تحریفی در آن به وجود نیاورد، به خلاف بسیاری از انسان ها که کار خود را در آغاز با پاکی و درستی آغاز می کنند، ولی در پایان در تباهی و انحراف فرو می روند.

و درست کردار و راست گفتار از این جهان رخت برست.

### **اهل بیت علیهم السلام و ویژگی های آنان**

و در میان ما پرچم حق (قرآن و عترت علیهم السلام) را برجای نهاد، چنان که خود فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا؛ مَنْ

...

...

میان شما دو [چیز] گرانبها بر جای می نهم: قرآن و عترتم، خاندانم را. هرگاه به آن دو چنگ اندازید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد». هر کس که از این پرچم حق پیشی گیرد از دین خارج می شود. معنای پیشی گرفتن در این بیان، آن است که انسان اضافه بر آنچه که خدای سبحان تشریح فرموده قائل باشد.

و هر که از این پرچم فاصله بگیرد و عقب بماند، نابود خواهد شد. در اینجا منظور از عقب ماندن، انجام ندادن احکام تشریح شده خدای سبحان است.

و هر کس این پرچم هدایت را همراهی کند به حق خواهد رسید و تقدیم و تأخیری نخواهد داشت.

دلیل اینکه اهل بیت علیهم السلام پرچم حق هستند آن است که در سخن گفتن وزین اند و در جواب گفتن شتاب نمی کنند و با وقار و با ثانی به حل مشکلات و گرفتاری ها می پردازند و بعد از اندیشیدن اقدام می کنند، و وقتی که وظیفه را تشخیص دادند و حق روشن شد در اجرای آن درنگ نمی کنند و هیچ فرصتی را از دست نمی دهند. از این سخن برمی آید که امام صلی الله علیه و آله حالات خود را توصیف می فرماید که یکی از بارزترین مصادیق پرچم حق است.

همین که شما کاملاً تسلیم فرمان او شدید و او را نیک شناختید و بزرگ شمردید و با اشاره انگشت به یکدیگر نشان می دادید، مرگ به سراغ او آمد و او را به سرای ابدیت برد؛ یعنی وقتی رهبری به دست امام علیه السلام رسید، اسلام تماماً اعلام و امام علیه السلام مشهور و مطاع همگان شده بود.

فَلَيْسَتْ بَعْدَهُ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى يُطْلِعَ اللَّهُ لَكُمْ مَنْ يَجْمَعُكُمْ وَيَضُمُّ شُرُوكُمْ، فَلَا تَطْمَعُوا فِي غَيْرِ مُقْبِلٍ، وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ مُدْبِرٍ، فَإِنَّ الْمُدْبِرَ عَسَى أَنْ تَزِلَّ إِحْدَى قَائِمَتِيهِ، وَتَثْبُتَ الْأُخْرَى، وَتَرْجَعَا حَتَّى تَثْبُتَا جَمِيعًا.

...

### بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام

پس از آن، مدتی طولانی بدون امام قائم (دارای حکومت و در حال حکمروایی) طول خواهد کشید، تا آنکه خدا کسی را ظاهر خواهد ساخت که جمع پراکنده شما را زیر پرچم حق گرد خواهد نمود و او حضرت قائم آل محمد (عجل الله فرجه) است.

پس در انتظار امامانی نباشید که حکومت تشکیل نمی دهند، زیرا آنان طبق وظیفه، ملازم خانه های خود هستند، و از آن کسی که در غیبت به سر می برد، یعنی حضرت مهدی ناامید نشوید که روزی رهبری را در دست خواهد گرفت. چرا که شاید او یک پایش بلرزد و پای دیگرش ثابت گردد، یعنی قیام به امر نکند، ولی کاملاً هم با آن بیگانه و از آن منقطع نیست، بلکه تأخیر در رهبری او به مقتضای مصالح است و پس از مدتی هر دو پای او استوار خواهد شد و موقعیت رهبری او به فرمان خدا فراهم می شود و قیام خواهد کرد. این به آن معنا نیست که قبل از ظهور امام زمان (عجل الله فرجه) هیچ قیامی تحت لوای حق صورت نمی گیرد، بلکه منظور آن است که حق کامل فقط در آن زمان تحقق خواهد یافت.



أَلَا إِنَّ مَثَلَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، إِذَا حَوَى (1) نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ، فَكَأَنَّكُمْ قَدْ تَكَامَلْتُمْ مِنَ اللَّهِ فِيكُمْ الصَّنَائِعُ (2)، وَآرَاكُمْ مَا كُنْتُمْ تَأْمُلُونَ.

...

### تشبیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به ستارگان آسمان

آگاه باشید که آل محمد صلی الله علیه و آله مانند ستارگان آسمان هستند که هرگاه ستاره ای غروب کند، ستاره ای دیگر طلوع می کند و همواره آسمان، چه شب باشد و چه روز، دارای ستاره است ولی در شب پیدا و در روز ناپیداست. در حقیقت امام علیه السلام لزوم استمرار وجود حجّت الهی را مطرح می کند که گرچه رهبری را به دست نگیرد باید حضور داشته باشد.

پس در آن هنگام نعمت های الهی بر شما کامل می شود و خداوند هر آنچه آرزو دارید، یعنی ظهور حضرت مهدی (عجل الله فرجه) را به شما نشان خواهد داد.

ص: 157

1- خوی: پنهان شد.

2- صنایع: جمع صنیعة، به معنای نعمت.

### اشاره

و من خطبة له عليه السلام و هي تشتمل على الملاحم(1)

الْأَوَّلِ قَبْلَ كُلِّ أَوَّلٍ، وَالْآخِرِ بَعْدَ كُلِّ آخِرٍ، بِأَوَّلِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا أَوَّلَ لَهُ، وَبِآخِرِيَّتِهِ وَجَبَ أَنْ لَا آخِرَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْأَعْلَانُ، وَالْقَلْبُ اللَّسَّانُ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که در آن به پیشگویی می پردازد

### گواهی به وحدانیت خدا

خدا آغازی است قبل از هر آغاز که نام اوّل را به خود گرفته، و پایانی است بعد از هر چه در پایان است و به جهت اولویتی که دارد و مقدم بر هر چیز است، ضرورتاً نباید چیزی قبل از او باشد، زیرا اگر چنین باشد او اوّل نیست. پس به طور مطلق در اولویت هیچ چیزی بر او پیشی نگرفته است، و به جهت آخریتی که دارد لازم می آید که بعد از همه چیز باقی باشد و بعد از او هیچ چیزی نباشد، چون اگر چنین نباشد او آخر نیست، پس او به طور مطلق آخر است. [به تعبیر دیگر، او آفریننده مفهوم زمان است و اولیت و آخریت از آفرینه های اوست، لذا قبل زمان بوده و بعد از زمان خواهد بود].

و گواهی می دهم که جز خدا [ی یگانه] خدایی نیست؛ البته آن هم گواهی و اقراری که درون و بیرون، و قلب و زبان، باهم هماهنگ باشند، نه مانند گواهی دادن منافقان که فقط به ظاهر گواهی می دهند، ولی در باطن قبول ندارند؛ یا گواهی کافران که در دل، به وحدانیت

ص: 158

1- ملاحم: جمع ملحمة، جنگ، و چون در جنگ، پاره های بدن کشتگان روی زمین می ریزد و تلمبار می شود ملحمة خوانده می شود.

أَيُّهَا النَّاسُ، لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي، وَلَا يَسْتَهْوِيَنَّكُمْ (1) عِصْيَانِي، وَلَا تَتَرَامُوا بِالْأَبْصَارِ عِنْدَ مَا تَسْمَعُونَهُ مِنِّي. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، إِنَّ الَّذِي أَنْبَأَكُمْ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كَذَبَ الْمُبَلِّغُ، وَلَا جَهْلَ السَّامِعُ.

...

او یقین دارند، ولی با زبان، حضرتش را انکار می کنند، به عبارت دیگر در باطن شهادت می دهند نه به ظاهر چنان که می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...» (2)؛ «و با آنکه دل هایشان بدان یقین داشت، [از سر ظلم و تکبر]، آن را انکار کردند».

### هشدار امام علیه السلام نسبت به تکذیب خود

ای مردم، مبادا به سبب مخالفت با من، به جرم و گناه گرفتار شوید؛ چون گاهی انسان بر اثر مخالفت با یک نفر، گرفتار عصیان می شود. و سرکشی شما در برابر من هرگز باعث انحراف شما از حق نشود، زیرا انسان معاند به سبب دشمنی اش با شخص دیگر، خود را به گناه و نافرمانی خدای سبحان گرفتار می کند.

و با اشاره چشم، سخنانم را درباره اخبار غیبی دروغ مپندارید.

قسم به آن خدایی که دانه را شکافت و گیاه را از آن رویاند، و انسان را آفرید، آن چیزی که من به شما خبر می دهم که در آینده چه حوادثی اتفاق خواهد افتاد از زبان پیامبر امی (= برخاسته از امّ القری پایتخت جهان اسلام، یعنی مکه) است که نه گوینده، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله، دروغ گفته و نه شنونده (یعنی وجود مقدس امام علی علیه السلام) از آن بی اطلاع است.

ص: 159

- 
- 1- لا یستهوینکم: شما را از حق منحرف و متمایل نکنند و وقتی گفته می شود استهواه یعنی او را از راه حق منحرف کرد
  - 2- سوره نمل، آیه 14.

و لَكَائِي (1) أَنْظُرُ إِلَى ضِيءِ لَيْلٍ (2) قَدْ نَعَقَ (3) بِ الشَّامِ، وَ فَحَصَ (4) بِرَايَاتِهِ فِي ضِدِّ وَاحِي (5) كُوفَانَ. فَإِذَا فَعَرَتْ فَاعْرِثُهُ (6)، وَ اشْتَدَّتْ شَكِيمَتُهُ (7)، وَ ثَقُلَتْ فِي الْأَعْرَضِ وَطَأْتُهُ، عَضَّتِ الْفِتْنَةُ أَبْنَاءَهَا بِأَنْبَابِهَا (8)، وَ مَا جَتِ (9) الْحَرْبُ بِأَمْوَاجِهَا، وَ بَدَا مِنَ الْأَيَّامِ كُلُوحُهَا (10)، وَ مِنَ اللَّيَالِي كُدُوحُهَا (11). فَإِذَا أَيْنَعَ (12) زَرْعُهُ، وَ قَامَ عَلَى يَنْعِهِ (13)، وَ هَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ (14) وَ بَرَقَتْ بَوَارِقُهُ (15)، عَقِدَتْ زَايَاتُ الْفِتَنِ الْمُعْضِلَةَ (16) وَ أَقْبَلْنَ كَاللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَ الْبَحْرِ الْمُتَلَطِّمِ (17).

...

## پیشگویی درباره عبدالملک مروان

گویی می بینم مرد بسیار گمراهی که در شام فریاد می زند و پرچم های سپاه خود را در حومه کوفه در زمین فرو می نشاند. درباره اینکه منظور از این فرد گمراه چه کسی است، اختلاف نظر وجود دارد. مناسب تر از همه آن نظرها، آن است که او «عبدالملک بن مروان» باشد، که مبدأ فتنه او شام بود. زمانی که فرمانروایی عراق و حجاز و فارس و سایر مناطق از

ص: 160

- 1- لَكَائِي: ل قسم برای تأکید است.
- 2- ضَلِيل: بسیار گمراه.
- 3- نَعَق: فریاد کرد. غالباً این کلمه برای اهانت به کار می رود چون نعیق برای بانگ الاغ به کار می رود.
- 4- فَحَص: جای پا استوار کرد، همان گونه که پرنده گودالی در زمین می کند و خاک را کنار می زند تا در آن تخم بگذارد که آن را فحص الطائر می گویند.
- 5- ضَوَاحِي: جمع ضاحیه، یعنی ناحیه، حومه، اطراف.
- 6- فَاغْرَةٌ: دهان و فغر الفم، یعنی باز کردن دهان و به اعتبار نفس مؤنث آمده است.
- 7- شَكِيمَةٌ: قطعه آهنی که هنگام افسار زدن به چارپا در دهان او نهند و هرچه حیوان قوی تر باشد آن آهن نیز قوی تر.
- 8- أَيْاب: جمع ناب، یعنی دندان نیش متصل به ضواحك که چون برای بریدن و قطع کردن محکم تر است گاز گرفتن به آن نسبت داده می شود.
- 9- مَا جَتِ: به موج در آمد. جنگ از آن جهت به موج تشبیه شده که ابتدا کم است و به تدریج افزایش می یابد.
- 10- كَلُوح: عبوس، اگر کسی از سر ناراحتی صورت خود را در هم کشد عبوس نامیده می شود.
- 11- كُدُوح: جمع كدح یعنی جراحت و زخم و کنایه از شدت و ناراحتی است.
- 12- أَيْنَعَ: پخته شد و رسید.
- 13- يَنْعٌ: کمال و پختگی کامل و رسیدن میوه و امثال آن.
- 14- هَدَرَتْ شَقَاشِقُهُ: جمع شقشقه، یعنی کفی که از دهان شتر هنگام هیجان خارج می شود و هدرت یعنی خارج شد و این کنایه از شدت هیجان فتنه است.
- 15- بَوَارِق: جمع بارقه یعنی برق یا شمشیر که برق می زند و به اعتبار آهن (حدیده؛ نکه آهن) بودن، مؤنث آورده شده.
- 16- مُعْضِلَةٌ: مشکل، وقتی که کاری دشوار شود می گویند: أعصل الأمر.
- 17- مُتَلَطِّمٌ: متلاطم، که گویا بخش هایی از آب به صورت سایر بخش ها سیلی می زند، و امواج آن در هم می روند.

...

...

دست عبدالملك خارج شد و فرمانروایان فلسطین و مانند آنها، از حکومت خلع شدند و برخی از اموی ها در شام علیه او قیام نمودند، عبدالملك توانست با فشار و اعمال قدرت، حکومت را از دست آنها درآورد. و این کنایه از استیلای او بر سرزمین عراق پس از کشتن «مصعب بن زبیر» است که ولایت آنجا را از طرف برادرش عبدالله بن زبیر بر عهده داشت.

### نمایی از سلطه عبدالملك مروان

چون دهان گشاید و مهارش محکم و گام هایش در زمین استوار شود - یعنی سلطه او بر مردم کامل گردد - بسان چیزی بزرگ بر پشت آنها سنگینی کند، فتنه فرزندان خود، یعنی مخالفان سیاست اموی و مروانی را زیر دندان خود خرد خواهد کرد و موج جنگ مانند موج دریا هر منطقه ای را فرا خواهد گرفت و رنج های زمانه آشکار و زخم شبانه، یعنی نگرانی ها شدید خواهد شد.

پس وقتی کشتزار او سرسبز شد، یعنی آن فرد بسیار گمراه، کاملاً چیره شد، و همین که برگ و بار فرمانروایی برای او به دست آمد، آنگاه به اوج خود خواهد رسید و برق شمشیر او همه جا جهیدن گرفت و پرچم های فتنه سهمگین و مانند شب تیره، برافراشته می شوند. یعنی مردم بر اثر شباهت حق و باطل نخواهند توانست حق را از باطل بازشناسند.

و همه جا دستخوش آشوب می شوند و دریای توفانی فتنه به تلاطم در خواهد آمد.

هذا؛ (1) وَ كَمْ يَخْرُقُ الْكُوفَةَ مِنْ قَاصِفٍ (2)، وَ يَمُرُّ عَلَيْهَا مِنْ عَاصِفٍ (3)! وَ عَنْ قَلِيلٍ تَلْتَفُّ الْقُرُونُ بِالْقُرُونِ، وَ يُحْصَدُ الْقَائِمُ وَ يُحْطَمُ الْمَحْصُودُ.

...

## حوادث وحشتناك كوفه

آنگاه امام علیه السلام از جریان سیطره عبدالملک مروان و اعزام «حجاج بن یوسف ثقفی» به سوی عراق و ظلم ها و ستم ها و غارت ها و نیز جنگ های مکرر او با خوارج و فتنه های سرزمین عراق سخن گفت و فرمود: تا اینجای مطلب را به خاطر بسپارید.

و چه بسیار توفان های وحشتناک و بادهای سهمگین که بر کوفه خواهد وزید. یعنی کوفه آشوب های فراوانی به خود خواهد دید. گویی امام علیه السلام به حکومت معاویه و مختار و مصعب و عبدالملک و دیگران که پس از وی در کوفه چهره خواهند نمود، اشاره می نمود.

و به زودی گروه هایی [از شیعیان] با گروههایی [از اصحاب معاویه] درگیر خواهند شد و مزرعه حکومت را درو خواهند کرد. شاید مراد از گروه ها، گروهی از شیعیان که پیرو حَقَّند و گروهی از پیروان معاویه که دنباله رو باطل بودند، باشد. و درو شده ها خرد خواهد شد، چنان که معاویه حکومت را در زمان امام علیه السلام گرفت و شیعیان را با کشتار و اسارت و سوزاندن خانه هایشان از بین برد. این مقدار چیزی بود که از این خطبه می توان استفاده نمود و دانش واقعی نزد خدا و اولیای الهی است.

ص: 162

1- هذا: بگیر و دریاب این مطلب را.

2- قاصف: صدای شدید و وقتی که صدای باد و توفان شدید و همراه با غرش باشد، قصف الریح می گویند.

3- عاصف: باد تند و شدید.

اشاره

وَذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ اللَّهُ فِيهِ الْأَعْوَالِينَ وَالْآخِرِينَ لِنَقَاشِ (1) الْحِسَابِ، وَ جَزَاءِ الْأَعْمَالِ، خُضُوعاً (2)، قِيَاماً، قَدْ أَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ، وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْأَعْرَاضُ، فَأَحْسَنُهُمْ حَالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعاً، وَ لِنَفْسِهِ مَتَسَعاً.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام که مانند خطبه پیشین درباره ملاحم و خیر دادن از آینده است

صحنه هایی از روز قیامت

روز قیامت روزی است که خدای سبحان تمام انسان ها را از آغاز تا پایان خلقت، جمع می کند تا به حساب همه آنها، با دقت تمام و به صورت کامل، رسیدگی کند و آنها را به جزای اعمال شان برساند: اگر نیکوکار بوده اند پاداش و اگر تبهکار بوده اند کیفر می دهد.

این در حالی است که مردم در کمال فروتنی و هراس ایستاده اند، گویی يك پارچه خضوع هستند و از شدت ترس روی پا ایستاده اند، زیرا اگر انسان در هنگام محاسبه احساس آسایش و امنیت کند می نشیند، ولی اگر احساس ترس بکند می ایستد، که نشانه اضطراب و نگرانی است.

مردم را عرق چنان فراگرفته که به دهان آنها رسیده و گویا آنها را لگام زده است.

...

ص: 163

1- نقاش: محاسبه دقیق، از ناقشه گرفته شده و آن هنگامی است که حساب کسی را دقیق بررسی کنند.

2- خضوعاً: در قاعده، بسان زید عدل است، یعنی زید نه تنها عادل، بلکه يك پارچه عدالت است. در قیامت نیز مردمان همگی چنان خاضع و خاشع خواهند بود که گویا يك پارچه خضوع و فروتنی و هراسند.

و زمین نیز زیر پای آنها می لرزد، همان گونه که خدای متعال می فرماید: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا»<sup>(1)</sup>؛ «آنگاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانده شود».

پس در آنجا کسی از همه بهتر و موقعیت مناسب تری دارد که بتواند جای پای بیابد و مستقر شود و مکان اندک فراخی به دست بیاورد و از تنگی جا در فشار نباشد. این جمله یا حقیقی است که نشان می دهد در قیامت از بسیاری جمعیت واقعا جا وجود ندارد، و یا مجازی و برای بیان شدت اضطراب مردم است که نمی دانند کجا بایستند چنان که گویی جای پای برای ایستادن راحت ندارند.

ص: 164

---

1- سوره زلزال، آیه 1.



و منه: فَتَنَ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، لَا تَقُومُ لَهَا قَائِمَةٌ، وَلَا تُرَدُّ لَهَا رَايَةٌ، تَأْتِيكُمْ مَرْمُومَةً مَرْحُورَةً، يَحْفِزُهَا قَائِدُهَا، وَيَجْهَدُهَا رَاكِبُهَا. أَهْلُهَا قَوْمٌ شَدِيدٌ كَلْبُهُمْ (1)، قَلِيلٌ سَلْبُهُمْ (2)، يُجَاهِدُهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَوْمٌ أذَلَّةٌ عِنْدَ الْمُتَكَبِّرِينَ، فِي الْأَعْزُضِ مَجْهُولُونَ، وَفِي السَّمَاءِ مَعْرُوفُونَ. فَوَيْلٌ لَكَ يَا بَصْرَةَ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللَّهِ! لَا رَهَجَ (3) لَهُ وَلَا حَسَّ (4)، وَسَيَبْتَلِي أَهْلَكَ بِالْمَوْتِ الْأَعْمَرِ، وَالْجُوعِ الْأَعْغَبِ (5).

...

و بخشی از این کلام چنین است:

### پیشگویی درباره صاحب الزنج

فتنه هایی (6) رخ خواهد نمود به سان شب ظلمانی و دیجور، و همان طور که انسان در شب تاریک نمی تواند راه خود را بیابد، در فتنه نیز نمی تواند حق را بشناسد. شاید منظور امام از این فتنه همان شورش «صاحب الزنج» باشد؛ همو که خود را از خاندان پیامبر می خواند و بردگان رنجدیده فراوانی گرد او جمع شدند و در بصره و نواحی آن به قتل و غارت و دزدی پرداخت، ولی به نتیجه ای نرسید و سرانجام، هم نیکان و هم اشرار با او جنگیدند و با کشته شدن او کار شورش نیز به آخر رسید.

[آنگاه آن حضرت چنین ادامه داد:] فتنه ای پدید می آید که هیچ کس تاب رویارویی با آن را ندارد و هیچ يك از پرچم های آن را کسی نمی تواند به عقب براند، بلکه به هر جا که بخواهد با قدرت فراوان می تازد. این کنایه از فراگیر بودن فتنه و تبهکاری اوست.

این فتنه مهارکشیده و زین شده به سوی شما می آید. در اینجا فتنه مذکور به مرکبی

ص: 165

1- کلب: سنگدلی و قساوتی که مانند سگ است.

2- سلب: متاع و ثروت یا حکومت و سلطنت.

3- رهج: غبار.

4- حس: سر و صدا و هیاهو.

5- الجوع الأعبر: گرسنگی که باعث تغییر رنگ چهره شود چنان که گویی از شدت گرسنگی غبار روی آن نشسته باشد.

6- امام علیه السلام پس از بیان شمه ای از احوال روز قیامت به بیان فتنه می پردازد و این گونه به نظر می رسد که امام علیه السلام بیان احوال قیامت را مقدمه ای برای بیان فتنه قرار داده تا انسان با یادآوری روز قیامت از رفتن به سوی فتنه خودداری کند و با توجیه شرعی وارد فتنه نگردد.

...

...

تشبیه شده که آماده سواری دادن است و زین و مهار آن بسته و کشیده شده است و کنایه از آمادگی برای فساد بسیار و پردامنه است.

فرمانده این فتنه، یعنی صاحب زنج (بنا به قولی) مرکب فتنه را به جلو می راند و سوار آن را سخت می دواند تا آنکه به مقصد برسد. این کنایه از آن است که دست اندرکاران این فتنه تمام همت و تلاش خود را به کار می بندند تا بر همه شهرها چیره شوند.

### اوصاف مقاومت کنندگان در مقابل فتنه صاحب الزنج

#### اوصاف مقاومت کنندگان در مقابل فتنه صاحب الزنج(1)

فتنه گران و آتش افروزان معرکه سخت سنگدل و چون سگ های ولگرد درنده خو هستند، ولی مدت سیطره آنها کوتاه و زودگذر است، یا اینکه ثروت و مال آنها اندک است، چون غالب نیروهای صاحب الزنج بردگان فراری بودند که هیچ ثروت و مالی نداشتند.

قومی در راه خدا با آنان مبارزه می کنند که در نگاه مستکبران خرد و ناچیزند و در روی زمین گمنام، ولی در آسمان نامی اند.

چنان که در تاریخ آمده است، مراد از کسانی که با آنان به جنگ و جهاد می پردازند، متدینان بودند، نه خلفا، چه اینکه وقتی که انحراف آنها را از شریعت دیدند با آنها جنگیدند؛ همان کسانی که مورد تحقیر مستکبران بودند. البته در طول تاریخ، و غالباً پیروان حکومت ها چندان بهایی به متدینان و تحرك آنان نمی دادند، زیرا آنان و تحرك شان

ص: 166

---

1- صاحب الزنج، یا علی بن محمد (در گذشته 270 ه.ق) رهبر قیام زنگیان، که در عربی به نام صاحب الزنج شهره شده است. او علیه عباسیان شورش کرد و بردگان رنج دیده فراوانی از سراسر عراق گریختند و به او پیوستند. او از عقاید شبه نظامی و اشتراکی بهره می برد و نظام برابری را شعار خود کرد. بصره را به آتش کشید و بسیاری از مناطق جنوب عراق را تصرف کرد. پس از چهارده سال مبارزه سرانجام با یورش سپاه خلیفه «الموفق» و اتحاد سایر نیروهای نظامی معروف به لؤلؤ و حتی نیروهای مردمی، کشته شد و فتنه او به پایان رسید.

[ویراستار]

...

...

را ناچیز می شمردند. تکیه مستکبران بر رجال حکومت و اسلحه و قدرت نظامی بوده و هست، نه بر دین و دینداران.

پس نزد مقامات حکومتی و اطرافیان سلاطین هیچ معروفیت و احترامی نداشتند، ولی چون از نیکان بودند نزد خدا و فرشتگان آسمان معروف و محبوب بوده اند.

پس ای شهر بصره(1) وای بر تو از سپاهی که به سوی تو می آید که انتقام الهی است، زیرا قبل از خروج صاحب الزنج بصره غرق در فساد و تباهی شده بود. غالباً هر انقلابی زائیده فساد عمومی حکومت و جامعه است.

لشکری به سوی تو می آید که غبار و سر و صدایی ندارد، چون قیام صاحب الزنج، جنبشی داخلی بود و بدون لشکرکشی صورت گرفت.

و ساکنان تو به مرگ سرخ و گرسنگی شدیدی گرفتار خواهند شد که رنگ رخسارشان را دگرگون خواهد کرد. در برخی از تواریخ آمده است که صاحب الزنج سیصد هزار نفر را کشت و کار به جایی رسید که مردم غذایی برای خوردن نداشتند و گرسنگی بر آنها بسیار فشار آورد. ابن میثم تمام این خطبه را که طولانی است ذکر نموده است(2).

ص: 167

---

1- این فتنه از بصره شروع و به اهواز و آبادان کشیده شد و در نهایت توسط موقّ عباسی سرکوب شد.

2- ر.ک: شرح نهج البلاغه، ابن میثم.

أَيُّهَا النَّاسُ، انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا، الصَّادِقِينَ (1) عَنْهَا، فَإِنَّهَا وَاللَّهِ عَمَّا (2) قَلِيلٌ تُزِيلُ الثَّوَابِي (3) السَّاكِنِينَ، وَتَفْجَعُ (4) الْمُتْرَفَ (5) الْأَمِينَ، لَا يَرْجِعُ مَا تَوَلَّى مِنْهَا فَأَدْبَرَ، وَلَا يَدْرِي مَا هُوَ آتٍ مِنْهَا فَيَنْتَظِرُ. سُورُهَا مَسُوبٌ بِالْحُزْنِ، وَجَلَدُ الرَّجَالِ فِيهَا إِلَى الضَّعْفِ وَالْوَهْنِ (6). فَلَا يَغْرَنُّكُمْ كَثْرَةُ مَا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصِدِّحُكُمْ مِنْهَا. رَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا تَفَكَّرَ فَاعْتَبَرَ، وَاعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ، فَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الدُّنْيَا عَنْ قَلِيلٍ لَمْ يَكُنْ، وَكَأَنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ مِنَ الْآخِرَةِ عَمَّا قَلِيلٍ لَمْ يَزَلْ، وَكُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقِّعٍ آتٍ، وَكُلُّ آتٍ قَرِيبٌ دَانٍ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره زهد در دنیا

ای مردم، به دنیا چنان بنگرید که پارسایان و پرواپیشگان به آن می نگرند. یعنی اینکه انسان دنیا را جایگاه دائمی نداند و گمان نکند که می تواند هرگونه که مایل است بدون رعایت حلال و حرام در آن تصرف کند. البته برخورداری از اموال و رزق پاکیزه دنیا با زهد منافاتی ندارد، چنان که می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...» (7)؛ «[ای پیامبر،] بگو: زیورهای را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و [نیز] روزی های پاکیزه را چه کسی حرام کرده است؟ بگو:

ص: 168

1- صادق: از صدف گرفته شده، به معنای روی گردان.

2- عما: ما زائد است و برای تاکید معنای اندکی و قلت است.

3- ثاوی: کسی که جایی را به عنوان محل سکونت و زندگی خود انتخاب کرده است.

4- تفجع: فاجعه می آفریند. وقتی که حادثه ای برای کسی رخ می دهد أفجعه الأمر می گویند.

5- مترف: کسی که با اسراف و خوشگذرانی زندگی می کند اسرافکار، زیاده رو.

6- وهن: عطف تفسیری بر ضعف است، ناتوانی.

7- سوره اعراف، آیه 32.

...

...

این [نعمت ها] در زندگی برای کسانی است که ایمان آورده اند».

به خدا سوگند این دنیا به زودی کسانی را که آن را محل امن و عیش می دانند و در آن خوش آرمیده اند، هلاک و صاحبان نعمت را به اندوه و بلا گرفتار خواهد کرد، مصیبت هایی مانند نابودی مال و فرزند و مانند اینها.

آنچه از دنیا رفته هرگز بر نمی گردد و روشن نیست که از خیر یا شر دنیا چه چیزی در پیش روست تا انتظار آن را کشید.

شادمانی دنیا به اندوه آمیخته است. بدین معنا که انسان، اگر چه از يك سو خوشحال است، اما از سوی دیگر اندوهگین و غمزده است. و توان مردم رو به ضعف است.

پس مبادا فراوانی نعمت، که در اختیار دارید، شما را بفریبد، زیرا آن نعمت دنیایی، کوتاه زمانی نزد شما می ماند و به زودی از دستتان خارج می شود.

خدا رحمت کند کسی را که درباره کار خود و درباره ناپایداری دنیا بیندیشد و از آن عبرت گیرد، و بداند که حقیقت دنیا چیست، و بفهمد که سرای گذر است نه دار بقاء، و پس از پندگرفتن بینا شود و بصیرت یابد، زیرا بیش و بصیرت پس از پندگرفتن حاصل می شود.

گویی آنچه از دنیا وجود دارد، به زودی نابود خواهد شد، چون زایل شدنی است، و سرانجام روزی می رسد که انگار هیچ نبوده است و اثری از آن وجود نخواهد داشت.

و گویی آنچه از آخرت به زودی به انسان می رسد هیچ گاه زایل نمی شود، چون برای ابد باقی و جاودانه است.

و [بدانید،] هرچه شمارش پذیر است، سرانجام به پایان می رسد، مانند دنیا که گذراست و به زودی فانی می شود.

و آنچه که به انتظار آن می توان بود، یعنی آخرت بی تردید خواهد آمد که هرچه آمدنی باشد، نزدیک است.

و منها: الْعَالِمُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، وَ كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ لَا يَعْرِفَ قَدْرَهُ، وَإِنَّ مِنْ أْبْغَضِ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَعَبْدًا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِرًا(1) عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ(2)، سَائِرًا بَعِيرٍ دَلِيلٍ، إِنَّ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ، وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الْآخِرَةِ كَسِلَ، كَانَ مَا عَمِلَ لَهُ وَاجِبٌ عَلَيْهِ، وَ كَانَ مَا وَتَى فِيهِ سَاقِطٌ عَنْهُ!

...

در بخشی دیگر از این خطبه چنین آمده است:

### دانشمند واقعی

دانشمند راستین کسی است که ارزش خود را بشناسد و دریابد که می تواند با عمل صالح به عالی ترین درجات دست یابد. و در نادانی انسان همین بس است که قدر خود را نشناسد، زیرا این از آشکارترین گونه های نادانی است، گرچه در همه علوم سرآمد باشد.

### بدترین انسان ها نزد خدا

بدترین و مبعوض ترین انسان ها نزد خدا کسی است که خدا وی را به حال خود وا گذاشته، او را از الطاف پنهانی خویش محروم ساخته باشد؛ این به خودوانهاده شدن، به سبب رویگردانی از راه هدایت پدید می آید؛ محض مثال، پدری را فرض کنیم که دو فرزند دارد و به هر يك از آن دو به طور مساوی مبلغی می دهد تا تجارت کنند. یکی از آنها به خوبی تجارت می کند و سود فراوانی هم به دست می آورد، و در نتیجه مورد محبت پدر قرار می گیرد. در مرحله بعدی، پدر پول بیشتری به او می دهد، ولی فرزند دیگر سرمایه را در قمار باخته است. از همین روی، پدر دیگر به او هیچ پولی نمی دهد و او را به حال خود وامی گذارد. خداوند نیز به انسان نیروی عقلانی و جسمانی داده است. اگر انسان آن را در راه خیر به کار گیرد هدایت و تقوای او فزونی می گیرد، ولی اگر در راه شر صرف کند خدا

ص: 170

---

1- جائر: مایل و منحرف.

2- قصد السبیل: راه میانه، راه هدایت.

...

...

او را به حال خود رها می کند تا به کیفر کردار خود در پست ترین مراتب جهنم جای گیرد. از راه مستقیم رو بر تافته و بدون راهنمایی چون پیغمبر و امام [در بیراهه] حرکت می کند.

اگر به سوی دنیا و مزرعه آن دعوت شود، آن دعوت را پاسخ می دهد تا به دنیا و داشته هایش برسد، ولی اگر به آخرت و کشتزار آن - که رستگاری اش را در پی دارد - فرا خوانده شود و از او اعمال صالح طلب کنند، تنبلی می ورزد؛ زیرا میل و رغبتی به آن ندارد.

گویی عمل برای دنیا بر او واجب است، آن سان که اگر کاری برای دنیا نکند کیفر خواهد دید، اما در عمل برای آخرت چنان تنبلی می کند که گویی از او ساقط است [، به گونه ای که هیچ بازخواستی از او نمی شود]، در حالی که حقیقت عکس این است.

ص: 171

و منها: وَ ذَلِكَ زَمَانٌ لَّا يَنْجُو فِيهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ نُومَةٍ (1)، إِنَّ شَهْدَ لَمْ يُعْرَفْ، وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ، أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى، وَ أَعْلَامُ الشَّرَى، (2) لَيْسُوا بِالْمَسَابِيحِ، وَ لَّا الْمَذَابِيحِ الْبُذُرُ، أَوْلَيْكَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ، وَ يَكْشِفُ عَنْهُمْ صَرَاعَةَ نَقْمَتِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ، سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْأَعْسَلَامُ كَمَا يَكْفَأُ الْأَعْنَاءُ بِمَا فِيهِ. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَاذَكُمْ (3) مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ، وَ لَمْ يُعْذِكُمْ مِنْ أَنْ يَبْتَلِيَكُمْ، وَ قَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ (4)».

...

بخشی از این خطبه درباره آخرالزمان است

## تصویری از آخرالزمان

در آن زمان تنها مؤمنان [به ظاهر] همیشه خواب نجات می یابند. سخن امام علیه السلام کنایه است از آنکه مؤمن هم اگر بخواهد نجات یابد، مانند فردی که خواب است و با مردم در کارهای آنان شرکت نمی کند، باید از ناپاکان دوری گزیند و در کارهای شان هرگز شریک نشود.

اگر در جامعه حضور یابد، شناخته نشود، زیرا با کسی رفت و آمد ندارد. و هرگاه از دیده ها دور بماند کسی پی جوی او نباشد، زیرا هیچ دوستی و آمدوشدی با آنها نداشته است. باری، این وضعیتی نیکان در روزگار چیرگی تبهکاران است، زیرا آنها پس از آنکه خیرخواهی و نصیحت درباره تبهکاران را بی فایده می بینند رابطه خود را با چنین افرادی قطع می کنند. البته این رویه با وجوب تصدای احکام اسلامی که موجب عزت و شهرت در میان مردم می گردد منافاتی ندارد؛ زیرا هر یک از این دو حال شرایط ویژه ای دارد، بلکه مؤمن [در صورت توانمندی] بایستی امام و پیشوای متقیان شود [و مسئولیت اداره جامعه را بر عهده گیرد]، چنان که خداوند از زبان آنان فرموده است: «...وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (5)؛ ...

ص: 172

1- نومه: پر خواب.

2- سری: سفر شبانه.

3- أعاذکم: شما را پناه داد.

4- سوره مؤمنون، آیه 30.

5- سوره فرقان، آیه 74.



«و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان».

آنان مؤمنان که وصف شان گذشت چراغ های هدایتند؛ یعنی همان طور که چراغ در تاریکی، راه را برای انسان روشن می کند، مؤمنان نیز راهنمایی هستند که مردم را از تاریکی جهل و گناه می رهانند و برای پویندگان تاریکی ها نشانه راه هستند. به تعبیر دیگر، همان طور که انسان هنگام شب نیازمند چراغ و نشانه راه است، اینها نیز بسان چراغ و پرچم هستند در تاریکی جهل و تیرگی باطل و ظلمت کفر و عصیان. از این رو حرکت در راه کفر و عصیان، به حرکت در تاریکی تشبیه شده است.

آنان در جامعه برای فسادانگیزی آمدوشد نمی کنند و فحشا و سفاهت را نمی گسترانند (عیوب مردم را فاش نمی کنند).

ایشانند که خدا درهای رحمت خویش را در دنیا و دروازه های بهشت را در آخرت به روی شان گشوده و بلاهایی را که خداوند بر سر اشرار فرو می ریزد، از آنان دفع می نماید.

ای مردم، روزگاری فرا خواهد رسید که اسلام وارونه می شود، همانند ظرفی که با هرچه درون آن است واژگون شود. یعنی کسی به اسلام عمل نمی کند، و همان طور که ظرفی را واژگون می کنند اسلام وارونه می شود، یعنی اهل اسلام وارونه عمل می کنند، درست مثل روزگار ما که تنها به برخی از احکام عبادی اسلام عمل می شود.

### آمادگی برای آزمون

ای مردم، خدای سبحان با شما عهد بسته که هرگز بر شما ستم روا ندارد. زیرا به هیچ کس ستم نمی کند، ولی قول نداده که شما را امتحان نکند، بلکه همه را امتحان می نماید. پس باید ترسید، مبادا از عهده امتحان الهی موفق بر نیاییم. لذا باید توشه بگیریم و عمل صالح

...

...

انجام دهیم تا موفقیت را همراه خویش سازیم.

خدای متعال درباره آزمون خود می فرماید: «... إِنَّ فِي ذَلِكْ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ»<sup>(1)</sup>؛ «در حقیقت، در این [ماجرا] عبرت‌هایی است، و هرچند قطعاً ما آزمایش‌کننده بودیم».

### سخنی از سید رضی رحمه الله

أما قوله عليه السلام: «كل مؤمن نومة» فإنما أراد به الخامل الذكر، القليل الشر. و المساييح: جمع مسييح، وهو الذي يسبح بين الناس بالفساد و النمام. و المذاييع: جمع مذيع، وهو الذي إذا سمع لغيره بفاحشة أذاعها و نوه بها. و البذر: جمع بذور و هو الذي يكثر سفهه و يلغو منطقته.

سید رضی رحمه الله فرموده است: منظور از «كل مؤمن نومة» در فرمایش امام علیه السلام انسان گمنام و کم‌شری است. و مساییح جمع مسیاح کسی است که برای فتنه‌انگیزی و سخن‌چینی میان مردم می‌کوشد. و مذاییع جمع مذیاع کسی است که اگر بشنود کسی مرتکب فحشا و گناهی شده آن را در میان مردم منتشر می‌سازد و همانند کسی که بذر می‌پاشد، آن را میان مردم می‌پراکند. و بذر جمع بذور کسی است که گفتارش آمیخته به نادانی و بیهوده‌گویی است.

ص: 174

### اشاره

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَ لَا يَدْعِي نُبُوَّةً وَ لَا وَحِيًّا، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاةٍ، يَسُوفُهُمْ إِلَى مَنْجَاتِهِمْ، وَ يُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزَلَ بِهِمْ، يَحْسِرُ الْحَسِيرُ (1)، وَ يَقِفُ الْكَسِيرُ (2)، فَيُقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ، إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ، حَتَّى أَرَاهُمْ مَنْجَاتِهِمْ (3)، وَ بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ (4)، فَاسْتَدَارَتْ رِحَاهُمْ، وَ اسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که گزیده ای از آن با اختلاف در عبارات پیش تر بیان شد

### دورنمای عصر رسالت

و اما بعد، خدای سبحان محمد صلی الله علیه و آله را زمانی به رسالت برانگیخت که هیچ عربی توان نداشت کتاب آسمانی را به طور صحیح بخواند. چون کتاب های آسمانی پیشینیان که در دست مردم بود به دلیل تحریف گسترده، در خور اعتماد نبود.

و هیچ کس ادعای نبوت و دریافت وحی از سوی خدای متعال نداشت. منظور امام علیه السلام آن است که مردم در گمراهی و نادانی به سر می بردند، زیرا وحی آسمانی یا بوسیله پیامبر یا جانشین او و یا از طریق کتاب آسمانی سالم و تحریف نشده به مردم می رسد و قبل از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ يك از اینها وجود نداشت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با نیروهای مؤمن و پیروان مؤمن خود با کافران جنگید و آنها را به سمت نجاتشان پیش راند و چنان آنها را به سرعت می برد تا قبل از رسیدن مرگ، به ایمان

ص: 175

1- حسیر: از حسر فلان گرفته شده، یعنی درمانده و کوفته. پس يحسر الحسیر؛ افراد درمانده را به کمال می رساند.

2- کسیر: کسی که برخی از اندامش شکسته است.

3- منجاة: مصدر میمی، به معنای نجات است.

4- محلّة: جایگاه شایسته.

...

...

و عمل صالح روی بیاورند و قبل از تهذیب نفس و تزکیه روح به دام مرگ نیفتند. پس گویی آن حضرت از مرگ پیشی می گرفت تا مردم را بریابد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که از عمل اخروی بازمانده بود کامل می گردانند و همپای دست و پا شکسته حرکت می کرد (یعنی این طور نبود که فقط گلیم خود را از آب بکشد، بلکه به فکر عقب افتادگان از وادی معنویت نیز بود).

آن قدر پیامبر صلی الله علیه و آله پایه پای آنها آمد و صبر کرد تا آنها را به هدف والا، که ایمان و عمل صالح است رساند. یعنی افراد ضعیف الایمان و یا بدکردار که از حرکت در مسیر اهل ایمان و رسیدن به سعادت ناتوان بوده اند با صبر و مدارای آن حضرت به کاروان اهل ایمان می پیوستند. امام علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به کاروانسالاری تشبیه نمود که حال افراد ناتوان و بیمار را ملاحظه می کند تا در راه نمانند و نابود نشوند، مگر کسانی که به خیر و سعادت آنها هیچ امیدی نبود و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در آنها بی تأثیر بود و به دشمنی با آن حضرت پرداخته بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به حال خود رها فرمود و از باب قاعده ادبی مجاز بالمشارفه (1) آنها را هلاک شده دانست.

آن قدر پیامبر صلی الله علیه و آله بردباری و مقاومت نشان داد تا راه نجات را به آنان نشان داد و آنها را به جایگاه شایسته خودشان رسانید و در آن جای داد.

پس سنگ آسیابشان به چرخش در آمد و نیزه پیروزشان استقامت و راستی یافت. این دو تعبیر، کنایه از زندگی آرام و مرفه و غلبه بر دشمن است، زیرا وقتی آسیاب به حرکت درآید با تأمین غذا و نیازهای زندگی، رفاه انسان را نیز به همراه دارد و چون نیزه راست باشد می توان بر دشمن پیروز شد، به خلاف نیزه کج که نمی توان با آن بر دشمن پیروز شد.

ص: 176

---

1- مجاز بالمشارفه: کسی یا چیزی را که در شرف يك حالت یا کاری است مجازاً به آن کار نسبت می دهند. مثلاً انسان در حال جان دادن را میت و دیوار در حال تخریب را ویرانه می نامند. اینجا نیز چون کافران در شرف هلاکت بودند، امام علیه السلام آنها را هلاک شده خواند.

وَ اِيْمُ اللّٰهِ (1)، لَقَدْ كُنْتُ مِنْ سَاقَتِهَا (2) حَتَّى تَوَلَّيْتُ (3) بِحَذَائِرِهَا (4)، وَ اسْتَوْسَقْتُ (5) فِي قِيَادِهَا، مَا ضَعُفْتُ، وَلَا جَبُنْتُ، وَلَا خُنْتُ، وَلَا وَهَنْتُ. وَ اِيْمُ اللّٰهِ، لَا اَبْقُرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّى اُخْرِجَ الْحَقَّ مِنْ خَاصِرَتِهِ!

...

### امام عليه السلام این گونه بود

به خدا سوگند، من در ساقه و تنه اصلی لشکر کفر بودم. یعنی در مرکز لشکر کفر علیه آنها می جنگیدم و دل به درون سپاه می زدم، تا آنگاه که سرانجام تمام آن لشکرها متلاشی شد و تمام قریش به رهبری و امر و نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله گردن نهاد.

من در هنگام جنگ در راه پیروزی اسلام هرگز گرفتار ضعف بدنی و روحی و ایمانی نشدم. لذا نه تبلی نشان دادم و نه لحظه ای ترسیدم و نه خیانت کردم و نه سستی به خرج دادم. وهن (سستی) اعم از ضعف است، چون گاهی انسان از يك کاری شانه خالی می کند در عین حال که ضعف بدنی ندارد.

و به خدا سوگند، باطل را می شکافم و حق را از پهلوی آن بیرون می کشم. این سخن امام علیه السلام گویای این مطلب است که باطل خود را به صورت پیوسته و غلافی بر روی حق کشانده و حضرتش با شکافتن آن، حق را آشکار می کرد. مقصود امام آن است که در حال حاضر آن گونه ام که در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله بی پروا از باطل که خود را در پوشش حق پنهان کرده بود، از حق دفاع می کردم و از باطل کاران که به جنگ حق آمده بودند هیچ هراسی به دل راه نمی دادم.

ص: 177

- 1- و ايم الله: سوگند به خدا.
- 2- كنت من ساقتها: بودن در ساقه و پایانه لشکر، کنایه از راندن تمام لشکر دشمن است، نه اینکه تنها به تارومار کردن بخشی از لشکر اکتفا شود.
- 3- تولت: منهزم و متواری شد و به جهت جماعت یا ستون و جز آن به صیغه تأنیث آمده است.
- 4- حذافیر: تمام و کامل.
- 5- استوسقت: همگی گرد آمدند.

...

...

### سخنی از سید رضی رحمه الله

وقد تقدم مختار هذه الخطبة إلا أنني وجدتها في هذه الرواية على خلاف ما سبق من زيادة و نقصان، فأوجبت الحال إثباتها ثانية.

سید رضی رحمه الله می فرماید: گزیده این خطبه قبلاً ذکر گردید، ولی چون در این روایت دیدم که از لحاظ کم و زیاد [الفاظ و عبارات] با خطبه پیشین اختلافی دارد لازم دیدم مجدداً آن را بنگارم.

ص: 178

حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَهِيدًا وَبَشِيرًا وَنَذِيرًا، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً، وَأَطَهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْمَةً (1)، وَ أَجْوَدَ الْمُسْتَمَطَّرِينَ (2) دِيمَةً (3).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و هشدار به بنی امیه و موعظه مردم

مردم در ظلمات نادانی و خرافه پرستی به سر می بردند تا آنکه خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان شاهد، مژده دهنده و هشدار دهنده برانگیخت. او شاهد رفتار و اعمال آنها بود و مؤمنان و اهل طاعت را به پاداش مژده می داد و مخالفان را از کیفر می ترساند.

حضرتش در خردسالی از لحاظ صداقت و پاکزادگی و خانواده و اصالت، بهترین مردم، و در بزرگسالی از حیث ارجمندی برترین آنان بود. زیرا هیچ گاه گناه و خلاف عفتی مرتکب نشد، چنان که کهنسالان دوره جاهلیت، بی پروا خود را به گناه می آلودند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله زیباترین اخلاق را داشت و به اخلاق پاک آراسته، و از رذایل پیراسته بود و ابر وجودش بیشترین باران را سخاوتمندانه می بارید. یعنی در سخاوتمندی و دهش به نیازمندان از همه سخاوتمندتر و دهنده تر بود. برخی در توصیف واژه «دیمه» گفته اند: دیمه باران بی رعد و برق است؛ و بهترین ابر آن است که چنین باشد. در این کلام علوی انسان خاکسار و فروتن به این ابر تشبیه شده. نیز ممکن است به این دلیل که عطای پیامبر صلی الله علیه و آله بدون آزار و منت و یا پنهانی و بی هیاهو بوده به این باران تشبیه شده است.

ص: 179

1- شیمه: خو، اخلاق.

2- مستمطر: ابری که مردم انتظار بارش از آن دارند.

3- دیمه: ابر.

فَمَا أَحْلَوْلْتُ (1) لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَدْنِهَا، وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ أَخْلَافِهَا (2)، إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوهَا جَائِلًا خَطَامُهَا (3)، فَلِقَاءَ وَصِينِهَا (4)، قَدْ صَارَ حَرَامُهَا عِنْدَ أَقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السُّدْرِ الْمَخْضُودِ (5)، وَحَلَالُهَا بِعَيْدٍ غَيْرِ مَوْجُودٍ، وَصَادَفْتُمُوهَا وَاللَّهُ ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَى أَجَلٍ مَعْدُودٍ. فَالْأَعْرَاضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ (6)، وَأَيْدِيكُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ، وَأَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ، وَسُيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ، وَسُيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ.

...

### کیفیت دستیابی بنی امیه به حکومت و دنیا

ای بنی امیه، زمانی دنیا در کام شما شیرین و گوارا گردید و شما توانستید از پستان دنیا شیر کامروایی بدوشید، که در زمان عثمان شتر دنیا را بدون سوار و بی مهار و بی پالان، رها یافتید. در این کلام علوی دنیا به شتری تشبیه شده که سواره ای ندارد تا مهارش را بکشد و آن را به جایی که خود می خواهد ببرد. نیز پالان آن آزاد و رهاست و کسی بر آن سوار نشده تا پالانش را محکم بسته باشد. خلاصه آنکه، شما بنی امیه حکومت و قدرت را با زحمت و رنج مانند رسول الله صلی الله علیه و آله به دست نیاوردید؛ بلکه زمانی به آن دست یافتید که بی صاحب بود و کسی در تصاحب آن ادعایی نداشت و آماده بود که آن را زین و مهار کنید و بر آن سوار شوید. و عثمان نیز نسبت به حکومت بی توجه بود. لذا هر حيله گر فرصت طلبی توانست در دستیابی به آن موفق شود.

لذت های حرام و نامشروع دنیایی نزد مردمانی، چون عثمان و هوادارانش همانند درخت سدری می نمود که شاخه هایی دارد فروهشته از سنگینی میوه. ولی حلال آن دور

ص: 180

1- إحلولت: شیرین شد.

2- أخلاف: جمع خلف، یعنی نوك پستان شتر.

3- خطام: ریسمانی که بمنزله مهار در بینی شتر قرار می دهند.

4- وصین: ریسمانی که از زیر شکم شتر به پالان و زین آن بسته می شود.

5- مخضود: درختی بی خار که زیر بار سنگین میوه شاخه های آن به زمین نزدیک شده باشد. سدر درخت کنار است که در مناطق نیمه گرمسیری می روید. میوه کنار کوچک و هسته دار است.

6- شاغرة: فارغ و خالی.



...

...

از دسترس آنها قرار داشت، نه اینکه اصلاً وجود نداشت، بلکه آنها تمایلی به آن نداشتند [ این کلام امام علیه السلام بیانگر آن است که ] دنیا آمیزه ای از حلال و حرام است و چون لذت های حرام برای بنی امیه گوارا و دل چسب بود، دسترسی به آن نیز آسان و راحت شد، زیرا اگر لذت حرام و نامشروع، برای کسی دلپذیر شود، بی پروا به آن دست می یابد، به خلاف کسی که از حرام پرهیز می کند که دسترسی به آن نه از آن جهت که وجود ندارد، بلکه از آنرو که این انسان شرافتمند قلباً مایل نیست آن را مرتکب شود، دسترسی به آن نیز دشوار می باشد.

و شما [ ای بنی امیه، ] به خدا سوگند که دنیا را به سان سایه ای گسترده یافتید. یعنی به لذت های فراوان دنیوی دست یافتید، ولی ماندگار و جاودان نیست، بلکه تا زمانی معین و محدود خواهد بود، زیرا طبیعت دنیا فنا و زوال پذیری است.

بنابراین، صحنه برای شما بی رقیب ماند و دست تطاول شما در آن باز است. هیچ کس در برابر شما از آن دفاعی نکرد و دست شما در حکومت دنیایی باز ماند؛ چون عثمان به شما اختیارات بی حساب و کتاب داد.

و دستان رهبران الهی در جلوگیری از شما بسته بود. باری، عثمان، دست عالمانی چون امیر مؤمنان علیه السلام و اصحاب آن حضرت، مانند ابوذر را برای پیشگیری از رفتارهای ظالمانه و غیر مسئولانه شما کوتاه کرده بود.

و شمشیرهای شما بر سر آنها مسلط بود. یعنی خلیفه به شما قدرت بخشیده بود و می بایست رهبران الهی از شما پیروی کنند و شما بر آنها حکومت کنید.

در مقابل، شمشیرهای آنها در برابر شما در نیام بود و نمی توانستند شما را بر جای خود نشانند و از حرمت شکنی های شما نسبت به احکام خدا و غوطه ور شدن تان در لذت های حرام جلوگیری کنند.

أَلَا-إِنَّ لِكُلِّ دَمٍ ثَأِيرًا، وَ لِكُلِّ حَقٍّ طَالِبًا، وَإِنَّ الثَّأِيرَ فِي دِمَائِنَا كَالْحَاكِمِ فِي حَقِّ نَفْسِهِ، وَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا يُعْجِزُهُ مَنْ طَلَبَ، وَلَا يَفُوتُهُ مَنْ هَرَبَ. فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ، يَا بَنِي أُمِّيَّةَ، عَمَّا قَلِيلٍ لَتَعْرِفَنَهَا فِي أَيِّدِي غَيْرِكُمْ وَ فِي دَارِ عَدُوِّكُمْ!

...

## فرجام بنی امیه

### اشاره

آگاه باشید که هر خونی خونخواهی، و هر حقی حق طلبی دارد. امام علیه السلام در این بخش از خطبه به تهدید بنی امیه پرداخت و کیفر الهی را درباره آنان یادآور شد. می فرماید: آگاه باشید که هر خون به ناحق ریخته ای، سرانجام انتقام گیرنده ای دارد تا از خونریزان انتقام بگیرد، و هر حق از بین رفته ای، طالبی دارد تا آن را بگیرد.

انتقام گیرنده خون های [به ناحق ریخته] ما که شما در جنگ های صفین و جمل و نهروان ریختید، آن گونه داوری خواهد کرد که می خواهد حق خود را بگیرد، و او بی تردید خدای متعال است که در انتقام و خونخواهی هرگز کوتاهی و مسامحه نمی کند؛ چون انتقام خون اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنها - که مجریان اوامر الهی اند - حق خدا به شمار می آید. خدایی که اگر بخواهد کسی را [به کیفر] بگیرد، هیچ کس نمی تواند با فرار یا تکیه بر قدرت، او را ناتوان سازد و با گریختن از دست او رهایی یابد.

ای بنی امیه، به خدا سوگند که به زودی این دنیا را در دست دیگران و [قدرت را] در خانه دشمنان تان خواهید یافت، یعنی به زودی حکومت به دست مختار و مصعب و بنی عباس و علویان و امثال آنها خواهد افتاد.

أَلَا وَإِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَفَذَ فِي الْخَيْرِ طَرْفُهُ! أَلَا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّدْكَيرَ وَقِبْلَةَ! أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَصْبِحُوا(1) مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعْظِ مُتَعِظًا، وَامْتَا حُوا(2) مِنْ صَمَوِعَيْنِ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدْرِ. عِبَادَ اللَّهِ، لَا تَرْكَنُوا إِلَى جَهَالَتِكُمْ، وَلَا تَتَّقَادُوا لِأَهْوَائِكُمْ، فَإِنَّ النَّازِلَ بِهَذَا الْمَنْزِلِ نَازِلٌ بِشَفَا(3) جُرْفٍ(4) هَارٍ(5)، يَنْفُلُ الرَّدَى عَلَى ظَهْرِهِ مِنْ مَوْضِعٍ إِلَى مَوْضِعٍ، لِرَأْيٍ(6) يُحْدِثُهُ بَعْدَ رَأْيٍ، يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا لَا يُلْصِقُ، وَيُقَرِّبَ مَا لَا يَتَقَارَبُ!

...

## بیناترین و شنواترین انسان ها

آگاه باشید که بیناترین چشم ها، چشمی است که در خیر بنگرد و نفوذ کند. گویا بینایی انسان پرتوی است که از چشم خارج می شود. پس اگر این پرتو در خیر نفوذ کند، پرنور و اگر در شرّ فرو برود و صاحب آن به بدی بنگرد و قصد شرّ داشته باشد، کم نور و ضعیف خواهد بود. این مطلب به منظور تشویق انسان ها به نگرستن در خوبی ها و اراده نیکی و حق است و اینکه از بدی ها و باطل روی برتابند.

آگاه باشید که شنواترین گوش ها گوشی است که تذکرات و مواعظ را بشنود و آنها را بپذیرد و به آنها عمل کند.

## مواعظ سودمند

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به موعظه و ارشاد مردم پرداخته، می فرماید:

ای مردم، از شعله چراغ واعظی که به پند خود عمل می کند روشنایی بگیرید، زیرا زمانی به سخن کسی می توان اطمینان یافت که به گفته های خود عمل کند.

ص: 183

1- استصبحوا: چراغ و روشنایی بخواهید.

2- امتا حوا: آب بکشید، از امتاح به معنای آب کشید است.

3- شفا: سمت وادی و رودخانه و کناره های آنها.

4- جرف: محلی که سیل و امثال آن جاری می شود و آن جا را صاف می کند؛ ساحل هموار رودخانه ها.

5- هار: اصل آن هاری، یعنی ویران یا در شرف ویرانی.

6- لرأی: «ل» در لرأی متعلق به یرید است.

...

...

و از چشمه زلال پیراسته از تیرگی ها برگیرید (سیراب شوید). منظور آن است که از حلم و بردباری وجود مقدس آن حضرت که مانند چشمه زلال است باید استفاده کنند.

ای مردم، به نادانی خویش تکیه نکنید، بلکه در صدد کسب علم باشید، و بر اساس نادانی حرکت [و زندگی] نکنید.

و از هوس ها و نفسستان پیروی ننمایید تا مبادا هر جا که خواهد شما را سوق دهد. زیرا کسی که در کوی هوای نفس اتراق کند مانند کسی است که بر لبه پرتگاه ایستاده و در آستانه سرنگونی قرار گرفته است [و چنان است که] هلاکت را بر پشت خود نهاده و از این سوی به آن سوی می برد. یعنی موجب گمراهی مردم می شود، زیرا در هنگام ریزنی و مشورت دهی، دیگران را نیز به گمراهی می کشاند بنابراین، هم خود هلاک شده می شود و هم دیگران را به هلاکت می کشاند.

چنین فرد نادان و گمراهی می خواهد با آراییی که پیاپی بدان می رسد، امور نامربوطی را به هم پیوند دهد و بین چیزهای پراکنده ای که باهم هیچ تناسبی ندارند سنخیت و همسانی ایجاد کند؛ زیرا جاهلان علت و معلول و اسباب و نتایج را نمی شناسند، بلکه مشتی افکار و تصورات جاهلانه را جمع می کنند تا به هم پیوند دهند، و چون جایگاهی در عرصه علم ندارند، هر روز برای سخنان خود توجیهی می بافند. مثلاً کسانی که به جهان می نگرند ولی از حقیقت و واقعیت آن اطلاع کافی ندارند، گاهی می گویند: جهان هستی بر اثر تصادف و اتفاق به وجود آمده، و گاهی بر آنند که بر اثر اجتماع غبار و مه پدید آمده است، و گاهی می گویند: از هوا به وجود آمده، یا اینکه مانند داروین نظریه پردازی می کنند که، قائل به سنخیت میان انسان و میمون شده است، در حالی که هیچ سنخیتی میان این دو وجود ندارد.

قَالَ اللَّهُ (1) أَنْ تَشْكُوا إِلَيَّ مَنْ لَا يُشْكِي (2) شَجْوَكُمْ (3)، وَلَا يَنْقُضُ بَرَّيْهِ مَا قَدْ أُبْرِمَ لَكُمْ (4). إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ الْإِمَامَ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّي: الْأَعْبَالُ فِي الْمُوعِظَةِ، وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْأَعْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَيَّ مُسْتَحَقِّهَا، وَإِصْدَارُ السُّهُمَانِ (5) عَلَيَّ أَهْلِهَا. فَبَادِرُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِ تَصْوِيحِ (6) نَبِيِّهِ، وَمِنْ قَبْلِ أَنْ تُشْغَلُوا بِأَنْفُسِكُمْ عَنْ مُسْتَتَارِ (7) الْعِلْمِ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَنَاهَوْا عَنْهُ، فَإِنَّمَا أَمْرُكُمْ بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي.

...

پس خدا را خدا را در نظر بگیرید و به کسی که نمی تواند نیاز شما را برآورد و با فکر خود مشکل شما را حل کند، شکایت (عرض نیاز) نکنید. منظور حضرت آن است که در حل مشکلات و رفع نیاز تنها به حضرتش مراجعه شود و برای اینکه بفهماند مراد، ارجاع اموری خاص به وجود شریف خود می باشد، نه تمام کارها، می فرماید:

بدانید که وظیفه امام انجام دادن رسالتی است که خدا بر عهده او گذارده و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را آشکار فرموده است. [و آن وظیفه عبارت است از] بیان و موعظه سودمند به مردم و خیرخواهی کردن برای آنان - به گونه ای که خود را در ارشاد آنان به زحمت بیندازد - زنده کردن سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اجرای حدّ بر مجرمان و گناه کارانی که مستحق حدود الهی هستند و پرداخت سهمیه و حقوق از بیت المال به مستحقان آن.

بنابراین تنها در این موارد است که باید به امام علیه السلام مراجعه کرد و نه دیگران؛ اما سایر امور از وظایف امام علیه السلام نیست، لذا اعتراض امام علیه السلام به این است که مردم در این امور خاصّ امام، به دیگران مراجعه می نمایند. ناگفته نماند که پنج وظیفه پیش گفته، به گونه ای

ص: 185

1- الله الله: منصوب به فعل مقدّر اذکروا یا خافواست، یعنی یاد بیاورید خدا را، یا بترسید از خدا.

2- یشکی: از ایشکاء به معنای رفع نیاز و حاجت.

3- شجو: حاجت و درخواست.

4- ابرم لكم: مشکلی که برای تان پیش آمده گویا مانند فتیله پیچیده ای است که نیاز به باز کردن دارد تا از آن رها شوید.

5- سهمان: جمع سهم، یعنی بهره و نصیب.

6- تصویح: خشکیدن.

7- مستتار: مصدر میمی از إثارة العلم، به معنای اظهار نمودن علم گرفته شده. پس گویا علم در عالم مخفی است و با سؤال پرسشگران آشکار می گردد. پس مستتار، یعنی آشکار کننده علم.

...

...

شامل تمام ابعاد و امور دنیوی و دینی می شود. مثلاً پرداخت سهمیه و حقوق نیازمندان شامل مصالح کلی حتی آسفالت خیابان ها نیز می گردد، چون شهروندان نیازمند آند و ... .

پس قبل از آنکه چشمه علم با مرگ صاحبش بخشکد و قبل از آنکه از منبع علم بازمانده و به خود مشغول شوید، برای کسب علم بشتابید. منظور امام این است که از وجود مقدّس امام بهره علمی بگیرید، قبل از آنکه از آن محروم شوید.

و از ارتکاب عمل ناشایست بازایستید و دیگران را نیز از آن بازدارید، چون شما وظیفه دارید پس از دوری جستن از منکرات، دیگران را نیز بازدارید، و پرواضح است که زمانی امر و نهی در دیگران تأثیر می گذارد که انسان خود بدان پایبند باشد، چنان که خدای سبحان می فرماید: «... لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»<sup>(1)</sup>؛ «چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی بگوئید و انجام ندهید». و نیز می فرماید: «... قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا...»<sup>(2)</sup>؛ «خودتان و کسانتان را حفظ کنید». می بینیم که خدای متعال حفظ نفس از انحراف را بر حفظ خانواده مقدم داشته است. شاعر می گوید:

لا تَنهَ عن خلق و تأتي مثله \*\*\* عار عليك إذا فعلت عظيم

مبادا از کاری و رفتاری بازداری و [لی] خود همان کنی؛ که [گفتن و عمل نکردن] برای تو ننگی است بس بزرگ.

ص: 186

---

1- سوره صف، آیه های 2 و 3.

2- سوره تحریم، آیه 6.

## و من خطبه له عليه السلام و فيها فضل الإسلام و فضائل الرسول صلى الله عليه و آله و لوم أصحابه

### اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْأِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْكَانَهُ عَلَى مَنْ غَالَبَهُ، فَجَعَلَهُ أَمْنًا لِمَنْ عَلِقَهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَنُورًا لِمَنْ اسْتَبْصَأَ بِهِ، وَفَهْمًا لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبًّا لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَتَبْصِيرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَطَّ، وَنَجَاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَكَّلَ، وَرَاحَةً لِمَنْ فَوَّضَ، وَجَنَّةً لِمَنْ صَبَرَ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره برتری اسلام و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزنش اصحاب خود

### ویژگی های دین مبین اسلام

حمد و ستایش خدایی را سزااست که اسلام را تشریح فرمود و آن را روش زندگی و قانون حیات بشری قرار داد. سپس راه های ورود به اسلام را آسان نمود و عسرو حرج و احکام ضروری را - جز در موارد ضرورت که خیر آن بیشتر از ضرر آن است، مثل جهاد و امثال آن - به فضل و احسان خود از آیین اسلام برداشت.

و پایه های اسلام را در برابر کسانی که می خواهند نابودش کنند، محکم و استوار ساخت تا هیچ کس نتواند با آن بستیزد؛ احکام اسلام چنان از قدرت و استحکام برخوردار هستند که هیچ کس نمی تواند آنها را بی اعتبار کند. یا اینکه مراد حضرت از ارکان اسلام، حکومت اسلامی است که هیچ کسی را یارای چیرگی بر آن نیست.

و اسلام را برای کسانی که به آن تمسک جویند، محل امن قرار داد.

و جایگاه سلامت از شرور دنیوی و اخروی و مایه سعادت است برای کسی که داخل

...

...

در آن گردد. این حکم طبیعی اسلام است و منافاتی ندارد که این کلی بر برخی از افراد منطبق نباشد، چنان که پزشک می گوید: فلان دارو مقوی است. این جمله اشاره به طبیعت این دارو دارد و منافاتی ندارد که برای برخی از مزاجها مقوی نباشد.

و برای آن که بخواهد در استدلال و احتجاج بر حریفش غلبه کند، حجّت و برهان است.

و نیز شاهی است بر حقانیت مسلمانی که به مدد آن با مخالفان خود به مخاصمه می پردازد و برای دیدگاه خود از اسلام دلیلی می آورد، زیرا احکام آن قدرتمند و مطابق با واقع است.

و نوری است برای کسی که بخواهد از تاریکی جهل و نادانی وارهد، زیرا اسلام او را به خیر و صلاح ارشاد و هدایت می کند.

و اسلام برای کسی که طالب فهم و تعقل باشد، موجب فهم و درک حقیقی اشیا خواهد بود، چون اسلام خطوط کلی هستی و حیات را تبیین نموده است.

و خردی است برای انسان اندیشمند؛ یعنی همان طور که انسان، با عقل خود اشیا را درک می کند، با اسلام نیز می تواند حقایق را بفهمد؛ بنابراین، اسلام مانند عقل، ابزاری است برای ادراک بهتر.

و نشانه و دلیلی است برای انسان هوشمندی که با کمک دلایل، امور ناپایدار را درک می کند. پس انسان می تواند به وسیله اسلام از امور آینده مطلع شود.

و برای کسی که می خواهد کار مهمی انجام دهد، و نتیجه کار را نمی داند، مایه بصیرت است؛ زیرا اسلام نتایج منطقی را - که بر پایه مقدمات منطقی استوارند - روشن می کند.

و برای پندگیران مایه عبرت است، زیرا معارف اسلام دربردارنده گزارش های تاریخی و حکایاتی است که موجب عبرت هستند.



...

...

و برای کسی که اسلام را تصدیق کرده و بر اساس آموزه های آن عمل کند راه نجاتی است، که مشکلات این جهانی و آن جهانی او را حل می کند.

و موجب اعتماد و آرامش است برای کسی که به آن اعتماد داشته باشد، یعنی هرکه کارهای خود را به اسلام واگذار کند و آن را به عنوان روش زندگی خود انتخاب کند، اسلام هرگز به او خیانت نمی کند و او را در تنگناها نمی اندازد.

و موجب آسایش کسی است که خود را تسلیم احکام اسلام کند، زیرا چنین کسی می داند آنچه به او می رسد، یکسره خیر و خوبی است؛ لذا احساس آرامش می کند.

و سپری است برای کسی که شکیبیا باشد، چون انسان صبور با پیروی از دستورات اسلام خود را از گرفتاری ها حفظ می کند.

ص: 189

فَهُوَ أْبْلَجٌ (1) الْمَنَاهِجِ (2)، وَ أَوْصَحُ الْوَلَانِجِ (3)، مُشْرِفٌ (4) الْمَنَارِ (5)، مُشْرِقُ الْجَوَادِّ (6)، مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ، كَرِيمُ الْمِضْمَارِ (7)، رَفِيعُ الْغَايَةِ، جَامِعُ الْحَلَبَةِ (8)، مُتَنَافِسُ السُّبْقَةِ (9)، شَدْرِيفُ الْفُرْسَانِ. التَّصَدِيقُ مِنْهَاجُهُ وَ الصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ وَ الْمَوْتُ غَايَتُهُ وَ الدُّنْيَا مِصْرٌ مَمَّازُهُ وَ الْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ وَ الْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ.

...

پس اسلام واضح ترین و نورانی ترین راه های رسیدن به زندگی سعادت‌مندانه است که از میان راه های گوناگون، مطمئن ترین پناهگاه ها را برای حفظ انسان از خطرات ارائه می کند.

مرتفع ترین نقطه روشنی بخش است که برای دیدن آخرین نقطه راه به کار می آید.

و واضح ترین و نورانی ترین جاده ها است. چراغ های اسلام یعنی احکام آن، پرفروغ اند و راه سعادت را برای پویندگان آن روشن می کنند.

پرورشگاه های آن ارجمندند و باعث کرامت هستند و اگر کسی در سایه اسلام پرورش یابد، گوی سبقت را از همگی خواهد ربود. این جمله کنایه از آن است که انسان در مکتب اسلام خود را به گونه ای تربیت می کند که در نیل به سعادت بر همه پیشی خواهد گرفت.

هدف اسلام بسیار والاست، زیرا هدف آن، سعادت دنیایی و آخرتی انسان و دستیابی او به والاترین اهداف می باشد.

تمام گونه های سعادت را در خود جمع کرده است تا انسان را بر مشکلات پیروز کند.

جایزه ای که برای برندگان خود مقرر فرموده، بسیار نفیس و گرانبه است، زیرا برای نیل

ص: 190

1- ابلج: درخشان تر، از ماده بلج.

2- مناهج: جمع منهج، یعنی راه.

3- ولانج: جمع ولیجه، یعنی جایی که انسان وارد آن می شود تا از خطرات محفوظ بماند.

4- مشرف: مکان مرتفع که موجب می شود انسانی که بر آن قرار گرفته همه جا را ببیند.

5- منار: محل گذاردن روشنایی و نور برای روشن کردن راه، چراغخانه.

6- جواد: جمع جادّة، به معنای راه واضح و بدون سنگلاخ.

7- مضمار: محل پرورش و تربیت اسب مسابقه.

8- حلبه: اسب هایی که از جاهای مختلف جمع می شوند تا غلبه و پیروزی حاصل شود همان گونه که شیر در پستان جمع شده و آماده دوشیدن می باشد. و جامع الحلبه بودن اسلام یعنی اینکه اسلام تمام راه های سعادت را در خود جمع نموده تا او را بر مشکلات غالب کند.

9- سبقة: جایزه تعیین شده برای برنده میدان مسابقه.

...

...

به سعادت، آدمیان را به میدان مسابقه می کشاند و جایزه آن را رسیدن به بهشت قرار داده است و این، جایزه بسیار گرانبهائی است که انسان ها برای کسب آن به مسابقه می پردازند.

شرکت کنندگان در این مسابقه، بسیار گرامی هستند، یعنی کسانی که در این میدان وارد می شوند، مسابقه شرافت و بزرگواری می دهند، زیرا برای رسیدن به گرامی ترین جوایز، برگزار شده است.

تصدیق و پذیرش خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام راه ورود به اسلام است [، زیرا تا انسان این سه را نپذیرد در راه اسلام ناب وارد نشده است].

و انجام دادن اعمال شایسته چراغ روشنگر این راه هستند تا انسان را به سعادت رسانند زیرا اعمال صالح باعث روشنایی راه حق می شوند، نه چراغ های شناخته شده برای همه.

و مرگ، پایان خط آن است. چون در اسلام عمل با مرگ پایان می پذیرد، و تا انسان زنده است باید عمل صالح انجام بدهد.

و دنیا محل تربیت و پرورش انسان است که تا در دنیا وجود دارد باید عمل کند، نه مانند اسب که چند روزی تیمار می شود تا در مسابقه برنده شود.

و قیامت محل گرفتن جایزه اسلام، یعنی کسب بهشت الهی است، و کسانی که در دنیا به احکام دین عمل کرده اند در سرای دیگر به جایزه دست خواهند یافت(1).

ص: 191

---

1- ممکن است که این جملات در حقیقت تفسیر جملات پیشین باشد، نه جمله های استینافی.

حَتَّى أَوْرَى قَبْسًا لِقَابِسٍ، وَأَنَارَ عِلْمًا لِحَابِسٍ فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبِعِيثِكَ (1) نِعْمَةً، وَرَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً. اللَّهُمَّ اقْسِمْ لَهُ مَقْسَمًا مِنْ عَدْلِكَ، وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ. اللَّهُمَّ أَعْلِ عَلِيَّ بِنَاءِ الْبَنَانِ بِنَاءَهُ! وَأَكْرِمِ لَدَيْكَ نُزُلَهُ، وَشَرِّفْ عِنْدَكَ مَنَزَلَتَهُ، وَآتِهِ الْوَسِيلَةَ، وَأَعْطِهِ السَّنَاءَ وَالْفَضِيلَةَ، وَاحْشُرْنَا (2) فِي زُمْرَتِهِ غَيْرَ خَزَايَا (3)، وَلَا تَادِمِينَ، وَلَا تَاكِبِينَ، وَلَا نَاكِبِينَ، وَلَا ضَالِّينَ، وَلَا مُضِلِّينَ، وَلَا مَفْتُونِينَ.

...

بخشی از این خطبه درباره شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای جویندگان نور هدایت، شعله ای از نور برافروخت. یعنی آن حضرت، برای جویندگان حق و سعادت، احکام نورانی اسلام را آشکار ساخت.

و آتشی بر سر بلندی برافروخت تا آن کس که به سبب ره گمکردگی دچار سرگشتگی شده و مرکبش از رفتن بازمانده است، با دیدن آن فروغ، راه خود را دوباره بیابد؛ زیرا در میان عرب رسم بود که در پایان روز آتشی بر سر بلندی می افروختند تا اگر کاروان یا مسافری راه را گم می کرد، با دیدن آن آتش، راه خود را بیابد. امام علیه السلام با این سخن، جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرگشتگان جاهلیت را چنین تشبیه فرموده است.

[خدایا،] وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله امین تو بود، و آنگاه که تو به او اعتماد کردی و دین و راه خود را به او دادی تا به مردم برساند، در امانت هرگز خیانت نکرد و اوامر و نواهی تو را به خوبی اجرا نمود. و در روز قیامت نیز گواه و شاهد تو بر افرادی است که پیرو و تابع مکتب و آئین هستند، چنان که در قرآن می فرماید: «...وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» (4)؛ «و پیامبر بر شما گواه باشد».

ص: 192

1- بعیث: مبعوث شده، برانگیخته شده.

2- احشُرنا: از حشر به معنای جمع است یعنی ما را گرد آور.

3- خزایا: جمع خزیان، یعنی کسی که به واسطه ارتکاب عملی شرمنده و رسوا گردد.

4- سوره بقره، آیه 143.

...

...

و پیامبر صلی الله علیه و آله نعمت توست که برای بشریت برانگیخته شد.

و به عنوان رحمت فراگیر و گسترده ای است که از سر فضل برای مردمان فرستاده ای.

### دعا برای پیامبر صلی الله علیه و آله

خدایا، برای پیامبر صلی الله علیه و آله بهره ای از عدالت خود قرار ده و پاداش اعمال او را عنایت فرما.

و از سر فضل خود و آنچه در خور آن حضرت است، خیر و احسان به او عطا فرما.

خدایا، بنای او را بر همه بناهای دیگران برتر و بالاتر گردان. منظور از بنا، دین آن حضرت است، چنان که خدای سبحان می فرماید:  
«...لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...»<sup>(1)</sup>؛ «تا آن [دین] را بر تمام ادیان پیروز گرداند».

و نزد خود از او کریمانه پذیرایی کن. و برای او در پیشگاهت منزلت و بزرگی قرار ده.

و وسایل رسیدن به خواسته هایش را بدو عنایت کن. و نور و برتری بر همگان را به او عنایت فرما.

[بار خدایا،] و ما را در شمار جماعت او محشور فرما، آن هم در حالی که شرمنده و منحرف و پیمان شکسته و گمراه و گمراه کننده و فریب خورده زر و زیور دنیوی نباشیم.

### سخنی از سید رضی رحمه الله

وقد مضی هذا الكلام فيما تقدم، إلا أننا كررناه هاهنا لما في الروایتين من الإختلاف.

سید رضی رحمه الله می فرماید: مانند این سخن پیش تر ذکر شد، ولی چون در این دو روایت اندک اختلافی وجود داشت، لذا دوباره ذکر کردیم.

ص: 193

وَقَدْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ تَعَالَى لَكُمْ مَنَزِلَةً تَكْرُمُ بِهَا إِمَاؤُكُمْ، وَتُوصَلُ بِهَا حِيرَانُكُمْ، وَيُعْظَمُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ، وَلَا يَدَ (1) لَكُمْ عِزَّةً، وَيَهَابُكُمْ مَنْ لَا يَخَافُ لَكُمْ سَطْوَةً، وَلَا لَكُمْ عَلَيْهِ إِمْرَةٌ. وَقَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مُنْقُوصَةً فَلَا تَغْضَبُون، وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمِّم (2) آبَائِكُمْ تَأْتِفُونَ (3)! وَكَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ، وَعَنْكُمْ تَصُدُّرٌ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، فَمَكَّنْتُمُ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنَرَلْتِكُمْ، وَاللَّقَيْتُمُ إِلَيْهِمْ أَرْمَتَكُمْ (4)، وَأَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ وَإِيمَ اللَّهِ، لَوْ فَرَّقَوْكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ، لَجَمَعَكُمْ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ!

...

و از همین خطبه است خطاب به یارانش

### نقش اسلام در عظمت مسلمانان

و شما ای مسلمانان به واسطه کرامت الهی و به برکت اجرای دستورات اسلام به مقام و جایگاهی رسیدید که حتی کنیزان تان نیز محترم شده اند، در حالی که سرشناسان زمان جاهلیت در خواری و بیم و ترس به سر می بردند.

و همسایگان تان با یکدیگر ارتباط دارند، که تمام اینها به برکت اسلام است، زیرا مردم را چنین فرمان داده است.

و کسانی بزرگ تان می دارند که بر آنان فضیلتی ندارید و نعمتی به آنها عطا نکردید، زیرا کفار در حالی به مسلمانان احترام می گذاشتند که مسلمانان به آنان لطف و دهشی نداشتند.

و کسانی از قدرت شما می هراسند که بر آنها هیچ گونه سلطه و حکومتی ندارید؛ زیرا انسان به طور طبیعی از دانشمندان حساب می برد، بدون اینکه از قدرت و کيفرشان ترسی داشته باشد. کافران نیز به همین دلیل از مسلمانان می ترسیدند.

ص: 194

1- ید: دست و در اینجا کنایه از نعمت است و چون ابزار عطا و دادن دست است ید گفته می شود.

2- ذمم: جمع ذمة، به معنای عهد و پیمان.

3- تأتفون: خود را بزرگ و با عظمت می بینید.

4- أزمه: جمع زمام، مهاری که حیوان را با آن می کشند.

## سرزنش اصحاب

[ای مردم،] شما می بینید که پیمان های الهی به وسیله کافران یا یاران معاویه شکسته می شود، ولی به خشم در نمی آید، آن هم در حالی که برای شکسته شدن عهد پدران تان سخت برمی آشوید و به ستیزه جویی بر می خیزید و با عهدشکنان می جنگید.

حال آنکه احکام الهی بر شما به عنوان مرجع مردم وارد می شد و مردم در این باره از شما می پرسند و شما پاسخ می دادید و در موارد اختلاف میان آنان داوری می کردید.

اما ظالمان و کسانی را که به احکام الهی عمل نمی کنند بر خود مسلط کردید و از اعتبار خود کاستید و زمام امور خود را به دست آنان دادید، در حالی که شما قبلاً رهبری آنها را داشتید (1)، و امور الهی را به آنها سپردید در حالی که پیش از این، این امور در اختیار شما بود.

[و] آنان بدون اینکه بررسی کنند و حق را بشناسند و به آن عمل نمایند، به شبهه عمل می کنند و در شهوت ها غوطه ورنند و همواره بر اساس شهوات و لذت های نفسانی، و نه آنچه خدای سبحان فرمان داده است، کار می کنند.

به خدا سوگند، اگر آنها شما را در زیر هر ستاره ای پراکنده سازند، یعنی شما را به اندازه فاصله ستارگان از یکدیگر دور کنند تا از شما رهایی یابند، بالاخره خدا شما را برای انتقام از آنها جمع خواهد نمود. طبق پیش بینی امام علیه السلام در ماجراهایی از قبیل قیام مختار و توابین برای انتقام گرفتن از امویان، همدست و همداستان شدند و گرد هم آمدند. وانگهی امام علیه السلام این مطلب را برای تقویت روحیه آنان ایراد فرمود تا برخیزند و حق خود را بگیرند.

ص: 195

---

1- این جمله نشان می دهد که منظور امام علیه السلام از گروه مقابل، اصحاب معاویه هستند نه کفار. (شارح قدس سره)

وَقَدْ رَأَيْتُ جَوْلَتَكُمْ وَأَنْجِيَا زَكُمُ عَنْ صُدُوفِكُمْ، تَحُوزُكُمْ الْجَفَاءُ (1) الطَّغَامُ، وَأَعْرَابُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنْتُمْ لَهَا مِيمٌ (2) الْعَرَبِ، وَيَأْفِيحُ (3) الشَّرْفِ، وَالْأَنْفُ الْمَقْدَمُ (4)، وَالسَّنَامُ (5) الْأَعْظَمُ، وَلَقَدْ شَفَى وَحَاوَحَ (6) صَدْرِي أَنْ رَأَيْتُكُمْ بِأَخْرَةِ (7) تَحُوزُونَهُمْ (8) كَمَا حَارُوكُمْ، وَتَزِيلُونَهُمْ عَنْ مَوَاقِفِهِمْ كَمَا أَرَأَلُوكُمْ، حَسًّا بِالنِّصَالِ (9)، وَشَجْرًا (10) بِالرَّمَاحِ (11)، تَرْكِبُ أَوْلَاهُمْ أُخْرَاهُمْ كَالْأَيْلِ الْهِيمِ (12) الْمَطْرُودَةَ، تَرْمِي عَنْ حِيَاضِهَا (13)، وَتُدَادُ عَنْ مَوَارِدِهَا! (14)

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که در یکی از ایام جنگ صفین ایراد شده است

### سرزنش اصحاب امام علیه السلام

من دیدم که شما [ای یاران من] در میدان جنگ جولان دادید و به سبب ترس از لشکریان شام از صفوف خود عقب نشینی کردید. و ظالمان و فرومایگان و عرب های بی فرهنگ

ص: 196

- 1- جفأ: جمع جافي: ظالم، از جفا یعنی ظلم است.
- 2- لهاميم: جمع لهيم، یعنی پیش قراول.
- 3- يافيح: جمع يافوخ، یعنی قسمت بالای جمجمه که استخوان جلو و پشت را جمع می کند.
- 4- الأنف المقدم: بینی جلو که کنایه از شرافت و در واقع توضیحی است برای تأکید آن معنی.
- 5- السنام: کوهان شتر که از تمام قسمت های بدن آن بالاتر است و این جا کنایه از بزرگی و عظمت می باشد.
- 6- وحاوح: جمع وحوحة یعنی صدای سینه دردناك (خس خس و ناله) در هنگام بیماری.
- 7- بأخرة: در حمله پایانی.
- 8- تحوزونهم: آنها را محاصره می کنید. از حيازت، به معنای در اختیار گرفتن است که در این صورت از هر طرف که دشمن بیاید نمی تواند فرار کند.
- 9- نصال: پیش قدم شدن در تیراندازی.
- 10- شجر: نیزه زدن.
- 11- رماح: جمع رمح، یعنی نیزه.
- 12- هيم: جمع هائمة، یعنی تشنه.
- 13- حياض: جمع حوض، محل تجمع آب، برکه، آبگیر.





...

...

شامی بر شما هجوم می آوردند. امام علیه السلام این جملات را برای سرزنش یاران خود بیان می فرماید که چگونه با ذلت در برابر لشکر شام عقب نشینی کرده اند.

این در حالی است که شما در فضیلت و شرافت پیش قراولان عرب، و قلّه نشین عظمت بودید.

و صدای خسته (غم درون) سینه ام وقتی در مان یافت که دیدم در حمله نهایی، آنها را محاصره کردید، چنان که آنها شما را محاصره کردند، و آنها را از مواضع خویش دور کردید آن سان که آنان شما را عقب راندند، در حالی که آنان را با تیر می زدید و با نیزه از پای در می آوردید.

لشکر دشمن در هنگام فرار حتی یکدیگر را لگدکوب می کردند، چنان که شترانی را از آبشخورها و گودال های آب دور کنند و بر اثر شدت تشنگی و فرار روی یکدیگر می افتند.

ص: 197

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّي (1) لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ، وَالظَّاهِرِ لِقُدُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ. خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ (2)، إِذْ كَانَتِ الرَّوِيَّاتُ لَا تَلِيْقُ إِلَّا بِذَوِي الصَّمَانِرِ، وَ لَيْسَ بِذِي صَمِيرٍ فِي نَفْسِهِ. خَرَقَ عِلْمُهُ بَاطِنَ غَيْبِ السُّتْرَاتِ (3)، وَ أَحَاطَ بِغُمُوضِ (4) عَقَائِدِ السَّرِيرَاتِ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که سخن از آینده است

ستایش و اوصاف پروردگار

حمد و ستایش خدایی را سزد که با آفرینش آفریده های خویش، وجود خود را برای آفریدگان آشکار ساخت، زیرا هر آفریده ای بر وجود آفریدگار خود دلالت دارد.

و با دلایل روشن، در قلوب انسان ها پیدا است، زیرا هر چند او را با چشم سر نمی بینند، ولی می توانند با دلیل و برهان وجود او را اثبات کنند.

خدای متعال آفریده ها را بدون درنگ و تفکر آفرید، چون نیازی به تفکر نداشت و فکر و درنگ، شایسته کسانی است که دارای قلب و اندام هستند، ولی خدا که از این چیزها منزه است به اندیشه و تدبیر نیاز ندارد.

علم خدا در باطن آنچه پنهان است رخنه کرده و پرده های غیب آن را شکافته است. و بر اندیشه های نهانی و آنچه بر قلب انسان خطور می کند و از ذهن او می گذرد احاطه دارد.

ص: 198

1- المتجلی: ظاهرکننده خویش.

2- رویه: فکر و تدبیر.

3- سترات: جمع سترة، یعنی آنچه که به وسیله آن چیزی را بپوشانند، پرده.

4- غموض: نهفتگی و ابهام.

اِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ مِشْكَاةٍ (1) الصُّبْيَاءِ، وَ ذُوْأَبَةَ (2) الْعُلْيَاءِ، وَ سُرَّةٍ (3) الْبَطْحَاءِ (4)، وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ، وَ يَنَابِيْعِ (5) الْحِكْمَةِ.

و منها: طَيِّبٌ دَوَارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ (6)، وَ أَحْمَى (7) مَوَاسِمَهُ (8)، يَصَدِّعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَّةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبِ عُمِي (9)، وَ اِذَانَ صُمَّ (10)، وَ أَلْسِنَةِ بَكْمٍ (11)، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْعَفْلَةِ، وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِأَنْوَارِ الْحِكْمَةِ، وَ لَمْ يَقْدَحُوا (12) بِزِنَادِ (13) الْعُلُومِ الثَّقَابَةِ، فَهَمُّ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، وَ الصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ. قَدْ اُنْجَابَتِ (14) السَّرَائِرُ لِأَهْلِ الْبَصَائِرِ، وَ وَصَحَتْ مَحَجَّةُ الطَّرِيقِ لِخَابِطِهَا، وَ اسْفَرَّتِ السَّاعَةُ عَنْ وَجْهِهَا، وَ ظَهَرَتِ الْعَلَامَةُ لِمَتَوَسِّمِهَا.

...

بخشی از این خطبه که در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است

خداوند، وجود پیامبر صلی الله علیه و آله را از درخت پیامبران برگزید، زیرا سلسله نسب آن حضرت به ابوالانبیاء حضرت ابراهیم علیه السلام می رسد. و از چراغدان وحی و نبوت و عالی ترین مراتب کمال و از میان سرزمین بطحا، که بهترین محل و منزل بوده آن حضرت را برگزید.

و آن حضرت را چراغ تاریکی ها قرار داد و به مأموریتی گمارد که نیاکانش بدان گمارده شده بودند، زیرا حضرتش همانند آنها چراغ هدایت بود که راه مردم را در جاهلیت روشن

ص: 199

1- مشکاة: ظرفی که در آن چراغ می گذارند. اضافه مشکاة به ضیاء اضافه بیانیه است، یعنی نور وحی و نبوت از آن چراغ می درخشید.

2- ذُوْأَبَةُ: پیشانی.

3- سُرَّة: وسط و میان.

4- بَطْحَاء: سرزمین مسطح که در اینجا مراد مکه است.

5- یَنَابِيْع: جمع ینبوع، به معنای چشمه.

6- مَرَاهِم: جمع مرهم: دارویی که برای امراضی چون دمل به کار می رود، هرچند لفظ مرهم در فارسی مصطلح است.

7- أَحْمَى: آتش افروخت.

8- مَوَاسِم: جمع میسم، یعنی ابزاری که با آن اندام بیمار را داغ می کنند تا ریشه بیماری بسوزد.

9- عُمِي: جمع أعمی، یعنی نابینا.

10- صُمَّ: جمع أصم، یعنی ناشنوا.

11- بَكْم: جمع أبکم، یعنی گنگ.

12- يَقْدَحُوا: از قلع گرفته شده و به معنای زدن سنگ بر سنگ برای روشن کردن آتش است.

13- زناده سنگ چخماق.

14- إنجابت: آشكار شد.

...

...

می کرد. و منابع حکمت و سرچشمه علم بود. منظور امام علیه السلام این بود که آنها بسان چشمه جوشان حکمت بودند که آنچه مردم را به سعادت هدایت می کرد از وجود آنها برمی خاست.

و در بخش دیگر این خطبه چنین آمده است:

پیامبر اسلام همچون طیب دوره گردی بود که ابزار طبابت خود را - که همان دانش و حکمت است - همراه خود به هر سو می برد، تا هر جا بیماری ببیند که در بند بیماری نادانی گرفتار است، به درمانش پردازد و با هدایت خود، او را درمان کند.

وی مرهم ها و داروهای خود را نیکو و محکم فراهم آورده و وسایل داغ نهادن بر محلّ مرض را نیک آماده کرده بود. این جمله کنایه از توانایی پیامبر صلی الله علیه و آله در معالجه بیماران است.

پیامبر صلی الله علیه و آله داروهای خود را آنجا که نیاز بود به کار می گرفت و به درمان قلب های نابینا و گوش های ناشنوا و زبان های گنگی می پرداخت که از مسیر خداوند منحرف شده اند و مواعظ را نمی شنیدند و حق را نمی گفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله همراه داروهای خود، به دنبال غافلان از آخرت و سرگشتگان و بی خبران از خدا و احکام الهی می گشت؛ آنان که از انوار حکمت، روشنایی کسب نکرده، از نور احکام اسلامی بهره نبرده و هدایت نشده و به علوم و دانش هایی که جهل را از بین می برد و انسان را به حقیقت می رساند دست نیافته بودند. در این سخنان، معادن علم به سنگ آتشنزّه تشبیه شده اند که آذرخش دانش از آنها استخراج می شود.

مردم در زمان جاهلیت، چونان حیواناتی بودند که بدون فهم و ادراک، فقط به دنبال سیر کردن شکم خود در چراگاه ها می چریدند و مانند سنگ ها و صخره های سختی بودند که هیچ آب و چشمه ای از آنها جوشیدن نمی گیرد و هیچ رویدنی ندارند و خاستگاه هیچ خیری نیستند.

ص: 200

## روشن شدن حقایق و علامت قیامت

نهانی‌ها برای اهل بینش و دارای قلب‌های آگاه آشکار شد. (منظور امام یا خود آن حضرت است که حقایق برای وجود شریفش آشکار شد، که در این صورت این جمله در حقیقت مقدمه‌ای برای آماده ساختن ذهن مخاطبان برای پیشگویی‌های خویش بوده است. یا مراد حضرت مردم‌بصره بودند که در حقیقت امام علیه السلام با سخنانش، حقیقت را برای آنان روشن کرده است، و اگر کسی تا به حال از حقیقت بی‌خبر مانده اهل بصیرت نیست، درست مثل اینکه بگوییم: «وضح الحق لذی عینین؛ حق برای کسی که دارای چشم بینا بود روشن شد».

و برای کسی که می‌خواهد بر جاده حق حرکت کند، میانه جاده (= درستی و همواری آن)، روشن شده است. این بدین معناست که مسیر حق برای طالب حق آشکار شده است.

و قیامت پرده از رخ برگرفته و علائم آن آشکار شده است، چنان‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله [در حالی که دو انگشت خود را در کنار هم گذارده بود]، فرمود: «بُعْتُ أَذْنَا وَ السَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ؛ من در حالی برانگیخته شدم که با قیامت این چنین در کنار هم قرار داریم». (یعنی ظهور من از علامات ظهور قیامت است).

و علامت ظهور قیامت برای کسی که اهل فراست و هوشمندی باشد آشکار شده. این جمله نیز بیان خلاصه‌ای از فتنه‌هایی است که از شروط برپایی قیامت به شمار می‌رود.

مَا لِي أَرَاكُمْ (1) أَشْبَاحًا (2) بِلَا أَرْوَاحٍ، وَ أَرْوَاحًا بِلَا أَشْجَانٍ، وَ نَسَاكًا (3) بِلَا صَدَاحٍ، وَ تُجَارًا بِلَا أَرْبَاحٍ، وَ أَيْقَاطًا (4) نُومًا (5)، وَ شُهُودًا (6) عُيَا (7)، وَ نَاطِرَةً عَمِيَاءَ (8)، وَ سَامِعَةً صَمَاءَ (9)، وَ نَاطِقَةً بَكَمَاءَ!

...

### در سرزنش کسانی که برای سرکوب فتنه قیام نمی کنند

امام علیه السلام در این بخش از خطبه معاصران فتنه را سرزنش می نماید، نه اصحاب خود را، زیرا [اعتراض به آنان] مناسبتی ندارد، مگر آنکه گفته شود: امام علیه السلام اصحاب خود را به دلیل اینکه این علوم را که از چشمه وجود حضرت جاری شده است نگرفته، نسبت به آنها بی پروا بوده اند، سرزنش می کند. به هر تقدیر امام علیه السلام در نکوهش چنین کسانی فرمود:

به کالبدهایی می مانید بی روح و روان، که فاقد هرگونه اندیشه اید، و نیز ارواحی هستید بدون جسد. یعنی کالبد و جان مکمل یکدیگرند و داشتن یکی بدون دیگری کافی نیست. همچنین کنایه از ناکارآمد بودن آن مردم است؛ مثل اینکه کسی را به داشتن دو زبان سرزنش کنیم هرچند که یک زبان او سالم باشد.

و پارسایان ناراست هستید که خود را به دروغ زاهد و راستکار می نمایانید.

و بازرگانان سود نابرده. یعنی کار بدون نتیجه انجام می دهید، چون اعمال شما برای دنیا است. لذا برای شما هیچ سودی ندارد.

و [به ظاهر] بیدارانی هستید به خواب رفته، زیرا مانند افراد به خواب رفته هیچ درک و شعوری ندارید و هیچ عمل مفیدی انجام نمی دهید.

ص: 202

- 1- مالی أَرَاكُمْ: این جمله به جای مالکم به کار می رود و حضرت استفهام را به خود نسبت داده و از این رو می فرماید: «چه شده است که شما را [این گونه] می بینم» و این بیان نشان از تعجب دارد، گویا گوینده اشتباه می بیند و خیال می کند که آنها تقصیر و کوتاهی دارند.
- 2- أَشْبَاح: جمع شبیح، در اینجا به معنای جسد.
- 3- نَسَاك: جمع ناسک، یعنی پارسا و زاهد.
- 4- أَيْقَاطًا: جمع یقظ، یعنی بیدار.
- 5- نُوم: جمع نائم، یعنی خوابیده.
- 6- شُهُود: جمع شاهد، یعنی حاضر.
- 7- عُيَا: جمع غایب، یعنی ناپیدا.
- 8- عَمِيَاء: جمع أعمی، یعنی نابینا.
- 9- صَمَاء: جمع أصم، یعنی ناشنوا.



...

...

و حاضرانی هستید غایب که جسمتان حاضر، ولی قلبتان غایب است.

و بینایانی هستید به واقع نابینا که با چشم خود می نگرید، اما همانند نابینایان، حقایق را در نمی یابید. و شنوایانی هستید ناشنوا که با گوش خود حقایق را نمی شنوید.

و گویندگانی هستید گنگ، که حق نمی گوئید. به يك سخن از چشم و گوش و زبان خود بهره ای نمی برید، پس چنان است که هیچ يك از آنها را ندارید.

ص: 203

رَأَيْتُ ضَالَّةً قَدْ قَامَتْ عَلَى قُطْبِهَا وَ تَفَرَّقَتْ بِشُعْبَيْهَا، تَكِيلُكُمْ بِصَاعِهَا (1)، وَ تَخْبِطُكُمْ (2) بِبَاعِهَا (3) فَإِنَّهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ، قَائِمٌ عَلَى الصَّلَاةِ، فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ مِنْكُمْ إِلَّا نُفَالَةٌ (4) كَنُفَالَةِ الْقَدْرِ، أَوْ نِفَاضَةٌ (5) كَنِفَاضَةِ الْعِصْمِ (6)، تَعْرُكُكُمْ عَرَكٌ (7) الْأَعْدِيمِ (8)، وَ تَدُوسُكُمْ دُوسَ (9) الْحَصِيدِ (10)، وَ تَسْتَخْلِصُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتِخْلَاصَ الطَّيْرِ الْحَبَّةَ الْبَطِينَةَ (11) مِنْ بَيْنِ هَزِيلِ (12) الْحَبِّ.

...

## پیشگویی از آینده

من می بینم که گمراهی بر محور استوار خود ایستاده و با شاخه هایش دامن گسترده است. شاید این سخن امام علیه السلام اشاره به آخرالزمان باشد؛ یعنی روزگاری که در آن به سر می بریم. وضعیتی که امام علیه السلام آن را به آسیابی دارای سنگ و محور تشبیه نموده که با نظم خاصی به صورت مداوم می چرخد و نیز به درختی تشبیه نموده که شاخه هایش فضا را پر کرده است.

این فتنه و گمراهی شما را با پیمانانه خود وزن می کند و به دیار نیستی می فرستد.

و با دو دست خود شما را درهم می کوبد و سخت می لرزاند. پس گویی فتنه، همه گیر شده، به گونه ای که تک تک مردم را در میان گرفته و به دست هلاکت سپرده، [نه اینکه اختصاص به برخی افراد داشته باشد] چنان که در زمان ما این فتنه جهانی و فراگیر شده است.

رهبر این فتنه و گمراهی، از اسلام خارج و بر گمراهی خود استوار است.

پس در آن فتنه فراگیر، تنها افراد شرور می مانند، چنان که غذای بدمزه ته دیگ که پس

ص: 204

- 1- صاع: پیمانانه و ابزار توزین واحدی از وزن.
- 2- تخبطکم: از خبط الشجر گرفته شده یعنی چوبی را به درخت می زنند تا برگ آن بریزد، یا از خبط البعیر بیده الأرض گرفته شده یعنی شتر با دست بر زمین بکوبد.
- 3- باع: فاصله میان دو دست گشوده.
- 4- نِفَالَةٌ: ته مانده غذا که پس از خورده شدن غذای خوب بر جای می ماند.
- 5- نِفَاضَةٌ: چیزی که پس از تکاندن بر جای می ماند.
- 6- عِصْمٌ: بافته ای که زنان برای روز مبادا چیزی در آن ذخیره می کنند.
- 7- عَرَكٌ: مالیدن شدید.
- 8- أَدِيمٌ: پوست، چرم.
- 9- دُوسٌ: پوست کندن.
- 10- حَصِيدٌ: دانه درو شده.
- 11- بَطِينَةٌ: چاق و درشت.
- 12- هَزِيلٌ: لاغر و ضعیف.

...

...

از برداشتن غذاهای خوب باقی می ماند، یا مانند باقیمانده درون بافته ای که زنان آن را تکانده اند و فقط مقدار کمی در آن مانده است.

این فتنه شما را سخت خواهد فشرد آن سان که دباغ پوست را می مالد تا خاصیت کشش بیابد. این سخن کنایه از شدت پایمال شدن مردم در این فتنه است. و شما را پوست می کند، چنان که دانه های درو شده را برای جدا کردن پوست آن به شدت می کوبند.

و مؤمن را از میان شما جدا می سازد، چنان که پرنده، دانه درشت را از میان دانه های ریز و پوک و نامرغوب جدا می کند. این سخن از آن روست که فتنه، موجب کمال یافتن ایمان مؤمن و ثبات قدم او در هنگام بروز حوادث و لغزش ها است؛ لذا عمل جدا کردن مؤمن از غیر مؤمن، به فتنه نسبت داده شده است.

ص: 205

أَيْنَ تَذْهَبُ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ (1)، وَ تَتِيهُ بِكُمْ الْغِيَاهِبُ (2)، وَ تَخْدَعُكُمْ الْكَوَاذِبُ؟ وَ مِنْ أَيْنَ تُؤَفِّتُونَ، وَ أَيْنَ تُؤَفِّكُونَ (3)؟ فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، وَ لِكُلِّ غَيْبَةٍ إِيَابٌ.

...

### سوزنش مردم

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بار دیگر همروزگاران خود را خطاب قرار داده می فرماید:

راه های گوناگونی که در فتنه ها به وجود آمده اند شما را به کجا می برند؟ و ظلمت ها و تاریکی ها شما را به کدام بیابان گمراهی می کشانند؟ و تا کی سخنان دروغ، شما را فریب می دهند؟ و فتنه جویان از کدام سمت به سوی شما یورش می آورند؟ و چگونه از حق رخ برمی تابند؟ اینها همه استفهام انکاری اند [، یعنی امام علیه السلام برای محکوم کردن کسانی که تسلیم فتنه شده اند این پرسش ها را طرح می فرماید، نه اینکه حقیقتا سؤال کرده باشد و در پی استفهام و کشف پاسخ بوده است].

امام علیه السلام در این بخش به پایان یافتن فتنه اشاره می کند و می فرماید: هر مهلتی در کتابی نوشته و معین شده است و هیچ کاهش و افزایشی ندارد. و هر غیبی سرانجام بازگشتی دارد، و اسلام نیز بعد از فتنه ای که موجب غیبت احکام و نظام اسلامی می شود سرانجام دوباره به صحنه باز خواهد گشت.

ص: 206

1- مذاهب: جمع مذهب، یعنی راه و روش.

2- غیاهب: جمع غیهب، یعنی ظلمت و تاریکی شدید.

3- توفکون: از إفك گرفته شده، یعنی روی برتافتن.

فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّانِيكُمْ (1)، وَ أَحْضِرُوا قُلُوبَكُمْ، وَ اسْتَيْقِظُوا إِنْ هَتَفَ بِكُمْ، وَ لِيَصُدَّقَ رَأْدُ (2) أَهْلِهِ، وَ لِيَجْمَعَ شَمْلَهُ، وَ لِيُحْضِرَ ذَهَنَهُ، فَلَقَدْ فَالِقَ لَكُمْ الْأَمْرَ فَلَقَ الْخَرْزَةَ، وَ قَرَفَهُ قَرَفَ الصَّمْغَةِ.

...

### لزوم توجه جامعه به امام علیه السلام

پس [ای مردم،] از عالم ربانی خود بشنوید (منظور خود امام علیه السلام است) و قلب هایتان را برای درک آماده سازید، تا آن روزگار و علائم آن را بشناسید و بیدار شوید که اگر این عالم ربانی شما را ندا داد در خواب نباشید و ناخودآگاه در فتنه نیفتید.

و کاروانسالار باید به مردم سخن راست گوید و نگذارد ناآگاهانه در گمراهی بمانند، و باید وحدت آنها را حفظ کند و از افتادن در فتنه ها و گمراهی ها جلوگیری کند، و هوشیاری خود را حفظ کند و جای فتنه و گمراهی را به خوبی بشناسد.

رهبر و پیشوا (امام علی علیه السلام) مسائل را برای شما شکافت آن سان که مهره را می شکافند و آنچه درون آن است پیدا می شود تا چیزی مشتبه نماند. و پوست آن را برکنند، مانند کندن پوست درخت صمغ که پس از شکافته شدن، صمغ آن به روشنی و شفافیت آشکار می گردد.

ص: 207

---

1- ربّانی: منسوب به ربّ، کسی که با خدا در ارتباط است.

2- رائد: جلودار مسافران که به جست و جوی آب و آبادانی می پردازد تا در آنجا بیاسایند، که در این جا منظور، رهبر يك جمعیت است.

فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَآخِذَهُ، وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَآكِبَهُ، وَعَظَمَتِ الطَّاعِيَةُ (1)، وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ، وَصَالَ الدَّهْرُ صِيَالًا (2) السَّبْعِ الْعَقُورِ (3)، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ (4) الْبَاطِلِ بَعْدَ كُظُومِ (5)، وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ، وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ، وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ، وَ تَبَاعَضُوا عَلَى الصِّدْقِ. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا، وَ الْمَطْرُ قَيْظًا، وَ تَفِيضُ اللَّئَامِ فَيْضًا، وَ تَغِيضُ الْكِرَامِ غَيْضًا (6) الْكِرَامِ غَيْضًا، وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَ سَدَّ لَاطِنُهُ سِبَاعًا، وَ أَوْسَاطُهُ أَكْالًا، وَ فَقَرَاءُهُ أَمْوَاتًا، وَ غَارَ الصِّدْقُ وَ فَاضَ الْكُذِبُ، وَ اسْتَعْمَلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا، وَ الْعِفَافُ عَجَبًا، وَ لَيْسَ الْأَيْسَلُ لَيْسَ الْفَرُّو مَقْلُوبًا.

...

## جولان باطل و فتنه

و در آن زمان، باطل همه جایگاه های ممکن الوصول را می گیرد و نادانی و نابخردی تاختن می آغازد و در همه جا نفوذ می کند و به همه مردم سرایت می کند.

و طغیان طاغوتیان گسترش می یابد، و دعوت کنندگان به سوی حق و هدایت اندک شمار خواهند شد.

و روزگار با فقر و بیماری و مانند اینها مانند حیوان درنده و هار بر مردم حمله خواهد برد.

و شتر باطل پس از مدت ها سکون و سکوت بار دیگر به هیجان در خواهد آمد؛ زیرا باطل در دوران سلطه حق از ترس اهل حق خموش بود، ولی پس از فتنه ها به حرکت در آمده، هیاهو و دعوت به فساد سر خواهد داد.

و مردم پیمان اخوت و برادری بر انجام فساد و فسق و فجور خواهند بست و مردان و زنان دوستان فاسق و فاجر خواهند گزید.

ص: 208

1- تأیید طاعیه یا به اعتبار نفس یا برای مبالغه است.

2- صیال: حمله و هجوم.

3- عقور: درنده ای که هار شده باشد.

4- فنیق: شتر نری که به هیجان آید.

5- کظوم: سکوت و سکون و آرامش.

6- تغیض: از غاض الماء گرفته شده، یعنی فرورفتن آب.

...

...

و اگر یکی از افراد دیندار بود دیگران از او دوری می‌گزینند.

و دروغ را معیار قرار داده به جهت منفعتی که در آن احساس می‌کنند با یکدیگر محبت ورزیده و به هم علاقه مند می‌شوند.

و در صورتی که یکی از آنها صداقت داشت و حق گفت، کینه او را در دل خواهند پروراند، چرا که راستی و صداقت را پیشه کرده است.

چون آن روزگار فرا رسد، فرزند، پدر و مادر خود را خشمگین خواهد کرد، چون رفتار او غیر از رفتار آنهاست در حالی که اسلام تمام رفتارها را یکسان خواسته و بر تمام خانواده سایه الفت و محبت می‌افکند، ولی وقتی رشته اسلام بریده شد، رشته محبت و روابط عاطفی نیز گسسته خواهد شد.

و در تابستان آسمان باران می‌بارد که آن را سودی نباشد. و فرومایگان بسان آب که فزونی می‌گیرد، همه جا فراوان خواهند شد، چرا که اگر جامعه فاسد شد، فاسدان زیاد و صالحان اندک خواهند شد و ارجمندان و گرامیان به شدت کمیاب می‌گردند.

و مردمان آن روزگار در نابود کردن خیرات و بی‌پروایی نسبت به حرام و حلال و فرجام بد، مانند گرگ می‌شوند.

و حاکمان آنها چون درندگان به کشتار و دریدن مردم خواهند پرداخت.

و مردمان متوسط الحال جز خوردن و تن‌پروری چیزی نمی‌شناسند.

و فقیران و نیازمندان مانند مردگان خواهند شد و هیچ وسیله‌ای از وسایل زندگی نخواهند داشت، چه اینکه ثروتمندان نسبت به آنها بی‌اعتنائند و دولت نیز به آنها توجه ندارد. این درست بر خلاف آن زمانی است که حکومت و زمام مردم به دست اسلام باشد.

و صداقت و راستی از جامعه رخت بر می‌بندد.

...

...

و دروغ و ناراستی همه جا را فرا می گیرد.

و محبت از قلب ها رخت بر بسته و مردم فقط با زبان اظهار محبت می کنند.

و همگان در دل یکدیگر را دشمن می دارند و این، وصف منافقان است که با زبان نسبت به یکدیگر اظهار محبت کرده و با قلب همدیگر را دشمن می دارند.

و فسق و فجور عامل پیوند مردم با یکدیگر می گردد، چنان که پیوند نسبی عامل خویشاوندی است، مثلا در راه منکرات و شهوات و محرّمات با یکدیگر دوستی می ورزند. البته ممکن است منظور آن حضرت این باشد که زنا و مانند آن عامل نسب و پیوندهای خانوادگی می گردد.

و عفاف و پاکدامنی موجب تعجب و شگفتی مردم می شود که چطور فلان شخص می تواند عفت خود را حفظ کند.

و اسلام مانند پوستینی که وارونه پوشیده شود، وارونه خواهد شد، یعنی مردم قلبا اسلام را دوست می دارند و به اسم، مسلمانان هستند، ولی ظاهر آنها کفر و نفاق آلود است.

ص: 210



## و من خطبه له عليه السلام في صفة الله و ذكر الملائكة و بيان الخلق و الإشارة إلى البعث

### اشاره

كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ، وَ كُلُّ شَيْءٍ قَانِمٌ بِهِ. غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ، وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ، وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ، وَ مَفْزَعٌ (1) كُلِّ مَلْهُوفٍ (2). مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَكَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَيْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَالَيْهِ مُنْقَلَبُهُ. لَمْ تَرَكَ (3) الْعُيُونَ فَتُخْبِرَ عَنْكَ، بَلْ كُنْتَ قَبْلَ الْوَاصِفِينَ مِنْ خَلْقِكَ.

...

از خطبه های آن حضرت در توصیف خدا و فرشتگان و خلقت و قیامت

### اندر وصف پروردگار

همه هستی در پیشگاه الهی خاضع و فروتن هستند، حتی آنان که با زبان به [عظمت و یگانگی] حضرتش اعتراف نمی کنند، قلباً خاضع و خاشع اند. و وجود و قوام هر چیزی در این جهان بر اساس اراده اوست، آن سان که اگر اراده کند همگی فانی و نابود خواهند شد.

[او] بی نیازی هر فقیر و نیازمند است، زیرا هر فقیری در آنچه دارد از قبیل سلامتی و امنیت و اصل وجود و مانند اینها ثروتمند و غنی است و اینها را از خدا گرفته است. ممکن است مراد آن باشد که هر چیزی ذاتاً به دلیل ممکن بودن فقیر است و غنا و بی نیازی او به دلیل عطا و لطف الهی است [، پس فقر او به لطف خدا بر طرف می گردد].

و مایه عزت هر ذلیل است، پس ذلیل در عین ذلت عزیز است، چه اینکه انسان ذلیل با داشتن چنین خدایی خود را سرفراز می داند. البته همان معنایی که در مورد فقر و بی نیازی گفتیم در این جا نیز محتمل است، یعنی انسان ذاتاً ذلیل است و با عزت الهی عزیز می شود.

ص: 211

1- مَفْزَع: آن جا که پناه برند.

2- مَلْهُوف: اندوه زده، دل سوخته.

3- لَمْ تَرَكَ: از رویت گرفته شده و کاف برای خطاب است، یعنی... تو را نمی بینند.

...

...

و باعث قوت و قدرت هر ضعیف و ناتوان است، یعنی توانایی که ضعیفان دارند از سوی خداست. (پس ضعیف در عین ضعیف بودن قوی است). در این جمله نیز معنای دو جمله پیش متصور است، یعنی ضعیفان قدرت ذاتی ندارند بلکه از خدا قدرت و توان می گیرند.

و پناهگاه هر مصیبت زده اندوهگین است، چرا که هر بی چاره ای به خدا پناه می برد تا گرفتاری او برطرف شده و صدمه های روحی و مالی اش جبران گردد.

هر کس که سخن بگوید خداوند آن را می شنود، هر کس در هر جا که باشد و هر گونه و به هر زبان که بگوید.

و هر کس خموشی گزیند خدای سبحان راز درونی او را می داند.

و آن که زنده است، خداوند روزی اش را تضمین فرموده است تا وقتی که از دنیا برود.

و هر کس بمیرد بازگشت او به سوی خدا خواهد بود. اینکه حضرت منقلب را با الیه آورده، بدان جهت است که انسان به سوی جزا و محلی که خدا مقرر فرموده رو می آورد، چرا که خدای سبحان منزله از مکان است تا بگوییم: انسان به سوی خدا باز می گردد.

آنگاه حضرتش بیان خود را از مخاطب غایب به مخاطب حاضر - که از فنون بلاغت است - جهت داده و تا پیش از این، که اوصاف خدا را به صورت غیاب مطرح می فرمود، از این جمله به بعد به صورت خطاب بیان نموده می فرماید:

خدایا، چشم ها تو را ندیده اند تا از تو خبری گزارش بدهند، یعنی تصویری از صورت و کیفیت تو ارائه دهند بلکه تو قبل از توصیف کنندگان که مخلوقات تویند وجود داشته ای. اینکه حضرت کلمه «بل» را ذکر فرمود شاید بدان جهت باشد که می خواهد این توهم را که اگر چیزی دیده نمی شود وجود ندارد دفع کند، پس عدم رؤیت دلیل بر عدم وجود نیست و لذا می فرماید: بلکه خدای سبحان قبل از هر چیز وجود داشته است.

لَمْ تَخْلُقِ الْخَلْقَ لِيُوحِشَهُ، وَلَا اسْتَعْمَلْتَهُمْ (1) لِمَنْفَعَةٍ، وَلَا يَسْبِقَكَ مَنْ طَلَبْتَ، وَلَا يُفْلِتُكَ (2) مَنْ أَخَذْتَ، وَلَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ عَصَاكَ، وَلَا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ أَطَاعَكَ، وَلَا يَرُدُّ أَمْرَكَ مَنْ سَخَطَ قَضَانِكَ، وَلَا يَسْتَعْنِي عَنْكَ مَنْ تَوَلَّى عَنْ أَمْرِكَ.

...

[خدایا،] تو جهان و آفریدگان را به منظور رهایی از تنهایی نیافریده ای، چنان که آدمیان از تنهایی وحشت دارند و لذا مونسی پیدا می کنند.

و تو آنها را برای رسیدن به سود شخصی و منفعت، به انجام اعمال فرمان ندادی و به آنها به این جهت وجود و عطایای دیگر نبخشیدی.

و آن کس که تو طلب او باشی نمی تواند از چنگ تو فرار کند. و هر کس را که تو بگیری نمی تواند از سلطه تو رها شود، چنان که گاهی کسی از دست طالب و جویای خود می گریزد و شخص تعقیب کننده به دلیل عجز نمی تواند او را به چنگ آورد.

و هر کس که تو را نافرمانی کند در سلطنت و حکومت تو نقص و کمبودی ایجاد نخواهد کرد، چون سلطه خدا بر همگان پایدار است، خواه تبهکار و خواه فرمانبردار، زیرا هیچ کس از تحت امر و قبضه قدرت او خارج نیست.

و هر کس که فرمان تو را اجرا کند بر حکومت تو چیزی نمی افزاید، چون قلمرو حکومت تو (از ملک تا ملکوت) ثابت و کاهش و افزایش و انقباض و انبساط پذیر نیست، بلکه تنها فایده اطاعت به شخص مطیع بر می گردد.

و اگر کسی از قضا و قدرت ناخشنود باشد نمی تواند حکم و فرمانت را بازگرداند. مثلاً کسی که از تنگدستی خود که تقدیر الهی است ناراضی باشد، نمی تواند جلو این را بگیرد.

و کسی که از تو رو برتافته و تو را نافرمانی کند، از تویی نیاز نخواهد بود، چون انسان در برابر خدای سبحان نیاز محض است.

ص: 213

---

1- استعملتہم: آنها را به عمل کردن فرمان دادی.

2- لا یفلتک: راه گریزی از تو ندارد.

كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ، وَكُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ سَهَادَةٌ. أَنْتَ الْأَعْبُدُ لَا أَمَدَ لَكَ، وَأَنْتَ الْمُنتَهَى لَا مَحِيصَ (1) عَنْكَ، وَأَنْتَ الْمَوْعِدُ (2) لَا مَنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ. بِيَدِكَ نَاصِيَةٌ (3) كُلِّ دَابَّةٍ، وَإِلَيْكَ مَصِيرٌ (4) كُلِّ نَسَمَةٍ.

...

هر پوشیده و ناپیدایی نزد تو پیدا و آشکار و هر غایب از حواس، نزد تو حاضر و مشهود است، چون حضرتش بر ظاهر و باطن و حاضر و غایب اشیاء آگاه است.

تو پاینده ای هستی که مدت و فرجامی نداری که عمر تو بدان پایان پذیرد و تو در نهایت، پاداش و کیفر انسان ها را می دهی.

و هیچ راه فراری از تو وجود ندارد و محال است که کسی در پایان کار خود به تو نرسد.

و تو وعده گاهی هستی که گریزی از تو جز به سوی تو نیست، یعنی تو وعده دادی که حتماً انسان ها به سوی تو باز خواهند گشت. پس انسان ها باید از حضرتش متضرعانه بخواهند که از خشم و غضب او در امان باشند. شایان توجه است که «موعد» (وعده گاه) معنایی غیر از «منتهی» (فرجام، نهایت و پایان) دارد.

موی جلوسر (زمام) هر جنبنده ای به دست تو است، یعنی هیچ موجودی از قبضه قدرت الهی خارج نیست و از آن رو این تعبیر آمده که اگر موی جلوسر انسان در دست کسی باشد به هیچ وجه نمی تواند خود را رها کند و کسی که موی را در دست دارد، هر جا که بخواهد او را می برد و لذا تنها موی جلوسر را ذکر فرمود.

و بازگشت هر انسانی به سوی تو می باشد.

ص: 214

1- محیص: راه فرار.

2- موعد: وعده گاه.

3- ناصیه: موی جلوی سر.

4- مصیر: مصدر میمی، به معنای صبر و صبرورت و شدن.

سُبْحَانَكَ (1) مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ! وَمَا أَصَدَّ عَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ! وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ (2)! وَمَا أَحَقَّرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ! وَمَا أَسْبَغَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا! وَمَا أَصَغَّرَهَا فِي (3) نِعْمِ الْآخِرَةِ.

...

[خدایا،] تو منزهی؛ وه، چه بزرگ است آن چه که از هستی و آفرینش می بینیم و چقدر این موجودات با عظمت نسبت به قدرت نامحدود تو کوچک و ناچیزند!

وه، چه شکوهمند و با عظمت است آن بخش از ملکوت (عالم هستی) که ما آن را می بینیم، و چقدر ناچیز و بی مقدار است این ملک با عظمت، در مقابل آن چه از نظر ما پنهان است!

وه که نعمتهای تو در دنیا چه سرشار و فراگیر است و در مقایسه با نعمتهای اخروی چه اندک و ناچیز است.

ص: 215

---

1- سُبْحَانَكَ: مفعول مطلق فعل محذوف أَسْبَحَكَ است، یعنی تو را از نقایص منزّه می دانم.

2- مَلَكُوتِكَ: ملك و جهان هستی.

3- فِي: در این جا به معنای نسبت است.

مِنْ مَلَائِكَةٍ أَسْكَنَتْهُمْ سَمَاوَاتِكَ، وَرَفَعْتَهُمْ عَنْ أَرْضِكَ، هُمْ أَعْلَمُ خَلْقِكَ بِكَ، وَأَخَوْفُهُمْ لَكَ، وَأَقْرَبُهُمْ مِنْكَ، لَمْ يَسْكُنُوا الْأَعْصَابَ (1)، وَلَمْ يُصَمِّمُوا الْأَعْزَامَ (2)، وَلَمْ يُخَلِّقُوا مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ، وَلَمْ يَتَّسِدْ عَجْبُهُمْ رَيْبُ الْمُنُونِ (3)، وَإِنَّهُمْ عَلَى مَكَانِهِمْ مِنْكَ، وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَكَ، وَاسْتِجْمَاعِ أَهْوَائِهِمْ فِيكَ، وَكَثْرَةِ طَاعَتِهِمْ لَكَ، وَقَلَّةِ غَفْلَتِهِمْ عَنْ أَمْرِكَ، لَوْ عَايَنُوا (4) كُنْهَ مَا خَفِيَ عَلَيْهِمْ مِنْكَ لِحَقَرُوا أَعْمَالَهُمْ، وَلَزَرُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَلَعَرَفُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَعْبُدُوكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ، وَلَمْ يُطِيعُوكَ حَقَّ طَاعَتِكَ.

...

و از این خطبه است در توصیف فرشتگان

برخی از فرشتگان را در آسمان ها ساکن نمودی، چرا که آنها اجسام لطیفی هستند که محل استقرار آنها طبقات بالایی آسمان هاست. و از زمین آنها را بالا بردی، زیرا از ساکنان زمین و از موجوداتی زمینی (چون انسان ها) محسوب نمی شوند.

آنان آگاه ترین مخلوقات تو نسبت به مقام تو و خائف ترین آفریده ها از تو هستند و از لحاظ مقام و منزلت نزدیک ترین شان به تو هستند.

[ در اینجا تذکر دو نکته لازم است:

الف) اینکه فرشتگان آگاه ترین و خائف ترین و مقرب ترین مخلوقات معرفی شدند، نسبی است نه مطلق، یعنی نسبت به عموم مردم و جنیان و حیوانات، آنها چنین ویژگی هایی دارند، ولی نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام چنین نیستند.

ب) اینکه فرشتگان نسبت به خدا نزدیک هستند، مراد نزدیکی از لحاظ مقام و منزلت است نه قرب مکانی، چرا که خدای سبحان از محدود شدن در مکان منزّه است. ]

ص: 216

1- أَعْصَاب: جمع صلب، محل استقرار نطفه در مردان.

2- أَرْحَام: جمع رحم، محل شکل گیری جنین.

3- رَيْبُ الْمُنُون: آنچه مرگ با انسان کند.

4- لَوْ عَايَنُوا: متعلق به و إِنَّهُمْ است.

...

...

آنان هیچ گاه در صلب پدران و رحم مادران بسر نبرده و از آب پست (نطفه) خلق نشده و آنچه مرگ با دیگران می کند، آنها را به دست نابودی نمی سپارد. البته ممکن است منظور از «منون» روزگار باشد، بدین معنا که تحولات روزگار از قبیل قدرت و ضعف و فقر و ثروت و امثال آن بر آنان تأثیر نمی گذارد.

با وجود مکانت و منزلتی که نزد تو دارند و تمام خواسته های شان در خواسته حضرتت فانی است و با آن همه طاعت و عبادت و کمی غفلت یا دوری از غفلت که دارند، اگر آن چه از عظمت ذات و صفات بر آنها پوشیده است برای آنها آشکار گردد، تمام اعمال خود را در مقایسه با عظمت تو ناچیز می شمارند و به دلیل عمل اندک، خود را سرزنش کرده، در خواهند یافت چنان که باید، حق بندگی و اطاعت تو را بجا نیاورده اند. البته این حالت در مورد مخلوقات نامعقول است، زیرا هیچ مخلوقی نمی تواند کنه ذات و صفات الهی را دریابد.

ص: 217

سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا! بِحُسْنِ بِلَاتِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ. خَلَقْتَ دَارًا، وَجَعَلْتَ فِيهَا مَادِبَةً: مَسَّةً رَبًّا وَمَطْعَمًا، وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا، وَفُصُورًا وَأَنْهَارًا، وَزُرُوعًا وَثِمَارًا، ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا، وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ رَغَبُوا، وَلَا إِلَىٰ مَا شِئْتَ إِلَيْهِ اسْتَفَوْا، أَقْبَلُوا عَلَىٰ حَيْفَةٍ افْتَضَحُوا(1) بِأَكْلِهَا، وَاصْطَلَحُوا(2) عَلَىٰ حُبِّهَا.

...

آنگاه حضرتش نافرمانی و رویگردانی مردم را نسبت به خدا نکوهش کرده، سخنان خود را با نیایش خدای متعال ادامه داد و فرمود:

خدای سبحان، ای خالق خلق و ای معبود حق، تو منزهی به سبب امتحان شایسته ای که از بندگانت به عمل می آوری و بندگان را آسان و بدون عسر و حرج به عبادت فرمان دادی.

سرایبی (بهشت) را خلق کردی و در آن سفره ای از نعمت گستردی و در آن بهشت، خوردنی ها و نوشیدنی ها و همسران و خدمتگزاران و قصرها و نهرها و بوستانها و میوه ها قرار دادی.

آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا تمام انبیاء علیهم السلام را به عنوان دعوت کننده به سوی این بهشت فرستادی، ولی مردم اجابت نکردند و منظور، غالب مردم است نه تمام آنان. و در نعمتهای بهشتی که تو آنها را بدان ترغیب کردی، رغبتی نشان ندادند و به آن چه آنها را بدان تشویق فرمودی، شوق و علاقه ای اظهار نمودند و اینها همه از سر جهل و سرکشی بود.

مردمان به جای بهشت به مرداری (دنیا) رو آوردند که با خوردن آن رسوا و مفتضح شدند. و به جهت آن با یکدیگر از در صلح و آشتی در آمدند و هیچ یک از آنها کسی را به دلیل عشق به دنیا سرزنش و محکوم نمی کند.

ص: 218

1- إفتضحوا: از فضیحت گرفته شده، یعنی آشکار شدن اسرار و پنهانی های ناپسند شخص.

2- إصطلحوا: از صلح گرفته شده، یعنی آشتی کردن با یکدیگر.



وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْسَى (1) بَصَرَهُ، وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ، فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ، قَدْ حَرَقَتِ الشَّهْوَاتُ عَقْلَهُ، وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ، وَ وَلِهَتْ (2) عَلَيْهِ أَنْفُسُهُ، فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لَمْ يَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا، حَيْثُمَا زَالَتْ (3) زَالَ إِلَيْهَا، وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا. لَا يَزْدَجِرُ (4) مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ، وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ، وَ هُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغُرَّةِ، حَيْثُ لَا إِقَالَةَ وَ لَا رَجْعَةَ، كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ، وَ جَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ (5) الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ. وَ قَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ (6) عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ.

...

### اوصاف کسی که شیفته چیزی باشد

و هر که به چیزی عشق بورزد، آن چیز چشمانش را کور می کند، زیرا عاشق صفات ناپسند معشوق خود را ندیده، فقط صفات زیبایش را می بیند و از صفات زشت او چشم می پوشد.

و قلب او را بیمار می سازد، چون قلب وقتی که بدی و زشتی را نبیند مریض است، زیرا از جاده درستی و دیدن واقعیت ها خارج شده است.

چنین کسی با چشم ناسالم (نابینا) می نگردد و با گوش ناشنوا می شنود. البته منظور از نگاه کردن و شنیدن ادراک قلبی است نه دیدن و شنیدن عادی، یعنی به گونه ای نیست که اگر چیز خوبی دید و شنید آن را بگیرد و به کار ببندد و اگر بد و ناپسند بود از آن دوری کند.

شهوات و لذت های حرام در عقل او رخنه نموده، آن را نابود کرده است، در حالی که اگر عقل سالم باشد هیچ چیز نمی تواند در آن نفوذ کند و با میزان درست و متعادلی که دارد می تواند اشیاء را درک کرده و تمیز بدهد.

و دنیا قلب او را میرانده است، زیرا قلب زنده از زشتی می گریزد و به نیکی رو می آورد،

ص: 219

1- أعشى: کور کرد.

2- ولهت: از واله گرفته شده، یعنی دلدادگی شدید.

3- زالت: تمایل پیدا کرد.

4- لا يزدجر: از کاری باز نمی ایستد.

5- من فراق: من بیانیته برای ما در ما کاناو یأمنون است، یعنی فراق دنیا چیزی بود که خود از آن در امان می دیدند.

6- من الآخرة: بیان برای علی در علی ما کاناو یوعدون است.

...

...

ولی وقتی قلب بمیرد به مرده ای می ماند که نمی تواند از موارد خطر و زیانبار بگریزد و به خویش سود رساند. و چنین انسانی واله و شیدا و دلباخته شهوات است.

پس چنین کسی بنده شهوات (دنیا) و برده هر کسی است که چیزی از آن در دست دارد، یعنی این انسان تابع شهوات پیرو هر کسی است که بتواند به وسیله آنها به شهوات دست یابد و هر جا که شهوات رو بیاورند او نیز بدان سو رو می آورد و شهوات دایر مدار حرکات و کارهای او هستند.

از هیچ کسی که از سوی خدا آمده و مردم را از بدی نهی کرده، آنان را به پیامدهای آن هشدار می دهد تبعیت نکرده و از منهیات دوری نمی گیرند و از هیچ پندآموزی که از سوی خدای سبحان پند و اندرز می دهد پند نمی گیرد.

در حالی که افراد مغرور و فریفته دنیا و شهوات را می بیند که از سوی خدا برای حساب و کیفر ستانده شدند و مرگ، ناگهان و بدون هشدار قبلی به سراغ شان آمد و در آن هنگام خداوند از تقصیرات آنها نخواهد گذشت و بازگشتی به دنیا نخواهند داشت تا با طاعت و توبه به جبران گذشته پردازند.

[و نیز می دیدند] چگونه هول و گرفتاری آخرت که بر اثر اعمال زشت خود آنها - که از آن بی خبر بودند - آنان را در میان گرفت و چگونه با دنیایی که در آن احساس امنیت و آرامش می کردند و گمان می کردند که همیشه از مفارقت با آن در امان هستند، اما ناگهان آنان را فرا گرفت و با آن وداع و خداحافظی کردند؟ این استفهام تعجب و تذکر است، نه استفهام حقیقی.

و [سرانجام] بر آخرتی که به کیفر و حسابرسی در آن وعده داده می شدند، ولی باور نمی کردند، وارد گردیدند؟

فَغَيْرُ مُوصُوفٍ مَانَزَلٍ بِهِمْ: اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةٌ (1) الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفُوتِ، فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافُهُمْ، وَ تَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ، ثُمَّ أَزْدَادَ الْمَوْتُ فِيهِمْ  
وُلُوجًا (2)، فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ (3) وَ بَيْنَ مَنْطِقِهِ، وَ إِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ، وَ يَسْمَعُ بِأُذُنِهِ، عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ، وَ بَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ.

...

## حوادث هولناك هنگام مرگ

آنچه بر سر آنها می آید به دلیل هراس و هولی که همراه دارد و نیز به جهت پیچیدگی و غموضش قابل توصیف نیست.

سکرات مرگ و حسرت از دست رفتن فرصت های عبادت و طاعت به سراغ آنها آمد و باعث شد که به شدت سست و ضعیف گردند و چهره شان رنگ بازد، چون هنگام شدايد و حوادث هولناك اعصاب انسان ضعیف می گردد. خوف و وحشت موجب هجوم خون به سمت درون گشته و در نتیجه رنگ انسان زرد می گردد.

سپس مرگ به تدریج در آنها رخنه می کند، چرا که مرگ امری تدریجی است و پیوند روح با اندام به تدریج قطع می گردد.

آنگاه مرگ مانع سخن گفتن وی می شود، در حالی که در میان افراد خانواده اش قرار دارد و با چشم خود در آنان می بیند و با گوش خود می شنود و عقل او سالم و پایرجا است.

ص: 221

1- سکره: مستی، گویا مرگ، حالتی مثل مستی دارد و از شدت و هول آن، عقل ناتوان می شود.

2- ولوج: دخول و ورود.

3- بین أحدهم: هریك از این موصوفان، چنان که خدای سبحان می فرماید: «... یود أحدهم لویعمر ألف سنة...؛ هر يك از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند» (سوره بقره، آیه 96).

يُفَكِّرُ فِيهِمْ (1) أَفْنَى عُمْرِهِ وَفِيمَ أَذْهَبَ دَهْرُهُ! وَيَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا أَغْمَصَ فِي مَطَالِبِهَا (2) وَأَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا (3) وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعَاتُ (4) جَمْعِهَا وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا، تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ يَنْعَمُونَ فِيهَا، وَيَتَمَتَّعُونَ بِهَا، فَيَكُونُ الْمُهْنَأُ لِعَيْبِهِ، وَالْعِبُّ عَلَى ظَهْرِهِ، وَالْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رُهُونُهُ بِهَا، فَهُوَ يَعْصُ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ (5) لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ، وَيَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْغَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمْرِهِ، وَيَتَمَنَّى أَنَّ الَّذِي كَانَ يَغْبِطُهُ (6) بِهَا وَيَحْسُدُهُ (7) عَلَيْهَا، قَدْ حَازَهَا دُونَهُ! فَلَمَّ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدِّدُ طَرْفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَلَا يَسْمَعُ رَجَعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ أَرْدَادَ الْمَوْتِ التِّيَاطُ (8) بِهِ، فَقَبِضَ بَصَرَهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ، وَ خَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ.

...

### حالات احتضار

انسان در حال احتضار می اندیشد که عمر و روزگار خود را در چه راهی سپری نموده و چرا بر مقصدی درست و سود و سودایی مفید دست نیافته است.

و به یاد می آورد اموالی را که در طول حیات خود جمع نموده و به حلال و حرام بودن آن توجه ننموده و آن اموال را خواه از راه حلال و خواه شبیه ناک بدست آورده، اکنون وزر و وبال آنها دامن گیر وی شده است و اکنون باید با آنها وداع کند.

این اموال برای میراث بران می ماند و از آن بهره می برند و نوش و گوارایی آن برای دیگران خواهد بود، چه اینکه بی هیچ زحمتی آن را به دست آورده اند، اما وبال و سنگینی

ص: 222

1- فیم: در اصل فیما بود، حرف جرّ بر سر آن آمد و الف آن حذف گردید و فیم شد، مثل عمّ و لمّ که عمّا و لمّا بوده اند.

2- مطالب: جمع مطلب، یعنی آنچه که می طلبد و به دنبال دارد.

3- مصرحات: صریح و روشن که در آن هیچ شبیه ای وجود ندارد.

4- تبعات: جمع تبعه، یعنی عقوبت و مشکلی که به دنبال اعمال ناپسند جمع می آید.

5- أصحّر: آشکار شد و اصل آن به معنای رفتن به صحراست.

6- یغبطه و یحسده: فرق این دو آن است که در حسد، انسان آرزو می کند نعمت دیگران زایل شود، ولی در غبطه، آرزو می کند آنچه دیگران دارند داشته باشد.

7- یغبطه و یحسده: فرق این دو آن است که در حسد، انسان آرزو می کند نعمت دیگران زایل شود، ولی در غبطه، آرزو می کند آنچه دیگران دارند داشته باشد.

8- التیاط: چسبیدگی.

...

...

گناه آن بر دوش وی سنگینی خواهد کرد، چون وارث نمی داند که این مال حرام است و لذا اصل صحت و حلیت را در آن جاری نموده و با لذت آن را مصرف می کند.

و آدمی به هنگام مرگ سخت در گرو آن اموال است و دست حسرت و ندامت، به دندان می گزد، چرا که حقیقت امر او در هنگام احتضار روشن می گردد.

و در هنگام مرگ نسبت به آنچه در تمام عمر خود رغبت داشت بی رغبت می شود، زیرا می بیند مال و امثال آن وی را سودی نمی بخشد و لذا از آنها گریزان می شود، در حالی که قبلاً به آنها عشق می ورزید.

و در آن هنگام آرزو می کند ای کاش رقیبان او که بر سر تصاحب این اموال با وی رقابت کرده و نسبت به داشته هایش بر او غبطه و حسادت می ورزیدند، این اموال را بدست آورده بودند. دلیل آن این است که می بیند عاقبت آنها چه شده است و می گوید: ای کاش آنها این اموال را بدست آورده بودند و او بارکش این وزر و وبال نمی شد.

مرگ همچنان بر وی می تازد و نیروی او را تحلیل می برد تا اینکه زبان و گوش او را در انجام وظیفه ناتوان کرده، نمی تواند سخنی بر زبان آورده، آوایی بشنود.

او در حال احتضار با نگاه خود چهره اطرافیان را می کاود و حرکت زبان شان را می بیند، ولی صدای شان را نمی شنود، چرا که مرگ گوش او را در برگرفته است که این نیز موجب افزایش حسرت و اندوه او می گردد.

سپس مرگ بر قلمرو خود در وجود او می افزاید، تا آنگاه که چشم او را مانند گوشش فرا می گیرد. این جاست که روح از جسد او خارج می شود و او می میرد.

فَصَارَ حَيْفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ، قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ، وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ، لَا يُسَدُّ عُدُّ بَاكِيًا، وَلَا يُجِيبُ دَاعِيًا. ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطِّ فِي الْأَرْضِ، فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ، وَانْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ.

...

### حالات پس از مرگ

پس این فرد مرداری در میان خاندان خود می گردد که از او دوری جسته و از نزدیک او فرار می کنند، چون مردم از مرده می ترسند.

دیگر نه به گریه کنندگان می تواند کمک کند و نه در غم و اندوه آنها شرکت می کند، آن سان که در حال حیات خود با آنها همدردی می کرد و نه یارای پاسخ به ندادهنده ای را دارد.

آنگاه او را به جایی می برند که برای او به منظور قبر در روی زمین معین گردیده و او را در آن قبر با اعمالش که در زندگی خود انجام می داده تنها گذارند؛ اگر خیر بوده خیر و اگر شرّ بوده شرّ. دیگر کسی به دیدار او نمی رود و در قبر خود گروگان عمل خود خواهد بود.

ص: 224

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ، وَالْأَمْرُ مَقَادِيرُهُ، وَالْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوَّلِهِ، وَجَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ، أَمَادَ السَّمَاءِ وَفَطْرَهَا، وَ أَرَجَّ الْأَعْرَاضَ وَأَزْجَفَهَا، وَقَلَعَ جِبَالَهَا وَنَسَفَهَا، وَدَكَ (1) بَعْضُهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ، وَمَخُوفِ سَطْوَتِهِ، وَأَخْرَجَ مِنْ فِيهَا فَجَدَّ دَهُمَ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ (2) وَجَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ، ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنِ خَفَايَا الْأَعْمَالِ، وَخَبَايَا الْأَفْعَالِ، وَجَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ: أَنْعَمَ عَلَى هَوَاءٍ لَاءٍ وَانْتَقَمَ مِنْ هَوَاءٍ لَاءٍ.

...

## هنگامه رستاخیز

تا آنگاه که تقدیر الهی (یعنی بقای اموات در قبور و تا مدت معین) به فرجام خود برسد و قیامت بپا شود و آخرین آفریدگان را به اولین شان ملحق گرداند و تمام مردم بمیرند و آنچه را که خدا اراده فرموده که مردمان بار دیگر زنده شوند، تحقق پذیرد و همگان در صحنه رستاخیز جمع گردند.

خدا، آسمان را به جنبش درآورده و می شکافد. در این جا منظور بر هم زدن نظام کیهان است. و زمین را به زلزله می لرزاند و کوه ها را از جا برکنده و نابود می کند و بخشی از کوه ها به واسطه هیبت و جلال و ترس از قدرت او در بخش دیگری کوبیده می شوند. این تعبیر یا حقیقی هستند به دلیل آنکه کوه ها نیز ادراک دارند و یا کنایه است. و خدای متعال همه مردگان را از درون زمین خارج می کند و پس از پوسیدگی و خاک شدن شان بار دیگر به صورت اول برمی گرداند و پس از پراکندگی شان در جای جای زمین آنها را گرد می آورد.

سپس خدا آنها را از یکدیگر جدا می سازد، چرا که می خواهد از اعمال پنهان و کارهای نهانی آنها پرسش کند، پس آنانی را که عمل مشابه داشته اند از گروه های دیگر جدا می کند.

و مردمان را در رستاخیز به دو گروه تقسیم خواهد کرد: به يك گروه نعمت بهشت و آمرزش می دهد و از يك گروه با آتش جهنم و کیفر انتقام می گیرد.

ص: 225

1- دك: ضرب و زدن.

2- إخلاق: جمع خلق، یعنی پوسیدگی و اینکه به صورت جمع آمده به اعتبار تك تك افراد است.

فَأَمَّا أَهْلُ طَاعَتِهِ فَاتَّبَعُوا بِجَوَارِهِمْ وَحَلَدَهُمْ فِي دَارِهِ، حَيْثُ لَا يَطْعَنُ النَّزَالُ، وَلَا تَتَغَيَّرُ بِهِمُ الْحَالُ، وَلَا تَتَوَبُّهُمْ (1) الْأَفْزَاعُ (2)، وَلَا تَتَأَلَّهُمُ الْأَسْقَامُ (3)، وَلَا تَعْرِضُ لَهُمُ الْأَخْطَارُ (4)، وَلَا تُشْخِصُهُمُ (5) الْأَعْسَافُ.

...

### سرنوشت بهشتیان

و اما اهل طاعت و عبادت را با مجاورت در جوار رضا و لطف خویش پاداش داده و در بهشتی ساکن می سازد که همواره در آن جاودانه خواهند ماند و ساکنانش کوچ نمی کنند و از حال سرور و خوشی و خرمی خارج نمی شوند. (نه از بهشت خارج می شوند و نه از حال سرور دائمی).

و [بهشتیان] دستخوش ترس و بیماری قرار نمی گیرند و خطری آنان را تهدید نمی کند و از بهشت کوچانده نمی شوند، چرا که سفر موجب مشقت و رنج است و لذا در بهشت مسافرت وجود ندارد.

ص: 226

---

1- توبهم: از ناب، به معنای أدرك گرفته شده است.

2- أفزاع: جمع فزع، یعنی وحشت.

3- أسقام: جمع سقم، یعنی مرض.

4- أخطار: جمع خطر.

5- تشخصهم: از أشخص به، گرفته شده، یعنی او را برد، کوچاند.



وَأَمَّا أَهْلُ الْمَعْصِيَةِ فَآتَيْنَاهُمْ سُورَةَ دَارٍ، وَغَلَّ الْأَيْدِيَّ إِلَى الْأَعْنَاقِ، وَقَرَنَ النَّوَاصِي (1) بِالْأَعْقَادِ، وَالْبَسَهُ هُمْ سَرَابِيلَ الْقَطْرَانِ (2)، وَ مُقَطَّعَاتِ (3) النَّيِّرَانِ، فِي عَذَابٍ قَدِ اشْتَدَّ حَرُّهُ، وَبَابٍ قَدْ أُطْبِقَ (4) عَلَى أَهْلِهِ، فِي نَارٍ لَهَا كَلْبٌ (5) وَ لَجَبٌ (6) وَ لَهَبٌ (7) سَاطِعٌ (8)، وَ قَصِيفٌ (9) هَائِلٌ (10)، لَا يَطْعَنُ (11) مُقِيمُهَا، وَ لَا يُفَادَى أَسِيرُهَا، وَ لَا تُقْصَمُ (12) كُتُبُهَا (13)، لَا مُدَّةَ لِلدَّارِ، فَتَقْنَى وَ لَا أَجَلَ لِلْقَوْمِ فَيَقْضَى.

...

## سر نوشت دوزخیان

و اما معصیت کاران و تبهکاران را در بدترین مکان ها، یعنی دوزخ جای داده و دست های آنها را به گردنهای شان غل و زنجیر نموده و پیشانی و پاهای آنها را به غل و زنجیر می کشد تا بر عذاب و کیفرشان بیفزاید و لباس های قطران و آتش بر اندام آنها می پوشاند.

آنها را در عذابی قرار می دهد که حرارت آن شدید است و حرارت دنیا طبق روایت در مقابل آن ناچیز است و در خانه ای که درهای آن به روی ساکنانش بسته شده است و در آتشی قرار می دهد که خروشی بلند و شعله ای برافروخته و صدایی وحشتناک دارد.

مقیم آن [آتش] هرگز از آنجا کوچ نمی کند و از اسیر آن هیچ فدیة و عطایی پذیرفته نمی شود، آن سان که در دنیا با دادن فدیة (مالیات سرانه برای آزادی اسیران) افراد اسیر یا زندانی آزاد می شوند و زنجیر عذاب آن زندانی هرگز پاره نمی شود.

برای جهنم مدت معینی وجود ندارد تا مثل دنیا به آخر برسد و برای دوزخیان مقدار معینی از زمان وجود ندارد که تمام شود و آزاد گردند.

ص: 227

1- نواصي: جمع ناصية، یعنی قسمت جلو سر (پیشانی).

2- قطران: روغنی بسیار بدبو و سریع الاشتعال.

3- مقطعات: پارچه های قطعه قطعه شده.

4- أُطْبِق: بسته شد.

5- كَلْب: هیجان.

6- لَجَب: صدای بلند.

7- لَهَب: شعله.

8- ساطع: فروزان.

9- قَصِيف: صدای مهیب.

10- هَائِل: وحشتناک.

11- يَطْعَن: کوچ می کند.

12- لَا تُقْصَم: پاره نمی شود.

13- كِبُول: جمع کبل، یعنی بند و زنجیر.

اشاره

قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَدَّ غَرَّهَا، وَأَهْوَنَ بِهَا وَهَوَّنَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ اخْتِيَارًا، وَبَسَطَهَا لِغَيْرِهِ اخْتِقَارًا، فَأَعْرَضَ عَنْهَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْ لَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا، أَوْ يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا. بَلَغَ عَنْ رَبِّهِ مُعَذِّرًا، وَنَصَحَ لِأُمَّتِهِ مُذِرًا وَدَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مُبَشِّرًا.

...

در معرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دنیا را حقیر و بی ارزش شمرد و دانست که خداوند آن را از آن حضرت دور ساخت و این امر به اختیار خود پیامبر صلی الله علیه و آله و به جهت حقارت و پستی که دارد آن را در اختیار دیگران مانند کفار و فراعنه قرار داده است، چه اینکه دنیا چندان ارزشی ندارد تا خدای سبحان آن را از کافران دریغ دارد.

پس با قلب خود (تمام وجود) از دنیا اعراض نمود و محبت آن را از دل و یاد آن را از سر بیرون کرد و هیچ گاه در اندیشه رسیدن به آن نبود و دوست داشت زیور دنیا از نظر او دور باشد، چون وقتی که انسان چیز جالبی نبیند آن را آرزو نمی کند. پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد تا لباس فاخر و گران قیمتی تهیه نکند و یا مقام و منصبی دنیوی برای خود تدارک نبیند.

پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خدا حجت را بر همگان تمام نمود و آنچه را که موجب قطع عذر است رسانید تا اگر تبهکار کیفر شود بعد از ابلاغ پیام الهی باشد.

و با هشدار دادن، نسبت به عذاب آخرت، برای امت خود خیرخواهی نمود و فرمانبرداران از خداوند را به بهشت فراخوانده، آنان را مژده داد.

نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ، وَ مَحَطُّ (1) الرِّسَالَةِ، وَ مُخْتَلَفُ (2) الْمَلَائِكَةِ، وَ مَعَادِنُ الْعِلْمِ، وَ يَنَابِيعُ (3) الْحِكْمَةِ، نَاصِرُنَا وَ مُجِيبُنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَ عَدُوْنَا وَ مُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ.

...

### اوصاف اهل بیت علیهم السلام

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به تبیین جایگاه رفیع اهل بیت علیهم السلام پرداخته، فرمود:

ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شجره نبوت و شاخه متفرع از آن درخت و جایگاه فرود رسالت آسمانی و محل آمد و رفت فرشتگان هستیم. بدین معنا که فرشتگان و فرشته وحی در خانه ایشان فرود آمده، به آن رفت و آمد دارند.

و معدن های علم و دانشیم، یعنی همان طور که معدن محل کالای پر ارزش است، ائمه علیهم السلام نیز جایگاه و خزانه علوم فراوانند.

و چشمه های حکمتیم. حکمت عبارت از علم به مواضع اشیا و مناسبات امور است.

یاور و دوست ما مشمول رحمت الهی است، هرچند که نتواند ما را یاری کند. چرا که خدای متعال فرمان به یاری و محبت ما داده است. و دشمن ما مشمول عذاب الهی است.

ص: 229

1- محط: محل فرود

2- مختلف: محل آمد و رفت.

3- ینابیع: جمع ینبوع، یعنی چشمه.

إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، الْأَيْمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْأَيْسَلَامِ، وَكَلِمَةُ الْأَخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْأَخْلَاصُ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمَلَّةُ، وَإِيْتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ، وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ، وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتِمَارُهُ فَإِنَّهُمَا يُنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحِضَانِ الدَّنْبَ، وَصِدْلَةُ الرَّحِمِ فَإِنَّهَا مَثْرَاءٌ فِي الْمَالِ، وَمَنْسَأَةٌ (1) فِي الْأَجْلِ، وَصَدَقَةُ السَّرِّ فَإِنَّهَا تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ، وَصَدَقَةُ الْعَلَانِيَةِ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ، وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَإِنَّهَا تَقِي مَصَارِعَ الْهَوَانِ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره ارکان اسلام

به یقین، برترین چیزهایی که متوسلان به وسیله آنها به خدای سبحان متوسل می شوند ایمان به خدا و به پیامبر صلی الله علیه و آله که به معنای تصدیق و باور داشتن آنهاست، چرا که باور داشتن آنان بهترین راه تقرب انسان به لطف و رحمت الهی است.

و جهاد در راه خدا خواه با مال و خواه با جان و سایر آنچه که انسان در راه اقامه دین اسلام هزینه می کند، چرا که جهاد عالی ترین حکم اسلام و تنها چیزی است که بقای اسلام را تضمین می کند.

و کلمه اخلاص، یعنی توحید و شهادت به وحدانیت پروردگار که غیر از ایمان است، چون ایمان منافات با شرك ندارد، یعنی مشرك ایمان به دو چیز دارد، در حالی که توحید

ص: 230

1- منسأة: از نسیء گرفته شده به معنای تأخیر انداختن.

...

...

عبارت است از فطرت و خلقت خالی از تیرگی و شبهات، بدین معنی که وقتی کسی با فطرت پاك به هستی می نگرد و وحدت نظام را می بیند، ناچار اعتراف به وحدانیت خالق هستی می نماید.

و اقامه نماز، با تمام حدود و شرایط آن، چرا که بالاترین رکن اسلام و راه آن است و از بس عظمت دارد گویا خود، دین است. و پرداخت زکات، چرا که فریضه و واجب شرعی است.

و روزه ماه مبارك رمضان که سپری در برابر کيفر و عقاب الهی است، درست مثل يك جنگ جو که برای حفظ از خطر دشمن در پناه سپر قرار می گیرد.

و حج و عمره که فقر را از بین برده و گناه را می زداید.

و صله رحم (حفظ پیوند خویشاوندی)، چرا که مال را فزونی بخشیده، مرگ را به تأخیر می اندازد.

و صدقه پنهانی، دور از دیدگان که موجب از بین رفتن گناه است و صدقه آشکار، البته با حفظ اخلاص که مرگ بد را مثل غرق و سوختن و زیر آوار ماندن دفع می کند.

و نیکی کردن، مثل یاری فقرا و نیازمندان و فراهم آوردن زمینه ازدواج مجرّدان و امثال اینها که موجب حفظ انسان از خفت و خواری و سقوط اجتماعی می شود، مثل از بین رفتن منصب و مقام و تشّتت کارها و جز آن.

ص: 231

أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ، وَارْغَبُوا فِي مَا وَعَدَ الْمُتَّقِينَ فَإِنَّ وَعْدَهُ أَصْدَقُ الْوَعْدِ، وَاقْتَدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْيِ، وَاسْتَنُوا بِسُنَّتِهِ فَإِنَّهَا أَهْدَى السُّنَنِ، وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ، وَتَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ، وَاسْتَسْتَفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَاحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنَ الْقَصَصِ. فَإِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَتَفِقُ مِنْ جَهْلِهِ، بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَالْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ.

...

## مواعظ سودمند

بر ذکر خدا مداومت داشته باشید، چرا که بهترین ذکرها و موجب نورانیت قلب و رضای پروردگار و پاداش آخرت است.

و به آنچه که خدای سبحان به پرهیزگاران وعده داده، رغبت و شوق داشته باشید که وعده الهی صادق ترین وعده ها است و در آن خلاف و کاستی و فزونی وجود ندارد و بدانید که رغبت، با عمل صالح تحقق پیدا می کند.

و به راه و روش والای پیامبران اقتدا کنید که شما را به هدف می رساند، چرا که بهترین هدایت هاست و به سعادت دنیا و آخرت می رساند.

و از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنید که بهترین سنتها و شیوه های زندگی است. به نظر می رسد فرق این دو جمله در این باشد که در جمله نخست به پیروی از سیره شخصی آن حضرت دعوت شده، ولی در جمله دوم سیره عمومی و شریعت مقدس و احکام و قوانین دینی آن حضرت مد نظر است.

و قرآن را فراگیرید که بهترین سخن و در بردارنده خیر دنیا و سعادت آخرت است.

و در قرآن تدبّر کنید و تفسیر و تأویل آن را بشناسید که بهار دلها است، یعنی فهم قرآن موجب شکوفایی قلبها می گردد. چنان که بهار طبیعت موجب سرسبزی و شکوفایی گیاهان و درختان می شود.

ص: 232

...

...

و به مدد نور قرآن از بیماری جهل و نادانی شفا جوئید که موجب شفا و فهم حقایق جهان هستی و حقایق شرعی می گردد، چرا که جهل سخت ترین بیماری هاست.

و قرآن را آن گونه که شایسته است تلاوت کنید، زیرا بهترین داستان های واقعی در آن وجود دارد که مایه هدایت و بصیرت انسان هاست.

### **زیان عالم بی عمل**

امام علیه السلام پس از ذکر لزوم عمل به دستورات فوق که مرحله بعدی پذیرفتن اسلام است، عمل نکردن و به دانستن آنها بسنده کردن را موجب زیان خواننده، می فرماید:

اگر کسی به آنچه می داند عمل نکند، مانند: وجوب نماز و زکات و حج و مقبول بودن صدقه و تلاوت قرآن، به جاهل سرگردانی می ماند که راه خیر و سعادت را نمی شناسد و از جهل و نادانی رها نشده است، چون علم برای عمل است و اگر عمل نباشد عالم مثل جاهل است، بلکه حجت بر عالم تمام تر است چرا که به جاهل می گویند: چرا فرانگرفتی؟ ولی به عالم می گویند: چرا به فراگرفته هایت عمل نکردی؟

و حسرت و اندوه او در از دست دادن خیرات، بیشتر از افسوس جاهل در عدم فراگیری است. و عالم بی عمل نزد خدا بیش از جاهل سرزنش می شود.

ص: 233

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا حُلُوهٌ حَضِرَةٌ، حُصَّتْ بِالشَّهَوَاتِ، وَتَحَبَّبَتْ بِالْعَاجِلَةِ، وَرَاقَتْ بِالْقَلِيلِ، وَتَحَلَّتْ بِالْأَمَالِ، وَتَزَيَّنَتْ بِالْغُرُورِ. لَا تَدُومُ حَبْرَتُهَا، وَلَا تُوءَمُنُ فَبَجَعْتُهَا. غَرَارَةٌ ضَرَارَةٌ، حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ، نَافِدَةٌ بَانِدَةٌ، أَكَّالَةٌ غَوَالَةٌ (1). لَا تَعْدُو (2) - إِذَا تَنَاهَتْ إِلَى أُمْنِيَّةِ أَهْلِ الرَّعْبَةِ فِيهَا وَالرِّضَاءِ بِهَا - أَنْ تَكُونَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ، «كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا» (3). لَمْ يَكُنْ امْرُوءٌ مِنْهَا فِي حَبْرَةٍ إِلَّا أَعْقَبْتُهُ بَعْدَهَا عِبْرَةً (4)، وَ لَمْ يَلْقَ فِي سَرَائِهَا بَطْنًا إِلَّا مَنَحْتُهُ مِنْ ضَرَائِهَا ظَهْرًا.

...

از خطبه های آن حضرت در نکوهش دنیا

پس از حمد و ثنای الهی، شما را از دنیا برحذر می دارم، مبدا در دام شهوات آن بیفتید، زیرا دنیا شیرین و سبز و جذاب است که شهوات آن را احاطه کرده و با آن آمیخته است.

و محبتی گذرا به مردم می کند و چون نقد است، به مردم نزدیک شده است و لذا مردم بی هیچ پروایی آن را پذیرفته و گرفته اند، چه اینکه هر موجود را دوست دارند.

و با مال و مقامی که در مقابل نعمت های فراوان آخرت ناچیز است، تزئین یافته [و

ص: 234

1- غَوَالَةٌ: از غال به معنای أهلك، هلاك کرد گرفته شده است.

2- لا تعدو: متعلق است به أن تكون و جمله وسط، یعنی إذا تناهت... و الرضا بها معترضه است. و أن تكون متعلق است به لا تعدو.

3- سوره كهف، آیه 45.

4- عبرة: اشك.



...

...

گوارا می نماید]. و با آرزوها آراسته شده است، چرا که انسان آرزوی آینده ای خوش و سراسر خیر دارد و اگر انسان به آینده روشن امید نداشته باشد دنیای او آراسته نیست.

وزینت آن بی اساس، بلکه فریب و نیرنگ و زایل شدنی است. شادمانی اش ناپایدار و انسان از مصیبت و رنج آن در امان نیست. بسیار فریبنده و بسیار ضرر رساننده است. هماره در حال دگرگونی است. زوال پذیر و پایان پذیر و نابودشونده است. بسیار پرخور است و با نابود کردن همه چیز، گویا آنها را می بلعد و هلاک کننده است.

بر فرض که دنیا با خواهش های مشتاقان خود همسو و مورد رضایت کامل و به کام آنها باشد، اما دوام ندارد، چه اینکه قرآن کریم می فرماید: «... مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم، سپس گیاه زمین با آن در آمیخت و [چنان] خشک گردید که باد پراکنده اش کرد، و خداست که همواره بر هر کاری تواناست». این سخن بدین معناست که دنیا حداکثر مانند همین مثالی است که خداوند در قرآن ذکر فرموده است. اینکه حضرت می فرماید: آب موجب پیدایش گیاه نگردید، بلکه صرفاً با آن مخلوط گردید تا بیان کند که این رخداد سریع شکل گرفته و بیان کند که دنیا نیز سریع به پایان می رسد و اینکه می فرماید: گیاه به صورت خاشاک در می آید، یعنی گویا فاصله ای بین آمیخته شدن آب با گیاه و خاشاک شدن آن وجود ندارد، مگر به همین اندازه که «فاء» ترتیب نشان می دهد که هر دو تعبیر در اوج بلاغت است. پس تندباد این خاشاک را از این سو به آن سو می برد و خدا بر هر دگرگونی تواناست و بسیار سریع این دگرگونی را انجام می دهد.

هر انسانی در دنیا شادمان شود، به یقین پس از آن اشک افشان خواهد شد، یعنی بعد از هر شادی و خوشحالی، اشک و آه و اندوه است.

و هرگاه با خوشی دنیا رو به رو شود، بی تردید تلخی و سختی آن را در خواهد یافت، یعنی اگر دنیا روی خوشی بنمایاند بی درنگ پشت به انسان کرده برخلاف آمال او خواهد شد.

و لَمْ تَطْلُةٌ (1) فِيهَا دِيمَةٌ رَحَاءٍ إِلَّا هَتَّتْ (2) عَلَيْهِ مَزْنَةٌ (3) بِلَاءٍ! وَ حَرِيٌّ (4) إِذَا أَصَبَتْ لَهُ مُنْتَصِرَةٌ أَنْ تُمْسِيَ لَهُ مُنْتَكِرَةٌ، وَإِنْ جَانِبٌ مِنْهَا اَعْدُوذِبَ (5) وَ اِحْلَوْلَى (6)، أَمْرٌ (7) مِنْهَا جَانِبٌ فَأَوْبَى (8)، لَا يَنَالُ امْرُوءٌ مِنْ غَضَارَتِهَا (9) رَغْبًا إِلَّا أَرْهَقَتْهُ (10) مِنْ نَوَائِبِهَا (11) تَعَبًا، وَ لَا يُمْسِي مِنْهَا فِي جَنَاحٍ (12) أَمِنْ إِلَّا أَصْبَحَ عَلَى قَوَادِمِ (13) خَوْفٍ غَرَارَةٌ، غُرُورٌ مَا فِيهَا، فَانِيَةٌ، فَانٍ مَنْ عَلَيْهَا، لَا خَيْرَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَرْوَادِهَا (14) إِلَّا التَّقْوَى. مَنْ أَقَلَّ مِنْهَا اسْتَكْتَرَ مِمَّا يُؤْمِنُهُ، وَ مَنْ اسْتَكْتَرَ مِنْهَا اسْتَكْتَرَّ مِمَّا يُؤْبِقُهُ، وَ زَالَ عَمَّا قَلِيلٍ (15) عَنْهُ. كَمْ مِنْ وَائِقٍ بِهَا قَدْ فَجَعَتْهُ، وَ ذِي طُمَأْنِينَةٍ إِلَيْهَا قَدْ صَرَعَتْهُ، وَ ذِي أُبْهَةِ قَدْ جَعَلَتْهُ حَقِيرًا، وَ ذِي نَخْوَةٍ (16) قَدْ رَدَّتْهُ ذَلِيلًا!

...

و هرگاه دنیا بر سر کسی باران پر منفعت بی رعد و برق بیارد، پس از چندی سیل بلا و مصیبت خود را بر سر او فرو خواهد ریخت، یعنی همیشه رفاه و خوشی و راحتی دنیا با بلا و مصیبت آن همراه است.

و خصلت دنیا این است که برای کسی صبحگاهان یار و یاور بوده شامگاهان ناشناس و غریب باشد، یعنی بامداد او را یاری می کند تا بر دشمنانش پیروز گردد، ولی شامگاه یاری اش را از او برگرفته، نصیب دیگری می سازد.

و اگر بخشی از دنیا شیرین و گوارا گردد، بخش دیگر آن تلخ و بیماری واگیردار و با و کشنده است.

ص: 236

1- تطله: از طل به معنای باران است.

2- هتنت: از هتن به معنای ریزش شدید باران است.

3- مزنة: باران.

4- حری: شایسته و سزاوار.

5- اعدوذب: گوارا شد.

6- اِحْلَوْلَى: شیرین و خوشمزه شد.

7- أَمْرٌ: تلخ گردید.

8- أَوْبَى: به بیماری و با گرفتار کرد.

9- غَضَارَةٌ: شادابی.

10- أَرْهَقَتْهُ: از اِرْهَاق، یعنی انجام کاری با رنج و سختی.

11- نَوَائِبُ: جمع نائبة، به معنای مصیبت شدید.

12- جَنَاحٌ: بال و کنایه از بالاترین درجه امنیت است.

13- قَوَادِمِ: جمع قادم: پره‌های درشت جلو بال پرنده.

14- أَرْوَادٌ: جمع زاد، یعنی توشه.

15- عَمَّا قَلِيلٍ: ما در عما قلیل زانده و برای تأکید معنای قلت است.

16- نَخْوَةٌ: افتخار و عزت و شرف.

...

...

هر انسانی که مشتاقانه از نعمت و شادابی دنیا بهره گیرد، به یقین دنیا مصیبت سهمگین خود را بر دوش او بار کرده و او را در رنج و عذاب بیفکند.

و چون انسانی در زیر بال امنیّت دنیا روز را شام کند، بامدادان در زیر پره‌های وحشت آن قرار خواهد گرفت. این تشبیه برای تبیین شدت خطر است، چرا که اگر کسی بر لبه مرکب بنشیند در معرض سقوط است.

دنیا بسیار فریبنده است و هرچه در آن وجود دارد به جهت فناپذیری اش، نیرنگ و خدعه است. فانی و نابودشدنی است و هرچه که در دنیا زیست می‌کند، از جمله انسان فناپذیر است.

[بدانید که] هیچ توشه‌ای از دنیا خیری ندارد، مگر تقوای الهی که تا پایان روزگار و برای آخرت باقی می‌ماند.

کسی که اندکی از دنیا بگیرد، از مایه‌های ایمنی بیشتر بهره خواهد داشت، چون دنیا و امنیت به منزله دو کفه ترازویند که هر يك بالا رود دیگری پایین می‌آید.

و هر کس بهره زیادی از دنیا داشته باشد، موجبات هلاکت او زیاد خواهد شد. و [آنچه به دست آورده] به زودی از دست او خواهد رفت.

چه بسیار کسانی که بر دنیا اعتماد کردند و گمان بردند که دنیای شان همیشگی است، ولی ناگهان با از دست دادن داده‌های آن، مانند مال و خاندان و مناصب، دردمند و اندوهگین شان کرد.

و چه بسیار کسانی که به دنیا اطمینان داشتند ولی آنها را با خفت و ذلت بر زمین کوبید.

و چه بسیار افراد با ابهت که دنیا حقیر و بی مقدارشان نمود و ابهت شان را از آنها ربود.

و چه بسیار افراد با شوکت و بزرگ که ذلیل و خوار نمود و بینی شان را به خاک مالید.

سُلْطَانُهَا دَوْلٌ (1)، وَعَيْشُهَا رَنْقٌ (2)، وَعَذْبُهَا أَجَاجٌ (3)، وَحُلُوهَا صَبِيرٌ (4)، وَغِذَاوُهُمَا سَمَامٌ (5)، وَأَسْبَابُهَا رِمَامٌ (6)! حَيْثُهَا بَعْرَضٍ مَوْتٍ، وَصَحِيحُهَا بَعْرَضٍ سُدِّمٍ! مُلْكُهَا مَسْلُوبٌ، وَعَزِيْزُهَا مَعْلُوبٌ، وَمَوْفُورُهَا مَنَكُوبٌ (7)، وَجَارُهَا مَحْرُوبٌ (8)! أَلَسْتُمْ فِي مَسَاكِنٍ مِّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَطْوَلُ أَعْمَارًا، وَأَبْقَى آثَارًا، وَأَبْعَدَ آمَالًا، وَأَعَدَّ عَدِيدًا، وَأَكْثَفَ (9) جُنُودًا؟

...

سلطنت و حکومت دنیوی دست بدست می گردد و هیچ گاه در دست يك نفر و يك گروه باقی نمی ماند که این همان دگرگونی روزگار است.

و شادی زندگی دنیا تیره و به دردها و رنج ها و بیماری ها آلوده است.

و آب گوارای آن بسیار شور است، یعنی در عین اینکه گوارا می نماید شور است. و شیرینی آن، سخت تلخ و غذای آن زهرآلود و اسباب دنیوی پوسیده و غیرقابل اعتناست مانند طنابی پوسیده که برای رسیدن به هدف به هیچ وجه نمی توان از آن استفاده نمود.

افراد زنده دنیا در معرض مرگ و افراد سالم دنیا در آستانه بیماری اند. دارایی های دنیوی با حوادث یا مرگ از دست خواهد رفت. و قدرتمندان دنیا سرانجام به دست دیگران و یا به وسیله مرگ مغلوب خواهند شد. و ثروت های فراوان دنیا در معرض زوال و فنا و مصیبت است. و مجاور دنیا جنگ زده و غارت زده است.

ای مردم، مگر نه این است که شما در خانه های کسانی مسکن گزیده اید که قبل از شما زندگی کرده و عمرهای طولانی تر داشته و آثار باستانی پایدارتری مثل قلعه حلب و امثال آنها (تخت جمشید، کاخ نرون و...) و آموال و آرزوهای دور و درازتری از شما داشته اند؟ کسانی که شمارشان از شما زیادتر و لشکریان شان فزون تر و انبوه تر بوده است. مخاطبان این سخن عموم مردم روزگار آن حضرت بوده یا افراد و گروهی خاص بوده اند.

ص: 238

1- دَوْل: جمع دَوْلَة، یعنی دگرگونی زمان.

2- رَنْق: تیره و آلوده به بیماری ها.

3- أَجَاج: بسیار شور.

4- صَبِير: عصاره درختی تلخ.

5- سَمَام: جمع سم، یعنی زهر.

6- رِمَام: جمع رَمَة، یعنی قطعه پوسیده طناب.

7- مَنَكُوب: نکبت زده.

8- مَحْرُوب: جنگ زده، غارت زده.

9- أَكْثَف: انبوه تر.

تَعَبُدُوا لِلدُّنْيَا أَيَّ تَعَبُدٍ، وَ آثُرُهَا أَيَّ إِثَارٍ (1)، ثُمَّ طَعَنُوا (2) عَنْهَا بِغَيْرِ زَادٍ مُبْلَغٍ وَلَا ظَهْرٍ قَاطِعٍ. فَهَلْ بَلَغَكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا سَخَتْ لَهُمْ نَفْسًا بِفِدْيَةٍ، أَوْ أَعَانَتْهُمْ بِمَعُونَةٍ، أَوْ أَحْسَدَتْ لَهُمْ صِدْقَةً؟ بَلْ أَزْهَقَتْهُمْ (3) بِالْقَوَادِحِ (4)، وَ أَوْهَنْتَهُمْ بِالْقَوَارِعِ (5)، وَ ضَعَضَتْ عَنْهُمْ (6) بِالنَّوَائِبِ (7)، وَ عَفَّرَتْهُمْ (8) لِلْمَنَاخِرِ (9)، وَ وَطَّنَتْهُمْ بِالْمَنَاسِمِ (10)، وَ أَعَانَتْ عَلَيْهِمْ رَيْبَ الْمُنُونِ.

...

گذشتگان سخت بنده دنیا شدند، یعنی همان طور که عابد در پیشگاه معبود خضوع می کند، آنها نیز در مقابل دنیا کرنش و تعظیم می کردند. و دنیا را سخت برگزیدند و بر هر چیز دیگر مقدم داشتند. سپس بدون توشه ای که آنها را به مقصد و آخرت برساند و بدون مرکبی که بر آن سوار شوند و طی طریق کنند و به هدف برسند، از دنیا کوچ کردند. این سخن کنایه از آن است که آنان پس از مرگ تهی دست از عمل بوده، در نتیجه گرفتار عذاب الهی هستند.

آیا شنیده اید یا اینکه دیده اید دنیا با گرفتن فدیة، جان شان را به آنان ارزانی داشته باشد؟ آیا دنیا آنها را باقی گذارد یا هلاک کرد؟ آیا در هنگامه گرفتاری و اندوه و مرگ به آنها کمکی کرد تا آنان را از آن تنگناها برهاند؟ آیا برای آنها همنشین خوبی بود و کرامت و حقوق آنها را حفظ کرد؟ هرگز، هرگز.

بلکه دنیا آنها را با بیماری های مخصوصی به رنج انداخت و با مصائب کوبنده ناتوان گردانید و با حوادث سخت آنها را ذلیل ساخت و آنها را به صورت و بینی بر زمین کوبید و به خاک مالید. و آنها را لگدکوب سم خود نمود و مرگ را برای گرفتن آنها یاری کرد.

ص: 239

1- اینثار: مقدم داشتن چیزی بر سایر چیزها.

2- طعنوا: کوچ کردند.

3- أرهقت: به زحمت انداخت.

4- قوادح: جمع قادحة، یعنی بیماری که در دندان می افتد و آن را می پوساند.

5- قوارع: جمع قارعة، یعنی مصیبت کوبنده ای که انسان را می گریاند.

6- ضعضت: تکان داد، سست کرد، به ذلت انداخت.

7- نوائب: جمع نائبة، مصیبت.

8- عفرت: به خاک مالید، از عفر یعنی خاک گرفته شده.

9- مناخر: جمع منخر، یعنی بینی.

10- مناسم: جمع منسم، یعنی کناره کف پای شتر.

فَقَدْ رَأَيْتُمْ تَنَكَّرَهَا لِمَنْ دَانَ لَهَا، وَ آثَرَهَا وَ أَخْلَدَ لَهَا، حِينَ ظَعَنُوا عَنْهَا لِفِرَاقِ الْأَعْبَدِ. وَ هَلْ زَوَّدْتَهُمْ إِلَّا السَّعْبَ (1)؟ أَوْ أَحَلَّتْهُمْ إِلَّا الضَّنْكَ (2)؟ أَوْ نَوَّرَتْ لَهُمْ إِلَّا الظُّلْمَةَ؟ أَوْ أَعَقَبَتْهُمْ إِلَّا النَّدَامَةَ؟ أَفَهَذِهِ تَوْعِثُونَ؟ أَمْ إِلَيْهَا تَطْمَئِنُّونَ؟ أَمْ عَلَيْهَا تَحْرِصُونَ؟ فَبَسَّتِ الدَّارُ لِمَنْ لَمْ يَتَّهَمْهَا وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا عَلًى وَ جَلٍ مِنْهَا.

...

[ای مردم،] دیدید دنیا چگونه خود را نسبت به کسانی که به او نزدیک بودند بیگانه نشان داد و آنان را که خاضعانه وقت خود را صرف جمع آوری و تجملات دنیوی می کردند و آن را بر آخرت مقدم می داشتند و به آن اعتماد نمودند از خود راند تا آنگاه که برای همیشه از آن کوچیده، برای همیشه از آن جدا شدند.

و آیا دنیا توشه ای جز گرسنگی برای آنها داشت؟ و آیا جز در تنگنای [قبر] آنها را در جایی جایگاه داد؟ و آیا به جای نور جز تاریکی به آنها ارزانی داشت؟ و آیا جز حسرت و ندامت چیزی برای آنها در پی داشت؟

پس آیا دنیایی با این ویژگی ها را بر آخرت مقدم می دارید؟ آیا به چنین دنیایی اعتماد و اطمینان دارید که برای شما باقی بماند؟ آیا برای آن حرص می زنید و به جمع آوری آن حریصانه می پردازید؟

پس دنیا بد جایگاهی است برای کسی که آن را به خیانت و نیرنگ متهم ننماید و از آن بیمناک نباشد. اما اگر آن را خیانت کار و نیرنگ باز و از آن در هراس باشد، جایگاه خوبی برای تحصیل آخرت خواهد بود.

ص: 240

1- سغب: گرسنگی.

2- ضنك: تنگنا.

فَاعْلَمُوا - وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (1) - بِأَنَّكُمْ تَارِكُوهَا وَ طَاعِنُونَ (2) عَنْهَا، وَ اتَّعَطُوا فِيهَا بِالَّذِينَ «قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً» (3) حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ فَلَا يُدْعَوْنَ رُكْبَانًا (4)، وَ أَنْزِلُوا الْأَعْدَابَ (5) فَلَا يُدْعَوْنَ ضِيْفَانًا (6) وَ جُعِلَ لَهُمْ مِنَ الصَّفِيْحِ (7) أَجْنَانٌ (8)، وَ مِنَ التُّرَابِ أَكْفَانٌ، وَ مِنَ الرُّفَاتِ (9) حَيْرَانٌ.

...

## عبرت از سر نوشت مردگان

پس بدانید - که می دانید - شما روزی دنیا را ترك گفته و از آن به سرای آخرت کوچ خواهید نمود و پند بگیرید از کافرانی که «می گفتند: چه کسی از ما زورمندتر است؟!» آنان این سخن را از روی غرور و تبختر می گفتند به گمان آنکه نیروی آنها مانع از قدرت الهی و مرگ آنان می گردد.

[بر دوش همگنان] به سوی قبرهای شان منتقل شدند، اما کسی آنها را سواره نخواند. گرچه بر دوش مردم سوار بودند، اما کسانی سواره خوانده می شوند که به اختیار خودشان سوار بر مرکب شده باشند. و در قبرهای شان فرود آمدند، ولی کسی آنها را میهمان نخواند.

برای آنها از سطح خاک (خشت) قبرهایی قرار داده شد و از خاک کفن هایی، چرا که کفن های آنها پوسیده و با خاک یکسان شده و تنها خاک قبر باقی می ماند و آنها را می پوشاند. و از استخوان های پوسیده همسایگانی قرار داده شد، چرا که از سایر اموات که در همسایگی او بسر می برند جز مستی استخوان پوسیده چیزی باقی نمانده است.

ص: 241

1- و انتم تعلمون: جمله معترضه بین فاعلموا و بانکم.

2- طاعنون: مسافران و کوچ کنندگان.

3- سوره فصلت، آیه 15.

4- ركبان: جمع راکب، یعنی سواره.

5- أجدات: جمع جدث، یعنی قبر.

6- ضيفان: جمع ضيف، یعنی مهمان.

7- صفيح: سطح زمین و یا بطور کلی هرچه عريض است و یا به معنای خشت.

8- أجنان: جمع جنن، یعنی قبر.

9- رفات: استخوانهای پوسیده.

فَهُمْ جِرَّةٌ (1) لَا يُجِيبُونَ دَاعِيَاءَ، وَلَا يَمْنَعُونَ ضَيْمًا (2)، وَلَا يُبَالُونَ (3) مَنْدَبَةً (4). إِنَّ جِيدُوا (5) لَمْ يَفْرَحُوا وَإِنْ قُحِطُوا لَمْ يَقْنَطُوا، جَمِيعٌ وَهُمْ أَحَادٌ، وَجِرَّةٌ وَهُمْ أَبْعَادٌ. مُتَدَانُونَ لَا يَتَزَاوَرُونَ، وَقَرِيبُونَ لَا يَتَقَارَبُونَ. حُلَمَاءٌ قَدْ ذَهَبَتْ أَصْدُغَانُهُمْ، وَجُهَلَاءٌ قَدْ مَاتَتْ أَحْقَادُهُمْ. لَا يُخَشَى فَجْعُهُمْ، وَلَا يُرْجَى دَفْعُهُمْ. اسَدٌ تَبَدَّلُوا بِظَهْرِ الْأَعْرَضِ بَطْنًا، وَبِالسَّعَةِ ضَيْقًا، وَبِالْأَهْلِ غُرْبَةً، وَبِالنُّورِ ظُلْمَةً، فَجَاؤُوهَا كَمَا فَارَقُوهَا، حُفَاءَ عَرَاءَ، قَدْ ظَعَنُوا عَنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ وَالدَّارِ الْبَاقِيَةِ، كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: «كَمَا بَدَدْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَعَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ» (6).

...

آنها همسایگانی هستند که دعوت کسی را پاسخ نمی دهند و نمی توانند ظلمی را از خود دور کنند و از گریه و ناله کسی پروایی ندارند و اگر باران بر آنها بیارد خوشحال نمی شوند، زیرا برای آنها فائده ای ندارد، در حالی که افراد زنده با آمدن باران خوشحال می شوند، چرا که برای کشت و محصول آنها مفید است. و در خشک سالی نوید و ناراحت نمی شوند.

آنان گرچه به ظاهر در کنار هم و مجتمع هستند، ولی از یکدیگر جدا هستند و دیدار و پیوند و آشنایی با یکدیگر ندارند. البته این حکم مربوط به جسم آنهاست، ولی از نظر روحی اگر اهل تقوا باشند با همدیگر مانوس هستند، چنان که در روایات آمده و در معارف دینی ضرورتاً ثابت شده است.

آنها همسایگانی هستند که قبرهای آنها در کنار یکدیگر، اما کاملاً از هم دور و بیگانه اند.

آنها به یکدیگر نزدیکند، ولی هرگز به دیدار هم نمی روند و از نظر خویشاوندی یا جایگاه به همدیگر نزدیک هستند، ولی دوری می گزینند.

[ اکنون ] بردبارانی هستند که کینه های شان از بین رفته و همانند نادانانی هستند که

ص: 242

1- جیره: جمع جار، یعنی همسایه.

2- ضیم: ستم و ظلم.

3- یبالون: اهتمام می ورزند و پروا دارند.

4- مندبه: گریه.

5- جیدوا: باران بر آنها باریده شد.

6- سوره انبیاء، آیه 104.



...

...

دشمنی های شان مرده است، چرا که جاهلان با همدیگر دشمنی دارند. البته ممکن است مراد این باشد که حلیم و بردبار آنها کینه ندارد و جاهل آنها دشمنی نمی ورزد، برخلاف روزگار حضورشان در دنیا که کینه و دشمنی داشتند.

از درد و رنج آنان، زندگان و مردگان را باکی نیست و کسی امید به دفاع آنها ندارد. [ این در حالی است که تا در دنیا بودند هم انسان ترس از کارهای فاجعه بار آنها داشت و هم امید به دفاع آنها. ]

آنها روی زمین را رها کرده، درون زمین را برگزیدند و در آن خفتند و تنگنای زمین را جایگزین فراخنای آن کردند و به تنگناهای قبر افتادند و خانواده و خویشان را رها کردند و به سرزمین غربت رفتند و نور و روشنایی خورشید و ماه و چراغ را وانهادند و در تاریکی قبر جای گرفتند.

به زمین بازگشتند، همان سان که از آن (پدید آمدند)، چون انسان اول خاک بود، سپس گیاه و منی و نطفه و سپس انسان شد و در نهایت خاک می شود. پس دوباره به خاک برگشت، چنان که اول خاک بود.

بی پای افزار و تن پوش از زمین کوچیده و به زندگانی دائمی و سرای ماندگار، یعنی بهشت یا جهنم رهسپار شدند، چنان که قرآن می فرماید: «همان گونه که شما را در آغاز [ از خاک ] آفریدیم دوباره آن را [ به خاک ] باز می گردانیم. وعده ای است بر عهده ما، که ما انجام دهنده آنیم».

ص: 243

و من خطبه له عليه السلام ذكر فيها ملك الموت و توفية النفس

هَلْ تُحْسِبُ بِهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا؟ أَمْ هَلْ تَرَاهُ إِذَا تَوَفَّى أَحَدًا؟ بَلْ كَيْفَ يَتَوَفَّى الْجَنِينَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ؟ أَيْلِجُ عَلَيْهِ مِنْ بَعْضِ جَوَارِحِهَا؟ أَمْ الرُّوحُ أَجَابَتْهُ بِإِذْنِ رَبِّهَا؟ أَمْ هُوَ سَاكِنٌ مَعَهُ فِي أَحْشَائِهَا؟ كَيْفَ يَصِفُ إِلَهُهُ مَنْ يَعْجُزُ عَنِ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ؟

...

از خطبه های آن حضرت درباره فرشته مرگ و چگونگی قبض روح آدمیان

آیا وقتی عزرائیل علیه السلام برای قبض روح وارد سرایی شود وجود او را احساس می کنی؟ آیا وقتی کسی را قبض روح می کند او را می بینی؟ [از این بالاتر،] عزرائیل علیه السلام جنین را چگونه قبض روح می نماید؟ (1) آیا عزرائیل علیه السلام از یکی از اندام های زن بر جنین وارد می شود؟ یا اینکه روح هنگام درخواست عزرائیل علیه السلام برای خروج از کالبد جنین، او را اجابت می کند و به اذن خدای خویش از آن خارج می گردد؟ آیا عزرائیل علیه السلام با جنین در شکم مادر همنشین می گردد؟ [چه پاسخی دارید؟].

حال که چنین است و انسان نمی تواند مخلوقی مثل خود، یعنی عزرائیل علیه السلام و نحوه کار او را توصیف کند، چگونه می تواند خدای خود را توصیف کند؟ به طریق اولی نمی تواند خدا را توصیف کند. این خطبه به این منظور ایراد شده که عدم امکان توصیف خداوند را به آدمیان بفهماند.

ص: 244

---

1- البته خدای سبحان متوفی است، چنان که خود می فرماید: «...اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...»؛ خداوند انسان ها را در هنگام مرگ قبض روح می کند» و عزرائیل تنها ابزار است. آمده است: فردی با دیدن جنازه ای به صیغه فاعلی پرسید: من المتوفَّى؟ چه کسی مردمان را قبض روح می کند؟ امیرمؤمنان علیه السلام که حاضر بود فرمود: اللّٰه، آن شخص تعجب کرد. امام علیه السلام فرمود: [آن گونه که پرسیدی] اللّٰه يتوفى الأنفس.

اشاره

وَأَحَدَرَكُمُ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنْزِلُ قُلْعَةٍ (1)، وَ لَيْسَتْ بِدَارِ نُجْعَةٍ (2) قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَ عَرَّتْ بِزِينَتِهَا. دَارٌ هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا، فَحَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا، وَ خَيْرُهَا بِشَرِّهَا، وَ حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا، وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا. لَمْ يُصَفِّهَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَمْ يَضِنَّ (3) بِهَا عَلَى أَعْدَائِهِ. خَيْرُهَا زَهِيدٌ (4)، وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ (5)، وَ جَمْعُهَا يَنْقَدُ، وَ مُلْكُهَا يُسَلْبُ، وَ عَامِرُهَا يَخْرُبُ. فَمَا خَيْرُ دَارٍ تُنْقَضُ نَقْضُ الْبِنَاءِ، وَ عُمُرُ يَفْنَى فَنَاءَ الزَّادِ، وَ مَدَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ!

...

از خطبه های آن حضرت در نکوهش دنیا

شما را از [دل بستن به] دنیا برحذر می دارم و نسبت به آن شما را هشدار می دهم، چه اینکه دنیا سرای کوچ است، نه محل استقرار و دوام که با فریب خود را آراسته و مردم را با زینت گذرای خود فریب می دهد.

سرایبی که نزد خدا خرد و بی ارزش است. لذا خداوند حلال آن را با حرام و خیر آن را با شرّ و زندگی آن را با مرگ و شیرینی آن را با تلخی آمیخته است، یعنی خداوند در دنیا دو نوع متضاد را باهم آمیخته است. اگر نزد خدا عزیز و گرامی می بود تنها خاستگاه خیرات بود همان طور که انسان اگر چیزی را برگزیند تنها خیر را در آن قرار می دهد.

...

...

خدای سبحان آن را خالص و منزّه از آلودگی و بیماری برای دوستان خود قرار نداده و آن را از دشمنان خود، یعنی کافران و تبهکاران دریغ نداشته است.

خیر دنیا اندک و شرّ آن فراهم و اندوخته آن پایان پذیر و حکومت آن غارت شدنی و ساخت و سازهای آن گرچه مستحکم باشد ویران شدنی است.

پس چه خیری در این خانه دنیا وجود دارد که مانند عمارتی [شکنده] ویران می شود؟

و چه خیری در این عمر وجود دارد که مثل توشه و آذوقه به پایان می رسد؟

و چه خیری در این مدت زندگانی است که مثل يك مسافرت پایان می یابد؟

این استفهام ها همه انکاری هستند نه حقیقی، یعنی در این دنیا و زندگانی با این خصوصیات خیری نیست.

- 1- قلعة: محل ریشه کن شدن و عدم استقرار.
- 2- نجعة: جای اتراق کردن. نجعة در اصل به معنای دنبال آب و آبادانی گشتن است در گذشته، کاروانیان به هنگام سفر دنبال چنین جایی می گشتند و در آن اتراق می کردند.
- 3- یضن: ضنّت و بخل ورزید، منع کرد.
- 4- زهید: اندک و کم.
- 5- عتید: آماده و مهیا.

اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِكُمْ، وَاسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ مَا سَأَلَكُمْ، وَاسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ. إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَإِنْ ضَحِكُوا، وَيَسْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَإِنْ فَرِحُوا، وَيَكْتُرُ مَقْتُهُمْ (1) أَنْفُسَهُمْ وَإِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا.

...

### مواعظ سودمند

آنچه را که خدا برای شما واجب گردانیده مثل انجام واجبات و ترک محرمات، در ردیف خواسته های خود قرار بدهید، یعنی همان طور که مشتاقانه در بدست آوردن و تأمین خواسته های دنیوی خود مثل خوراک و پوشاک می کوشید، فرائض الهی را نیز بجا آورید.

و از خدای متعال بخواهید به شما توفیق ادای فرایض و حقوق خود را عنایت کند.

و دعوت مرگ را به گوش های خود برسانید قبل از آنکه به مرگ فراخوانده شوید، یعنی همواره آماده پذیرش مرگ باشید. این سخن امام علیه السلام کنایه از آن دارد که انسان باید مرگ را جدی بگیرد.

### اوصاف زاهدان

زاهدان در دنیا گرچه خندانند، اما قلب شان گریان است (2). و اگرچه ظاهراً شادمان هستند، ولی سخت اندوهگین هستند.

و بر نفس خویش بسیار خشمگین هستند، زیرا در انجام اعمال صالح با آنان همراهی نمی کند، هرچند که دیگران نسبت به حالات معنوی و عبادت آنها غبطه می خورند.

ص: 246

1- مقت: غضب و خشم.

2- دلیل محزون و اندوهگین بودن قلب زاهدان ممکن است به جهت یادآوری آخرت و نعمت های عظیم آن و رنج و مرارتی باشد که هر روز برای محرومان بوجود می آید و مستضعفان زیر شلاق ستم ظالمان بسر می برند، ولی خندان بودن آنها به دلیل لزوم خوشرویی با مردم و معاشرت نیکو باشد. م.

قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ، وَ حَصَصَ رَتُّكُمْ كَوَاذِبَ الْأَمَالِ، فَصَارَتِ الدُّنْيَا أُمَّلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ، وَالْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ، وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ، مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ، وَ سُوءُ الصَّمَائِرِ. فَلَا تَوَازُونَ(1)، وَ لَا تَنَاصِحُونَ، وَ لَا تَبَادُلُونَ، وَ لَا تَوَادُّونَ. مَا بِالْكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ، وَ لَا يَحْزُنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ! ...

## نکوهی مردمان

ای مردم، یاد مرگ از دل شما رخت بریسته و لذا مرگ را به یاد نمی آورید و آرزوهای فریبنده و دروغین در برابر دیدگان تان پدیدار گشته است؛ آرزوهایی که هرگز به آن دست نخواهید یافت. از همین رو یعنی فراموشی مرگ و آرزوهای فریبا، دنیا زمام اختیار شما را بیشتر از آخرت بدست گرفته و دنیای نقد برای شما جاذبه بیشتری دارد تا آخرت که به ظاهر نسیه است.

امام علیه السلام در تبیین اینکه دنیا اختیار مردم را در دست گرفته، نه دین، می فرماید:

شما برادران دینی هستید، چنان که خدای سبحان می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...»(2)؛ «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند»، ولی پلیدی نهانی و انگیزه های درونی فاسد، یعنی حبّ دنیا و مقام باعث حسادت و پراکندگی شما شده است. در نتیجه این زشتی ها، شما به یاری همدیگر نمی شتابید و خیرخواه و پنددهنده یکدیگر نیستید و به فقیران خود کمک نمی کنید و همدیگر را دوست ندارید.

شما را چه شده که اگر اندکی از دنیا را به دست آورید خوشحال می شوید، ولی از دست دادن نعمت های بی کران آخرت اندوهگین تان نمی کند؟ با کسالت و تنبلی نسبت به واجبات و عدم انجام مستحبات و فضایل اخلاقی، مقامات و درجات بزرگی را در آخرت از دست می دهید، ولی اصلاً غصّه نمی خورید.

ص: 247

1- توازون: از وزر به معنای کمک گرفته شده است.

2- سوره حجرات، آیه 10.

وَ يُقَلِّقُكُمْ (1) أَلَيْسَ يَرُ مِنَ الدُّنْيَا يُفَوِّتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ، وَ قَلَّةٌ صَبَرَكُمْ عَمَّا زُوي (2) مِنْهَا عَنْكُمْ! كَأَنَّهَا دَارٌ مَقَامِكُمْ، وَ كَأَنَّ مَتَاعَهَا (3) بَاقٍ عَلَيْكُمْ. وَ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبِلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ، إِلَّا مَخَافَةٌ أَنْ يَسْتَقْبِلَهُ بِمِثْلِهِ. قَدْ تَصَافَيْتُمْ (4) عَلَى رَفْضِ الْأَجْلِ (5) وَ حُبِّ الْعَاجِلِ (6)، وَ صَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لِعَقَّةٍ (7) عَلَى لِسَانِهِ (8)، صَنِيعٌ (9) مَنْ قَدْ فَرَعَ مِنْ عَمَلِهِ، وَ أَحْرَزَ رِضَى سَيِّدِهِ.

...

و اگر اندکی از دنیا از دست شما برود چنان بی قرار و آشفته حال می شوید که آثار آن در چهره تان آشکار می شود. گویا دنیا محل اقامت همیشگی شماست و گویا متاع دنیوی همیشه برای شما باقی خواهد ماند.

و دلیل اینکه شما عیب یکدیگر و برادران خود را نمی گوید آن است که می ترسید آنها نیز عیب تان را بازگویند و از همین روست که عیوب شما بدون اصلاح باقی می ماند.

برای بی اعتنایی و وانهادن آخرت و دنیادوستی با یکدیگر همصدا و همراه شده اید و دین تان لقلقه زبان های شماست و در قلب تان جایی ندارد چنان که حضرت سیدالشهدا علیه السلام روز عاشورا فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ؛ مردمان بندگان دنیایند و دین لقلقه سر زبان های آنهاست».

مانند کسی که وظیفه خود را به پایان رسانیده و رضایت مولای خود را کاملاً بدست آورده است عمل می کنید، چون کسی که چنین باشد بی پروا به استراحت می پردازد و اهل دنیا نیز بی پروا نسبت به او امر الهی رفتار می کنند.

ص: 248

1- یقلقکم: شما را نگران و بی قرار می کند.

2- زوی: دور شد.

3- متاع: آنچه که از آن متمتع می شویم و بهره می بریم.

4- تصافیتم: به صفا و صمیمیت پرداختید.

5- آجل: آخرت.

6- عاجل: دنیا.

7- لعقة: مقدار يك قاشق پر و در این بیان منظور، لقلقه زبان بودن است.

8- از خطبه امام حسین علیه السلام در روز عاشورا.

9- صنیع: مفعول مطلق برای فعل محذوف تصنعون است.

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ، وَ النَّعْمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ (1)، كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ (2) عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَاعِ إِلَى مَا نُهَيْتَ عَنْهُ. وَ نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ: عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِدٍ، وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ، وَ نُوءٌ مِنْ بِهِ إِيْمَانٌ مِنْ عَايِنِ الْغُيُوبِ (3)، وَ وَقَفَ عَلَى الْمُوعُودِ (4)، إِيْمَانًا نَقَى إِخْلَاصُهُ الشُّرْكَ، وَ يَقِيْنُهُ الشُّكَّ.

...

از خطبه های آن حضرت است در وعظ مردم

ستایش الهی

ستایش خدای را که حمد او به نعمت هایش و نعمت هایش به ستایش او پیوند خورده است، چرا که اگر کسی خدا را بستايد، توفيق و نعمت الهی شامل حال او شده است و چون خدای سبحان از مردم شکر نعمت خواسته، لذا شکر، به دنبال نعمت و نعمت به ستایش مرتبط است.

خدا را بر نعمت هایش می ستاییم، چنان که حضرتش را بر بلاهایش می ستاییم، چرا که بلا مایه پاک شدن گناهان و یا سبب پاداش می شود و هر دو، لطف خدای سبحان بوده و موجب ستایش الهی است. و بر این نفوس سست رفتار در انجام اوامر و شتابان در ارتکاب منهیات پروردگار، از حضرتش یاری می جوییم.

ص: 249

1- آلاء: جمع الي، به معنای نعمت.

2- بطاء: جمع بطيء، یعنی کند.

3- غيوب: مراد ذات الهی است.

4- موعود: مراد قیامت است.



...

...

و از گناهانی که مرتکب شدیم و علم خدا به آن احاطه دارد و کتاب الهی که در آن اعمال ما نوشته می شوند آن گناهان را ثبت و ضبط نموده است از او طلب آمرزش می کنیم؛ علمی که نسبت به هیچ چیز قصور نداشته و همه چیز را در بر می گیرد و کتابی که هیچ چیزی را و نمی نهد. چنان که خدای متعال می فرماید: «...لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...»<sup>(1)</sup>؛ «هیچ [کار] کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، جز اینکه همه را به حساب آورده است».

و به خدای متعال مانند کسی ایمان داریم که ذات غایب الهی را می بیند، یعنی بر فرض که خداوند دیدنی بود ایمان انسان به وجود او قوی بود، اکنون که او را نمی بینیم چنان به او ایمان داریم که گویا او را می بینیم. و مانند کسی که در مواقع قیامت حضور یافته و نسبت به آن هیچ تردیدی ندارد، به قیامت و رستاخیز اعتقاد داریم؛ ایمان خالصانه ای که شرک را نفی کرده و یقین آن، تردید و شک را زدوده است، یعنی ایمان ما خالص و یقینی است نه ناخالص و ظنی و احتمالی.

ص: 250

وَنُشِّهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، شَهَادَتَيْنِ نُصْعِدَانِ الْقَوْلَ، وَتَرْفَعَانِ الْعَمَلَ. لَا يَخِفُّ مِيزَانُ تَوْصَعَانِ فِيهِ، وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ عَنْهُ.

...

### **گواهی به یگانگی خدا و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله**

و گواهی می دهیم که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و گواهی می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیامبر اوست. گواهی به رسالت و عبودیت پیامبر صلی الله علیه و آله [از دوروست]:

اولاً: تعظیم و بزرگداشت آن حضرت است، چرا که بنده خدای بزرگ است.

ثانیاً: توهم الوهیت و خدایی آن حضرت را نفی می کند، چنان که مسیحیان نسبت به حضرت عیسی علیه السلام گمان الوهیت و اهل کتاب نسبت به عزیر و مسیح علیهما السلام توهم فرزند خدا بودن را دارند.

این دو گواهی (شهادتین) موجب صعود گفتار نیک به آسمان و پذیرش آن در درگاه الهی و بالارفتن عمل صالح می گردد. هیچ میزان عملی با وجود این شهادتین سبک نبوده و با نبودن این شهادتین سنگینی نخواهد گرفت، چرا که وجود آن موجب سنگین شدن حسنات و نبودن آن موجب بی فایده شدن اعمال نیک می گردد.

ص: 251

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ: زَادٌ مُبْلَغٌ، وَ مَعَادٌ مُنْجِحٌ. دَعَا إِلَيْهَا اللَّهُ مَعَ دَاعٍ، وَ وَعَاَهَا خَيْرٌ وَاعٍ، فَأَنَّ مَعَ دَاعِيَهَا، وَ فَآزَ وَاعِيَهَا. عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتْ (1) أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ، وَ أَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ (2)، حَتَّى أَسَّ هَرَّتْ لَيَالِيَهُمْ (3)، وَ أَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ (4)، فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ، وَ الرَّيِّ بِالظَّمِّ، وَ اسْتَقْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ.

...

## جایگاه تقوا و پرهیزگاران

ای بندگان خدا، شما را به رعایت تقوای الهی سفارش می کنم و بدانید که ترسیدن [ از خدا ] باعث می شود به واجبات عمل کنید و محرمات را ترك نمایید. [ و بدانید که تقوا ] توشه ای است کامل و کافی که آدمی را به سلامت به مقصد و فرجام نیک، یعنی آخرت، می رساند و بازگشت گاهی است که موجب نیل انسان به بهشت می شود. امام علیه السلام زاد و معاد را که در جمله فوق آمده اند، به توشه ای کافی و بازگشتی موفقیت آمیز تفسیر فرموده است.

شنواترین دعوتگران (پیامبر صلی الله علیه و آله) مردم را به تقوا فرا خواند و بهترین درك کننده، آن را به گوش جان شنید و پذیرفت. پس دعوت کننده به آن، ابلاغ کرد و به گوش [ همگان ] رساند و کسی که آن [ پیام ] را شنید و درك کرد، رستگار و پیروز شد.

بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله که دعوت کننده بود پیام دعوت را به گوش مردم رسانید و پذیرندگان نیز به سعادت دو جهان نایل شدند.

ای بندگان خدا، تقوای الهی دوستان خدا را از افتادن به گناهان باز داشته و قلب های آنها را هماغوش ترس می سازد، به گونه ای که شب ها را به بیدار خوابی و در ساعت های داغ روز به تحمل تشنگی وا می دارد. این سخن کنایه از آن است که شب هایشان به عبادت و روزهای گرمشان به روزه داری سپری می شود.

پس تقواییشان را حتی و سیراب شدن در آخرت را با زحمت و تشنگی دنیوی بدست

ص: 252

1- حمت: از حمی است، یعنی منع کرد، پاس داشت.

2- مخافة: مصدر میمی، به معنای خوف.

3- أسهرت لیلایهم: این اسناد مجازی است، زیرا آنها شب زنده دار هستند.

4- هواجر: جمع هاجرة، یعنی گرم ترین ساعات روز.

ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ فَنَاءٍ وَعَذَابٍ، وَغَيْرٍ وَغَيْرٍ. فَمِنَ الْفَنَاءِ (1) أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسُهُ، لَا تُحْطَى سَهْمُهُ، وَلَا تُؤَسَّى (2) جِرَاحُهُ. يَرْمِي الْحَيَّ بِالمَوْتِ، وَالصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ، وَالتَّاجِيَ بِالْعَطْبِ (3). آكِلٌ لَا يَشْبَعُ، وَشَارِبٌ لَا يَتَمَعُّ. وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ، وَيَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالًا حَمَلًا، وَلَا بِنَاءً تَقْلًا!

...

آوردند. و اجل را نزدیک دیدند و به عمل پرداختند، مبدا بدون عمل کافی و در خور، گرفتار مرگ شوند.

## ویژگی های دنیا

دنیا سرای فنا، گرفتاری، دگرگونی، پندگرفتن است. از دلایل زوال دنیا آن است که روزگار تیر خود را در چله مرگ نهاده و انسان ها را هدف قرار داده است، و البته تیر آن هرگز خطا نمی رود و زخم آن هرگز درمان نمی پذیرد.

زندگان را با تیر مرگ و تندرستان را به بیماری و نجات یافتگان از سختی را با پیکان نابودی هدف قرار می دهد و آنها را از پای درمی آورد.

دنیا مردم خواری است که هرگز سیر نشود و خون خواری است که هرگز سیراب نگردد.

و از نشانه های رنج و مشقت های دنیا یکی آن است که آدمی با زحمت فراوان مالی را جمع می کند، اما هرگز نمی تواند آن را بخورد، و خانه ای می سازد اما در آن ساکن نمی شود بلکه می میرد و دیگران در آن زندگی خواهند کرد. سپس به سوی خدا و سرایی دیگر که خدای متعال برای حسابرسی و پاداش و کیفر قرار داده است، رهسپار می شود، در حالی که نه مالی اندوخته تا همراه خود ببرد و نه سرایی برای روز قیامت خود آماده کرده است.

ص: 253

1- من الفناء: من بیان آن الدهر است.

2- تؤسى: از أسوت الجرح است یعنی مداوا کردم زخم را.

3- عطب: یعنی هلاك.

وَمِنْ غَيْرِهَا أَنْ تَرَى الْمَرْحُومَ مَعْبُوطاً، وَالْمَعْبُوطَ مَرْحُوماً، لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلًّا، وَبُوءَ سَأَنَزَلَّ. وَمِنْ عِبَرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ، فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ، فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ، وَلَا مَوْءَمَلٌ يُتْرَكُ. فَسَبِّحَانَ اللَّهَ مَا أَغْرَّ سُرُورَهَا، وَأَظْمَأَ رِبَّهَا، وَأَصْحَى فَيْئَهَا! لَا جَاءَ يُرَدُّ، وَلَا مَاضٍ يَرْتَدُّ.

...

و از جمله نشانه های دگرگونی روزگار آن است که گاه کسی را می بینی که به دلیل بی نوابی مورد ترحم مردم قرار می گیرد، اما بعد از مدتی به واسطه ثروت و امثال آن مورد رشک و حسادت آنها قرار می گیرد و کسی که روزگاری به دلیل ثروت و مقام مورد غبطه و رشک مردم بوده، با از دست دادن آنها مورد ترحم و دلسوزی آنها قرار می گیرد. و این نیست مگر از آن جهت که نعمت ها زایل و بلاها بر انسان ها نازل می شوند.

و نیز از عبرت ها و پندهای روزگار آنکه آدمی در آستانه دستیابی به آرزوهای خود قرار می گیرد، ولی ناگهان اجلش فرامی رسد و از آرزوی دیرینه خود باز می ماند، زیرا مرگ او را به یکباره می رباید و به او اجازه نمی دهد به آرزوی خود برسد. پس نه به آرزوی رسیده و نه آرزومند آزاد و رها به حال خود می ماند تا روزی به آرزوی خود برسد.

سبحان الله [شگفتا] چیست این دنیا که شادی اش بسیار فریبنده است، و نوشیدن آب آن مایه افزونی تشنگی است. زیرا آدمی به واسطه آرزوهای دنیوی، هرچه از آب دنیا بنوشد تشنه تر می شود. و چقدر سایه آن داغ و سوزان است، زیرا اثر آن با وجود خورشید از میان می رود. تنزیه خدا (سبحان الله) در آغاز عبارت، برای تعجب به کار رفته است.

نه آنچه می آید، مثل: مرگ و بیماری و ذلت و مانند اینها، دفع می شود و نه آنچه رفته است (یعنی سلامتی و عمر و جوانی) بازمی گردد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِقِ بِهِ، وَابْعَدَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ! إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرِّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ. فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ، وَ مِنَ الْغَيْبِ الْخَبْرُ.

...

سبحان الله، پیوستن مرده به زنده چه نزدیک است! زیرا بی تردید آدم زنده به آدم مرده ملحق خواهد شد، و چقدر مرده از زنده دور است! چون از او جدا شده و دیگر هرگز به سوی او باز نخواهد گشت.

[بدانید که] بدتر از بد کیفر آن است. مثلاً دزدی بد است و کیفرش (قطع دست در دنیا و عذاب در آخرت) بدتر از آن است. و خوب تر از خوب پاداش آن است که جاودانه می ماند.

و شنیدن هر چیز درباره دنیا، بزرگ تر و با عظمت تر از دیدن آن است. مثلاً وقتی انسان می شنود که فلان دریا بزرگ است، تصویر خیلی بزرگی از آن در ذهن او جای می گیرد، اما وقتی دریا را می بیند آن را کوچک تر از تصور ذهنی خود می یابد. راز این امر آن است که نفس انسان از امور دنیوی بزرگ تر است.

و [لی] دیدن آنچه که در آخرت است، بزرگ تر از شنیدن وصف آن است. مثلاً وقتی انسان بهشت را ببیند آن را بسیار بزرگ تر از آن چیزی که درباره اش شنیده یا می پنداشته، درمی یابد، چرا که نفس آدمی کوچک تر از آن آفریده شده که امور اخروی را درک کند.

پس درباره امور آخرت و جهان غیب به شنیدن خبر و ویژگی های آن بسنده کنید و به عمل کردن برای آن پردازید که دیدن آن بزرگ تر از شنیدن آن است.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَزَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِي الدُّنْيَا. فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَ مَزِيدٍ خَاسِرٍ! إِنَّ الَّذِي أُمِرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي نُهِيتُمْ عَنْهُ، وَ مَا أُحِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ. فَذَرُوا مَا قَلَّ لِمَا كَثُرَ، وَ مَا ضَاقَ لِمَا اتَّسَعَ.

...

و بدانید که آنچه از دنیا کاسته و به آخرت افزوده شود، مثل مالی که در راه خدا انفاق می شود، بهتر از آن است که از آخرت کاسته و به دنیا افزوده شود، مانند خودداری از دادن زکات که در آخرت کاستی را در پی دارد.

پس چه بسیار کاستی دیده ای که سود برده، و چه بسیار فزونی برده ای که سرانجام زیان دیده است! زیرا از دنیای فرد نخست کاسته و به آخرت افزوده شده است، و آن دیگری دنیایش [با تبه کردن حق دیگران] آباد شده، اما آخرتش دچار زیان و کاستی شده است.

آنچه به آن مأمور هستید (= واجبات) وسیع تر و آرامش بخش تر از آن است که از آن منع شده اید (= محرمات). مثلاً انسان به عدل مأمور شده و از ظلم منع گردیده است. روشن است که عدل گسترده تر از ظلم است، چرا که عدل به خلاف ظلم، مایه آبادانی و پیشرفت و هماهنگی و رفاه جهانی است.

و آنچه برای شما حلال شده بیشتر از چیزهایی است که حرام شده است. مثلاً هزاران نوع نوشیدنی برای شما حلال شده است، ولی شراب و امثال آن که حرام می باشند بسیار اندک و محدودند. پس آنچه در مقابل آن همه حلال، اندک است، و آنچه در مقابل آن همه گستردگی، تنگنا است رهایشان کنید، زیرا بسیار حلال از حرام، و گسترده از تنگنا، شما را بسنده است.

ص: 256

قَدْ تَكْفَلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ، فَلَا يَكُونَنَّ الْمَصْدُومُونَ لَكُمْ طَلِبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ، مَعَ أَنَّهُ (1) - وَاللَّهِ - لَقَدْ اعْتَرَضَ الشُّكُّ، وَ دَخَلَ الْيَقِينُ، حَتَّى كَأَنَّ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ، وَ كَأَنَّ الَّذِي قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ،

...

خداوند روزی شما را تضمین نموده و شما را به عمل کردن فرمان داده است. یعنی رسیدن روزی به انسان قطعی و بدون تردید است. پس تلاش اندک، کافی است، زیرا خدا بسیاری از ارزاق را مانند نهرهای آب، هوا، نور و گیاهان را مجانی و بدون نیاز به تلاش در اختیار انسان ها گذاشته است، ولی انسان مأمور به عمل اخروی است، چرا که آخرت جز با عمل صالح به دست نمی آید. پس نباید طلب آنچه تضمین شده در اولویت قرار بگیرد و شما را از عمل به واجب که قرب الهی و بهشت را در پی دارد، باز دارد. شایان توجه است که از آن رو امام علیه السلام فرمود: «أولی بکم»، که اگر کسی به چیزی اهمیت فراوانی دهد، از نظر بیننده به آن کار یا آن چیز، اولی و برتر است.

به خدا سوگند، این در حالی است که در این وعده الهی تردید راه یافته و یقین را آلوده ساخته و چنان است که گویی به دست آوردن آنچه تضمین شده، بر شما فرض گردیده و گویی آنچه بر شما فرض شده از دوش شما برداشته شده است، چرا که خدا یقیناً روزی را تضمین نموده، اما برای انسان ها این تردید پیش می آید که به دست آوردن روزی تضمین شده واجب، و انجام دادن واجب از دوش مردم برداشته شده است. ناگفته نماند امثال این کلمات که در بیانات امام آمده است برای محدود کردن فعالیت افرادی است که تمام وقت خود را صرف گردآوری مال دنیا کرده اند و به آخرت بی توجه اند، چنان که امروزه اغلب مردم چنین اند. پس ناچار باید در این معنا تأکید فراوانی صورت گیرد تا تعادلی حاصل گردد، وگرنه طلب مال حلال نیز بر انسان واجب و از بایدها و ضروریات دین اسلام است.

ص: 257

---

1- مع أنه: برای بیان این مطلب است: «أقول لكم الكلام السابق مع أني أعلم...؛ من سخن قبلی را تکرار می کنم در حالی که می دانم...» و لفظ سوگند: واللّه تأکید این علم امام است.



فَبَادِرُوا الْعَمَلَ، وَخَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ، فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرَّزْقِ. مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرَّزْقِ رُجِي عَدَا زِيَادَتُهُ، وَمَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرَجَّ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ الْجَانِي، وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي. فَ«اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»(1).

...

پس بشتابید به سوی عمل کردن برای آخرت، و از اینکه مرگ ناگهانی و بدون آمادگی و بدون برگرفتن توشه و عمل صالح به سراغتان بیاید بترسید، زیرا آنچه از عمر گذشته است، دیگر هرگز باز نمی‌گردد، در حالی که رزق از دست رفته جبران پذیر است.

آنچه از روزی امروز از دست برود امید است که فردا بیش از آن به دست آید، ولی آنچه دیروز از عمر انسان گذشته دیگر امروز به بازگشت آن امیدی نیست.

[ بدانید که ] امید همراه با آمدنی (= رزق) است و ناامیدی با رفتنی جایگزین ناپذیر (عمر) است.

پس «از خدا آن گونه که حقّ پروا کردن از اوست، پروا کنید، و زنهار، جز مسلمان نمیرید»، یعنی باید مرگ شما با اعتقاد به اسلام کامل باشد که سعادت ابدی در آن است.

ص: 258

---

1- سوره آل عمران، آیه 102.

اشاره

و من خطبة له عليه السلام في الإستسقاء(1)

اللَّهُمَّ قَدْ انْصَاحَتْ (2) جِبَالُنَا، وَ اغْبَرَّتْ أَرْضُنَا، وَ هَامَتْ (3) دَوَابُّنَا، وَ تَحَيَّرْتُ فِي مَرَابِضِهَا (4)، وَ عَجَّتْ عَجِيجَ (5) الثَّكَالِي (6) عَلَيَّ  
أَوْلَادِيهَا، وَ مَلَّتِ التَّرْدُّدُ فِي مَرَاتِعِهَا (7)، وَ الْحَنِينُ إِلَى مَوَارِدِهَا (8)! اللَّهُمَّ فَارْحَمِ أُنِينَ الْآئِنَةِ وَ حَنِينَ الْحَائِنَةِ. اللَّهُمَّ فَارْحَمِ حَيْرَتَهَا فِي  
مَذَاهِبِهَا (9) وَ أُنِينَهَا فِي مَوَالِحِهَا (10)!

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در طلب باران

دعای باران

خدایا، کوه های ما خشک شده اند؛ خشک شدن کوه ها سبب خشک شدن چشمه ها شده، در نهایت گیاهان نیز خشک می شوند. و زمین بر اثر خشکسالی غبارآلود شده، و دام های ما تشنه، در آغل های خود سرگردانند که خود را چگونه سیراب کنند. و بر بچه های تشنه خود چون زنان جوان مرده ناله سر می دهند، و از بس در چراگاه های خود در رفت و آمد بودند دلسوخته اند و خسته، و از رفتن به آبشخورهای خود بی تمایلند.

خدایا، بر ناله دام ها که از تشنگی می نالند و دلسوزانه برای فرزندان خود تلاش می کنند رحم فرما! خدایا، بر سرگردانی و تحیر دام ها در آمدوشدشان و بر ناله های آنها در لانه هایشان رحم کن!

ص: 259

- 1- إستسقاء: درخواست نزول باران.
- 2- إنصاحت: خشک شده است.
- 3- هامت: از هیم گرفته شده، به معنای تشنگی است.
- 4- مرابض: جمع مریض، یعنی محل نگهداری دام.
- 5- عجيج: صدای حزن آلود، مهممه، فغان، هياهو.
- 6- الثكالی: جمع ثكلی، به معنای زن جوان مرده.
- 7- مراتع: جمع مرتع، یعنی چراگاه.
- 8- موارد: جمع مورد، یعنی آبشخور.
- 9- مذاهب: جمع مذهب، گذرگاه، محل رفت و آمد.

10- موالج: جمع مولج، محل ورود، منظور طویله است.

اللَّهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ اعْتَكَرْتُ (1) عَلَيْنَا حَدَابِيرُ (2) السُّنَيْنِ (3)، وَ أَخْلَفْتَنَا (4) مَخَائِلُ (5) الْجُودِ. فَكُنْتَ الرَّجَاءَ لِلْمُبْتَسِسِ (6)، وَ الْبَلَغَ لِلْمُلْتَمِسِ. دَعُوكَ حِينَ قَنَطَ الْأَعْنَامُ، وَ مَنَعَ الْعَمَامُ، وَ هَلَكَ السَّوَامُ (7)، أَنْ لَا تُؤَخِّرْ دَنَا بِأَعْمَالِنَا، وَ لَا تَأْخُذْنَا بِذُنُوبِنَا، وَ انشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِالسَّحَابِ الْمُنْبَعِقِ (8)، وَ الرَّبِيعِ الْمُغْدِقِ (9)، وَ النَّبَاتِ الْمُونِقِ (10)، سَحًّا (11) وَابِلًا (12)، تُحْيِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ، وَ تَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ.

...

پروردگارا، از خانه های خود به سوی تو خارج شده ایم؛ زیرا نماز طلب باران در صحرا خوانده می شود، در حالی که خشکسالی مانند شتری لاغر به سوی ما آمده و زندگی ما را تیره ساخته است، و ابرهای جود و کرم که آنها را حامل باران می پنداریم به وعده خود که باریدن باشد، وفا نمی کنند.

تو امید هر گرفتار و کفایتگر هر خواستاری؛ از تو می خواهیم در حالی که مردمان از باران و آب نومیدند و ابر نیز از باریدن دریغ می کند، و ستوران هلاک و نابود شدند، ما را به اعمال ناشایستمان، که مؤاخذه تو و قطع باران را در پی دارد، بازخواست مکن و به گناهانمان کیفر مده. به نظر می رسد لا توأخذنا یعنی بازخواست، و لا تأخذنا یعنی مجازات و کیفر.

و [خدایا،] رحمت خود را با ابرهای پر باران، و بهاری پر از باران، و رستنی های شاداب بر ما بگستران، بارانی پردوام بر ما بیاران تا زمین های ما را زنده سازد و سرسبزی و طراوت از دست رفته را به آن بازگرداند؛ زیرا حیات زمین به رستنی ها و گیاهان آن بستگی دارد.

ص: 260

1- إعتكرت: به معنای تیرگی.

2- حدابیر: جمع حدبار، شتر لاغری که در اینجا خشکسالی به آن تشبیه شده است.

3- سنین: خشکسالی.

4- أخلفت: خلف وعده کرد.

5- مخائل: جمع مخیلة، یعنی ابری که به نظر می رسد می خواهد ببارد، ولی نمی بارد، ابر بی باران.

6- مبتس: گرفتار سختی و بی نوایی.

7- سوام: جمع سائمة، چارپایانی که به چرا می روند.

8- منبعق: جوشان.

9- مغدق: پر آب.

10- مونق: سرسبز.

11- سحّا: ریزش.

12- وابلّا: سیل آسا.

اللَّهُمَّ سَقِيَا (1) مِنْكَ مُحِييَةً مُرَوِّبَةً، تَامَةً عَامَةً، طَيِّبَةً مُبَارَكَةً، هَنِيئَةً مَرِيعةً (2)، زَاكِيَةً نَبِيْهَةً، ثَامِرًا (3) فَرْعُهُا، نَاصِرًا وَرَفُّهُا، تَنْعَشُ (4) بِهَآ الصَّعِيْفَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تُحْيِي بِهَآ الْمَيِّتَ مِنْ بِلَادِكَ. اللَّهُمَّ سَقِيَا مِنْكَ تُعْشِبُ بِهَآ نَجَادُنَا (5)، وَ تَجْرِي بِهَآ وَهَادُنَا (6)، وَ يُخْصِبُ بِهَآ جَنَابُنَا (7)، وَ تُقْبِلُ (8) بِهَآ ثِمَارُنَا، وَ تَعِيْشُ بِهَآ مَوَاشِيَنَا (9)، وَ تَنْدِي بِهَآ أَقَاصِيَنَا (10)، وَ تَسْتَعِينُ بِهَآ ضَوَاحِيَنَا (11)، مِنْ بَرَكَاتِكَ الْوَاسِعَةِ، وَ عَطَايَاكَ الْجَزِيْلَةِ، عَلَيَّ بِرَيْتِكَ الْمُرْمَلَةِ (12)، وَ وَحْشِكَ الْمُهْمَلَةِ (13).

...

خدایا به لطف و کرم خویش بر ما بارانی فرو فرست تا زمین های ما را حیات بخشد و انسان ها و گیاهان و حیوانات و زمین تشنه را سیراب کند.

بارانی بی نقص و فراگیر باشد و مخصوص سرزمین خاصی نباشد. پاکیزه و پاک باشد و باعث بیماری و امثال آن نگردد، و فرخنده و عامل نمو و افزایش باشد.

گوارا باشد و فراوانی نعمت و محصولات را به همراه خود بیاورد.

موجب رشد گیاهان شود و شاخه های درختان را ثمربخش سازد و برگ آنها را شاداب و چشمنواز نماید تا با آن ناتوانی بندگانت را به توانمندی و شادابی مبدل کنی و شهرهای مرده ات را با آن حیات دوباره عطا کنی.

پروردگارا، از برکات گسترده و عطاهای فراوان خود بر مردم فقیر و حیوانات وحشی بی صاحب و رها در بیابان ها، بر ما نیز بارانی فرو فرست تا سرزمین های مرتفع ما بدان خرم و سرسبز شود، و زمین های پست ما از آن پر آب شود، و نواحی و اطراف ما را پر محصول کند و مایه برآمدن میوه هایمان شود، و ستوران (شتران و گاوها و گوسفندان) ما را زنده بدارد و از مرگ آنها پیشگیری کند، و نواحی دوردست ما را سرسبزی و خرمی بخشد.

ص: 261

1- سقیا: مفعول مطلق إسقنا است.

2- مریع: موجب فراوانی نعمت و مهر.

3- ثامرا: ثمربخش.

4- تنعش: موجب قوت و شادابی شود.

5- نجاد: جمع نجد، یعنی سرزمین های بلند.

6- وهاد: جمع وهدة، یعنی زمین های گود.

7- جناب: ناحیه.

8- تقبل: از اقبال به معنای ظهور و خروج گرفته شده است.

9- مواشی: جمع ماشیه، یعنی چهارپایان.

10- أقاصی: جمع قاصیه، روستاها و سرزمین های دور.

11- ضواحي: جمع ضاحیه، یعنی حاشیه شهر.

12- مرملة: فقير.

13- مهملة: رها وبي صاحب.

وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا سَمَاءً (1) مُخْضَلَةً (2)، مَدْرَارًا (3) هَاطِلَةً (4)، يُدَافِعُ الْوَدْقُ (5) مِنْهَا الْوَدْقَ، وَيَحْفِزُ (6) الْقَطْرُ مِنْهَا الْقَطْرَ، غَيْرَ حُلْبٍ (7) بَرَفُهَا، وَ لَا جَهَامٍ (8) عَارِضُهَا (9)، وَ لَا قَرَعَ (10) رَبَابُهَا (11)، وَ لَا سَفَانَ (12) ذَهَابُهَا (13)، حَتَّى يُخْصِبَ لَائِمَ مَرَاعِيهَا (14) الْمُجْدِبُونَ (15)، وَ يَحْيِي بِبَرَكَتِهَا الْمُسْتَنْتُونَ (16)، فَإِنَّكَ «تُنزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَ تَنْشُرُ رَحْمَتَكَ وَ أَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» (17).

...

[بار خدایا،] بارانی چنان پر آب و پیایی که گسستی نباشد فرو ببار، آن سان که هر قطره ای قطره دیگر را به دنبال داشته باشد. و برقی که در آن (ابر) می زند بی باران نباشد. و ابری که در افق ظاهر می شود بدون بارش نباشد. و ابرهای سفید آن به صورت قطعه های کوچک نباشد، بلکه انبوه و باران زا باشد. دانه های باران آن ریز و همراه بادهای خنک نباشد که به انسان و کشاورزی ضرر می رساند، تا از این رهگذر، قحطی زدگان از نعمت فراوان و محصولات بسیار برخوردار شوند و به برکت آن، گرفتاران خشکسالی زنده شوند؛ زیرا [ای خداوند،] «تویی که باران را پس از آنکه [مردم] نومید شدند فرو می فرستی و رحمت خویش را می گسترانی و هم تو سرپرست ستوده ای».

ص: 262

1- سماء: منظور از سماء در اینجا به علاقه ظرف و مظروف، باران است.

2- مخضلة: از اخضل گرفته شده، یعنی خیس و پر آب.

3- مدرارا: ریزان.

4- هاطل: مستمر.

5- ودق: باران.

6- يحفز: می راند و دور می کند.

7- حلب: بارانی که نشان می دهد آماده بارش است، ولی نمی بارد.

8- جهام: ابر بدون باران.

9- عارض: آنچه که در افق ظاهر می شود.

10- قرع: قطعه های کوچک ابر.

11- رباب: ابر سفید.

12- سفان: باد خنک.

13- ذهاب: جمع ذهبة، به معنای قطرات باران اندک است.

14- إمراع: سرسبز کردن، پرمحصول کردن.

15- مجذب: قحطی زده.

16- مستن: قحطی زده.

17- مضمون و برداشتی لفظی از آیه 28 سوره شوری: «وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ»؛ «و اوست کسی که باران را - پس از آنکه [مردم] نومید شدند - فرود می آورد، و رحمت خویش را می گسترد و هموست سرپرست ستوده».

گفتاری از سید رضی رحمه الله

قوله عليه السلام: «إنصاحت جبالنا»، أي تشققت من المحول، يقال: إنصاح الثوب إذا انشق، ويقال أيضا: إنصاح النبات وصاح و صوّح إذا جف و يبس، كلّه بمعنى. وقوله: «و هامت دوابنا»، أي عطشت. و الهيام العطش، وقوله: «حدابير السنين» جمع حدبّار و هي الناقة التي أنصاها السير فشبه بها السنة التي فشا فيها الجذب. قال ذوالرمة:

حدابير ما تنفكُ إلاّ مناخة\*\*\* على الخسف أو نرمي بها بلدا قفراً

وقوله: «و لا قزع ربابها» القزع: القطع الصغار المتفرقة من السحاب، وقوله: «و لا شفقان ذهابها» فإن تقديره: و لا ذات شفقان ذهابها. و الشفقان: الريح الباردة، و الذهاب: الأمطار اللينة. فحذف «ذات» لعلم السامع به.

سید رضی رحمه الله در شرح برخی لغات این خطبه می فرماید: إنصاحت جبالنا به معنای آن است که کوه های ما از بی آبی شکافته شد، و وقتی پارچه پاره شود، گفته می شود: إنصاح الثوب، و وقتی گیاه خشک شود گفته می شود: إنصاح النبات و صاح و صوّح که تماما به يك معناست. جمله و هامت دوابنا یعنی حیوانات ما تشنه شده اند، چون هیام به معنای تشنگی است. حدابیر در جمله حدابیر السنین جمع حدبار یعنی شتر لاغری که راه رفتن، او را لاغر کرده است. بنابراین، حضرت سال های خشک و بی باران را به آن تشبیه فرموده است چنان که ذوالرمة گفته است: «اشترانی که از شدت راه نوردی لاغر شده اند، چنان که گویی همواره در خفتن گاه گرسنگی و بی غذایی بوده یا در جاهای بی آب و علف برده شده اند».

و کلمه قزع در و لا- قزع ربابها به معنای قطعه های کوچک و متفرق ابر است. و اما در جمله و لا شفقان ذهابها در حقیقت کلمه ذات در عبارات پیشین حذف شده است که اصل آن و لا ذات شفقان بوده است و شفقان به معنای باد سرد و خنک و ذهاب به معنای باران های نرم است و حذف آن به این دلیل بوده که شنونده از حذف آن مطلع است.



اشاره

أَرْسَلَهُ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ وَ شَاهِدًا عَلَى الْخَلْقِ، فَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاوٍ وَ لَا مُقَصِّرٍ، وَ جَاهَدَ فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاهِينٍ (1) وَ لَا مُعَدِّرٍ، إِمَامٌ مِّنْ اتَّقَى وَ بَصَرَ مِّنْ اهْتَدَى.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام

ویژگی های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خدای متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان دعوت کننده به حق و گواه بر خلق فرستاده است؛ زیرا آن حضرت در روز قیامت گواه بر اعمال آنان خواهد بود، چنان که خدای سبحان در قرآن می فرماید: «...وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...» (2)؛ «و پیامبر بر شما گواه می باشد».

آن حضرت پیام های الهی را بدون سستی و کوتاهی در ادای وظیفه به مردم رسانید و بدون سستی و عذرتراشی در راه خدا و اقامه دین با دشمنان جنگید.

پیشوای پرهیزگاران و خداترسان و بصیرت هدایت یافتگان است. این سخن امام علیه السلام بدان معناست که گویا حضرت آنها را بینا کرده تا راه حق را ببینند.

ص: 264

1- واهن: از وهن، به معنای ضعف گرفته شده است.

2- سوره بقره، آیه 143.

منها: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمَ مِمَّا طَوِيَ (1) عَنْكُمْ غَيْبُهُ، إِذَا لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ (2) تَبْكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ، وَتَلْتَدِمُونَ (3) عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ لَتَرَكْتُمْ أَمْوَالَكُمْ لَا حَارِسَ لَهَا وَ لَا خَالِفَ عَلَيْهَا، وَ لَهَمَّتْ كُلُّ امْرِيٍّ نَفْسُهُ، لَا يَلْتَفِتُ إِلَى غَيْرِهَا، وَ لَكِنَّكُمْ نَسِيتُمْ مَا ذُكِّرْتُمْ وَ أَمِنْتُمْ مَا حُذِّرْتُمْ، فَتَاهُ (4) عَنْكُمْ رَأْيَكُمْ، وَ شَدَّتْ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ. وَ لَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ فَرَّقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ أَلْحَقَنِي بِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِي مِنْكُمْ. قَوْمٌ - وَاللَّهِ - مِيَامِينُ الرَّأْيِ، مَرَاجِيحُ الْحَلْمِ (5)، مَقَاوِيلُ (6) بِالْحَقِّ، مَتَارِيكُ (7) لِلْبَغْيِ. مَضَوْا قَدَمَا (8) عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَ أَوْجَفُوا (9) عَلَى الْمَحَجَّةِ فَظَفَرُوا بِالْعُقْبَى الدَّائِمَةِ، وَ الْكِرَامَةِ الْبَارِدَةِ (10). أَمَا وَ اللَّهُ لَيْسَ لَطَنٌ عَلَيْكُمْ غَلَامٌ تَقِيفُ الدِّيَالُ (11) الْمِيَالُ (12)، يَأْكُلُ خَصِيْرَتَكُمْ، وَ يُذِيبُ شَحْمَتَكُمْ، إِيَّاهُ (13) أَبَا وَدْحَةَ (14).

...

در بخشی از این خطبه آمده است:

### یاد معاد و آثار آن

اگر آنچه من از احوال آخرت می دانم و چونان طوماری درهم پیچیده شده، و از شما مخفی است، از آن آگاه شوید، خانه و کاشانه خود را ترك کرده و سر به بیابان می نهادید.

و نیز از اینکه چه گناहانی مرتکب شده اید و چه ثواب هایی را که به دست نیاوردید، در کردارتان تجدیدنظر و سختگیری می کردید و سخت می گریستید و اندوهگنانه بر صورت

ص: 265

1- طوی: مخفی شده، مانند کاغذی که پیچیده شده.

2- صعَدَات: جمع صعید، به معنای صحرا.

3- تلتدمون: از التدام یعنی سیلی زدن گرفته شده.

4- تاه: گمراه شد.

5- حلم: عقل و وقار.

6- مقاویل: جمع مقوال، یعنی کثیر القول، پرسخن.

7- متاریک: جمع متراک، به معنای بسیار ترك کننده.

8- قدم: جلو رفته.

9- أوجفوا: از وجیف؛ سیر سریع، گرفته شده است.

10- باردة: گوارا و خنک، در میان عرب اگر چیزی را در جنگ بدون کشمکش به دست می آوردند، آن را باردة می گفتند، زیرا به کام ها گواراتر بود مانند «باد آورده» در فارسی.

11- الدیال: آن که دامن او بلند باشد و بر زمین کشیده شود.

12- المیال: آن که از جاده حق بسیار منحرف شود یا که متکبرانه و مغرورانه در راه رفتن به این سو و آن سو متمایل شود.

13- إیه: اسم فعل برای طلب زیادی چیزی از کسی به کار می رود، یعنی بیفزای.



...

...

و سینه خود می نواختید، و حتی مال و منالتان را بدون نگهداری رها می کردید، - چون کسی که از چیزی بترسد دیگر به مال خود اهمیتی نمی دهد - .

و برای حفظ اموالتان هیچ کس را به جانشینی خود معین نمی کردید و هر کدامتان تنها و تنها به خود می اندیشید، و به دیگران، یعنی خانواده و خویشان و دوستان خود هیچ توجهی نمی کرد.

ولی حوادث هولناک قیامت را که خداوند به شما یادآوری کرده است، همه را فراموش کرده اید و آنچه هشدارتان داده و برحذرتان داشته، بدان ها بی توجهی کرده اید و احساس امنیت می کنید. پس اندیشه ترس از آخرت از وجودتان رخت بریسته و کارهای تان پراکنده و غفلت بار شده است؛ زیرا کسی که فکر او در يك مسأله متمرکز نیست و تشتت آرا دارد، از حق و راه درست منحرف می گردد.

## آرزوی مرگ

دوست دارم خدا بین من و شما فاصله بیندازد، زیرا به آخرت هیچ اهمیتی نمی ورزید، و [دوست دارم] مرا به کسانی که برای من از شما شایسته تر هستند - یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران و اوصیاء علیهم السلام - ملحق سازد، زیرا امام علیه السلام با آنان همسوی و همفکر بوده و به خلاف مخاطبان آن حضرت، برای مصاحبت حضرتش سزاوارتر و شایسته تر بوده اند.

به خدا سوگند، آنها (= انبیا و اوصیا) اندیشه و رأی خجسته و پربرکت داشتند و بردبارترین بودند چنان که در کارها هرگز شتابکاری نمی کردند و همیشه به حق و بر اساس حق سخن می گفتند و البته از ستم و ستمکاری سخت برحذر بودند.

راه درست را پیمودند و پیش از من به سوی آخرت رفتند. آنان مسیر روشن را با

...

...

شتاب درنوردیدند، و در مسیر عمل صالح دمی از پای ننشستند. [سرانجام] به فرجامی نیکو، که همان بهشت جاودان و خنکای کرامتی بسیار گوارا، دست یافتند. یادآوری می شود که اگر انسان، چیزی را با جنگ به دست آورد، به یقین خنک و گوارا نخواهد بود، اما آنچه در انتظار آن پاکان است، چندان زحمتی برایش نکشیده اند؛ لذا خوشگوار است.

به خدا سوگند که پسر آلِ ثقیف، - یعنی حجاج بن یوسف ثقفی والی مردم عراق که از سوی عبدالملک مروان منصوب شده - بر شما چیره خواهد شد؛ همو که سخت متکبر و از خودراضی و از حق رویگردان و بسیار منحرف است. سبزی های شما را می خورد، یعنی حال نیکوی شما را به حال بدی بدل می کند؛ و چربی های شما را آب می کند؛ یعنی نیروی شما را تضعیف می کند، چنان که اگر کسی چربی بدنش آب شد لاغر و ضعیف می شود.

تا می توانی بتاز در این میدان ای ابووذحه (= حجاج). این سخن امام علیه السلام کنایه از آن است که حجاج بیشتر از این نمی تواند بر مردم ظلم و ستم کند [و به تعبیر دیگر هر چه در توان دارد در ستمگری و مردم آزاری به کار می بندد].

### توضیح سید رضی رحمه الله

اقول: «الوذحة» الخنفساء، و هذا القول یومی ء علیه السلام به إلی الحجاج و له مع الوذحة حدیث.

شریف رضی رحمه الله می گوید: وَذَحَّةٌ، سوسك (جُعَلٌ، سرگین گردان) است و این سخن امام علیه السلام اشاره به حجاج دارد که با سرگین گردان ماجرای داشت(1).

ص: 267

---

1- ماجرا از این قرار است که حجاج سرگین گردانی را دید و آن را از خود راند. سرگین گردان مجدداً به حجاج نزدیک شد و این بار نیز او را از خود راند، اما آن حشره دست او را گزید و جای گزش، متورم شد و به مرگ حجاج انجامید. ر.ک: مستدرک سفینة البحار، نمازی، ج 10، ص 272.



و من کلام له عليه السلام يوبخ البخلاء بالمال و النفس

فَلَا أَمْوَالَ بَدَلْتُمْوهَا لِلَّذِي رَزَقَهَا، وَلَا أَنْفُسَ خَاطَرْتُمْ بِهَا لِلَّذِي خَلَقَهَا. تَكْرُمُونَ بِاللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ(1)، وَلَا تَكْرُمُونَ اللَّهَ فِي عِبَادِهِ! فَاعْتَبِرُوا  
بِنُزُولِكُمْ مَنَازِلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَانْقِطَاعِكُمْ عَنْ أَوْصَالِ إِخْوَانِكُمْ!

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام در نکوهش آنانی که در دادن مال و جان خود در راه خدا خست می ورزند

نه مالی در راه کسی (خدایی) که آن را نصیب شما کرده، هزینه می کنید، و راه او را با این دهش قدرت می بخشید و نه جان هایی را، در راه کسی که آنها را آفریده است به خطر می اندازید؛ یعنی به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر نمی پردازید.

به واسطه انتسابی که به خدا و ایمان و علم و مانند اینها دارید در میان مردم سربلند هستید، ولی شما خدای متعال را در میان بندگانش تکریم نمی کنید و ارج نمی نهید و آنها را به سوی او فرا نمی خوانید و بزرگی و عظمت او را در دل ها و جان های آدمیان نمی نشانید.

بندگیری از گذشتگان

پس ای مردم، از اینکه اکنون در منزل کسانی ساکن شده اید که قبل از شما در همین خانه ها زندگی می کردند و سرانجام مُردند، عبرت بگیرید. پس در آینده نزدیک شما نیز به همان سرنوشت دچار می شوید. این جملات برای تشویق مردم به بذل مال و جان در راه خدا

ص: 269

---

1- علی عباده: تعبیر علی برای برتری جویی به کار رفته است.

...

...

است، زیرا که مال و جان آنها، رو به زوال است [پس بهتر آن است که از مال و جانشان در راه جلب خشنودی خدای سبحان استفاده کنند].

حضرت امام حسین علیه السلام در این باره فرمودند:

وإن كانت الأبدان للموت أنشئت \*\*\* فقتل امرء بالسيف في الله أفضل

وإن كانت الأموال للترك جمعها \*\*\* فما بال متروك به المرء يبخل (1)

«اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، پس کشته شدن با شمشیر در راه خدا بهتر است. و اگر فرجام مال اندوزی بر جانهادن آن است، پس چرا باید در وانهادن مال بخل ورزید؟»

و از اینکه به وسیله مردن، از نزدیک‌ترین دوستان و برادران تان جدا می‌شوید و به زودی شما نیز مانند آنها خواهید شد، عبرت بگیرید، و در انجام دادن اعمال صالح بشتابید.

ص: 270

---

1- حیاة الإمام الحسین علیه السلام، باقر الشریف القرشی، ج 1، ص 158.



و من کلام له عليه السلام في مدح أصحابه و تحريضهم على العمل

أَنْتُمْ الْأَعْنَصَارُ عَلَى الْحَقِّ، وَالْأَعْخَانُ فِي الدِّينِ، وَالْجَنُّ (1) يَوْمَ الْبَأْسِ، وَالْبَطَانَةُ (2) دُونَ النَّاسِ. بِكُمْ أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ، وَأَزْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ، فَأَعْيُنُونِي بِمَنَاصِحَةِ خَلِيَّةٍ مِنَ الْعَشْرِ، سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَعُولِي النَّاسَ بِالنَّاسِ!

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام در ستایش یارانش و تشویق آنان به عمل

شما [ای یاران من،] یاران حق هستید که گروهی از شما گروهی دیگر را در راه حق یاری می کند، و برادران دینی ای هستید که برادریتان نه بر اساس پیوند قبیله و خویشاوندی و امثال اینها، بلکه بر مبنای دین است.

و شما سپرهای روز سختی و مصیبت و در هجوم دشمن نگاهبانان کشور و مردمید.

و از میان مردم، شما خواص و محرم اسرار من هستید.

من به وسیله شما، افراد رویگردان از حق را تنبیه می کنم و امیدوارم که وجودتان دیگران را (خواه به دعوت شما و خواه به جهت ترس از شما) پذیرای هدایت و اهل طاعت گرداند.

پس [ای اصحاب من،] با خیرخواهی و برای یکدیگر و در راه منافع و مصالح جامعه اسلامی یاری ام کنید؛ نصیحتی که خالی از دغل و تردید باشد، نه مانند نصایح بسیاری از

ص: 271

1- جنن: جمع جنة، یعنی سپر.

2- بطانة: آستر، خاصان، نزدیکان و... است که در این سخن مراد خاصان است.

...

...

منافقان و ریاکاران و آنان که به دنبال اهداف نادرستند و انسان را به تردید می اندازند.

به خدا سوگند، به مردم از خودشان اولی هستم، پس اگر آنها را به کاری فرمان دادم و آنها به انجام دادن کار دیگری تمایل داشتند، باید خواسته مرا مقدم بدانند و به خاطر من از خواسته خود صرف نظر کنند. این جمله در تأکید لزوم اطاعت پذیری از امام علیه السلام است، زیرا یاری آن حضرت هرچند به خلاف خواسته خودشان باشد، بهتر از پرداختن به خواست خودشان می باشد.

ص: 272

اشاره

فقال عليه السلام مَا بَالُكُمْ أَمْخَرَسُونَ (1) أَنْتُمْ؟ فقال قوم منهم: يا أمير المؤمنين، إن سرت سرنا معك، فقال عليه السلام: مَا بَالُكُمْ لَا سُدَّدْتُمْ (2) لِرُشْدِي، وَلَا هُدَيْتُمْ لِقَصْدِي (3) أَفِي مِثْلِ هَذَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أُخْرَجَ؟ وَإِنَّمَا يَخْرُجُ فِي مِثْلِ هَذَا رَجُلٌ مِمَّنْ أَرْضَاهُ مِنْ شُجْعَانِكُمْ (4) وَ ذَوِي بَأْسِكُمْ (5)، وَلَا يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدَعَ الْجَدَدَ وَ الْمَصَدَرَ وَ بَيْتَ الْمَالِ وَ جَبَايَةَ الْأَرْضِ، وَ الْقَضَاءَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَ النَّظَرَ فِي حُقُوقِ الْمُطَالِبِينَ، ثُمَّ أُخْرَجَ فِي كِتَابِيَّةٍ (6) أَتَّبِعُ أُخْرَى، أَتَقَلَّقُ تَقَلُّقَ الْقِدْحِ (7) فِي الْجَفِيرِ (8) الْفَارِغِ (9)، وَ إِنَّمَا أَنَا قَطْبُ الرَّحَى، تَدُورُ عَلَيَّ وَ أَنَا بِمَكَانِي، فَإِذَا فَارَقْتُهُ اسْتَحَارَ مَدَارُهَا، وَ اضْطَرَبَ ثِقَالُهَا (10). هَذَا، لَعَمْرُ اللَّهِ (11)، الرَّأْيُ السُّوْءُ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام وقتی که مردم را جمع آورد و آنها را به جهاد تشویق فرمود، ولی آنان سکوتی طولانی کردند و پاسخی به حضرتش ندادند.

این در حالی بود که یاران معاویه به شهرهای تحت قلمرو امام علیه السلام هجوم آورده بودند و حضرت می خواست یارانش را برای دفع دشمن به جبهه بفرستد و چون سکوت آنها به

ص: 273

1- أمخرسون: از ماده خرس است، یعنی آیا شما گنگانید؟

2- سددم: از تسدید گرفته شده است یعنی توفیق.

3- قصد: راه میانه (نه چپ، نه راست) و به دور از انحراف.

4- شجعان: جمع شجاع، یعنی دلاور.

5- ذویأس: قدرتمند، هراسنده، ترس آور.

6- کتیبه: جمعیت اندکی از لشکر، از کتب یعنی جمع گرفته شده است و نویسنده را هم که کاتب می گویند به این دلیل است که کلمات را جمع می کند و به هم پیوند می دهد.

7- قدح: تیری که هنوز پر به دنباله آن نبسته باشند.

8- جفیر: چله کمان که در آن تیر می گذارند.

9- فارغ: بدون تیر.

10- ثقال: سنگ زیرین آسیا.

11- لعمر الله: قسم به خدا.

...

...

طول انجامید و حضرتش پاسخی نشنید، فرمود: شما را چه شده است؟ آیا گنگ شده اید؟ یکی از آنها گفت: ای امیر مؤمنان، اگر شما بروید ما هم با شما می آییم.

حضرت فرمود: شما را چه می شود؟ چرا سکوت کرده اید؟ برای رشد و هدایت توفیق نیافته اید و به راه درست هدایت نشده اید! این جمله خبری به قصد انشاء و نفرین بر آنها است، یعنی توفیق و هدایت نصیبتان مباد.

آیا برای رویارویی با گروهی چنین کم اهمیتی روانه شوم؟ خلیفه باید در جنگ های بسیار مهم همراه لشکر برود، نه در درگیری های کوچک و منطقه ای. پس چرا می گویند: اگر تو خارج شوی ما هم خارج می شویم؟ [بدانید که] در این گونه قضایا باید یکی از شجاعان و دلاوران مورد قبول، که شایستگی رویارویی با دشمن را داشته باشد روانه شود تا فرماندهی شما را به عهده بگیرد، و نباید مسئولیت های مهمی چون: مراقبت از سپاه، شهر، بیت المال، جمع آوری خراج، قضاوت میان مسلمانان و گرفتن حقوقشان و رسیدگی و داوری میان مردم مبنی بر عزل و نصب والی، یا حفظ مرزها را رها کنم و همراه افرادی اندک برای دور کردن يك سپاه بسیار اندک شمار دشمن خارج شوم.

مرانمی سزد بسان تیری بی پرِ دنباله که در ترکشی تهی جابه جا می شود و قراری ندارد و صدا می آفریند، به این سو و آن سوی روان شوم.

و بدانید که من قطب آسیاب هستم و باید در جای ثابت باشم و آسیاب بر محور من بگردد. اگر من جای خود را عوض کنم، سنگ آسیاب از مدار خود خارج می شود و سنگ زیرین آن جابه جا می شود.

به خدا سوگند این پیشنهاد شما که از شهر خارج شوم، رأی بدی است و شایسته پیروی نیست.

وَ اللَّهُ لَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عَدَدَ لِقَائِي الْعَدُوَّ - لَوْ قَدْ حَمَّ لِي (1) لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ (2) رِكَابِي ثُمَّ شَخَّصْتُ (3) عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ (4) جَنُوبٌ وَ شَمَالٌ (5)، إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ. لَقَدْ حَمَلْتَكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنْ اسْتَقَامَ فِإِلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ زَلَّ فِإِلَى النَّارِ.

...

### امیر مؤمنان علیه السلام و عشق به شهادت

به خدا سوگند، اگر آرزوی شهادت در هنگام برخورد با دشمن را نداشتیم - که ای کاش تقدیر چنین بود - مرکب خود را پیش می کشیدم و از شهرتان می رفتم و شما را رها می کردم و تا زمانی که باد جنوب و شمال می وزد، یعنی تا پایان روزگار، کاری به کارتان نداشتم. حقیقت آن است که جمعیت انبوه تان، با این همه بی میلی و ناهماهنگی روانی و قلبی تان، هیچ سودی ندارد.

### ویژگی رهبری امیر مؤمنان علیه السلام

به یقین شما را به راهی راهنمایی می کنم که بسیار روشن است و اگر کسی این راه را برود، هرگز به هلاکت نخواهد افتاد، مگر آنکه طبیعتا اهل تباهی درونی باشد.

بنابراین، کسی که در پیمودن این راه استقامت ورزد به سوی بهشت می رود و اگر کسی بلغزد و در این مسیر استقامت نکند به سوی دوزخ رهسپار خواهد بود. این کلام امام علیه السلام برای مردم اتمام حجت است، زیرا آن حضرت هرچه را که می بایست، و شایسته است، انجام داد و راه رشد و کمال را به آنها به خوبی نمایاند. پس اگر آنها روی برتابند و پایداری نورزند، کوتاهی از جانب خود آنهاست.

ص: 275

1- حمّ لي: برای من مقدّر شد.

2- قربت: به خود نزدیک کردم، پیش آوردم.

3- شخّصت: مسافرت می کردم.

4- اختلف: وزید، یعنی باد از دو جهت وزیدن گرفت.

5- جنوب و شمال: باد شمال و باد جنوب.

## و من کلام له عليه السلام في بيان بعض فضله و وعظ الناس

## اشاره

تَاللَّهِ لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِيغَ الرِّسَالَاتِ، وَ إِتْمَامَ الْعِدَاتِ (1)، وَ تَمَامَ الْكَلِمَاتِ، وَ عِنْدَنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ (2) - أَبْوَابُ الْحُكْمِ، وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ. أَلَا وَ إِنَّ شَرَائِعَ الدِّينِ وَاحِدَةٌ، وَ سُبُلُهُ قَاصِدَةٌ. مَنْ أَخَذَ بِهَا لِحِقٍ وَ غَنِمَ، وَ مَنْ وَقَفَ عَنْهَا ضَلَّ وَ نَدِمَ. إِعْمَلُوا لِيَوْمٍ تَذْخَرُ لَهُ الذَّخَائِرُ، وَ «تُبَلَى فِيهِ السَّرَائِرُ» (3). وَ مَنْ لَا يَنْفَعُهُ حَاضِرٌ لِبِهِ فَعَازِيهِ عَنْهُ أَعْجَزُ، وَ غَائِبُهُ أَعْوَزُ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام در بیان فضل خود و نیز در نصیحت مردم

به خدا سوگند، روش رساندن پیام های الهی، که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ شده، و نیز چگونگی بخشیدن تحقق بی کم و کاست به وعده های خودم و پایان بردن کلمات در سخنرانی به من آموخته شده است. این جملات اشاره دارد به بی لیاقتی کسی که عهده دار خلافت شده، ولی چگونگی انجام دادن هیچ کدام از اینها را نمی داند و می گوید: «لولا عليٌّ لَهلكَ عمرٌ (4)؛ اگر علی علیه السلام نبود عمر نابود می شد». نیز نمی داند چگونه وعده های خود را به انجام برساند، به ویژه آنگاه که آن وعده ها دروغ باشد؛ لذا در بن بست خلف وعده و پیمان شکنی قرار می گیرد؛ و نمی داند چگونه سخن بگوید و سخن را به پایان برساند و لذا همه درمی یابند که در اثنای سخنرانی دچار نگرانی و بی قراری شده است.

و ابواب حکم و قضاوت بر ما اهل بیت باز و تمام کارها نزد ما روشن است. یعنی حکم

ص: 276

1- عِدَات: جمع عِدَة، یعنی وعده.

2- أَهْلُ الْبَيْتِ: منصوب به اختصاص است.

3- مضمون آیه 9 سوره طارق که می فرماید: «يَوْمَ تُبَلَى السَّرَائِرُ»؛ «آن روز که رازها [همه] فاش شود».

4- کافی، ج 7، ص 423؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 1، ص 18 و 140؛ ج 12، ص 179، 202 و 205 و جز آن.

...

...

و چپستی هر چیزی را می دانیم و همه امور نزد ما روشن و بدون پیچیدگی و اشتباه است.

### وحدت و تعادل همه ادیان

بدانید که قوانین دین یکی است و بین آنها تناقض و تضادی نیست. بنابراین، کارهایی را که خلفا به خلاف یکدیگر انجام می دادند - مثلاً یکی خالد را نصب و دیگری عزلش می کرد، یکی اجرای حد را لازم و دیگری غیر لازم می دید - رفتاری است به خلاف دین اسلام.

و راه های دین، مستقیم و متعادل و به دور از هرگونه افراط و تفریطی است. پس هرکه راه های دین را ببیند، بی تردید به هدف می رسد و پاداش می برد، اما هرکه از پیمودن راه حق روی برتابد لاجرم گمراه و پشیمان خواهد شد زیرا گناه و کیفر را در پی خواهد داشت.

### لزوم عمل برای روز قیامت

برای روزی کار کنید که تمام اعمال برای آن روز ذخیره می شود و در همان روز بدان اعمال نیازمندترید. و [بدانید] همه رازهای مردم در آن روز آشکار می شود، زیرا اسرار و اعمال و نیات در دنیا پنهان هستند و در قیامت آشکار می شوند.

و کسی که عقل او در حال حاضر نتواند مفید باشد عقل غایب او در آینده ناتوان تر خواهد بود، یعنی اگر کسی اکنون نتواند از عقل خود استفاده کند، چگونه می تواند عذر بیاورد و بگوید: من فعلاً نمی توانم از عقل خود استفاده کنم، ولی در آینده چه بسا از آن بهره بگیرم، غافل از اینکه، عقلی که از او غایب است نیافتنی تر است. مراد حضرت آن است که مردم در حال حاضر به انجام دادن عمل شایسته بپردازند و به بهانه اینکه حالا نمی فهمم و شاید در آینده بفهمم، عمل صالح را ترك نکنند.

وَ اتَّقُوا نَاراً حَرُّهَا شَدِيدٌ، وَقَعْرُهَا بَعِيدٌ، وَ حَلِيَّتُهَا حَدِيدٌ، وَ شَرَابُهَا صَدِيدٌ. أَلَا وَ إِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ يَجْعَلُهُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ، خَيْرَ لَهُ مِنْ الْمَالِ يُورِثُهُ مَنْ لَا يَحْمَدُهُ.

...

### ویژگی های آتش جهنم

و بترسید از آتشی که گرمای آن سخت و گدازنده، و ژرفایش زیاد و زیور آن آهن - یعنی غل و زنجیری است که بر دست و پا و گردن جهنمیان می نهند - و نوشیدنی آن چرک های خارج شده از زخم و آماس و دمل است، که طبق روایت از فرج زنان زناکار خارج می شود.

### نام نیک بهتر از مال

بدانید که اگر از کسی نام نیکی برجای بماند و مردم بر اثر اعمال صالح انسان، او را ستایش کنند، بهتر از آن است که از خود مالی به ارث گذارد و وارثان بخورند و او را ستایش نکنند. این جمله نیز برای تشویق مردم به انجام دادن عمل صالح و صرف اموال در راه خیر است، زیرا این امر باعث ستایش مردم می شود، به خلاف کسی که عمل خیر را ترك کرده باشد و به جمع مال پردازد، که البته در نهایت به دست وارثان می افتد و غالباً آنان مردگان خود را ستایش نمی کنند بلکه بدون اینکه از صاحب آن مال به نیکی یاد کنند میراثش را می خورند.

ص: 278



وَ قَدْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: نَهَيْتَنَا عَنِ الْحُكُومَةِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهَا، فَمَا نَدْرِي أَيُّ الْأَمْرَيْنِ أَرْشَدُ؟ فَصَدَّقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأَيْمَنِ ثُمَّ قَالَ: هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقُودَ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ (1) عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا، فَإِنْ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ، وَإِنْ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ، وَإِنْ أَيْبَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ، لَكَانَتْ (2) الْوُثْقَى (3)، وَ لَكِنْ بِمَنْ وَ إِلَى مَنْ؟ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشُّوْكَةِ بِالشُّوْكَةِ، وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنْ ضَلَّعَهَا (4) مَعَهَا! اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطْبَاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِي (5)، وَ كَلَّتِ النَّزْعَةُ (6) النَّزْعَةُ (7) بِأَشْطَانِ (8) الرَّكِيِّ (9)!

...

### از سخنان آن حضرت علیه السلام پس از لیلۃ الهزیر

پس از آنکه معاویه در جنگ صفین قرآن ها را بر سر نیزه کرد و اصحاب امام علیه السلام دست از جنگ کشیدند و حضرت را به پذیرش پیشنهاد معاویه مبنی بر تعیین داور از سوی طرفین واداشتند، تا آن دو داور درباره امر مسلمانان و حل مشکل نظر بدهند، امام علیه السلام از پذیرش این پیشنهاد خودداری کرد، ولی بر اثر اصرار شدید آنان، به خواسته شان تن داد؛ زیرا اگر نمی پذیرفت به معاویه می پیوستند، چنان که بعدها با فرزندش امام مجتبی علیه السلام چنین کردند.

ص: 279

1- حملتکم: شما را وادار کردم.

2- لکانت: جواب لو آئی است، یعنی اگر به هر صورت ممکن می توانستم رأی خود را حاکم کنم، راه مطمئنی بود.

3- وثقی: مؤنث اوثق است، یعنی مطمئن ترین.

4- ضلع: تمایل.

5- دوی: صفت داء، برای مبالغه است مثل لیلۃ لیلای، یعنی شب بسیار ظلمانی.

6- کلت: خسته شد، ناتوان گردید.

7- نزعة: جمع نازع، یعنی کسی که آب از چاه می کشد.

8- أشطان: جمع شطن، یعنی ریسمان.

9- رکی: جمع رکیه، یعنی چاه.

...

...

از این رو امام علیه السلام پذیرفت و ابن عباس را به عنوان داور و حکم از سوی خود برگزید، اما آنها ابوموسی اشعری را برگزیدند و امام علیه السلام را مجبور به قبول او کردند. سپس، دو داور (ابوموسی از سوی لشکریان امام علیه السلام و عمروعاص از سوی لشکریان معاویه) با همدیگر به مشورت پرداختند، اما عمروعاص ابوموسی را فریب داد و وقتی که لشکریان امام علیه السلام شکست خود را دیدند، گروهی نادان به سراغ حضرت آمدند و گناه را به گردن او انداختند و گفتند: چه شد که در مرحله نخست ما را از حکمیت و انتخاب داور برحذر داشتی، ولی سرانجام پذیرفتی و ما را به آن فرمان دادی؟ اگر نهی درست بود چرا فرمان دادی؟ و اگر فرمان درست بود چرا نهی کردی؟ امام علیه السلام [با حسرت] دست بر دست کوفت و فرمود:

این سرگردانی و شکست نتیجه کار شما ناآگاهان است که نیرنگ معاویه در شما کارگر افتاد. و این سرنوشت و کیفر کسی است که پیمان را محکم و دوراندیشی نکرد. امام علیه السلام یاران خود را به جنگ با معاویه متقاعد کرده بود، اما آنها جنگ را هنگام فریب عمروعاص و قرار دادن قرآن بر فراز نیزه ها با توصیه او رها کردند.

آگاه باشید، به خدا سوگند آن هنگام که من شما را به ادامه جنگ و رها نکردن آن تحت تأثیر حيله عمروعاص فرمان دادم، مقتدرانه شما را به خلاف میل باطنی تان به اجرای آن فرمان که خدای متعال در آن خیر قرار داده بود و به مقصد می رسیدید، واداشتم. این سخن از آن روست که اجرای امر امام علیه السلام هرچند به خلاف میل یارانش باشد، به دلیل رأی صحیح امام علیه السلام، خدای سبحان آن را به هدف می رساند.

و اگر [در اجرای فرمان من] استقامت می ورزیدید، شما را هدایت می کردم تا به هدف برتر برسید، و اگر سرپیچی می کردید شما را با قدرت و مجازات، به فرمان می آوردم، و اگر نمی پذیرفتید، شما را با کشتن تبهکاران و اخراج نافرمانان از ارتش، اصلاح می کردم، و در

...

...

این صورت راه مطمئن و قابل اعتمادی طی می شد و شما پیروز می شدید.

ولی با چه کسی می توانم گناهکاران را به راه راست هدایت کنم؟ و به چه کسی روی کنم و برای تأدیب شما از او مساعدت بگیرم؟ من می خواهم به وسیله شما درد تفرقه و نافرمانی را مداوا کنم، در حالی که شما خودتان درد من هستید و تفرقه جویی و نافرمانی می کنید! [اگر چنین کنم] درست مثل آن است که کسی بخواهد خار خلیده را با خار دیگری بیرون بیاورد، که در این صورت موجب درد و ناراحتی بیشتر می شود و می داند که تمایل آن خار به سوی همان خار است، چرا که خار به هم جنس خود تمایل دارد نه به بدن انسان. [کند همجنس با همجنس پرواز] پس چه بسا خار دوم بشکند و در بدن بماند و با خار قبلی درد بیشتری را به وجود آورد. این سخن بیانگر حال اصحاب امام علیه السلام است که فرمانبردارانشان به نافرمانان تمایل دارند. بنابراین، امام علیه السلام چگونه می توانست با برخی از آنها برخی دیگر را درمان کند. ناگفته نماند که اکثر مردم همیشه همین طور بوده و هستند گرچه خواص به گونه دیگر باشند.

خدایا، طبیبان این درد بی درمان، خسته و از درمان ناامید شده اند و کِشندگان آب از چاه با این ریسمان ها خسته و ناتوان گشته اند. یعنی کسی که بخواهد آب هدایت را از چاه دل های این مردم بیرون بکشد و بر اندام آنان بریزد، ناتوان می شود؛ به دیگر سخن این کار، بسی مشکل است.

ص: 281

أَيُّنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْأَسْلَامِ فَقَبِلُوهُ، وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَهَيَّجُوا إِلَى الْقِتَالِ قَوْلُهَا وَلَهُ اللَّقَاحُ (1) إِلَى أَوْلَادِهَا، وَسَلَبُوا السُّيُوفَ أَعْمَادَهَا، وَأَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَعْرَاضِ رَحْفًا رَحْفًا، وَصَدَّمَ صَدَّمَ، بَعْضُ هَلَكٍ، وَبَعْضُ نَجَا. لَا يُبَشِّرُونَ بِالْأَحْيَاءِ، وَلَا يُعَزِّوْنَ عَنِ الْمَوْتَى، مُرَّةً (2) الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، خُمُصٌ (3) الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبُلٌ (4) الشَّفَاهِ (5) مِنَ الدُّعَاءِ، صُفْرٌ (6) الْأَعْلَوَانِ مِنَ السَّهْرِ (7)، عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبْرَةٌ الْخَاشِعِينَ. أَوْلَيْكَ إِخْوَانِي الدَّاهِيُونَ. فَحَقَّ لَنَا أَنْ نُنْظِمًا إِلَيْهِمْ، وَنَعَضَّ الْأَيْدِيَّ عَلَى فِرَاقِهِمْ.

...

## امام عليه السلام و آروزی دیدار صالحان

کجايند آنان که پيامبر صلی الله عليه و آله به اسلام دعوتشان کرد و پذيرفتند و به خوبی بدان عمل کردند، و قرآن را خواندند و تلاوت آن را با علم و آگاهی استحکام بخشيدند، و چون از سوی پيامبر صلی الله عليه و آله به جنگ دعوت شدند، مشتاقانه به سوی جبهه های جهاد شتافتند، چنان که ماده شتر شيردار مشتاقانه به سوی فرزندانش می رود.

کجا رفتند آنان که شمشيرها را از نيام برکشيدند تا جهاد نمايند و آرام آرام و گروه گروه در سراسر زمين تاختند. برخی از آنها در ميدان نبرد به شهادت رسيدند و برخی ديگر جان سالم بدر بردند و با غنيمت بازگشتند.

آنان کسانی بودند که برای زنده ماندن گروهی خشنود و در شهادت گروهی عزادار نمی شدند؛ يعنی اگر کسی به آنها می گفت فلان فرد از دوستان شما هنوز زنده است و در ميدان جنگ کشته نشده، خوشحال نمی شدند، چون مرگ را موجب اندوه نمی دانستند،

ص: 282

1- لقاح: جمع لُقُوح يعنی ماده شتر شيردار، ماده شتر بچه دار.

2- مره: جمع أَمْرَه، کسی که چشم او خراب شده است.

3- خمص: جمع أَمْص، به معنای لاغر و ضعيف.

4- ذبل: جمع ذَابِل، به معنای خشک، پژمرده، پلاسیده.

5- شفاه: جمع شَفَة، يعنی لب.

6- صفر: جمع أَصْفَر، يعنی زرد.

7- سهر: شب زنده داری.

...

...

بلکه شهادت در راه خدا را بالاترین مرتبه شرافت و برترین پاداش می دانستند، و اگر یکی از خویشان آنها در میدان کشته می شد عزادار نمی گشتند، زیرا مرگ در راه خدا فاجعه ای نیست که خویشاوندان شهید را عزادار کند.

چشم هایشان از شدت گریه بی فروغ، شکم هایشان از بسیاری روزه داری لاغر و کوچک، و لبهایشان از فراوانی ذکر و دعا خشک شده بود؛ زیرا وقتی کسی زیاد دعا بخواند و یا حرف بزند لب هایش بر اثر تبخیر آب و حرارت حاصل از حرکت دهان، می خشکد.

از بسیاری شب زنده داری و اقامه نماز و تلاوت قرآن و دعاهاى شبانگه‌ای، چهره شان زرد شده و غبار خشوع و فروتنی بر چهره آنان نشسته بود، زیرا کسی که خاشع و فروتن باشد حالت فروتنی در چهره اش پیدا می شود و یا اینکه غبار حاصل از سجده کردن بر زمین، بر چهره شان نشسته بود.

آری، اینان که وصفشان کردم برادران من بودند که به سوی خدا رفتند. پس می سزد همانند تشنه کامانی که به سوی آب می روند به سوی آنها برویم و از سر حسرت و اندوه فراق آنها، دستان خود را بگزم؛ چون انسان حسرت زده ناخودآگاه انگشتان خود را می گزد تا از اندوه خود بکاهد.

ص: 283

إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسْنِي (1) لَكُمْ طُرُقَهُ، وَيُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُقْدَةَ عُقْدَةٍ، وَيُعْطِيكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ، فَاصْدِفُوا (2) عَنْ نَزَغَاتِهِ (3) وَنَفَثَاتِهِ (4)، وَاقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا إِلَيْكُمْ، وَاعْقِلُوهَا (5) عَلَى أَنْفُسِكُمْ.

...

## دام های شیطان

حقیقت آن است که شیطان راه های خود را برای شما هموار کرده و می خواهد گره های دینتان را یک به یک بگشاید، چنان که گره های يك نخ را می گشایند، و مراد آن است که از مردم می خواهد بخش بخش دین را رها کنند و تفرقه را به جای همدلی و وحدت، در باورتان بگنجاید.

پس، از وسوسه های شیطان دوری کنید، و نصیحت را از کسی که به شما خیرخواهی ارمغان می دهد (از امیر مؤمنان علیه السلام) بپذیرید و آن را در دل و جان خود نگاه دارید؛ یعنی مبدا سخنانش را فراموش کنید.

ص: 284

1- یسنی: آسان می کند.

2- إصدفوا: اعراض کنید.

3- نزغاة: جمع نزغة، یعنی تحریک.

4- نفثاته: جمع نفثة، یعنی دمیدن، گویی شیطان در قلب انسان می دمد و او را به گناه تشویق می کند.

5- إعقلوها: حبس کنید.

ومن كلام له عليه السلام قاله للخوارج وقد خرج إلى معسكرهم وهم مقيمون على إنكار الحكومة فقال عليه السلام :

### اشاره

أَكَلْتُمْ شَهْدَ مَعْنَا صِيْفَيْنِ؟ فَقَالُوا: مِنَّا مَنْ شَهِدَ وَمِنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ. قَالَ: فَاُمْتَازُوا فِرْقَتَيْنِ، فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صِيْفَيْنِ فِرْقَةً، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً، حَتَّىٰ أَكَلَمَ كُلًّا بِكَلَامِهِ. وَنَادَى النَّاسَ، فَقَالَ: أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ، وَانصِبُوا لِقَوْلِي، وَأَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْنَا سَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام زمانی که به سوی لشکرگاه خوارج رفته بود و خوارج همچنان به حکمیت اعتراض داشتند. در آن هنگام حضرت به آنان فرمود:

آیا همگی تان با ما در جنگ صفین حاضر بودید که اکنون به انکار حکمیت می پردازید؟ یعنی آیا همه شما در آن جریان، که بر اثر آن خوارج پدید آمدند، حضور داشتید؟

گفتند: برخی از ما حضور داشتیم و برخی نه؛ یعنی گروهی بر اثر تبلیغات به خوارج پیوستند و همگی در جنگ صفین حضور نداشتند.

حضرت فرمود: پس دو گروه شوید؛ از یکدیگر جدا شوید: يك گروه آنان که در جنگ صفین حضور داشتند و گروه دیگر آنان که حضور نداشتند تا با هر کدامتان جداگانه صحبت کنم، زیرا که حاضران در صفین مانند غایبان از آن نبودند.

مردم، هیاهو کردند بانگ برمی آوردند، چنان که مقتضای چنین مواردی است. آنگاه حضرت خطاب به مردم فرمود: ساکت باشید و به سخنانم گوش بدهید و با قلب و دل به من توجه کنید که اگر کسی را قسم دادیم و گواهی خواستیم عالمانه و آگاهانه گواهی دهد.

ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ مِنْهُ: أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حَيْدَةً وَغِيْلَةً (1)، وَ مَكْرًا وَ حَدِيْعَةً: إِخْوَانِنَا وَ أَهْلُ دَعْوَتِنَا، إِسْمًا تَقَالُوْنَا وَ اسْتَرَاخُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ التَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتُ لَكُمْ: هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ، وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ، وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ. فَاقْبَلُوا عَلَيَّ شَانِكُمْ، وَ الزَّمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَ عَضُّوا عَلَيَّ الْجِهَادَ بِنَوَاجِدِكُمْ (2)، وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَيَّ نَاعِقِي (3) نَعَقٌ، إِنَّ أُجَيْبَ أَضَلَّ، وَ إِن تَرِكَ ذَلَّ.

...

سپس حضرت سخنانی طولانی بیان کرد از آن جمله فرمود:

هنگامی که معاویه و یارانش از سر نیرنگ و برای فرار از جنگ و فریب دادن شما قرآن ها را بالای نیزه ها بردند آیا شما نگفتید: اینان برادران ما و هم کیشان شامی ما هستند و از ما درخواست کردند که جنگ را رها کنیم و به قرآن کتاب خدا پناه برده اند تا از جنگ بیاسایند، پس رأی ما بر این است که از آنان بپذیریم و از اندوه رهایشان سازیم؟

[هیچ به یاد دارید که] به شما گفتم: این پیشنهاد آنها چیزی است که ظاهر آن ایمان، و باطن آن ظلم است، زیرا می خواهند جنگ را متوقف کنند و پس از تجدید قوا جنگ را بار دیگر از سر بگیرند و دشمنی خود را استمرار ببخشند. [هیچ به یاد دارید که] به شما گفتم: آغاز این پیشنهاد رحمت است زیرا جنگ متوقف و آرامش در پی دارد اما پایانش پشیمانی است، زیرا از اینکه در آستانه پیروزی، جنگ را رها کرده اید، قطعاً پشیمان خواهید شد.

[یقیناً به یاد دارید که] به شما گفتم: پس پابرجا بمانید و بجنگید و جنگ را ادامه دهید و برای جهاد دندان های خود را محکم بفشارید، زیرا فشردن دندان ها به جهت افزایش حرارت سر موجب تقویت اعصاب سر و آمادگی بیشتر برای جنگ و افزایش انگیزه برای جنگ است.

ص: 286

1- غيلة: از اغتيال، به معنای ترور و به طور ناگهانی در مقابل اقدامی نکوهیده و ناگوار قرار دادن است.

2- نواجذ: جمع ناجذ، یعنی دندان های آسیاب.

3- ناعق: فریادکننده.



...

...

[نیز به یاد دارید که] به شما گفتم: به صدایی که بلند شده (صدای عمروعاص که به ترك جنگ و تحکیم قرآن فراخواند) توجه نکنید که اگر اجابت شود پیروان خود را گمراه می کند و اگر به حال خود رها گردد لشکر او عقب نشینی می کند و خواسته اش بی اعتبار می شود و در نتیجه ذلیل و خوار خواهد شد.

ص: 287

وَقَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْفَعْلَةُ (1)، وَقَدْ رَأَيْتُكُمْ أُعْطِيتُمْوهَا. وَاللَّهِ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجِبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا، وَلَا حَمَلَنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا. وَاللَّهُ إِنْ جِئْتَهَا إِنِّي لَلْمُحِقُّ الَّذِي يُتَّبَعُ، وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِي، مَا فَارَقْتُهُ مُدَّ صَحْبَتُهُ.

...

### چند نکته درباره پذیرش حکمیت

جنگ بر اساس پذیرش حکمیت پایان یافت و این شما بودید که با نافرمانی از من آن را پدید آوردید و از فرمان من در ادامه جنگ خودداری کردید و داور دانستن قرآن را، که پیشنهاد فریبکارانه عمروعاص بود، پذیرفتید.

آن گاه حضرت برای تبیین این نکته که اگر می پذیرفت جنگ به پایان برسد و داوری کتاب خدا را تن دهد یا آن را به کلی رد کند، در هر حال بر حق بوده است، زیرا کتاب خدا با وی همراه است، فرمود:

به خدا سوگند، اگر پایان یافتن جنگ را نمی پذیرفتم، واجبی را از دست نمی دادم و خدای متعال از این جهت، بر من گناهی نمی نوشت، زیرا پایان جنگ به مصلحت اسلام و مسلمانان نبود.

به خدا سوگند، اگر موقعیت پیش آمده را می پذیرفتم و پایان جنگ را با اختیار خودم می پذیرفتم، برحق بودم و بر همگان واجب بود از من پیروی کنند، زیرا فراخوان عمروعاص به پیروی از کتاب خدا به ضرر من نبود، چون قرآن مرا به عنوان خلیفه و رهبر مسلمین معرفی می کند و قطعاً مؤید من است.

و از آن هنگام که من با قرآن همنشین شدم، هرگز دمی از آن جدا نشده ام و از روزی که مسلمان شدم با احکام آن مخالفت نکرده ام. پس بر اساس ظواهر امر، ترسی از حکمیت قرآن نداشتم، ولی ترس من از نیرنگ دشمن بود. لذا در آغاز، آن را نپذیرفتم.

ص: 288

---

1- فعلة: عمل، فعل، کردار و در اینجا منظور، برآیند برونی و پیامد حکمیت است.

فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ عَلَى الْأَبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْأَخْوَانَ وَالْقَرَابَاتِ، فَمَا نَزَدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا، وَ مُضِيًّا عَلَى الْحَقِّ، وَ تَسْلِيمًا لِلْأَمْرِ، وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ (1) الْجِرَاحِ (2)، وَ لَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْأَسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْأَعْوَجَاجِ، وَ الشُّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ. فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خِصْلَةٍ يُلْمُ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا، وَ نَتَدَانِي بِهَا إِلَى الْبُقْيَةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغْبْنَا فِيهَا، وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.

...

## امام علیه السلام و یکسان بودن در گذشته و حال

ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در روزگار سخت و بحرانی از قرآن پیروی می کردیم؛ پس چگونه در موقعیت کنونی از کتاب خدا فاصله بگیریم، در حالی که روزگار ما دشوارتر از آن روزگار نیست. در آن زمان با پدران و فرزندان و برادران و خویشاوندان می جنگیدیم؛ یعنی مسلمان، پدر و فرزند کافر خود را می کشت، و ما از میدان نبرد نمی گریختیم و تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار نمی گرفتیم و با کتاب خدا مخالفت نمی کردیم.

هر مصیبت و حادثه ای که برای ما رخ می داد، بر ایمان و استقامت ما بر حق و تسلیم در مقابل فرمان (واجبات) الهی و صبر بر درد زخم ها می افزود. چون هر مقدار که انسان برای چیزی و در راه هدفی خاص قربانی بیشتری بدهد علاقه او به آن هدف فزونی می گیرد.

در حالی که امروز کار آن قدرها مشکل نیست، زیرا ما با برادران دینی خود می جنگیم و قطعاً چنین جنگی از جنگ با پدران و برادران نسبی آسان تر است، و این جنگ از آن روست که آنان دچار کثی و نادرستی شده اند و خود دستخوش شبهه شده اند، یعنی اینان از اطاعت ولی امر سر برتافتند و زیر پرچم باطل رفتند، و در نتیجه قرآن و حق را به غیر معنای آن تأویل می کنند.

[خلاصه] ما بر همان روش پیشین هستیم. در صدر اسلام برای تحکیم پایه های اسلام

ص: 289

1- مَضَض: درد و رنج.

2- جراح: جمع جرح، یعنی زخم.

...

...

می جنگیدیم، ولی اکنون برای به اعتدال درآوردن کجی های آن می جنگیم و هدف ما در هر دو زمان یکی است.

پس اگر در کاری امید آن باشد که خدا پراکندگی ما را وحدت بخشد و آنان (خوارج) فرمانبرداری کنند، از لجاجت و عصیان دست بردارند و بدین وسیله به یکدیگر نزدیک شویم و به باقی مانده اسلام، که مورد قبول طرفین است، تمسک بجوییم، مشتاقانه چنین خواهیم کرد و کار دیگری انجام نخواهیم داد و اختلافاتی را که ربطی به جوهره اسلام ندارد کنار خواهیم گذاشت.

مضمون سخن امام علیه السلام این است: فإذا طمعنا في لم الشعث، حاربنا رغبة في الاجتماع؛ اگر امید به رفع پراکندگی و وحدت داشته باشیم برای آن می جنگیم تا به آن دست یابیم.

خلاصه آنکه امام علیه السلام در این بیان دو گونه استدلال می فرماید:

اول: آنان حکمیت را پذیرفتند و درخواست کردند، نه امام علیه السلام؛

دوم: امام علیه السلام خواه جنگیده باشد یا به پایان جنگ رضایت داده باشد در هر دو صورت بر حق است، چون جنگ امام علیه السلام برای اسلام بود و سرزندی بر آن نبود، و ترك جنگ نیز برای رجوع به داوری قرآن بود و قرآن او را تأیید می کرد، نه دشمنانش را.

ص: 290

و من کلام له علیه السلام قاله لأصحابه في ساحة الحرب بصفين:

اشاره

وَ أَيُّ أَمْرِي مِنْكُمْ أَحْسَنَ مِنْ نَفْسِهِ رَبَاطَةَ جَاشٍ (1) عِنْدَ اللَّقَاءِ، وَ رَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَدَّ لَأْسًا، فَلْيُذَبَّ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فَضَّلَ بِهَا عَلَيْهِ كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ، فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام خطاب به یارانش در جنگ صفین

[ ای یاران، ] هر يك از شما که در برخورد با دشمن احساس قوت قلب بیشتری می کند و می بیند که برادرانش ضعیف شده اند، باید به وسیله شجاعتی که خدا به او عطا فرموده و او را بدان برتری بخشیده، به پاس این نعمت، از آنها دفاع کند، آن گونه که از خود دفاع می کند که نتیجه آن به خود او برمی گردد، زیرا پیروزی فرد بسته به پیروزی همگنان است. پس اگر خدا می خواست می توانست او را نیز مثل دیگران کم جرأت گردانده و حال که خدا به وی لطف نموده و به او شجاعت عطا کرده، باید به دوست ناتوان خود توجه کند و شکر این نعمت را به جای آورد.

ص: 291

---

1- رباطة جاش: در اینجا به معنای قوت قلب است.

إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَيْثُ (1)، لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ، وَلَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ (2). إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ! وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، لَأَعْلَفُ ضَرْبَةَ  
بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مَيْتَةِ عَلِيٍّ عَلَى الْفِرَاشِ (3).

...

### جایگاه شجاعت در راه خدا

[بدانید] مرگ جوینده ای است که سخت در جست و جوی مردم است. نه آن که در شهر و سرای خود مقیم است از مرگ ایمن است و از آن دور می ماند و نه آن که می گریزد می تواند آن را به زانو درآورد.

به یقین بهترین نوع مرگ کشته شدن در راه خداست؛ چون اگر کسی در راه خدا به شهادت برسد به پاداش نایل می گردد، ولی مرگ عادی پاداشی ندارد و بالاخره مرگ خواه ناخواه به سراغ انسان ها خواهد آمد. بنابراین چرا انسان بهترین نوع آن را انتخاب نکند؟

به خدایی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست سوگند می خورم که هزار ضربه شمشیر در راه خدا برای من از مردن در بستر، آسان تر و خوشگوارتر است، چون پاداش و جایگاه شهید را به خوبی می دانم.

ص: 292

---

1- حثیث: جوینده و طالب کسی که به شدت دنبال او می گردد.

2- این دو جمله برای رد کردن سخن کسانی است که می گویند: اگر افراد قوی از افراد ضعیف حمایت کنند کشته خواهند شد.

3- این جمله با تهدید و سوگند همراه است بدین معنا که اگر گوینده خلاف واقع بگوید مجازات سنگینی دارد.

و منه: وَ كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَيْكُمْ كَشِيرًا مِّنْ تَكْشُونَ كَشِيرًا مِّنْ تَكْشُونَ (1) الضَّبَابِ (2)، لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا، وَلَا تَمْنَعُونَ ضَمِيمًا (3)، قَدْ خُلِيتُمْ وَالطَّرِيقَ. فَالْنَّجَاةُ لِلْمُفْتَحِمِ (4)، وَالْهَلَاكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ (5).

...

و از همین سخنان است

### پیشگویی امام علیه السلام از وقایع آینده

[ای جنگجویان،] چنان است که گویی شما را می بینم که به هنگام گریختن از جنگ چنان غوغایی می آفرینید که بزمجه ها و سوسماران به وقت فرار، بر اثر برخورد با یکدیگر و سایش پوست شان هياهو می آفرینند. منظور امام علیه السلام بیان روحیه و حالت اصحاب خود هنگام شکست و فرار از رویارویی با دشمن است و بسا این اتفاق در روزگار معاویه و سلطه اش بر بلاد اسلامی، یعنی پس از شهادت خود آن حضرت رخ دهد.

شما حقی را نمی گیرید و از ستمی جلوگیری نمی کنید. راه برای شما باز شده است؛ یعنی دشمن راه دنیا را می پیماید و راه آخرت برای شما باز است. پس کسی نجات می یابد که راه آخرت را پیماید و خود را به دریای بلاها بیفکند، و کسی هلاک می شود و عذاب می یابد که از رفتن بازایستد و راه آخرت را طی نکند.

ص: 293

- 
- 1- کشیش: صدایی که به هنگام تجمع بزمجه ها و سوسماران و اصطکاک پوست شان با یکدیگر شنیده می شود.
  - 2- ضباب: جمع ضب به معنای سوسمار و بزمجه.
  - 3- ضمیم: ستم.
  - 4- مفتحم: کسی که به دل سختی و خطر می تازد.
  - 5- متلوم: آرام گرفته.

و منه: فَقَدَّمُوا الدَّارِعَ (1)، وَأَحْرُوا الحَاسِرَ (2)، وَعَضُّوا عَلَى الأَعْضَاءِ رَاسِ (3)، فَإِنَّهُ أُنْبَى (4) لِسُيُوفِ عَنِ الهَامِ (5)، وَالتَّوَا (6) فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمُورٌ (7) لِلأَسِنَّةِ (8)، وَعُضُّوا الأَبْصَارَ، فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلجَاشِ (9)، وَأَسَدُ كُنْ لِلْقُلُوبِ، وَأَمِيتُوا الأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَسْلِ. وَرَأَيْتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا (10)، وَ لَا تُخْلُوهَا (11)، وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلاَّ بِأَيْدِي شُجْعَانِكُمْ، وَ المَانِعِينَ الذَّمَّارَ (12) مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الحَقَائِقِ (13) هُمُ الَّذِينَ يَحْفُونَ (14) بِرَأْيَاتِهِمْ، وَيَكْتَنِفُونَ حِفَافِيهَا (15)، وَرَاءَهَا وَ أَمَامَهَا، وَ لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيَسْلِمُوهَا، وَ لَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا.

...

بخشی از این کلام در تشویق یاران خود به جنگیدن است

### رهنمودهای نظامی

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود چند رهنمود نظامی طرح کرده و فرمود:

زره پوشان را در خط مقدم جای دهید، چون از تیرها و نیزه های دشمن در امان هستید و افراد بی زره را در صف های پسین قرار دهید و دندان های خود را بر هم بفشارید که شمشیر را از سر دورتر می نماید، چون انسان وقتی که دندان های خود را بفشارد عصب و پوست سر او محکم تر می شود و تأثیر ضربه شمشیر در سر کمتر خواهد شد.

و وقتی نیزه دشمن به سمت شما می آید، به این سو و آن سو خم شوید و به خود بپیچید (جا خالی کنید)، زیرا با این کار نیزه را به خطا می کشانید و نهایتاً به هدف اصابت نمی کند.

ص: 294

1- دارع: زره پوش.

2- حاسر: برهنه از ابزار دفاعی، آن که زره ندارد.

3- علی الأضراس: دندان ها را بر هم فشار بدهید.

4- انبی: از نبا السیف گرفته شده، یعنی شمشیر را از سر دورتر می کند (ضربه آن را ناکارآمد می کند).

5- هام: جمع هامة به معنای سر.

6- إلتوا: بر حذر باشید و دوری گزینید.

7- أمور: دارای بی قراری بیشتر.

8- أسنة: جمع سنان، یعنی نیزه.

9- أربط للجاش: برای قوت قلب کارآمدتر است.

10- تمیلوها: از میل، یعنی کجی و انحراف گرفته شده.

11- تخلوها: از إخلال یعنی ناپسامانی گرفته شده.

12- ذمار: آنچه حفظ آن از قبیل آبرو و مال، مقدم است.

13- حقائق: در اینجا یعنی مصیبت ها و مشکلات.



14- یحْفون: دور آن را می گیرید.

15- حفافي: جمع حفة به معنای پیرامون.

...

...

و چشم‌ها را بر هم نهید (ظاهراً منظور تنگ کردن حدقه چشم است نه بستن به طور کامل تا کم ببیند) که این کار باعث تقویت بیشتر قلب و آرامش بیشتر اعصاب خواهد شد، زیرا وقتی انسان [با چشم کاملاً باز] به دشمن نگاه کند فراوانی آنها باعث هراس و تضعیف روحیه می‌شود، ولی وقتی که چشم خود را کاملاً باز نکند و فقط جلو خود را ببیند، قوت قلب بیشتری می‌یابد.

و صداهای خود را بمیرانید (یعنی سخن نگویند) که سکوت، شکست را دور می‌کند، زیرا سخن گفتن، قدری از نیروی فرد را به هدر می‌دهد لذا در آستانه شکست قرار می‌گیرد اما آن که ساکت است نیرو و حواس خود را جمع می‌کند و به سوی دشمن یورش می‌برد.

و پرچم خود را به این سوی و آن سوی متمایل نکنید که موجب تردید افراد دوردست لشکرتان می‌شود و گمان می‌کنند که در آستانه سقوط است و کاری که موجب می‌شود در برپایی و استواری پرچم خللی ایجاد می‌کند، هرگز آن را انجام ندهید، زیرا پرچم علامت استمرار جهاد است.

و آن را تنها به دست شجاعان و مدافعان آبرو، مال و جان‌ها بدهید، زیرا هم در مقابل دشمن در حفظ کیان خود جانفشانی بیشتری دارند و هم به اندک چیزی برافراشتگی پرچم را متزلزل نمی‌کنند، زیرا فقط شکیبایان هستند که به هنگام رسیدن بلا گرد آن می‌چرخند مبادا سقوط کند و شکست بخورند و سرزنش شوند، دلاوران همواره می‌کوشند که آن را از دسترس دشمن دور نگه دارند و جانانه از آن پاسداری می‌کنند.

دیگر آنکه از آن فاصله نمی‌گیرند تا به دست دشمن بیفتد و از آن جلو نمی‌افتند تا پرچم و پرچمدار تنها بمانند، زیرا پرچم داران جایگاه خطیری دارند و اگر پرچم سقوط کند لشکر شکست می‌خورد.

أَجْزَأَ أَمْرُوءَ قَرْنَهُ (1)، وَ آسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، وَ لَمْ يَكِلْ قَرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ، فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قَرْنُهُ وَ قَرْنُ أَخِيهِ. وَ إِيْمُ اللّٰهِ لَئِنْ فَرَزْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ، لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ، وَ أَنْتُمْ لَهَا مِيْمٌ (2) الْعَرَبِ، وَ السَّنَامُ (3) الْأَعْظَمُ.

...

هر فردی باید از عهده هم‌آورد خود برآید و برادر رزمنده خود را هرچند با به خطر انداختن جان خود، کمک نماید و با گریختن از میدان رزم، او را به سراغ دوست و برادر مجاهد خود نفرستد، چون اگر يك سرباز لشکر کفر، هم‌آوردی از لشکر اسلام در مقابل خود نبیند قطعاً به سراغ دیگری می رود، لذا آن رزمنده باید با هم‌آورد خود و نیز با هم‌آورد دوست خود که با فرار خود، وی را به سراغ او فرستاده است، بجنگد. پس دو کافر با يك مسلمان درگیر می شوند.

به خدا سوگند، اگر از شمشیر دنیایی فرار کنید، از شمشیر آخرت در امان نخواهید ماند. یعنی اگر به سبب ترس از مرگ، از نبرد با دشمن بگریزید، از عذابی که خدای سبحان در آخرت برای فراریان از جنگ در نظر گرفته است، نمی توانید بگریزید.

شما پیشگامان عرب که به سوی هر خیری می شتابید، و چهره های نام آور کوفه اید که در گذشته به رادمردی و شجاعت شهره بوده است.

ص: 296

1- قرن: هم‌آورد.

2- لهامیم: جمع لهیم، یعنی انسان و یا مرکبی که قبل از دیگران حرکت می کند، پیشقراول، طلایه دار.

3- سنام: کوهان شتر که به دلیل بلندی بالاترین جای شتر به شمار می آید و بر کسی که مرتبه بلندی دارد اطلاق می شود.

إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ، وَالذَّلَّ اللَّازِمَ، وَالْعَارَ الْبَاقِيَّ، وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَرِيدٍ فِي عُمُرِهِ، وَلَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ. الرَّائِحُ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمَانِ يَرِدُ الْمَاءَ. الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي (1) الْيَوْمَ تُبَلَى الْأَعْبَابُ. وَاللَّهُ لَأَعْنَا أَشَوْقُ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ.

...

### بدرجامی فرار از جنگ

بی تردید در فرار از جنگ، خشم خداوند نهفته است؛ ذلت و خواری ای که به سبب سلطه دشمن به وجود می آید و [نیز] ننگ ابدی را در پی دارد، به گونه ای که آیندگان با یادآوری فرار وی از جنگ، او را حتی پس از مرگ نکوهش می کنند.

وانگهی کسی که از جبهه می گریزد، نمی تواند بر عمر خود بیفزاید و اگر در جبهه بماند از عمر او کاسته نمی شود، زیرا عمر در دست خداست و با فرار از جنگ طولانی و با حضور در میدان نبرد کوتاه نمی گردد. همچنین نمی تواند بین خود و مرگ فاصله ای بیندازد، زیرا وقتی که مرگ در رسد، هیچ چیزی مانع آن نخواهد شد.

### جایگاه شهیدان و مجاهدان

کسی که اهل عمل صالح باشد و از دنیا برود، مانند تشنه ای است که به چشمه ای رسد، او خوشحال و بهره مند از انواع نعمت ها خواهد بود.

بهشت در سایه نیزه ها به دست می آید، یعنی بهشت با شهادت و جهادگری حاصل می شود، حتی اگر رزمنده شهید نشود.

امروز اندرون و حقیقت تمام انسان ها آشکار می گردد، یعنی شجاع از ترسو و پایدار از بی ثبات، و ایثارگر از خودخواه بازشناخته می شود، زیرا میدان جنگ، عرصه آزمون مردان است.

به خدا سوگند، اشتیاق من به جنگ با دشمنان از اشتیاق آنها برای رفتن به خانه هایشان بیشتر است، زیرا شوق رفتن به منزل کمتر از شوق مؤمن برای رفتن به بهشت است.

ص: 297

---

1- عوالی: جمع عالیة، به معنای نیزه.

اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَأَفْضَضْ (1) جَمَاعَتَهُمْ، وَشَدَّتْ كَلِمَتَهُمْ، وَأَبْسَدَ لَهُمْ (2) بِحَطَايَاهُمْ، إِنَّهُمْ لَنْ يُزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ (3) دِرَاكٍ (4)، يَخْرُجُ مِنْهُ النَّسِيمُ (5)، وَضَرْبٍ يَفْلِقُ (6) أَلْهَامَ (7)، وَ يُطِيحُ (8) الْعِظَامَ، وَيُدْبِرُ (9) السَّوَاعِدَ (10) وَالْأَعْقَادَامَ، وَ حَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ (11) تَتَّبِعُهَا الْمَنَاسِرُ، وَ يُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ (12)، تَقْفُوهَا الْحَلَائِبُ (13) وَ حَتَّى يُجْرَّ (14) بِبِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ (15) يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ، وَ حَتَّى تَدْعَقَ (16) الْخَيُْولُ فِي نَوَاحِرِ (17) أَرْضِهِمْ، وَ بِأَعْنَانِ (18) مَسَارِيهِمْ (19) وَ مَسَارِحِهِمْ (20).

...

### نفرین امام علیه السلام بر نیروهای دشمن

خدایا، اگر دشمنان حق را نپذیرند جمعیت شان را پراکنده ساز و همدلیشان را به اختلاف مبدل کن به گونه ای که یکی از آنها سخنی به خلاف دیگری بگوید و بدین ترتیب دچار دودستگی شوند. و آنها را به کیفر گناهان شان، به چنگال هلاکت و بدبختی بسپار، یعنی در کیفر دادنشان شتاب فرما.

خدایا، این دشمنان زمانی از دشمنی ها و مواضع خصمانه خود دست برمی دارند که ضربات پیاپی نیزه ها بر سر آنان فرود آید، آن سان که از جای ضربه جان شان برآید. این

ص: 298

- 
- 1- أفضض: پراکنده ساز.
  - 2- أبلس: تسلیم هلاکت گردان.
  - 3- طعن: نیزه.
  - 4- دراك: پیاپی.
  - 5- نسيم: هوا.
  - 6- يفلق: بشکند، بشکافد.
  - 7- هام: سر.
  - 8- يطيح: افکنده می شود.
  - 9- يندر: خارج سازد.
  - 10- سواعد: جمع ساعد، یعنی بازو.
  - 11- مناسر: جمع منسر، یعنی گروهی از لشکریان.
  - 12- كتائب: جمع کتیبه، یعنی ارتش یا گروه خاصی از سپاه.
  - 13- حلائب: جمع حلبه، یعنی بخشی از مرکب ها و اسب ها که برای کمک آماده شده اند.
  - 14- يجر: برود.
  - 15- خميس: ارتش، و چون شامل میمنه و میسر و مقدم و خلف و قلب می باشد خمیس نامیده می شود یعنی چپ، راست، جلو، عقب و قلب سپاه.
  - 16- تدعق: لگدکوب می کند.

17- نواحر: جمع نحر، یعنی آخرین نقطه از سرزمین که به آخرین بخش بدن شتر، یعنی گلوی او تشبیه شده است.

18- أعنان: یعنی اطراف.

19- مسارب: جمع سرب، یعنی محل آمد و رفت.

20- مسارح: جمع مسرح، یعنی محل نگهداری ستوران.

...

...

سخن اشاره به سرسختی دشمنان دارد که تا سر حد مرگ ایستادگی می کردند و می بایست یاران برای چنین رویارویی، خود را آماده کنند. و ضرباتی که سرهای شان را بشکافد و استخوان های شان را خرد کند و فروریزد، زیرا اگر ضربه شدید باشد، استخوان ها را خرد می کند و به این سوی و آن سوی می پراکند. و بازوان و ساق پای شان را از جای برکند.

و گروه هایی از ارتش اسلام به طور متوالی به مناطق آنها هجوم بیاورند و توسط آنها در هم کوبیده شوند.

و رزمندگان، گروهی پس از دیگر، با ادوات نظامی و اسبان خود بر دورترین نقطه سرزمین شان بتازند و آن را درنوردند. یا مراد آن است که مواضع مهم نظامی و انبارهای اسلحه آنها را تصرف کنند و چراگاه ستوران شان را در اختیار بگیرند.

طرفه آنکه، امام علیه السلام به خوبی از میزان آمادگی نظامی دشمنان آگاه بود، لذا در قالب نفرین و دعا، اصحاب خود را تشویق به درهم کوبیدن دشمن می کرد و این دستور کلی برای تمام کسانی است که می خواهند بر دشمنان خود پیروز شوند.

### گفتاری از سید رضی رحمه الله

أقول: «الدعق» الدعق، أي تدق الخيول بحوافرها أرضهم، و «نواحر أرضهم» متقابلاتها و يقال: منازل بني فلان تتناحر.

سید رضی رحمه الله در شرح برخی از لغات می فرماید: دعق، به معنای دق، یعنی لگدکوب کردن زمین ها با سم اسب ها. و نواحر أرضهم، یعنی زمین های مقابل یکدیگر و گفته می شود: منازل بني فلان تتناحر، یعنی منازل فلان قبیله روبه روی یکدیگرند.

اشاره

إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرَّجَالَ، وَإِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ. وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَظُّ مَسِّ طُورٍ بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ، لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ، وَلَا يُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ، وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ. وَلَمَّا دَعَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ، لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «فَإِنْ تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (1). فَرُدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نُحَكِّمَ بِكِتَابِهِ، وَرُدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ. فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَحُنُّ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ، وَإِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحُنُّ أَحَقُّ النَّاسِ وَأَوْلَاهُمْ بِهِ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام درباره حکمیت

پس از آنکه امام علیه السلام ماجرای حکمیت در جنگ صفین را شنید، فرمود:

ما مردان را به داوری نگرفته ایم بلکه به حکمیت قرآن راضی شدیم. گویی امام علیه السلام می خواهد گفتار خوارج را پاسخ گوید که می گفتند: شما به حکمیت مردان در دین خدا راضی شدید. امام علیه السلام می فرماید: ما راضی شدیم که آن دو (عمرو عاص و ابوموسی) در قرآن تأمل کنند و طبق دستور آن قضاوت نمایند.

و این قرآن نوشتاری است بین دو جلد [=بین الدفتین] که حاوی تعدادی ورق است. به زبان سخن نمی گوید، بلکه باید ترجمانی، آن را بیان کند. بنابراین باید مردانی که از معنای آن مطلعند از زبان آن سخن بگویند. این سخن امام علیه السلام کلام خوارج را که می گفتند: (وقتی

ص: 300



...

...

که کتاب خدا وجود دارد نیازی به حکمیت نداریم» رد می کند. امام علیه السلام می فرماید: قرآن خموش است و ناچار باید افرادی آگاه معنای آن را تبیین کنند و احکام آن را توضیح دهند.

وقتی لشکریان معاویه از ما خواستند قرآن را به داوری بپذیریم، آن گونه نبودیم که از داوری آن روی برتائیم، زیرا خدای سبحان می فرماید: «اگر در امری [دینی] اختلاف نظر پیدا کردید آن را به کتاب خدا و سنت پیامبر او عرضه بدارید». پس امام علیه السلام از آن جهت در آغاز، از تحکیم و حکمیت ناخشنود بود که می دانست نیرنگی در کار است و گرنه از کتاب خدا رویگردان نبود.

بنابراین معنای ارجاع به خدا، حکم کردن بر اساس احکام کتاب خدا و ارجاع دادن آن به پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی از سنت آن حضرت است، در صورتی که درباره این موضوع مورد منازعه حکمی در قرآن وجود نداشته باشد.

پس اگر داوران به درستی حکم کردند و نیرنگی به کار نیستند و اولوا الأمر و اولیای خدا را بر امام و پیشوای حق تطبیق کردند، ما سزاوارتر از همه هستیم که به این حکم تسلیم باشیم و اگر بر اساس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله حکم کنند، آنجا که فرمود: «عليّ مع الحقّ و الحقّ مع عليّ؛ علی همواره با حق است و حق همیشه با علی همراه است»، پس ما از مردم یا معاویه و یارانش به گردن نهادن به آن سزاوارتریم. [بنابراین، در هر دو صورت اگر طبق وظیفه عمل می کردند، می باید به سود امام علیه السلام حکم بدهند، اما متأسفانه بر اساس نیرنگ و هوس نفس و نادانی حکم کردند و کاری ترین ضربه را بر اسلام و مسلمانان وارد کردند].

وَأَمَّا قَوْلُكُمْ: لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ أَجَلًا فِي التَّحْكِيمِ؟ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ، وَيَتَبَيَّنَ الْعَالِمُ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ فِي هَذِهِ الْهُدْيَةِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَا تُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا(1)، فَتَعَجَّلَ عَنْ تَبْيِينِ الْحَقِّ وَتَنْقَادِ لِأَعْوَالِ الْغَيِّ.

...

## مهلت چرا؟

امام علیه السلام در این بخش از سخن خود، به پرسشی که از سوی خوارج مطرح می شد پاسخ می دهد و آن این است که چرا امام علیه السلام به داوران یکسال مهلت داد تا بر اساس حکم خدا در قرآن داوری کنند؟ و آنان استدلال می کردند به اینکه معاویه در این مدت توان نظامی خود را تقویت کند و برای جنگ مجدّد آماده شود، اما غافل از آنکه تعیین مدت امری ضروری بود، چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جریان صلح حدیبیه مدتی را معین فرمود. دلیل آن این است که، جریان های انقلابی مانند داوری عادی بین دو نفر نیست که ظرف یک روز یا یک ساعت حل و فصل شود، بلکه به مدت نیاز دارد تا تمام شروط و موقیعت برای تفاهم و هماهنگی افکار و دیدگاه ها فراهم آید.

در اینجا و به تناسب موضوع، متن قرارداد حکمیت نقل می شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما تقاضى عليه علي بن أبي طالب و معاوية بن أبي سفيان، قاضى علي بن أبي طالب على أهل العراق و من كان معه من شيعته من المؤمنين و المسلمين، و قاضى معاوية بن أبي سفيان على أهل الشام و من كان من شيعته من المؤمنين و المسلمين:

إنما نزل عند حكم الله تعالى و كتابه، و لا يجمع بيننا إلا إياه و أن كتاب الله سبحانه بيننا من فاتحته إلى خاتمته، نحبي ما أحبي القرآن، و نمت ما أمات القرآن، فإن وجد الحكمان ذلك في كتاب الله أتبعاه، و إن لم يجدها أخذوا بالسنة العادلة غير المفرقة. و الحكمان عبد الله بن قيس و عمرو

ص: 302

---

1- اکظام: جمع کظم یعنی مخرج تنفس در اینجا منظور در تنگنا قرار گرفتن است.

...

...

بن العاص، وقد أخذ الحكمان من علي و معاوية و من الجندين أنهما آمنان علي أنفسهما و أموالهما و أهلهما، و الأمة لهما أنصار، و علي الذين يقضيان عليه و علي المؤمنين و المسلمين من الطائفتين عهد الله أن يعمل (1) بما يقضيان عليه فيما وافق الكتاب و السنة، و أن الأمن و الموادعة و وضع السلاح متفق عليه بين الطائفتين إلى أن يقع الحكم، و علي كل واحد من الحكمين عهد الله ليحكمن بين الأمة بالحق، لا بما يهوى، و أجل الموادعة سنة كاملة. فإن أحب الحكمان أن يعجلا الحكم عجلاه، و إن توفي أحدهما فلأمير شيعته أن يختار مكانه رجلاً لا يألوا الحق و العدل و إن توفي أحد الأميرين كان نصب غيره إلى أصحابه ممن يرتضون أمره، و يحمدون طريقته.

اللهم إنا نستنصرك علي من ترك ما في هذه الصحيفة و أراد فيها إلحاداً أو ظلماً.

به نام خدای بخشایشگر مهربان

این قرارداد است که میان علی بن ابی طالب و معاویة بن ابی سفیان بسته شده است. علی بن ابی طالب از سوی مردم عراق و هر مؤمن یا مسلمانی که از او پیروی می کند و معاویة بن ابی سفیان از سوی اهالی شام و هر مؤمن یا مسلمانی که از او پیروی می کند، به این توافق رسیدند:

در برابر حکم الهی و قرآن سر فرود می آوریم و تنها قرآن ما را جمع خواهد کرد (و بر اساس حکم قرآن به نتیجه خواهیم رسید) و کتاب الهی از آغاز تا پایان بین ما وجود دارد و آنچه قرآن، بایسته ماندگاری و حیات دانسته، آن را زنده نگاه می داریم و سنت های جاهلی و باطل را که نابود خواسته، نابود می خواهیم. پس اگر داوران در کتاب خدا در باب حکمیت حکمی یافتند از آن پیروی کنند، ولی اگر نیافتند به سنت سراسر عدالت و مورد اتفاق (سنت پیامبر) روی بیاورند. داوران عبارتند از: عبدالله (ابو موسی اشعری) و عمرو

ص: 303

1- نسخه بحار الأنوار: «أن يعملوا».

...

...

بن العاص، و این دو از ناحیه علی و معاویه و لشکریانشان نمایندگی دارند و از نظر جان و مال و خانواده در امان هستند و امت یار آنها خواهد بود و کسانی که داوری به زیان شان باشد و مؤمنان و نیز مسلمان ها از هر دو گروه باید متعهد شوند که به نتیجه داوری براساس کتاب و سنت گردن نهند و قرار شد که امنیت و آتش بس برقرار گردد و سلاح بر زمین نهاده شود تا نتیجه داوری به اطلاع همگان برسد و هر يك از داوران باید بر اساس حق، نه هوس، بین امت داوری کنند و مدت آتش بس يك سال تمام است. اگر داوران بخواهند می توانند زودتر از موعد مقرر نتیجه داوری را اعلام نمایند. و اگر یکی از آن دو از دنیا رفت، امیری که او را برگزیده می تواند فرد دیگری را به جایش برگزیند که از حق و عدالت رویگردان نباشد. و اگر یکی از دو امیر (علی علیه السلام و معاویه) از دنیا رفتند، شیعیان و یاران آنها می توانند، با رضایت خود رهبری را برگزینند. خدایا، از هر که بخواهد مضمون این عهدنامه را زیر پا بگذارد و ستم و کفر ورزد، انتقام بگیر.

ده تن از اصحاب علی علیه السلام و ده نفر از یاران معاویه این عهدنامه را امضا نمودند.

آنگاه حضرت در توجیه تعیین مدت می فرماید:

من این کار را کردم تا جاهل حقیقت را درک کند، و عالم در عقیده خود پایدارتر شود و از دام شبهات رها گردد، و باشد که خدا در این مدت آرامش و ترك مخاصمه، امر این امت را به سامان آورد، آن سان که پس از آن جنگی رخ ندهد و یا آن جنگ ادامه نیابد و این امت گرفتار تنگنا نگردد و قبل از آشکار شدن حق، در کار جنگ شتاب نکند و از اولین لحظات شروع گمراهی پیروی نکند، چرا که انسان نادان به دنبال هر بانگی می رود، و هر حرکتی را پاسخ می دهد.

ص: 304

إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَإِنْ نَقَصَهُ وَكَرِهَهُ (1)، مِنَ الْبَاطِلِ وَإِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَإِيْدَةً وَزَادَهُ. فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ؟ وَمِنْ أَيْنَ أُتَيْتُمْ؟ إِسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَى قَوْمٍ حَيَارَى عَنِ الْحَقِّ لَا يُبْصِرُونَهُ، وَمُوزَعِينَ (2) بِالْجَوْرِ لَا يَعْدِلُونَ بِهِ، جُفَاءً (3) عَنِ الْكِتَابِ، نُكْبًا (4) عَنِ الطَّرِيقِ.

...

### حق گرایی در همه زمینه ها

نزد خدا بهترین مردم کسی است که عمل کردن به حق در نظر او محبوب تر از باطل باشد، هرچند که عمل به حق برایش مشکلات و کمبودها و حوادث ناگواری پدید آورد، و باطل برای او منافع فراوانی داشته باشد. منظور امام علیه السلام از این سخن آن است که هرچند مهلت يك ساله، سختی هایی به همراه دارد، اما حقی است که باید بدان تن داد.

ای خوارج، به کجا گمراهانه کشانده می شوید؟ و این فتنه گمراه کننده از کجا به سوی شما رسیده است؟ و پس از روشن شدن دلیل، به کدام دامگاه می روید؟ برای رفتن به سوی یاران معاویه که در درك حق سرگردانند و آن را نمی توانند ببینند و فریب ستم معاویه را خورده اند و هیچ چیز را به جای ستمگری نمی پذیرند و همچنان ظالمانه پیش می روند و از کتاب الهی (قرآن) دور و از راه درست منحرف هستند و بر پیمودن راه نادرست اصرار می ورزند، خود را آماده کنید.

ص: 305

1- کرته: باعث غصه شدید شد، فاجعه آفرید.

2- موزعین: از اوزع گرفته شده، به معنای فریفت.

3- جفأة: از ریشه جفا به معنای ظلم کرد و از مسیر اعتدال دوری گزید.

4- نكب: جمع ناکب، به معنای منحرف.

مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَةٍ يُعَلَّقُ بِهَا، وَلَا زَوَافِرٍ (1) عِزٌّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا. لَيْسَ حُشَّاشٌ (2) نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ! أَفَّ (3) لَكُمْ! لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرَحًا (4)، يَوْمًا أَنْادِيكُمْ وَيَوْمًا أَنَا جِئِكُمْ، فَلَا أَحْرَازُ عِنْدَ النَّدَاءِ وَلَا إِخْوَانٌ ثِقَّةٌ عِنْدَ النَّجَاءِ! (5)

...

## نکوهش اصحاب

آنگاه امام علیه السلام خطاب به یاران خود فرمود: شما چنان دستاویز محکمی نیستید که بتوان به شما چنگ زد، و یاورانی نیستید که بتوان به شما اعتماد کرد و چندان مایه عزت و کرامت نیستید که بتوان به آن افتخار کرد.

شما چه بد آتش افروزان جنگ هستید. اف بر شما باد. از دست شما چه رنج ها کشیده ام. يك روز با صدای بلند و يك روز نجواکنان می خوانمتان. یعنی خواه دور از من و خواه نزدیک من باشید فرقی ندارد، نه دور بودن تان اسباب راحتی است و نه نزدیک بودن تان فایده بخش.

نه هنگام ندا و فریاد، آزادگی دارید و به جنگ می آید و نه هنگام نجوا برای مشورتخواهی رازنگهدار هستید. این سخن بدان معناست که وقتی انسان آزاده باشد به ندای رهبر خود پاسخ مثبت می دهد؛ زیرا می داند جنگ مایه عزت و بقای مُلک و مملکت است، به خلاف برده صفتانی که هیچ پیوندی با رهبر و یا با دشمن خود ندارند و برای آنها فرقی نمی کند که دشمن پیروز شود یا فرمانروایان.

ص: 306

1- زوافر: جمع زافرة، یعنی یاران و همراهان يك انسان.

2- حشاش: جمع حاش، یعنی موجب روشن شدن آتش. حش النار، آتش را برافروخت. در این سخن امام علیه السلام، جنگ به آتش تشبیه شده، زیرا موجب نابودی است.

3- أف: کلمه ای است که هنگام دلتنگی و ناراحتی می گویند. أفٍ لکم؛ دلتنگی من از ناحیه شماست.

4- برح: رنج و سختی و ناراحتی.

5- نجاء: از نجوی گرفته شده، به معنای رازگویی.

اشاره

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجُورِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِ (1)؟! وَاللَّهِ مَا أَطُورُ (2) بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ (3)، وَمَا أَمُّ (4) نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا! لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ، وَيُكْرِمُهُ فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ. وَلَمْ يَضَعْ امْرُوءٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِعَيْرِهِمْ وَدُهُمْ، فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النَّعْلُ (5) يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَى مَعُونَتِهِمْ، فَشَرُّ خَدِينٍ (6)، وَالْأَمُّ خَلِيلٌ!

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام آنگاه که به علت یکسان بودن عطاى بيت المال مورد عتاب قرار گرفت

زمينه اين سخن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مسلمانان از غنایم و زکات و سایر درآمدهای بیت المال سهمیه یکسانی می پرداخت، ولی مدعیان خلافت که پس از آن حضرت قدرت را به دست گرفتند، به خلاف سنت او، بین افراد فرق می گذاشتند. هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام به خلافت رسید سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را میزان کار خود قرار داد و به همگان به طور برابر و یکسان می پرداخت

ص: 307

1- عبارت «فیمن ولیت علیه» متعلق جور است.

2- أطور: از طار، بطور گرفته شده، یعنی گرد چیزی گشتن.

3- سمر سمیر: پدیده ای که در شب آشکار می شود و مراد ستارگان هستند.

4- أم نجم: ستاره ای قصد کند که به دنبال ستاره ای برود و کنایه از سیر ستارگان است و انسان گمان می کند که قصد چیزی دارد.

5- فإن زلت به النعل: کنایه از سقوط اجتماعی و اقتصادی.

6- خدین: دوست.

...

...

که این کار خوشایند افرادی که به تبعیض و رانِ خلفای پیشین عادت کرده بودند، نبود. لذا با آن حضرت عتاب کردند و زبان به گلایه گشودند. آنان به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: اگر این شیوه ادامه بیابد یاران از گرد تو پراکنده می شوند؛ در نتیجه فرصت پیروزی را از دست خواهی داد. امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

آیا از من می خواهید با ستم رواداشتن بر مردم تحت امر خود، پیروزی را به دست آورم؟ یعنی با دادن حق ضعفا به قدرتمندان، پیروزی را به دست بیاورم و به رعیت خودم، که زمام سرنوشت آنها به دست من سپرده شده است، ستم روا کنم؟

به خدا سوگند، تا وقتی هم صحبتی سخن گوید (شب و روز جای یکدیگر را بگیرند) و ستارگان پی در پی در آسمان طلوع کنند، چنین کاری نمی کنم و گرد آن نمی گردم. منظور امام علیه السلام از بیان سخن فوق آن است که هرگز چنین کاری نخواهم کرد.

[به خدا سوگند،] اگر این اموالِ ملكِ شخصی من بود، قطعاً باز هم در پرداخت آن به مردم برابری و تساوی را رعایت می کردم، چه رسد به اینکه آنچه در بیت المال است، اموال عمومی است و خداوند به مساوات فرمان داده است. بنابراین، به مساوات پرداختن سزاوارتر است.

بدانید که دادن بی حساب و نابه جای خود، از بیت المال، تبذیر و اسراف است، چون خداوند برای هر مالی محلِ مصرف خاصی قرار داده است؛ بنابراین، اگر در غیر مورد آن هزینه شود، تبذیر و اسراف است. و [بدانید که چنین کاری] انسان را در دنیا با برخورداری از حمایت طمع و رزاق رفعت می بخشد، اما در آخرت پست می گرداند. زیرا با مصرف بیت المال در غیر موردش، نافرمانی خدا را کرده است.

و از ستایش و احترام کسانی که مال بی حساب گرفته اند برخوردارش نموده، اما چنین



...

...

رفتاری او را نزد خدا خوار و بی مقدار می گرداند، زیرا حضرتش را نافرمانی کرده است.

و آن که موجودی بیت المال را در غیر راه حق و به غیر مستحقان پردازد، خدایش از ستایش آنان محروم می کند و محبتشان برای دیگری خواهد بود، چرا که دریافت کنندگان این گونه مال ها، قطعاً طمع و رزانی ناسپاس هستند که نیکی منعم را پاس نمی دارند، چون اگر حق شناس می بودند در بیش از سهمیه خود طمع نمی کردند؛ لذا این افراد محبت دیگری را به دل می گیرند.

پس اگر روزی موقعیت مالی و اجتماعی خود را از دست بدهند، و به یاری همین افراد نیازمند شوند، به یقین بدترین دوستان و فرومایه ترین رفیقان خواهند بود، چون کسانی که در مال انسان طمع داشته باشند، تا وقتی با او رفاقت می کنند که در او مال و مقامی بینند، ولی وقتی که انسان مال و موقعیت اجتماعی خود را از دست داد، در پی ثروتمند دیگری می روند و او را با در ماندگی اش، تنها رها می کنند.

ص: 309

و من کلام له علیه السلام و فيه یبین بعض أحكام الدین و یکشف للخوارج الشبهة و ینقض حکم حکمین

اشاره

فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّي أَخْطَأْتُ وَ ضَلَلْتُ، فَلِمَ تُضَلُّونَ عَامَّةً أُمَّةً مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِضَلَالِي، وَ تَأْخُذُونَهُمْ بِخَطِيئِي، وَ تُكْفَرُونَهُمْ بِذُنُوبِي؟

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام در تبیین برخی احکام دین و رفع شبهه خوارج و نادرست دانستن حکم داوران در جنگ صفین

زمینه ایراد سخن

این سخنرانی در پاسخ به اعتراض خوارج بیان شده است که می گفتند: امام علیه السلام به دلیل پذیرش حکمیت در دین خدا، کافر شده؛ لذا به حضرتش پیشنهاد می دادند توبه کند. امام گفته آنان را نمی پذیرفت و توضیح می داد که هیچ خطایی نکرده تا توبه بر او واجب باشد از این رو با آن حضرت و سایر مسلمانان به جنگ برخاستند و از سر هواپرستی، گمراهی و نادانی به کشتار و غارت و تباهی پرداختند. امام علیه السلام می فرماید:

اگر معتقدید که من خطا کرده ام و گمراه شده ام، و به هیچ وجه از این اعتقاد خود بر نمی گردید، پس چرا همه امت پیامبر صلی الله علیه و آله را گمراه می پندارید و به خطای من آنها را بازخواست، و به گناه من آنها را تکفیر می کنید؟ مگر گمراهی خلیفه لزوماً موجب گمراهی امت است؟ مگر خدای سبحان فرموده است: «... وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى...»<sup>(1)</sup>؛ «و هیچ باربرداری، بردارنده بار [گناه] دیگری نخواهد بود».

ص: 310

سُيُوفُكُمْ عَلَى عَوَاتِقِكُمْ (1)، تَصْعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبُرِّ (2) وَ السَّقْمِ، وَ تَخْلُطُونَ مَنْ أُذُنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنَبْ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَجَمَ الزَّانِيَ الْمُحْصَنَ (3)، ثُمَّ صَدَّقَ عَلَيْهِ، ثُمَّ وَرَدَتْهُ أَهْلُهُ، وَ قَتَلَ الْقَاتِلَ وَ وَرَثَ مِيرَاثَهُ أَهْلَهُ، وَ قَطَعَ السَّارِقَ وَ جَلَدَ الزَّانِيَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ (4)، ثُمَّ قَسَمَ عَلَيْهِمَا مِنَ الْفَيْءِ وَ نَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ. فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِذُنُوبِهِمْ، وَ أَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ، وَ لَمْ يَمْنَعْهُمْ سَدِّهِمْ مِنَ الْأَسْلامِ، وَ لَمْ يُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ. ثُمَّ أَنْتُمْ شِدْرَاؤُ النَّاسِ، وَ مَنْ رَمَى بِهِ الشَّيْطَانُ مَرَامِيَهُ (5)، وَ صَدَّ رَبَّ بِهِ تَيْهَةً (6)!

...

## اندیشه و رفتار جاهلانه خوارج

شما جماعتِ خوارج شمشیرهای تان را بر دوش خود گذارده اید و به هرکه رسیدید، چه مستحق مرگ باشد و چه نباشد، او را از دم تیغ تیز می گذرانید و بی گناه را و هرکه به نظرتان گناهکار است به یک چشم نگریسته، می کشید.

## نگاهی به تفکر خوارج

خوارج بر اساس تفکر و اندیشه ای نادرست درباره امام علیه السلام اقدام می کردند، بدین معنا که میان اسلام و کفر حد وسطی وجود ندارد، بلکه اگر مسلمانی گناه کند کافر شده است و اگر گناه نکرد مسلمان است و مسلمان گناهکار اصلاً مسلمان نیست. لذا اگر مسلمان گناه بکند باید بر او حد جاری کرد و حد او جز قتل چیزی نیست، زیرا به سبب ارتکاب گناه کافر شده است.

ص: 311

1- عواتق: جمع عاتق، شانه، دوش.

2- برء: بی گناه.

3- محصن: کسی که همسر دارد و گویی با داشتن همسر، خود را در پناه دژ قرار داده است.

4- غیر المحصن: کسی که همسر ندارد، و البته در صورت داشتن همسر اگر زنا کند با احراز شرایط احصان، حکم او سنگسار است نه تازیانه.

5- مرامی: جمع مرمی، یعنی هدف تیراندازی.

6- تیه: بیابان، گفته می شود: ضربت التیه یعنی در بیابان سیر کردم و از آن رو صحرا را تیه گویند که محل گم شدن است.

...

...

امام علیه السلام در برخورد با این تفکر فرمود: شما می دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله زناکاری را که همسر داشت و مع ذلك زنا کرد، سنگسار نمود، سپس بر او نماز میت خواند و مال او را به وارثانش داد. حال اگر او کافر شده بود دیگر بر جنازه اش نماز میت نمی خواند و مال او را نیز قبل از مرگش بین وارثان تقسیم می کرد، نه بعد از کشتن او، زیرا اگر کسی کافر شود همان روز مال او بین وارثان تقسیم می شود، نه پس از مرگ او.

همچنین، پیامبر صلی الله علیه و آله قاتل را قصاص کرد و کشت، و مالش را بین وارثانش تقسیم فرمود، حال اگر قاتل با ارتکاب قتل کافر می شد می بایست در همان روزی که مرتکب قتل شده بود مال او را تقسیم کند نه پس از قصاص و قتل او. همچنین [در حکمی دیگر و موردی دیگر] دست سارق را قطع و بر زناکار غیر محصن حدّ تازیانه جاری نمود، اما از بیت المال مسلمانان به آنها سهمیه اش را داد و آن دو با زنان مسلمان ازدواج کردند. حال اگر آن دو به جهت دزدی و زنا کافر شده بودند، در آن صورت مسلمان نیستند و مستحق استفاده از غنیمت مسلمانان، و نیز مجاز به ازدواج با زنان مسلمان نبودند.

می بینید که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به کیفر گناهشان باز می خواست، محکوم و کیفر می کرد و حق و حدّ الهی را درباره آنها جاری می نمود، اما مع ذلك سهمیه آنها از بیت المال مسلمین را قطع نکرد و نام آنها را از شمار مسلمانان حذف ننمود و آنان را از زمره کافران نشمرد.

ولی شما که در بین مردم شرارت می کنید و مرتکب گناه می شوید، چگونه می خواهید گناهکاران را مجازات کنید در حالی که این مجازات را درباره خودتان اجرا نمی کنید؟

و شما تیرهای شیطان هستید که به وسیله شما هدف را نشانه می گیرد و شکار خود را از پای در می آورد؛ یعنی شما ابزار شیطان برای گمراهی مردم هستید و در نهایت شما را به وادی گمراهی می کشاند.

وَسَدَّ يَهْلِكُ فِيَّ صِدْقَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٍ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَ خَيْرُ النَّاسِ فِيَّ حَالاً (1) النَّمْتُ (2) الْأَعْوَسُطُ فَالزُّمُوهُ، وَ الزُّمُوهُ السَّوَادُ الْأَعْظَمُ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ فَإِنَّ السَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ السَّادَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّنْبِ. أَلَا مَنْ دَعَا إِلَى هَذَا الشُّعَارِ (3) فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ.

...

## بدرجامی افراط و تفریط

در آینده نه چندان دور دو گروه به سبب افراط درباره من، هلاک خواهند شد:

دوستدارانی که افراط محبت به من، آنها را به غیر حق می کشاند، مثل کسانی که آن حضرت را خدا می خوانند.

و مخالفان و دشمنان سرسخت که افراط در دشمنی شان با من، آنها را به غیر حق می کشاند، مانند خوارج و ناصبی ها که به امام علیه السلام دشنام می دادند و آن حضرت را به کفر و گناه متهم می کردند.

و [بدانید که] بهترین مردم از لحاظ ایمان و عقیده کسانی هستند که درباره من راه میانه و اعتدال را می پیمایند، مانند شیعیان آن حضرت.

## ضرورت اتحاد

و به جماعت پیوندید که دست خدا همواره با جماعت است. منظور از جماعت، اکثریت مسلمانان آن روز بود که همراه امام بوده اند، نه اکثریت مطلق، زیرا بت پرستان و مسیحیان، اکثر جامعه آن روز را تشکیل می دادند. پس منظور امام علیه السلام جماعتی بود که در عقیده، راه

ص: 313

1- حالاً: تمیز برای خیر است، یعنی بهترین مردم از حیث فکر و ایمان و حال.

2- نمط: بخش و قسمت.

3- شعار: پرچمی است که گروهی از مردم در پناه آن قرار می گیرند تا از دیگران جدا و متمایز باشند و گویی لباسی است که به بدن انسان چسبیده است.

...

...

افراط و تفریط را وانهاد، و با امام علیه السلام هم عقیده بودند. و منظور از دست، قدرت است، زیرا همواره دست مظهر قدرت به شمار می رود.

و همیشه از تفرقه پرهیزید که انسان جدا افتاده از توده مردم، بهره شیطان است، چنان که گوسفند دورافتاده از گله نصیب گرگ خواهد بود. پس اگر کسی خودرأی شد، و به آرای خود عمل کند زودتر گرفتار باطل می شود، زیرا از اندیشه های درست جامعه محروم است.

هوشیار باشید، آن که مردم حقجو را به زیر پرچم اختلاف فرا بخواند، بکشید، هرچند که زیر این عمامه من باشد. این جمله برای بیان آن است که انسان نباید فریب زهد و ظاهرسازی دعوت کنندگان به اختلاف را بخورد، چرا که همراهی یا مخالفت با مردم [صالح] میزان ارزیابی انسان ها است. پس هر که با مردم نباشد، باید کشته شود تا غده فساد و اخلال در امنیت جامعه از میان برود.

ص: 314

وَإِنَّمَا حُكْمُ الْحَكَمَةِ أَنْ لِيُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ، وَيُمَيِّتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ، وَإِحْيَاوَهُهُ الْأَعْتِمَاعُ عَلَيْهِ، وَإِمَاتَتُهُ الْأَعْتِرَاقُ عَنْهُ. فَإِنْ جَرْنَا الْقُرْآنَ إِلَيْهِمْ اتَّبَعْنَا هُمْ، وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونَا. فَلَمْ آتِ - لَا أَبَا لَكُمْ (1) - بُجْرًا (2)، وَلَا خَتَلْتُمْ (3) عَنْ أَمْرِكُمْ، وَلَا لَبَسْتُتُهُ عَلَيْكُمْ، إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ (4) عَلَى اخْتِيَارِ رَجُلَيْنِ، أَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَلَّا يَتَعَدَّيَا الْقُرْآنَ فَتَاهَا عَنْهُ، وَتَرَكَمَا الْحَقَّ وَهُمَا يُبَصِرَانِهِ، وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَيَا عَلَيْهِ. وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا - فِي الْحُكُومَةِ بِالْعَدْلِ وَالصَّمَدِ لِلْحَقِّ (5) - سُوءَ رَأْيِهِمَا، وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا.

...

## دلیل پذیرش حکمیت

این دو داور (= ابوموسی اشعری و عمروعاص) بدین منظور انتخاب شدند تا آنچه قرآن زنده داشته است، زنده بدارند و آنچه قرآن میرانده است، آن را ابطال کرده و بمیرانند، چنان که در قرارداد حکمیت نیز بدان اشاره شد. و اما احیا و زنده کردن قرآن، به آن است که بر حکم قرآن وحدت نظر، و براساس آن در صحنه های گوناگون زندگی حرکت کنیم که این خود، عامل زنده نگاه داشتن قرآن است، و حرکت [و حضور] از لوازم زندگی است.

و میراندن قرآن در جدایی از آن است که موجب عمل نکردن به قرآن می شود.

پس اگر قرآن ما را به سوی معاویه و یاران او فراخواند و حَقَّانیت آنها را اثبات کرد، ما از آنان پیروی می کنیم و حکومت را تسلیم او می نماییم، و اگر قرآن ما را حق دانست و آنها را به سوی ما فراخواند، آنها نیز باید پیرو ما باشند و حکومت را تسلیم ما کنند. این کلام حضرت برای آن است که در پذیرش تعیین دو داور و تن دادن به حکم قرآن، مرتکب هیچ گناهی نشده است.

ص: 315

1- لاأبأ لكم: یا نفرین است، یعنی برای شما پدر نباشد تا بیچاره شوید، و یا خبر است، یعنی شما پدر ندارید و از رشد و ادب بی بهره اید. پس اصل این کلمه بر تقیص است.

2- بجر: ظلم و ستم.

3- لا ختلتم: شما را فریب ندادم.

4- ملاء: جمعیت و صاحب نظران.

5- في الحكومة بالعدل والصمد للحق: جمله معترضه است که مقدار اختیارات دو داور را می رساند.

ای بی پدران (بی بنیادان)، من کاری شر و بد بر شما تحمیل نکردم و به شما نیرنگ نزدم و حقیقت را از شما پنهان نکردم، بلکه رأی اکثریت و نظر صاحب‌نظران شما بر گزینش آن دونفر (= اشعری و عمروعاص) قرار گرفت و ما از آنها پیمان گرفتیم که در داوری خود از حدود و موازین قرآن تجاوز نکنند، اما آن دو گمراه شدند و در حالی که حق را می‌دیدند، از آن روی برتافتند؛ یعنی با آنکه هر دو می‌دانستند که حق با حضرت است، آن را زیر پا نهادند.

### چگونگی داوری

ابوموسی اشعری به دلیل کینه ای که از امام علیه السلام در دل داشت از انتخاب آن حضرت سر باز زد، زیرا حضرت او را از حکومت کوفه برکنار کرده بود. عمروعاص نیز به دلیل تمایلات و شهوت‌های شخصی و نیز وعده معاویه در دادن حکومت مصر به او، ابوموسی را فریب داد و به او گفت: فساد و تباهی از این دو نفر (علی و معاویه) برخاسته است. بنابراین هر يك از ما باید پیشوای خود را از حکومت خلع کنیم تا خود مردم هرکه را بخواهند برگزینند.

ابوموسی اشعری فریب نیرنگ عمروعاص را خورد و در روز اعلان نتیجه داوری، بر فراز منبر رفت و گفت: ای مردم، من علی را از حکومت خلع کردم، همان گونه که این انگشتر را از انگشت خویش بیرون می‌آورم. سپس انگشتر را از دست خود بیرون آورد. آنگاه عمروعاص بر فراز منبر رفت و به خلاف پندار ابوموسی که گمان می‌کرد او نیز معاویه را از حکومت خلع خواهد نمود، گفت: ای مردم، همه تان شنیدید که اشعری پیشوای خود را از حکومت خلع کرد، اما من پیشوای خود معاویه را بر مسند حکومت نصب نمودم، همان گونه که این انگشتر را در انگشت خود می‌گذارم. سپس انگشتر خود را در انگشت خود نمود و از منبر فرود آمد.



...

...

ابوموسی او را دشنام داد و هر کدام ریش دیگری را به دست گرفتند [و کشیدند]. فرجام کار این بود که نه تنها فتنه پایان نیافت، بلکه تنور آن شعله ورتر و زبانه هایش سوزنده تر شد. لذا حضرت می فرماید:

اما تمایل این دو (ابوموسی و عمروعاص) به سوی ستمگری و انحراف بود، که سبب شد حق و عدل را ترك کنند. وانگهی ما به آنها به طور مطلق نمایندگی ندادیم، بلکه عمل آنها را مستثنی نمودیم و گفتیم: در صورتی که به حق و عدل حکم کنند می پذیریم، ولی آنها به شرط خود وفا نکردند و داوری بر اساس عدل و پافشاری بر حقانیت حق نکردند.

ص: 317

اشاره

يَا أَحَنَفُ (1)، كَانِي بِهِ وَقَدْ سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِي لَا يَكُونُ لَهُ غُبَارٌ، وَلَا لَجَبٌ (2)، وَلَا قَعْقَعَةٌ (3) لُجْمٍ (4)، وَلَا حَمْحَمَةٌ (5) حَيْلٍ، يُثِيرُونَ (6) الْأَعْرَضَ بِأَقْدَامِهِمْ كَأَنَّهَا أَقْدَامُ النَّعَامِ (7). [يومیء بذلك إلى صاحب الزنج (8). ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [ وَيَلُّ لِسِكِّكُمْ (9) الْعَامِرَةَ، وَالذُّورَ الْمُرْخَرَفَةَ (10) الَّتِي لَهَا أَجْنِحَةٌ كَأَجْنِحَةِ النَّسُورِ (11)، وَخَرَاطِيمٌ كَخَرَاطِيمِ الْفِيلَةِ (12)، مِنْ (13) أَوْلِيكَ الَّذِينَ لَا يَدْبُ قَتِيلُهُمْ، وَلَا يُفْتَقَدُ غَائِبُهُمْ. أَنَا كَابٌ (14) الدُّنْيَا لَوَجْهِهَا وَقَادِرُهَا بِقَدْرِهَا وَنَاطِرُهَا بِعَيْنِهَا.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام درباره آینه بصره

قیام صاحب الزنج

ای احنف، گویی رهبر زنگیان [صاحب الزنج]، را می بینم با لشکری می آید که غبار بر نمی انگیزند و از آنها و از لگام مرکب های آنها هیچ سروصدایی بر نمی خیزد زیرا اصلاً

ص: 318

- 1- أحنف: کارگزار امام علیه السلام در بصره.
- 2- لجب: فریاد.
- 3- قعقعة صدای لجام مرکب هنگام حرکت.
- 4- لجم: جمع لجام.
- 5- حمحمة: صدای شیهه اسبان.
- 6- یثرون: گرد و خاک بر می انگیزند.
- 7- نعام: جمع نعامة، یعنی شتر مرغ.
- 8- شرح حال وی در پاورقی خطبه 102 گذشت.
- 9- سڪك: جمع سكة، به معنای کوچه.
- 10- مزخرف: آراسته شده.
- 11- لها أجنحة كأجنحة النسور: غرفه های فوقانی که از دو طرف به سمت جاده برای توسعه اطاق های بالا (بالکن های امروزی) بیرون آمده و مانند بال های عقاب هستند.
- 12- لها خراطيم كخراطيم الفيلة: ستون هایی که این غرفه های بالایی را که به سمت جاده بیرون آمده حفظ می کند، مانند خرطوم فیل هستند.

13- من: متعلق به ویل است.

14- کاب: از کبّ الإناء، یعنی واژگون کردن ظرف، گرفته شده است.

...

...

مرکبی نداشتند تا لگام و صدایی داشته باشد و از حرکت اسبانشان غباری برخیزد.

آنها با پای خود که چون پای شتر مرغ است زمین را لگدکوب می کنند. شاید تشبیه پای آنها به پای شتر مرغ از جهت حرکت روان آنها باشد [نه بزرگی و بلندی (1)].

سید رضی رحمه الله می فرماید: حضرت در این کلام به قیام صاحب الزنج اشاره کرده، فرمود:

وای بر کوچه های آباد و ساختمان های آراسته ای که بال هایی چون بال عقاب و خرطوم هایی چون فیل دارند که از گزند شورشیان پیرو رهبر زنگیان در امان نخواهند ماند؛ همان هایی که کسی بر کشته های شان نمی گرید و در جستجوی گم شدگان شان بر نمی آید، چون اکثر آنها بردگانی هستند که نه خانواده ای دارند تا در سوگ آنها بگریند و نه کس و کاری که در صورت غیبت شان، در جستجوی شان باشند.

### زهد امام علیه السلام نسبت به دنیا

من دنیا را با چهره به زمین می کوبم؛ یعنی به امور دنیایی اعتنا نمی کنم و متناسب با لیاقتش با آن برخورد می کنم، و به خلاف دنیاپرستان، ارزشی بالاتر برایش قائل نمی شوم. و به دنیا به چشم دنیا و از دریچه چشم خودش می نگرم که شایسته آن است، نه به دیده کرامت و بزرگی. این سخن حضرت بدان معناست که از دنیا روی گردانده و بدان توجهی ندارد.

ص: 319

---

1- البته شارحان دیگر، مطالب دیگری نیز گفته اند.

اشاره

كَأَنِّي أَرَاهُمْ قَوْمًا كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ (1) الْمَطْرَقَةُ (2)، يَلْبَسُونَ السَّرَقَ (3) وَالدِّيَبَاجَ، وَيَعْتَقِبُونَ (4) الْخَيْلَ الْعِتَاقَ (5)، وَيَكُونُ هَذَاكَ اسْتِحْرَارًا (6) قَتْلًا، حَتَّى يَمْسِي الْمَجْرُوحُ عَلَى الْمُقْتُولِ، وَيَكُونُ الْمُفْلِتُ (7) أَقْلًا مِنَ الْمَأْسُورِ (8)!

...

از بیان حضرت است در توصیف ترکان:

پیشگویی امام علیه السلام درباره مغول و حمله آنان

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خویش به توصیف تاتاران و مغولان اشاره می فرماید که از مشرق زمین آمده و به تحریک مسیحیان به نابود کردن بلاد اسلامی پرداختند، و به گواهی تاریخ، تنها شیعیان بودند که توانستند در برابر آنان مقاومت کنند و به رهبری خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله اسلام را نگاه دارند. امام علیه السلام درباره آنان می فرماید:

انگار قومی (مغولان) را می بینم که صورت های شان مثل سپرهایی است که بر روی آن پوست هایی چسبیده است، چرا که صورت های مغولان در گردی مثل سپر و در زمختی چونان پوست کوبیده شده و چسبیده بر روی آن می باشد.

آنها جامه های حریر سفید و دیبا (زریفت) بر تن می کنند و برای خود اسب های راهوار و نجیب در اختیار دارند. ترکان مغول، از برخوردار و شکوه خاصی بهره مند بودند.

در آن هنگامه چنان حمام خونی راه می افتد که مجروحان کشتگان را لگدکوب کنند [که بیشترین کشتارها در هندوستان، ایران و عراق رخ داد] و نجات یافتگان به مراتب، کمتر از اسیران باشند.

ص: 320

1- مجان: جمع مجن، یعنی سپر.

2- مطرقة: از أطراق، به معنای چرمی است که به اندازه سپر بریده و بر آن چسبانده می شود.

3- سرق: حریر سفید، یا هرگونه حریری.

4- يعتقبون: انحصاراً در اختیار خود قرار دادند.

5- عتاق: جمع عتیق، یعنی ارزشمند.

6- استحرار: از حر گرفته شده، به معنای گرم شدن است.

7- مفلت: نجات یافته، گریخته.

8- مأسور: به اسارت رفته.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَقَدْ أُعْطِيتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ! فَصَدَّحَكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لِلرَّجُلِ وَكَانَ كَلْبِيًّا: يَا أَخَا كَلْبٍ، لَيْسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ، وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلُّمٌ مِنْ ذِي عِلْمٍ، وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ، وَمَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...» (1). فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُثَى، وَقَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ، وَسَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، وَمَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا، أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِنَبِيِّينَ مُرَافِقًا. فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ، وَمَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَّمَنِيهِ وَدَعَا لِي بِأَنْ يَعِيَهُ صَدْرِي، وَتَضَّ طَمَّ (2) عَلَيْهِ جَوَانِحِي (3).

...

### علم غیب از نگاه امام علیه السلام

در این هنگام یکی از یاران آن حضرت که از طایفه بنی کلب بود عرض کرد: ای امیرمؤمنان علم غیب داری؟ حضرت خندید و فرمود:

ای برادر کلبی، اینکه گفتیم علم غیب نیست، آموزشی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که او نیز از خداوند آن علم را دریافت کرده است. پس این دانسته ها، علم ذاتی مبنی بر غیب نیست بلکه علم غیب، چیزهایی است که خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: «در حقیقت، خداست که علم به قیامت نزد اوست، و باران را فرو می فرستد، و آنچه در رحم هاست می داند، و کسی نمی داند که فردا چه به دست می آورد، و کسی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد».

پس خداوند، جنسیت، زیبایی و زشتی، سعادت و شقاوت، و فرجام جنین را می داند.

ظاهراً مراد آن حضرت آن است که به طور کلی کسی جز خدا نمی داند، ولی این نیز

ص: 321

1- سوره لقمان، آیه 34.

2- تضنم: باب افتعال از ضم است، یعنی در میان گرفتن.

3- جوانح: جمع جانحة و منظور قلب است.

...

...

ممکن است که خداوند به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به جانشین خود آموزش دهد؛ چنان که خود می فرماید: «عَلَّمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...»<sup>(1)</sup>؛ «و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد».

و نیز خدا می داند چه کسی هیزم جهنم است، چنان که در قرآن می فرماید: «...وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»<sup>(2)</sup>؛ «که سوختش مردمان و سنگ ها هستند».

و همو می داند که چه کسانی در بهشت همنشینان پیامبرانند.

پس این سه علم، یعنی قیامت، جنسیت جنین و عاقبت هر انسان، اموری هستند که جز خدا هیچ کس از آن آگاهی ندارد، ولی جز اینها، علمی هستند که خداوند به پیامبرش، و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به من تعلیم داده است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله برایم دعا کرد که آنها را در سینه خود حفظ کنم و در اندرون قلبم جای دهم.

پس خلاصه سخن آنکه، امام علیه السلام غیب را به دو بخش تقسیم می کند:

1. آنچه خدا برای رسول خود آشکار فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به اوصیای خود آموخت.

2. آنچه خدای متعال برای پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار نکرده (یعنی غیب های سه گانه پیشگفته) و این نیاموختن به صورت غالب است نه همیشه و کلی، و چنان که از روایت برمی آید خدا برخی از این غیب های سه گانه را نیز به پیامبرش آموخته است و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به ائمه علیهم السلام .

ص: 322

---

1- سوره جن، آیه های 26 و 27.

2- سوره بقره، آیه 24.

## و من خطبة له عليه السلام في ذكر المكايل و الموازين

### اشاره

عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّكُمْ - وَ مَا تَأْمُلُونَ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا - أَثْوِيَاءُ (1) مُوءَجَّلُونَ (2)، وَ مَدِينُونَ (3) مُقْتَصِنُونَ (4): أَجَلٌ مُنْقُوصٌ، وَ عَمَلٌ مَحْفُوظٌ. فَرُبَّ دَائِبٍ (5) مُضَيِّعٍ، وَ رَبِّ كَادِحٍ (6) خَاسِرٍ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که درباره اوزان و مقادیر ایراد شده است

### آرزوهای دنیوی

ای بندگان خدا، آرزوهای شما در این دنیا، مانند توقعات میهمانانی است که اگر زیاد باشد نادرست است. شما نیز اگر چنین انتظاری داشته باشید، آنقدر نمی مانید که به همه آرزوهای تان برسید. شما بسان بدهکارانی هستید که طلبکار (= مرگ) به جست و جویش بر آمده است، پس برای رسیدن به آرزوهای تان چندان فرصتی نخواهید داشت.

از مدت عمر شما هر روز کاسته می شود، ولی عمل شما محفوظ می ماند، تا آنگاه که در قیامت پاداشتان داده شود یا به کیفرتان برسید.

چه بسا افرادی که به طور مداوم کار می کنند، ولی کار آنها تباه و برای آخرت بی فایده است؛ و چه بسیارند کسانی که رنج بسیار متحمل می شوند، اما زیان می برند، چون بدون اینکه برای قیامت کاری انجام دهند، عمر خود را به پایان می رسانند.

ص: 323

1- أثویاء: جمع ثوی، بر وزن غنی، به معنای میهمان.

2- مؤجلون: به آنان مهلت داده شده است.

3- مدینون: وامداران.

4- مقتصون: از اقتضای گرفته شده، یعنی طلبکار به استیفای طلب برآمده است.

5- دائب: مستمر.

6- کادح: تلاشگر سختکوش.



وَقَدْ أَصَّ بِحُتْمٍ فِي زَمَنِ لَا يَزِدَادُ الْخَيْرُ فِيهِ إِلَّا إِدْبَارًا، وَلَا الشَّرُّ إِلَّا إِقْبَالًا، وَلَا الشَّيْطَانُ فِي هَلَاكِ النَّاسِ إِلَّا طَمَعًا. فَهَذَا أَوَانٌ قَوِيَّتْ عُدَّتُهُ، وَ عَمَّتْ مَكِيدَتُهُ، وَ أَمَكَنْتْ فَرِيَسَتُهُ (1). اضْرِبْ بِطَرْفِكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ النَّاسِ فَهَلْ تُبْصِرُ إِلَّا فَقِيرًا يَكَابِدُ (2) فَقْرًا؟ أَوْ غَنِيًّا بَدَلَ نِعْمَةِ اللَّهِ كُفْرًا؟ أَوْ بَخِيلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللَّهِ وَفْرًا؟ أَوْ مُتَمَرِّدًا كَأَنَّ بِأُذُنِهِ عَن سَمْعِ الْمَوَاعِظِ وَفْرًا؟

...

## اوصاف روزگار امام عليه السلام

شما در روزگاری به سر می برید که در مقایسه با زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار متفاوت است، زیرا خیر و خوبی رو به کاستی است. چون مردم در زمان خلفای پیشین، به مادیات و آرایه های زودگذر دنیا روی آوردند، و روزگار معاویه را درک کردند که سخت آلوده مادیات شده بود.

و شرّ به سرعت به مردم روی آورده است؛ یعنی هر گاه از جامعه خیری رخت بر بندد، به همان میزان شری روی می آورد.

و شیطان در بدبخت کردن مردم امید فراوانی یافته است، زیرا زمینه را آماده می بیند: مردم از آخرت روی بر تافته و به دنیا گرویده اند لذا، با این کارها شیطان را امیدوار کرده اند.

اکنون روزگاری است که شیطان نیرومند شده (چون معاویه بر برخی از سرزمین های تحت سیطره امام علیه السلام چیره شده بود و مسلمانان دچار اختلاف شده بودند).

و نیرنگ او همگان را فرا گرفته و شکار به آسانی در دام شیطان افتاده است؛ مراد از شکار مردم باطل گرا هستند، زیرا آنها را به دوزخ می کشاند و از رحمت الهی دور می سازد.

ای مخاطبِ سخنم، به هر طرف که می خواهی بنگر، آیا جز فقیرانی که با رنج نداری در جنگند، چیز دیگری می بینی؟ این جمله با جمله دیگر امام علیه السلام که می فرماید: «وَلَعَلَّ هُنَاكَ بِالْإِمَامَةِ أَوْ الْحِجَازِ مَنْ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّعْبِ، وَ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ؛ وَ بَسَا كَهْ دَرِ إِمَامِهِ يَا حِجَازَ كَسِي بَاشَد كَه رُوي سِيري رَا نَديده وَ امید به یافتن قرص نانی ندارد» منافاتی ندارد. منظور

ص: 324

1- فریسة: شکار.

2- یکابد: از کبد گرفته شده، یعنی رنج می کشد.

...

...

امام علیه السلام از این جمله نبود فقیر در جامعه خود بوده است، اما منظور از فقر در این خطبه آن است که مردم در زندگی مرفه به سر نمی برند، چرا که امام با روش حکومتی خود که مبتنی بر اسلام بود، بی نیازی را همگانی کرد تا تمام مردم در رفاه و زندگی خوش به سر برند و حتی يك فقیر هم در جامعه نباشد؛ لذا وقتی يك مسیحی فقیر را در حال تکدی، در بازار دید، فرمود: این [پدیده] چیست؟ گفتند: مردی است مسیحی که پیر و از کار افتاده شده.

امام فرمود: با او به انصاف رفتار نکرده اید. آنگاه که جوان بود به کارش گماردید و حال که ناتوان شده رهایش کرده اید؟، آنگاه فرمود تا از بیت المال برای او مستمری قرار دهند.

و اما داستان حضرت علی علیه السلام با عقیل که می فرماید: «فرزندان او را غبار آلوده دیدم»، از آن جهت بود که عقیل اموال خود را در راه مردم خرج می کرد، لذا گفته اند: صد هزار درهم قرض کرده بود و توقع داشت امام علیه السلام آن را از بیت المال بپردازد.

و آیا جز ثروتمندی را می بینی که نعمت خداداده را نابجا و نادرست هزینه نموده و کفران آن نعمت می نماید، چنان که خدای سبحان می فرماید: «الْم تَرِ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»<sup>(1)</sup>؛ «آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت در آوردند، ننگریستی؟»

یا بخیلی که بخل ورزی در ادای حق خدا را مایه افزایش ثروت خود پنداشته است. این بخیلان با ثروتمندانی که از آنها یاد شده، فرق دارند زیرا ثروتمند ثروتش را در راه نادرست مصرف می کند، ولی بخیل ثروت اندوزی می کند و آن را در هیچ راهی صرف نمی کند.

و نیز سرکشی را خواهی دید که گویی گوش خود را بر شنیدن موعظه بسته و گوش او به آن مواعظ ناشنواست و چنان در گمراهی خود غوطه ور است که انگار چیزی نمی شنود.

ص: 325

أَيْنَ أَخْيَارِكُمْ وَصِدِّ لِحَاوِيكُمْ، وَأَيْنَ أَحْرَارِكُمْ وَصِدِّ مَحَاوِيكُمْ، وَأَيْنَ الْمُتَوَرِّعُونَ فِي مَكَاسِبِهِمْ وَالْمُتَنَزِّهُونَ فِي مَذَاهِبِهِمْ! أَلَيْسَ قَدْ طَعَنُوا جَمِيعاً عَنْ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّيْنِيَّةِ وَالْعَاجِلَةِ الْمُنْغَصَّةِ؟ وَهَلْ خُلِقْتُمْ إِلَّا فِي حُثَالَةٍ (1) لَا تَلْتَقِي إِلَّا بِذَمِّهِمُ الشَّفَتَانِ، اسْتِصْغَاراً لِقَدْرِهِمْ وَذَهَاباً عَنْ ذِكْرِهِمْ! فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

...

## یادی از گذشتگان

[پس] کجایند نیکانتان؟ کجایند صالحانتان؟ کجایند آزادگانتان و کرم دارانتان؟ آنان که به شرافت و وطن و دین خود پایبند بودند. در گذشته نیز بیان شد که برده صفتان، اهمیتی به ملک و مملکت و دین نمی دهند و برایشان مهم نیست چه کسی حکومت و سرنوشت آنها را در دست گرفته است، چون به هیچ جانب خاصی وابستگی ندارند.

کجایند بخشندگان و پرهیزکاران شما که در کسب خود به حلال اهمیتی می دادند و از حرام اجتناب می کردند؟

کجایند کسانی که در امور دینی و اعتقادی و دنیایی از شبهات پرهیز می کردند؟ امام علیه السلام دوست می داشت جامعه خود را همانند جامعه روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله ببیند و چون جامعه خود را آن سان نمی یافت احساس دلتنگی و ناراحتی می کرد، چنان که مصلحان جامعه وقتی خلأ و خللی در جامعه می بینند بسیار ناراحت می شوند و برای يك نابسامانی جزئی و اندك، به دلیل علاقه شدید به اصلاح جامعه، سخت دلتنگ می گردند.

آیا همه آنها از این دنیای پست و زودگذر و تیره آغشته با تلخی و ناراحتی کوچ نکردند؟

و مگر نه اینکه در میان مردمی پست و بی ارزش خلق شدید که لب ها تنها در مذمت و نکوهش آنها برهم می آیند (می جنبند) تا قدر و جایگاهشان را خرد شمارند و ناچیز انگارند.

پس در فاجعه ای گرفتار شدیم و آن، همروزرگاری با مردمانی است که باید به خدا پناه برد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ ما همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم».

ص: 326

ظَهَرَ الْفَسَادُ، فَلَا مُنْكَرَ مُغَيَّرٍ، وَلَا زَاجِرَ مُزْدَجِرٍ. أَفَبِهَذَا تُرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِرُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ، وَتَكُونُوا أَوْلِيَاءَ عِدَدِهِ؟ هَيْهَاتَ (1)، لَا يُخَدَعُ اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ، وَلَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ. لَعَنَ اللَّهُ الْأَمْرِينَ بِالْمَعْرُوفِ النَّارِكِينَ لَهُ، وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ الْعَامِلِينَ بِهِ!

...

### امر به معروف و نهی از منکر

تبهکاری همه جا را فراگرفته است و مردم منحرف شده اند و از دیدن این امر هیچ کس ناراحت نیست و وضع موجود را تغییر نمی دهد و هیچ کس نه خود از منکر پرهیز می کند و نه دیگران را از آن باز می دارد.

آیا با این رفتار و منش می خواهید در بهشت خدا که هیچ عیب و نقصی ندارد، مجاور لطف الهی و از اولیای عزیز او باشید؟ این استفهام انکاری و توییخی است، یعنی هرگز با چنین روحیه پستی نمی توان در سرای قدس الهی جای گرفت. هیهات، هرگز و هرگز خدا را نمی توان نیرنگ زد و با ظاهرسازی به بهشت رفت و به رضای او دست یافت.

امام علیه السلام درباره آن بخش از سخنان خود، که هیچ کس از کارهای ناپسند نهی نمی کند و خود نیز از آن اجتناب نمی کند، فرمود: خدا لعنت کند کسانی را که امر به معروف می کنند، ولی خود به آن معروف و کار خوب عمل نمی کنند؛ یعنی عمل آنها منکر و فرمان آنها به معروف است، چنان که خداوند می فرماید: «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (2)؛ «نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویند و انجام ندهند».

و خدا لعنت کند آنان را که از منکر نهی می کنند، اما خود به آن منکر و کار بد عمل می نمایند، زیرا این روش از صفات منافقان و دروغکاران است که امر و نهی می کنند، به این دلیل که کار دشواری نیست، ولی خود به معروف عمل و از منکر اجتناب نمی کنند، چون در مرحله عمل، دشوار است.

ص: 327

1- هیهات: برای استبعاد است یعنی این شدنی نیست.

2- سوره صف، آیه 3.

و من کلام له عليه السلام لأبيذر رحمه الله لما أخرج إلى الربذة

اشاره

يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجُ مِنْ غَضَبَتِهِ لَهُ. إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَ اهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ. فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ، وَ مَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ! وَ سَتَعَلَّمُ مِنَ الرَّابِحِ غَدًا، وَ الْأَعْكَثُ حُسْدًا<sup>(1)</sup>. وَ لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا عَلَى عِبْدٍ رَتَقَا، ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا! وَ لَا يُؤْغِثُكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَ لَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَأَعْحَبُوكَ، وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَأَعْمَنُوكَ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام به ابوذری رحمه الله، هنگامی که به ربذه برده شد

تبعید ابوذری رحمه الله به ربذه

ربذه منطقه ای نزدیک مدینه منوره است و قبر ابوذری رحمه الله در آنجاست، و گنبدی داشت که وهابی ها آن را ویران کردند. علت تبعید ابوذری رحمه الله این بود که در برابر ستمکاری و بدعت های عثمان و مخالفت های او با کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت نمی کرد، لذا عثمان او را به شام تبعید کرد. سپس معاویه او را به مدینه بازگرداند، اما عثمان بار دیگر ابوذری رحمه الله را به ربذه تبعید کرد. ابوذری رحمه الله در آنجا با گرسنگی و بیماری دست و پنجه نرم می کرد تا آنکه از دنیا رفت و در همان جا دفن شد. هنگام تبعید ابوذری رحمه الله توسط عثمان و در آستانه خروج از مدینه، امام علیه السلام او را بدرقه و با او وداع کرد و [توصیه گونه] به او فرمود:

ای ابوذری، تو برای خدا خشم گرفتی، چون کارهای عثمان را مخالف دستورات الهی

ص: 328

1- حُسْدٌ: جمع حاسد، یعنی حسود.

...

...

یافتی. پس به همان کسی که برای خشنودیِ او خشم گرفتی امیدوار باش که در دنیا نامت را بلند و نیکو سازد و در آخرت پاداش بزرگت دهد.

عثمان و هوادارانش از تو برای دنیای خود می ترسند، زیرا تو را برای دنیای خویش خطر و تهدیدی بزرگ یافتند. تو نیز از آنها بر دینت می ترسی که مبدا مسامحه و سکوت تو نسبت به معایب آنان، نزد خدای سبحان گناه باشد.

پس ای ابوذر، دنیایی را که اکنون در دست آنهاست و برای آن از تو ترسیدند، قلباً رها کن و از آن روگردان و به جهت جدایی از آن دلخوش باش و برای آنچه بر آن می ترسی، از آنان بگریز؛ چون انسان وقتی از جامعه دور باشد تکلیف امر و نهی از او ساقط است، پس برای دین خود فرار می کند و در نتیجه، در میان مردم نیست تا به علت ترك امر و نهی گناهکار به شمار آید.

آنان چه بسیار نیازمند چیزی هستند که تو آن را از آنان دریغ داشتی و با دنیای آنان سودایش نکردی، و چقدر تو از دنیای شان بی نیازی که آن را از تو دریغ داشتند. و به زودی خواهی فهمید که واقعا چه کسی سود برده است؛ یعنی فردا به یقین خواهی دانست که تو بهره برده ای یا آنها، و چه کسی بیشتر حسادت و رشک خواهد کرد، زیرا کسی که از نعمت الهی برخوردار باشد، دیگران به او حسادت می ورزند و به داشته اش غبطه می خورند.

و اگر آسمان ها و زمین بر کسی بسته شده، به گونه ای که هیچ راه فراری نداشته باشد، و در گردابی از مشکلات افتاده باشد، ولی با این همه، پارسایی و تقوا پیشه کند و به احکام شریعت عمل کند، خدای متعال برای او راه نجات قرار خواهد داد، چنان که خود در قرآن می فرماید: «... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...» (1)؛ «و هر که

ص: 329

1- سوره طلاق، آیه های 2 و 3.

...

...

از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه رهایی و خروجی قرار می دهد، و از جایی که حسابش را نمی کند، به او روزی می رساند».

و مبادا چیزی جز حق، مونس تو باشد، گرچه مردم از گرد تو پراکنده و موجب هراس تو شوند، و مبادا چیزی جز باطل، مایه ترس تو شود، اگر چه مردم در راه باطل با تو انس گیرند و همدمت شوند.

پس [ای ابوذر بدان که] اگر دنیای آنها را می پذیرفتی و در برابر بدکاری و باطل گرایی آنان سکوت می کردی، به یقین تو را دوست می داشتند، آن چنان که ستمگران یاران خود را دوست می دارند. و اگر بخشی از دنیا را برمی گزیدی تو را از گزند خود ایمن می داشتند، زیرا انسان اسیر و برده احسان و نکوکاری است و در برابر خوشرفتاری گُرنش می کند.

### **نکته ای جالب درباره ابوذر رحمه الله**

از امور شگفت این است که نقل کرده اند عثمان مالی را توسط غلامی برای ابوذر رحمه الله فرستاد تا او را از انتقاد باز بدارد. از سوی دیگر می دانست که ابوذر این رشوه را نمی پذیرد لذا حيله ای به کار بست تا صورت و ظاهر شرعی داشته باشد، و آن این بود که به غلام گفت: اگر ابوذر این مال را پذیرفت تو آزاد خواهی بود و بدین وسیله می خواست که غلام اصرار کند تا ابوذر رحمه الله آن را بپذیرد، و گمان می کرد که ابوذر رحمه الله به جهت آزادی غلام، حتماً آن مال را خواهد پذیرفت. غلام نیز بنا به دستور، مال را برای ابوذر رحمه الله برد، اما او نپذیرفت. غلام گفت: اگر بپذیری مرا آزاد کرده ای.

ابوذر گفت: [سخنت درست است، اما] در عوض، بردگی من در گرو پذیرفتن آن است.

و من کلام له عليه السلام و فيه يبين عليه السلام قبوله أي الخلافة و يصف الإمام الحق

اشاره

أَيْتَهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ، وَالْقُلُوبُ الْمُتَشَتِّتَةُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانَهُمْ، وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، أَطَارِكُمْ عَلَى الْحَقِّ، وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْرَى (1) مِنْ وَعُوعَةٍ (2) الْأَعْسَدِ! هَيْهَاتَ أَنْ أُطَّلَعَ (3) بِكُمْ سِرَارَ (4) الْعَدْلِ، أَوْ أُفِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ.

...

امام عليه السلام در این سخن دلیل پذیرش خلافت و ویژگی های پیشوای برحق را بیان می فرماید

سرزنش مردمان روزگار امام عليه السلام

هان، ای کسانی که خواسته هایتان گوناگون و دل هایتان پراکنده و بدن هایتان حاضر و عقل هایتان غائب است، شما را به سمت حق متمایل می سازم، ولی شما همچون بزانی که از غرش شیر می گریزند، از حق گریزانید.

هیئات، این ناشدنی است که من آن بخش نهفته عدالت را در اختیارتان بگذارم. یعنی لایق و سزاوار نیستید که شما را به اسرار عدالتی که در میان شما گم شده است، آگاه سازم. به عبارت دیگر چهره عدالت را تاریکی پوشانیده است، که شما شایسته اطلاع از آن نیستید.

و [هیئات که] کژی و ناراستی ای که حق را گرفتار کرده، به وسیله شما برطرف کنم، زیرا حق با باطل آمیخته شده و شما آمادگی چنین کاری را ندارید.

ص: 331

1- معزی: جمع معز، یعنی بز.

2- وعوعة: غرش شیر، پارس سگ، زوزه شغال.

3- أطلع: از اطلاع به الشيء گرفته شده، و آن زمانی است که فردی بالای بلندی برود تا چیز پنهانی را ببیند.

4- سرار: بر وزن سحاب، قسمت پایانی شب و به معنای ظلمت و تاریکی است.



اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التِّمَّاسَ شَيْءٍ مِنْ فَضُولِ الْحُطَّامِ (1)، وَ لَكِنْ لِنَرْدُ الْمَعَالِمِ (2) مِنْ دِينِكَ، وَ نُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ تُقَامَ الْمُعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ.

...

### دلیل پذیرش خلافت از سوی امام علیه السلام

خدایا، تو می دانی اینکه خلافتِ ظاهری را قبول کردیم، هرگز به معنای رقابت در امر حکومت نبود، تا بخواهیم بر مردم فرمان برانیم و زمام جامعه را در دست بگیریم، و برای رسیدن به بهره بیشتری از متاع دنیوی نبود، بلکه قصد ما نخست این بود که راه های دین را که در زمان عثمان و مقداری در زمان خلفای پیش از او زایل شده بود احیا کنیم، و دیگر اینکه شهرها را که به اصلاحش فرمان یافته ایم به آبادانی برسانیم تا بندگان ستمدیده تو احساس امنیت کنند و از ستمگران نهراسند، و نیز حدودِ معطل شده و احکامِ رها شده تو بار دیگر احیا شود.

ص: 332

- 
- 1- حطام: متاع زائد دنیوی، چون فناپذیر است حطام نامیده می شود. و اضافه فضول به حطام اضافه بیانیه است.
  - 2- معالم: نشانه و پرچم ها، معالم الطريق، یعنی علامت هایی که برای تشخیص راه نصب می کنند.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ، وَ سَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ بِالصَّلَاةِ.

...

خدایا، من نخستین کسی هستم که با اطاعت و تسلیم به سوی تو برگشتم. یعنی دعوت خدا را شنیدم و با پذیرش اسلام و احکامش آن را پذیرفتم. تعبیر برگشت و انابه که در کلام امام علیه السلام آمده است به آن معنا نیست که امام ابتدا از دین روی گردانده و دوباره برگشته است، بلکه از باب مشابهت با دیگران چنین تعبیری به کار برده است، چنان که خداوند از زبان مخالفان یکی از پیامبران می فرماید: «...لَنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا...»<sup>(1)</sup> «شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم کرد، مگر آنکه به آیین ما بازگردید». در حالی که آن پیامبر هرگز پیرو دین مخالفان نبوده تا دوباره بدان برگردد. پس با اینکه امام علیه السلام نخستین مسلمان و نخستین مؤمن بوده، این تعبیر رایج را به کار برده است.

سپس می فرماید: جز رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس در نماز خواندن از من پیشی نگرفته است. پس مقتضای جایگاه امام علیه السلام این است که به او امر الهی رو بیاورد و قصد او از حکومت، رسیدن به سلطه و مال اندوزی نباشد.

ص: 333

---

1- سوره ابراهیم، آیه 13.

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ (1) وَالدَّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ (2) وَ الْأَعْحَاكِمِ وَ إِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلِ (3) فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ (4)، وَ لَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَ لَا الْجَافِي (5) فَيَقْطَعَهُمْ بِجَفَائِهِ، وَ لَا الْحَائِفُ (6) لِلدُّوَلِ (7) فَيَتَّخِذَ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ، وَ لَا الْمُرْتَشِي (8) فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَ يَتَّفِقَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ (9)، وَ لَا الْمُعْطَلُ لِلْسَّنَةِ فَيَهْلِكُ الْأُمَّةَ.

...

## ویژگی های حاکم در جامعه اسلامی

شما می دانید که حاکم جامعه اسلامی که بر ناموس و جان مردم، و بر غنایم و نیز اجرای احکام اسلام ولایت دارد و امامت مسلمانان را به عهده گرفته و الگوی آنان است نباید آزمند و بخیل باشد، زیرا چنین کسی در جمع مال حرص می ورزد و مال را خرج نمی کند. لذا اموال مردم، بی مصرف جمع می شود و نیازمندان به حق خود نمی رسند.

و نادان نباشد؛ چون حاکم مصدر همه امور است و اگر نسبت به امور ناآگاه باشد مردم را گمراه خواهد کرد.

و نیز خودخواه نباشد و مغرورانه یا به دلیل بی حوصلگی با مردم، قطع ارتباط نکند، تا در نتیجه، کارهایی که بر پایه ارتباط با مردم است معطل نماند.

و از عدل رویگردان نباشد و به حیف و میل بیت المال مسلمانان نپردازد (10). مثلاً به يك

ص: 334

1- ولایت حاکم بر نوامیس مردم به این اعتبار است که فرمان جنگ و به پایان رساندن آن به دست اوست، لذا موجب می شود احیاناً زنان مسلمان و یا کافر اسیر شوند، پس بر نوامیس سلطه دارد.

2- مغانم: جمع مغنم که مصدر میمی به معنای غنیمت است.

3- بخیل: اسم برای یکن است و خبر آن والی است که مقدم شده است.

4- نهمة: حرص و طمع.

5- جافی: جفاکار که از روی کبر و غرور با مردم قطع رابطه می کند.

6- حائف: کسی که به عدالت رفتار نکند.

7- دول: جمع دولة، یعنی مالی که دست به دست می گردد و یا به معنای حکومت است.

8- مرتشی: کسی که رشوه می گیرد.

9- مقاطع: حدودی که خدای متعال معین فرموده است، جمع مقطع، یعنی محل قطع کارها و فیصله امور.

10- در برخی از نسخه ها به جای حائف کلمه خائف، یعنی ترسو آمده، و به این معنی است که حاکم نباید ترسو باشد و از کسانی که نباید بترسد نباید وحشت داشته باشد.

...

...

نفر بیش از استحقاق و سهمیه اش، و به دیگری کمتر از آن پردازد. و بر اساس تمایلات شخصی خود در تقسیم بیت المال کار نکند و گروهی را بر گروه دیگر مقدم ندارد.

و رشوه خوار نباشد تا حقوق مردم از بین نرود، زیرا اگر رشوه بگیرد و حکم را به نفع رشوه دهنده صادر کند، حق را زیر پا گذارده و حقوقی را که خدای سبحان معین کرده به ناحق و از سرِ ستم متوقف می شوند.

و احکام اسلامی را تعطیل و در نتیجه امت را نابود نسازد، چون حیات جامعه در اجرای احکام الهی است و اگر تعطیل شود امت هلاک می شود.

ناگفته نماند که امام در این سخن تنها برخی از صفات منفی را که در خور حاکم جامعه اسلامی نیست، بیان فرموده است نه تمام آنها را. و نقطه مقابل این صفات که باید در حاکم فراهم آید آن است که حاکم باید در امور دین و دنیا عادل باشد (ملکه ای داشته باشد که او را بر طاعت الهی برانگیزد) و نیز حلالزاده و مرد باشد. سایر شروط حاکم اسلامی در فقه به تفصیل آمده است.

ص: 335

### اشاره

نَحْمَدُهُ عَلَى مَا أَخَذَ وَ أَعْطَى، وَ عَلَى مَا أَلْبَى (1) وَ ابْتَلَى (2)، الْبَاطِنَ لِكُلِّ سَرِيرَةٍ، الْعَالِمُ بِمَا تُكِنُّ الصُّدُورُ، وَ مَا تُخُونُ الْعُيُونُ. وَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَجِيْبُهُ وَ بَعِيْثُهُ، شَهَادَةٌ يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْأَعْلَانُ (3)، وَ الْقَلْبُ اللَّسَانَ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در موعظه، پرهیز دادن از دنیا و توجه دادن به آخرت

### حمد و ستایش الهی

خدا را بر آنچه می گیرد و آنچه می بخشد می ستاییم. زیرا هم گرفتن و هم بخشیدن خداوند تابع مصلحت، و در نتیجه سزاوار ستایش است. و او را بر احسان و آزمونش می ستاییم.

خدایی که پنهانی ها و رازها را می داند، چنان که گویی همراه پنهانی هاست.

و آنچه در سینه ها پنهان است و نیز نگاه های دزدانه ای که بر دیگران پوشیده است - هرچند نزدیک به آن نگاه کننده باشند - بر حضرتش هرگز پوشیده نیست.

و گواهی می دهیم که خدایی جز خدای یگانه نیست، و اینکه محمد صلی الله علیه و آله برگزیده و فرستاده اوست که او را برای هدایت مردم و ابلاغ دین حق به رسالت برانگیخت؛ شهادتی که در آن قلب با زبان هماهنگ است نه فقط شهادت زبانی مثل شهادت منافقان، و نه فقط شهادت قلبی مانند شهادت کافران که خدا درباره آنها می فرماید: «وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلْوًا...» (4)؛ «و با آنکه دل های شان بدان یقین داشت، از سرِ ظلم و تکبر آن را

ص: 336

1- ابلی: نعمت می دهد، نعمتی که مایه آزمون است.

2- ابتلی: امتحان می کند.

3- السرّ و الإعلان: پنهان و آشکار.

4- سوره نمل، آیه 14.

منها: فَإِنَّهُ وَاللَّهِ الْجَدُّ لَا اللَّعِبُ، وَالْحَقُّ لَا الْكَذِبُ. وَمَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعَ دَاعِيهِ(1)، وَأَعْجَلَ حَادِيهِ. فَلَا يَغُرُّكَ سَوَادُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ.

...

انکار کردند». پس قلب و زبان هماهنگ با یکدیگر، به وحدانیت پروردگار و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گواهی می دهند.

در بخشی از این سخنان آمده است:

به خدا سوگند که امر آخرت جدی است نه شوخی. زیرا در آخرت بهشتی ابدی و جهنمی جاودانی وجود دارد و حقیقتی است که صورت خارجی دارد، نه دروغ و نادرست.

و فرجام انسان ها مرگ است که پیام خود را به گوش آنان رسانید و ساربان خود را با شتاب به دنبال آنها فرستاد؛ یعنی دنیا به سرعت می گذرد و مرگ انسان ها را درمی یابد.

پس مبادا بسیاری اطرافیان، تو را مغرور و فریفته کند، چون انسان در بسیاری از مواقع به وجود اطرافیان و به سبب اعتماد به آنها مغرور می شود و خدا را نافرمانی می کند و در آن حال مرگ او را درمی یابد، و این اطرافیان دیگر نمی توانند مرگ را از او دور کنند و مانع کیفر دیدن او شوند.

ص: 337

---

1- أسمع داعیه: منظور تنها خود مرگ نیست، بلکه اموری که نشانگر آن است از قبیل: پیری، سفیدی موی، تحلیل قوا و سایر پیک های راستگوی مرگ است که بانگ رفتن را به گوش انسان ها می رسانند و هر انسانی با دیدن اینها، سرانجام سرنوشت خود را می فهمد.

فَقَدْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِمَّنْ جَمَعَ الْمَالَ، وَ حَذَرَ الْأَعْقَالَ (1)، وَ أَمِنَ الْعَوَاقِبَ - طَوَّلَ أَمَلٍ وَ اسْتَبْعَادَ أَجَلٍ - كَيْفَ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَأَرْعَجَهُ (2) عَنْ وَطَنِهِ، وَ أَخَذَهُ مِنْ مَأْمَنِهِ (3)، مَحْمُولًا عَلَى أَعْوَادِ الْمَنَآيَا (4)، يَتَعَاطَى بِهِ الرَّجَالُ الرَّجَالَ، حَمَلًا عَلَى الْمَنَآكِبِ (5)، وَ إِمْسَاكًا بِالْأَنْمَالِ (6). أَمَا رَأَيْتُمُ الَّذِينَ يَأْمُلُونَ بَعِيدًا، وَ يَبْنُونَ مَسِيدًا، وَ يَجْمَعُونَ كَثِيرًا، كَيْفَ أَصَابَتْ بُيُوتَهُمْ قُبُورًا، وَ مَا جَمَعُوا بُورًا (7)، وَ صَارَتْ أَمْوَالُهُمْ لِلْوَارِثِينَ، وَ أَرْوَجُهُمْ (8) لِقَوْمٍ آخِرِينَ؟ لَا فِي حَسَنَةٍ يَزِيدُونَ، وَ لَا مِنْ سَيِّئَةٍ يَسْتَعْتِبُونَ!

...

### نگاهی به شیوه گذشتگان

ای انسان، کسانی را پیش از خود دیدی که بر اثر داشتن آرزوی دراز و دور دانستن مرگ، ثروت فراوانی اندوختند و از ناداری و بینوایی می هراسیدند و از عاقبت آن و از دست رفتن اموال هیچ نگران نبودند، اما مرگ چنان آنها را دربر گرفت که از وطن و خانه و کاشانه دورشان کرد و از محل آرامششان خارج ساخت.

و سرانجام بر روی تخته چوب هایی (تابوت) قرار گرفتند و بر دوش مردم حمل شدند و جنازه آنها را دست به دست بردند و با سر انگشتان خود آنان را می گرفتند [کنایه از این است که زندگان چنان از مردگان بیزار و هراسانند که در صورت لزوم فقط با سر انگشتان خود لمس می کنند نه با تمام دست و در کمال آرامش]. این سخن امام علیه السلام بدان معناست که تو نیز به زودی مثل آنان خواهی شد، پس باید برحذر باشی و توشه آخرت را اکنون که زنده ای، برگیری.

ص: 338

- 1- إقلال: کمبود مالی، کاستی ها و کمی ها.
- 2- أزعج: آزرده خاطر کرد، پریشان حال کرد، خارج کردن و هراسان نمودن.
- 3- مأمن: محل امن و آرامش.
- 4- منایا: جمع منیة، یعنی مرگ.
- 5- مناکب: جمع منكب، یعنی مفصل شانه.
- 6- أنامل: جمع أنملة، یعنی سرانگشتان.
- 7- بور: جمع بائر، یعنی تباه شده، لم یزرع.
- 8- أزواج: جمع زوج، یعنی همسر خواه مرد باشد که زن او مرده، یا زن باشد که شوهر او مرده است.

...

...

آیا ندیدید کسانی را که آرزوهای درازی در سر می پروراندند، مثلاً آرزو داشتند بعد از چندین سال به مقام و اموال و مانند اینها برسند، و عمارت های مستحکم و بزرگی ساختند که دلالت بر آرزوی آنها در عمر طولانی بود، و نیز ثروت فراوانی اندوختند و گمان می کردند در این دنیا مدتی طولانی زندگی خواهند کرد و با گذشت روزگار به آن احتیاج خواهند داشت، ندیدید که چگونه خانه هایشان سرانجام به گورستان تبدیل شد؟ به این معنا که در خانه هایشان دفن شدند، و یا منازلشان تخریب و به گورستان عمومی تبدیل شد و دیگران نیز در همان خانه دفن شدند، یا اینکه خانه هایشان بر سرشان ویران شد و کسی نتوانست آنها را بیرون بیاورد و در نتیجه، خانه هایشان برایشان به صورت قبر درآمد.

و آنچه گرد آوردند تباه شد و سودشان نبخشید و عاقبت الامر دارایی شان به دست وارثان افتاد و همسرانشان در اختیار دیگران قرار گرفتند. این جمله برای تشویق مردم به انجام دادن عمل صالح است، زیرا همسر نزدیک ترین فرد به انسان است که پس از مرگ آدمی وسیله کامجویی دیگران خواهد شد. پس با این وصف چه امید و آرزویی می توان به دنیا بست؟ و دنیایی این چنینی چه اعتباری دارد؟

مردگان نه توان آن دارند که بر اعمال نیک خود بیفزایند، زیرا وقتی که انسان بمیرد دیگر پرونده عمل او بسته می شود، و نه می توانند از بدی کارشان پوزش بخواهند.



فَمَنْ أَشْعَرَ (1) التَّقْوَى قَلْبُهُ بَرَزَ مَهَلَّةً، وَفَازَ عَمَلُهُ. فَاهْتَبَلُوا (2) هَبَلَهَا، وَاعْمَلُوا لِلْجَنَّةِ عَمَلَهَا، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تُخْلَقْ لَكُمْ دَارَ مُقَامٍ، بَلْ خُلِقَتْ لَكُمْ مَجَازًا لِتَزُودُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ إِلَى دَارِ الْقَرَارِ. فَكُونُوا مِنْهَا عَلَى أَوْفَازٍ (3)، وَفَرَّبُوا الظُّهُورَ (4) لِلزِّيَالِ (5).

...

## اثر تقوا در زندگی

پس هر کس تقوا و پرهیزکاری پیشه کند و قلب خود را با تقوا دمساز سازد، به گونه ای که ملکه رفتاری او شود، از دیگران در کار خیر پیشقدم تر و موفق می گردد، به خلاف بدکاران که توفیق انجام عمل صالح را ندارند.

پس به گونه ای شایسته تقوا پیشه کنید و برای بهشت عملی انجام دهید که شایسته آن باشد، زیرا دنیا به عنوان قرارگاه همیشگی شما خلق نشده، بلکه گذرگاهی است تا از آن برای آخرت که جایگاهی است جاودان توشه بگیرید.

پس شتابان و پیش از بر باد شدن فرصت ها، از آن، ره توشه آخرت فراهم کنید (آماده بانگ سفر باشید) و مرکب های آخرت را آماده کنید تا بر پشت آنها سوار شوید و با دنیا وداع کنید.

ص: 340

1- اشعر: ملازم و همراه کرد.

2- اهتبلوا: از اهتبال، یعنی با جدیت به دنبال چیزی گشتن و آن را به دست آوردن.

3- اوفاز: جمع وفز، یعنی عجله و شتاب، و شاید دلیل جمع آوردن آن لزوم عجله در هر کار خیری است.

4- قربوا الظهر: پشت مرکب های سفر آخرت را آماده سازید و نزدیک بیاورید. ظهور جمع ظهر، یعنی پشت اسب و چارپایان دیگر. در اینجا حال مسافر آخرت به کسی تشبیه شده است که می خواهد سفر کند و لذا مرکب را زین می کند.

5- زیال: جدایی، بدرود.

و من خطبه له عليه السلام فيها تعظيم لله سبحانه و ذكر للقرآن و الرسول عليه السلام و وعظ للناس

اشاره

وَ انْقَادَتْ لَهُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ بِأَزْمَتِهَا (1)، وَ قَدَفَتْ إِلَيْهِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُونَ مَقَالِيدَهَا (2)، وَ سَجَدَتْ لَهُ بِالْغُدُوِّ (3) وَ الْأَصَالِ (4) الْأَعْشَجَاؤُ النَّاصِرَةُ (5)، وَ قَدَحَتْ لَهُ مِنْ قُضْبَانِهَا (6) النَّيْرَانَ الْمُضِيئَةَ، وَ آتَتْ أَكْلَهَا بِكَلِمَاتِهِ الثَّمَارُ الْيَانِعَةَ (7).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که شامل تعظیم خدا و یاد قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و نصیحت مردم است

عظمت پروردگار

زمام دنیا و آخرت به طور کامل در اختیار خداست و تمام آسمان ها و زمین ها کلیدهای خود را در اختیار خدا قرار داده اند. یعنی کلید درهای روزی، آفرینش و مانند اینها تنها در دست خدای سبحان است.

و درختان سرسبز و باطراوت بامدادان و شامگاهان در پیشگاه الهی سجده می کنند (8).

و از شاخه های خود به فرمان و اراده خدا شعله های روشنایی بخش آتش می فروزند، زیرا دو درخت مرخ و عقار (که جمع آن عقاقیر است) از شاخه های خود آتش می افروزند.

و به امر تکوینی خدای سبحان از خود میوه های رنگارنگ بر می آورند.

ص: 341

1- أزمّة: جمع زمام، یعنی مهار، اختیار.

2- مقالید: جمع مقلاذ، یعنی کلید.

3- غدو: بامداد.

4- آصال: جمع أصیل، یعنی هنگام غروب خورشید، عصر.

5- ناصرة: سرسبز و باطراوت و چشم نواز.

6- قضبان: جمع قضیب به معنای شاخه.

7- يانعة: رسیده و آماده خوردن.

8- مراد آن است که اینها خضوع همیشگی و مستمر و یا در دو وقت یاد شده سجده خاصی دارند که ما متوجه آن نمی شویم، چون سجده، کنایه از خضوع و فروتنی است، چنان که صبحگاهان و شامگاهان کنایه از استمرار و دوام است.

وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْصِي (1) لِسَانَهُ، وَ بَيَّتْ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَ عَزُّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ.

...

### بیان برخی ویژگی های قرآن

و کتاب الهی (قرآن) در میان شماست؛ کتاب گویایی که هیچ گاه از سخن گفتن خسته نمی شود. کنایه از آنکه همواره سود می رساند و هدایتگر است.

و خانه ای است که هرگز پایه های (احکام و مواعظ و اصول و دیگر مفاهیم) آن منهدم نمی گردد. یعنی چنانکه خانه، انسان را از سرما و گرما حفظ می کند، قرآن نیز حافظ و نگهدارنده است و شخص عمل کننده به فرمان های خود را از خطرات حفظ می کند.

و عزتی است که یاران آن هیچ گاه شکست نمی خورند و همواره - خواه از نظر مادی یا معنوی - پیروزند، زیرا همواره و بی تردید حق بر باطل پیروز است.

ص: 342

---

1- لایعیا: خسته نمی شود.

أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَتَنَازُعٍ مِنَ الْأَعْلُسَيْنِ (1)، فَقَفَى بِهِ (2) الرُّسُلَ، وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ، فَجَاهَدَ فِي اللَّهِ الْمُدْبِرِينَ عَنْهُ، وَ الْعَادِلِينَ (3) بِهِ.

...

و از همین خطبه است در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله

خدای سبحان زمانی پیامبر صلی الله علیه و آله را فرستاد که میان او و سایر پیامبران پیشین فاصله بلندی افتاده و به اصطلاح دوران فترت حاکم بود، و در آن روزگار، زبان ها مختلف بود، یا اینکه عقاید و اندیشه های متفاوت پدید آمده بود که به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله هماهنگ گردید.

سپس آن حضرت را پشت سر پیامبران دیگر فرستاد و به واسطه او وحی را پایان بخشید، زیرا آن حضرت خاتم پیامبران بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با روی برتافتگان از خدای متعال جهاد کرد؛ همان هایی که به بت پرستی و گناهکاری روی کرده بودند. نیز با کسانی که بتان را همسنگ خدا می دانستند جهاد کرد.

ص: 343

---

1- ألسن: جمع لسان، یعنی زبان و کنایه از مذهب هاست، زیرا از حیث ادبی به دلیل وجود علاقه و رابطه سبب و مسبب زبان مظهر فرهنگ می باشد.

2- قَفَى بِهِ: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در قفا و پشت سر پیامبران قبلی آورد، [همان سان که قافیه در شعر پیایی می آیند].

3- عادلین: کسانی که چیزی را معادل خدای سبحان قرار می دهند.

وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى، لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا، وَالبصيرُ يَنْقُذُهَا بَصَرُهُ، وَيَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَّرَاءَهَا، فَالبصيرُ مِنْهَا شَاحِصٌ (1)، وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاحِصٌ (2)، وَالبصيرُ مِنْهَا مُتَزَوِّدٌ، وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَزَوِّدٌ.

...

بخشی از این خطبه در توصیف دنیاست

به راستی که دنیا نهایت دید فرد نابیناست؛ یعنی کسی که آخرت را نمی بیند، بسان انسان کور است که فقط دنیا را می بیند و دیگر هیچ؛ و گمان می کند که هیچ آخرتی وجود ندارد.

اما انسان بینا نگاه خود را از دنیا می گذراند و به آخرت می افکند و درمی یابد که در پس این جهان آخرتی است، و می داند که آن جهان حقیقی و باقی و همیشگی است و جز آخرت هرچه باشد، گذراست.

پس انسان بینا و بصیر از دنیا کوچ می کند و می گذرد، درست مانند مسافری که آماده رفتن است، نه کسی که قصد اقامت دائمی دارد. و انسان نابینا که آخرت را نمی بیند تمام نگاه او به سوی همین دنیاست و سخت خواهان آن است.

و انسان بینا از دنیا برای آخرت توشه برمی دارد، زیرا سرای دیگر را باور دارد آن سان که ناچار باید برای آن توشه بگیرد، ولی انسان نابینا برای دنیا توشه می اندوزد و آن را آباد می کند، زیرا دنیا را تنها سرای خود می پندارد لذا برای آبادانی آن و سایر متعلقاتش می کوشد.

ص: 344

1- شاخص: مسافر.

2- شاخص: کسی که با تمام وجود در چیزی بنگرد.

وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَيكَادُ صَاحِبُهُ يَشْبَعُ مِنْهُ وَيَمْلَأُهُ (1) إِلَّا الْحَيَاةَ، فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ فِي الْمَوْتِ رَاحَةً. وَإِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ (2)  
الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ، وَبَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعَمِيَاءِ، وَسَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَاءِ، وَرِيٌّ (3) لِلظَّمآنِ، وَفِيهَا الْغِنَى كُلُّهُ وَالسَّلَامَةُ.

...

بخش دیگری از خطبه در موعظه است

آگاه باشید که انسان در نهایت از هر چیزی سیر و خسته خواهد شد، زیرا سرشت و طبع انسان تجددطلبی است و از آنچه مدتی در اختیارش بوده رخ برمی گرداند، ولی مسأله حیات و زندگی مستثنی است و هیچ انسانی از زندگی سیر و خسته نمی شود، چرا که مرگ را مایه راحتی و آسایشی نمی بیند، بلکه همواره از مرگ می هراسد. وانگهی از آن جهت از زندگی خسته نمی شود چون می ترسد در چنگال مرگ گرفتار شود.

و ترس از مرگ، به منزله حکمتی است که دل های مرده را، که آخرت را نمی شناسند، زنده می کند. و خدا ترس از مرگ را بر اساس حکمت گسترده اش در وجود انسان نهاده است تا اینکه انسان برای پس از مرگ خود بکوشد و آمادگی بیابد، زیرا در صورتی که انسان از چیزی بترسد، می کوشد که بر آن چیز چیره شود. بنابراین، این ترس از مرگ او را به سمت عمل صالح و تأمین نیازهای پس از مرگ برمی انگیزاند.

و برای چشم نابینایی که جز دنیا چیزی نمی بیند، مایه بینایی است و برای گوش ناشنوا مایه شنیدن است تا به مواعظ سودمند گوش دهد و گمگشته خود را در آن بیابد.

و آب گوارایی است برای تشنه معرفت و شناخت چیزی، تا او را از حوادث هولناک برهاند و از چشمه سار معرفت سیراب کند و این ترس از مرگ این ویژگی مهم را دارد، چرا که موجب کشف حقیقت و شناخت عوامل نجات می گردد.

ص: 345

1- یمل: از ملاله گرفته شده، به معنای دلتنگی و خستگی است.

2- حکمت: قرار دادن هر چیزی در جای خود.

3- ری: آنچه سیراب کند.

كِتَابُ اللَّهِ تَبَيَّنَ رُونَ بِهِ، وَ تَنَطَّقُونَ بِهِ، وَ تَسْمَعُونَ بِهِ، وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَ يَسْتَهْدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ، لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ، وَلَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ.

...

دیگر اینکه در برگرفته بی نیازی و سلامت در آخرت است، زیرا فرد هراسان و بیمناک در پی انجام دادن عمل صالح است؛ همان چیزی که غنا و سلامت را در آخرت تأمین می کند.

## اوصاف قرآن کریم

آنگاه امام علیه السلام قرآن را موضوع سخن خویش قرار داده، فرمود: قرآن کتاب الهی است که با خواندن آن از حقایق، اصول، فروع، اخلاق و داستان های درس آموز فراوانی آگاه می شوید، و با کمک آن می توانید درباره همه امور زندگی خود سخن بگویید و سایر جنبه های علمی و عملی خود را بر آن منطبق سازید و به وسیله آن می شنوید؛ بدین معنا که هرچه را قرآن تأیید کرده است، می پذیرید و در غیر این صورت آن را رد می کنید.

همچنین بخشی از قرآن بخش دیگری را تفسیر می کند، و بخشی از آن گواه بخش دیگر آن است. مثلاً در جایی مطلبی را بیان می کند و در جای دیگر دلیل آن را می آورد.

قرآن درباره خدا و اوصاف او هیچ اختلافی ندارد، به خلاف تورات و انجیل کنونی که در اوصاف الهی سخنانی سراسر تناقض دارند. و قرآن کسی را که اهل تلاوت و عمل به آن باشد از خدا دور نمی کند.

ص: 346

قَدْ اصْطَلَحْتُمْ (1) عَلَى الْغُلِّ (2) فِيمَا بَيْنَكُمْ، وَنَبَتِ الْمَرْعَى عَلَى دَمْنِكُمْ (3) وَتَصَدَّافَيْتُمْ عَلَى حُبِّ الْأَمْوَالِ، وَتَعَادَيْتُمْ فِي كَسْبِ الْأَمْوَالِ.  
لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكُمْ الْخَبِيثُ، وَتَاهَ بِكُمْ الْغُرُورُ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى نَفْسِي وَنَفْسِكُمْ.

...

### نکوهش مردم روزگار امام علیه السلام

با اینکه قرآن در میان شماست، خودتان از آن روی برتافتید و بر خیانت به یکدیگر توافق کردید و لذا هیچ کدام تان عمل خائنانه و آلوده به کینه یکدیگر را محکوم نمی کنید. و توافق کردید که چون گیاه روئیده در توده سرگین باشید، یعنی ظاهرتان آراسته و اهل تفاهم است، ولی در باطنتان نیرنگ دارید، و چون گیاهی که در جاهای آلوده و کثیف می روید ظاهری سرسبز دارد، ولی زود پژمرده می شود، همین طور کسانی که بر خیانت قلبی توافق دارند، در ظاهر آراسته اند، اما در باطن زود از بین می روند، چرا که خیانت درونی، به صاحبش مجال پایداری و ماندگاری نمی دهد.

شما با وجود قرآن، با یکدیگر بر آرزو دوستی، همداستان و همراه شدید؛ لذا هر کدام به دنبال آرزوی خود هستید و عمل و رفتار همدیگر را محکوم و نکوهش نمی کنید، زیرا قرار گذارده اید که در این راه باهم صلح و صفا داشته باشید.

و در به دست آوردن اموال به رقابت با یکدیگر پرداخته اید و هر کدام می خواهید چیزی را از چنگ دیگری بیرون آورید و زودتر از دیگران به منافع خود دست یابید.

به یقین شیطان پلید شیفته شما شده است، زیرا شما را فرمانبردار خود یافته و غرور و فریب موجب گمراهی شما شده است.

و خدا کمک رسان است، و برای نجات گرفتاران این دشمن (شیطان) باید از او یاری جست، تا بر نفس هواپرست خود چیره شویم، تا ما را دنبال خواسته های خود نکشاند.

ص: 347

1- اصطلاحتم: توافق کردید.

2- غل: خیانت.

3- دمن: جمع دمنه، یعنی محل انباشت سرگین.



## و من کلام له عليه السلام و قد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج إلى غزو الروم

### اشاره

وَ قَدْ تَوَكَّلَ (1) اللَّهُ لَاءَهِلٍ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ (2)، وَ سَتَرَ الْعَوْرَةَ. وَ الَّذِي نَصَّ رَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ، وَ مَنَعَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَيٌّ لَا يَمُوتُ.

...

از سخنان آن حضرت وقتی عمر بن خطاب با حضرت درباره رفتن به جنگ با رومیان مشورت کرد

### زمینه ایراد این سخن

ارتش اسلام در زمان ابوبکر در جبهه های شام به فرماندهی خالد بن ولید می جنگید. چون ابوبکر مُرد و امر خلافت به دست عمر افتاد، به دلیل مشاجراتی که بین او و ابوبکر به وجود آمده بود خالد را عزل و ابو عبیده جراح را به جای او منصوب کرد. لذا ارتش از مقاومت و انسجام افتاد و پادشاه روم نیز شخصاً به جنگ مسلمانان آمد. سپاهیان روم که پادشاه خود را در جبهه ها دیدند، نیرویی تازه یافتند. این خبر به گوش عمر رسید و او تصمیم گرفت شخصاً به میدان رود. طبق معمول با امام علیه السلام مشورت کرد، زیرا بارها رأی صائب و درست امام علیه السلام را در تمام امور مختلف آزموده بود و امام، که از خیرخواهی و خدمت رسانی به اسلام و مسلمانان کوتاهی نمی کرد، در مقام مشورت، رفتن عمر را صلاح ندید، لذا فرمود:

خدای متعال برای مسلمانان ضمانت نموده که حوزه اسلام را عزت و استحکام بخشد و کاستی مسلمانان را، که آشکار شدن آن خوشایند نیست، از چشم دشمنان پنهان سازد، چرا که اگر دشمنان در مسلمانان نقصی نبینند، هرگز بر آنها هجوم نخواهند آورد.

و آن خدایی که مسلمانان را یاری کرد، در حالی که در صدر اسلام تعدادشان اندک شمار

ص: 348

1- توکل: تعهد نمود، ضمانت کرد.

2- حوزه: مجمع هر چیز و هرچه فرد آن را در اختیار داشته باشد.

إِنَّكَ مَتَى نَسَيْتَ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلَفَهُمْ بِشَخْصِكَ فَتَنَكَّبَ، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَةً (1) دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ، لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ. فَابْعَثْ رَجُلًا مُحْرَبًا (2)، وَ احْفَظْ (3) مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ (4) وَ النَّصِيحَةَ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَلِكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، كُنْتَ رَدءًا (5) لِلنَّاسِ، وَ مَثَابَةً (6) لِلْمُسْلِمِينَ.

...

و دشمنانتان پر شمار بود و نمی توانستند بر دشمن پیروز شوند، و در حالی مانع تسلط دشمن بر آنها شد که نمی توانستند جلو دشمن را بگیرند، همچنان زنده و نامیراست. پس همو می تواند آنان را بر رومیان پیروز کند و از گزند کافران ایمن دارد.

### بازداشتن عمر از رفتن به جنگ رومیان

امام علیه السلام پس از آن مقدمه و اشاره به قدرت لایزال الهی، دلیل منع عمر از رفتن به سوی رومیان را چنین بیان می فرماید: اگر تو شخصاً به میدان نبرد با رومیان بروی و رومیان بر تو پیروز شوند، دیگر برای مسلمانان پناهگاهی نخواهد ماند تا شهرهای آنان را حفظ کند. گویی او به منزله حافظ مرزها بوده است، زیرا پیشوا و حاکم، شهر و سرزمین را از گزند خطرها حراست می کند.

و پس از تو کسی نیست تا در صورت چیرگی رومیان، مردم به او مراجعه کنند و پناه ببرند، ولی اگر در مدینه بمانی، به فرض که رومیان پیروز شوند و لشکر اسلام شکست بخورد، مسلمانان به دلیل وجود یک پناهگاه و مرجع دچار هول و هراس نخواهند شد. ناگفته نماند که این کلام امام علیه السلام با اینکه خود را حق بدانند منافاتی ندارد. وانگهی اگر امر

ص: 349

1- کانفة: تحت حمایت درآورنده، حامی.

2- محرباً: جنگ آور و کارآزموده.

3- احفز: بفرست.

4- أهل البلاء: کارآزموده، مرد جنگ.

5- رءء: ملجأ.

6- مثابة: مرجع.

...

...

دائر بر از بین رفتن اسلام یا نادیده گرفته شدن حق امام علیه السلام باشد امام از دست رفتن حق خود را بر می‌گزید تا اسلام باقی بماند زیرا اگر عمر می‌رفت و شکست می‌خورد، مسلمانان شکست می‌خوردند و دشمنان از هر سوی به کشور اسلامی طمع می‌کردند. با توجه به اینکه امام علیه السلام از سوی تمام مسلمانان به عنوان مرجع شناخته نمی‌شد و بدین جهت نمی‌توانست بلافاصله زمام امور را در دست بگیرد، چه بسا جامعه اسلامی نابود می‌شد. حال اگر کسی بگوید: آیا امام علیه السلام قادر به حفظ جامعه از سقوط نبود؟ جواب آن است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بر اساس شرایط عادی حرکت می‌کنند و قطعاً امام بدون یاور نمی‌توانست حفظ کند.

آنگاه امام علیه السلام به عمر پیشنهاد می‌کند که یک نفر جنگاور و کارآموده به همراه افراد باتجربه و ماهر که خیرخواه خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان باشند و در حق تردید نمی‌کنند بفرستد تا به جنگ رومیان بروند.

پس اگر خدای متعال مسلمانان را غلبه بخشید که مطلوب توست و جریان به سلامتی پایان می‌یابد، ولی اگر مسلمانان شکست خوردند، تو پناه شکست خوردگان و مرجع مسلمانان خواهی بود و دوباره ارتشی تحت فرماندهی تو تشکیل می‌گردد.

ص: 350

و من کلام له عليه السلام و قد وقعت مشاجرة بينه و بين عثمان، فقال المغيرة بن الأحنس لعثمان: أنا أكفيك، فقال علي عليه السلام للمغيرة:

### اشاره

يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْأَعْبَثِ (1) وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ، أَنْتَ تَكْفِينِي؟ وَاللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مِنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ، وَلَا قَامَ مِنْ أَنْتَ مُنْهَضُهُ. اخْرُجْ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاكِ (2)، ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ، فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ (3)!

...

### زمینه ایراد سخن

بین امام علیه السلام و عثمان مشاجره و گفت و گویی درگرفت، و این، زمانی بود که شورشیان از امام علیه السلام خواستند تا به صورت میانجی نظر آنها را به عثمان برساند و از او بخواهد که دست از ستم کاری های خود بردارد. مغیره بن احنس که در این مذاکره حضور داشت به عثمان گفت: من جواب علی را از سوی تو می دهم.

### تحقیر مغیره بن احنس

حضرت به مغیره فرمود: ای فرزند آن ملعون دور از هر خیر، و ای فرزند درخت بی ریشه و بی شاخه! پدر مغیره از سران منافقین بود که نه دارای اصل و نسب و پدرانی گرامی بود و

ص: 351

1- اَبْتَر: کسی که خیر از او منقطع شده است، زیرا از بتر به معنای قطع گرفته شده است.

2- نَوَى: به معنای منزل یا به معنای دوری است که در این صورت معنا چنین است: خدا دوری تو را از ما زیاد گرداند.

3- أَبْقَيْتَ: حمایت و سرپرستی کردی.

...

...

نه دارای فرزندان صالح و شایسته؛ پس چون درختی بی ریشه و بی شاخه بود.

آیا تو مرا بسنده خواهی بود (می خواهی و می توانی پاسخ مرا بدهی)؟ این جمله، استفهام انکاری است.

به خدا سوگند کسی را که تو یاور او هستی خداوند عزیزش نکرده است. زیرا انسان بی دین کسی را برای خدا یاری نمی کند تا خشنودی حضرتش در آن باشد و در نتیجه، فرد یاری شده، عزت یابد. و آن که تو او را برپای داری برنخواهد خاست، چون انسان ترسو نمی تواند کسی را برخیزاند.

از ما دور شو که خدا خانه ات را از ما دور سازد! پس هرچه می توانی شرّ و فساد بپا کن. اگر بخواهی بر من مهر ورزی خداوند تو را باقی نگذارد! منظور امام علیه السلام از این سخن آن است که اگر مغیره بخواهد بر ایشان مهر ورزد و یاری اش دهد، امام علیه السلام از او بی نیاز باشد [آن روزی که تو بخواهی به ما مهر ورزی، هرگز نیاید].

ص: 352

اشاره

لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ إِيَّايَ فَلْتَةً (1)، وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا. إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ، أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ أَيُّمُ اللَّهِ لِأَنْفُسِكُمْ الْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ، وَ لَأَعْقُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ (2)، حَتَّى أُرِدَّهُ مِنْهُلٍ (3) الْحَقُّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام درباره بیعت مردم با آن حضرت

زمینه ایراد سخن

در کتب اهل سنت نیز آمده است که عمر درباره بیعت با ابوبکر گفت: بیعت با ابوبکر از سر بی تدبیری و بدون مشورت بود، که امیدوارم خدا مسلمانان را از شر آن ایمن بدارد و هرکه بار دیگر بخواهد چنین کند، او را بکشید. شاعر در این باره گفته است:

قد قال فيها: إيتها لفلتة \*\*\* لا ترجعوا لمثلها البتة

«[عمر] درباره آن [انتخاب] گفت: این حرکت بی تدبیری و لغزشی بود [که از دست دررفت]؛ پس مبادا چنین لغزشی از شما سرزند».

امام علیه السلام با اشاره به این موضوع می فرماید: بیعت شما با من ناگهانی و بدون اندیشه و تدبیر نبود. یعنی بر شما واجب است از من اطاعت کنید، زیرا بی اختیار و بی مشورت دست

ص: 353

1- فلتة: کار بدون تدبیر کار خارج از کنترل.

2- خزيمة: طنابی از مو که در بینی شتر می کنند تا او را به هرجا که خواهند با قدرت و شتاب ببرند.

3- منهل: آبشخور.

...

...

بیعت به من ندادید تا استدلال کنید که از سر ناچاری بود، و مثلاً بیعت شما بی اثر می باشد.

و کار من و شما یکسان نیست، بلکه ما دو جهتگیری متفاوت داریم.

من شما را برای خدا می خواهم تا شما را در راه خدا زندگی و قوام بخشم، اما شما مرا برای خودتان می خواهید تا دنیایتان را آباد و شکمتان را سیر و خواسته هایتان را تأمین کنم.

ای مردم، مرا یاری کنید، هرچند که به خلاف رأی و خواسته خودتان باشد، و چون شما را فرمانی دهم آن را عملی کنید، هرچند مطابق میل شما نباشد.

به خدا سوگند حق مظلوم را از ظالم می ستانم و مهار در بینی ظالم می کنم و او را به آبخور حق می کشانم هرچند آن را خوش نیاید.

ص: 354

و من کلام له عليه السلام في شأن طلحة و الزبير و في البيعة له

اشاره

وَ اللَّهُ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ نَصَفًا. وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَ دَمًا هُمْ سَفَكُوهُ، فَإِنْ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ نَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَإِنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي فَمَا الطَّلَبَةُ (1) إِلَّا قَبْلَهُمْ، وَإِنْ أَوْلَ عَدْلِهِمْ لِلْحَكْمِ (2) عَلَى أَنْفُسِهِمْ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام درباره طلحه و زبیر و بیعت آن دو با حضرتش و حکایت بیعت شکنی آنها

بیعت شکنی طلحه و زبیر

به خدا سوگند طلحه و زبیر و پیروان آنها نتوانستند ایرادی بر کار من بگیرند و بهانه ای برای شکستن بیعت شان بیابند. و درباره من و خودشان به انصاف رفتار نکردند.

آنان حقی را از من می خواهند که خود آن را زیر پا گذارند. یعنی اگر عثمان حق بود چرا او را رها کردند تا به دست شورشیان کشته شود؟ و کشتن عثمان را بر قاتلان زشت و نکوهیده نشمرند؟ و به مطالبه خونی برخاسته اند که خودشان آن را ریختند، زیرا آنها در صف اول تحریک کنندگان علیه عثمان بودند.

پس اگر من فرضاً در قتل عثمان شریک آنها بودم آنها نیز در این ماجرا سهیم هستند و دلیلی ندارد که یکی از قاتلان، قاتل دیگر را محاکمه و بازخواست کند و از او دیه یا تن دادن به قصاص را بخواهد. و اگر آنها خود و بدون دخالت من عثمان را کشتند پس مسئولیت خون عثمان به عهده خود آنهاست نه من. حق نیز همین بود و امام علیه السلام بین

ص: 355

1- طلبه: آنچه با آن خونخواهی می شود.

2- للحکم: ل برای تأکید و جمله، خبر إنّ است.



...

...

عثمان و شورشیان وساطت می کرد تا شاید مشکل برطرف شود و فتنه بخوابد.

در نتیجه احتجاجات قبلی اگر آنها بخواهند عادلانه قضاوت کنند، اولین حکم عادلانه آنها این است که بر ضد خود و سپس برای شریکان خود حکم بدهند.

### **واقعیت ماجرای قتل عثمان**

حقیقت ماجرای قتل عثمان آن است که طلحه و زبیر و عایشه محرکان اصلی مردم علیه عثمان بوده اند، ولی وقتی دیدند که امام علیه السلام به پذیرش خواسته هایشان مبنی بر واگذاری مناصب حکومتی و اموال عمومی تن نمی دهد، موضوع کشته شدن عثمان را بهانه رسیدن به خواسته های خود ساختند، مقدر چنین بود که هیچ يك از آنها به اهداف خود نرسند، چرا که طلحه و زبیر کشته شدند و خون شان به هدر رفت. عایشه نیز گرفتار معاویه شد، زیرا گمان نمی کرد چنین کسی روزی خلیفه شود. از سوی دیگر دوران خلافت معاویه چند صباحی با شورش هایی همراه بود؛ لذا به کام او خوش نیامد و لعنت و رسوایی ابدی را برای خود به جای گذارد.

ص: 356

إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي، مَا لَيْسْتُ وَلَا لَيْسَ عَلَيَّ. وَإِنَّهَا لَلْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ فِيهَا الْحَمَاءُ (1) وَالْحَمَّةُ (2)، وَالشَّبَهَةُ الْمُغْدِفَةُ (3)، وَإِنَّ الْأَعْمَرَ لَوَاضِحٌ، وَقَدْ رَاحَ الْبَاطِلُ عَنْ نِصَابِهِ (4)، وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ شَعْبِهِ (5). وَائِيْمُ اللَّهِ لَأَعْفِرَنَّ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ، لَا يَصُدُّوْنَ عَنْهُ بَرِيٌّ، وَلَا يَعْبُونَ (6) بَعْدَهُ فِي حَسِي (7)!

...

## تحليل جریان ناکثین

من همواره از سرِ بصیرت و دانش کار کرده ام و هیچ گاه چنین نبوده که متوجه سود و زیان خود نباشم. نه خودم هیچ گاه دچار اشتباه شده ام و نه گفتار و کردار کسی مرا در کارم دچار اشتباه کرده است تا حق را باز نشناسم. پس من یقین دارم که براساس حق حرکت می کنم و آنها مسیر باطل را می پویند.

و این گروهی که به فرماندهی طلحه و زبیر می جنگند گروهی ستمگر و سرکش اند که هم خویشاوندی دارند و هم نیش زننده و زهر آگین، زیرا زبیر پسر خاله امام علیه السلام و عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود که همواره به امام ضربه می زد و پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود که اینها روزی علیه امام علیه السلام قیام خواهند کرد و درباره قیام شخص عایشه علیه امام علیه السلام نیز خبر داده بود.

و این حرکت ناکثین و اصحاب جمل شبیه ای ستمگرانه بود که روبه روی حق ایستاد و انگیزه های حقیقی این قیام را که همانا جاه طلبی بود، بر مردم مخفی داشت.

مسأله روشن و انگیزه ها واضح است و باطل از جایگاه خود برکنار و زبان آن از ایجاد شرّ و فساد کوتاه شده است و مردم انگیزه های طلحه و زبیر و عایشه و معاویه را به خوبی می دانند، زیرا امام علیه السلام در خطبه ها و سخنرانی های گوناگون اهداف آنان را برای مردم تشریح کرده بود تا برای افرادی که دچار شبیه می شوند هیچ عذری نماند.

ص: 357

- 1- حمأ: خویشاوندی نسبی.
- 2- حمّة: نیش عقرب و امثال آن.
- 3- مغدفة: تیره کننده.
- 4- نصاب: محل و جایگاه.
- 5- شعب: آشوب، شرافرینی.
- 6- يعبون: از عب گرفته شده، یعنی نوشیدن يك نفس آب.
- 7- حسي: جایی که در آن آب گرد آید.

...

...

به خدا سوگند، با دستان خویش آبی را از چاه برکشم و حوضی و آبشخوری پُر کنم که سیرابشان نسازد، و بعد از آن از آبشخوری دیگر آب نیاشامند. منظور امام علیه السلام از این کلام این است که آبشخوری که مرگ از آن می تراود برایشان فراهم ساخته ام. به عبارت دیگر آماده جنگ با آنان است. اینکه می فرماید: بعد از آن از آبشخوری دیگر آب نیاشامند، بدین معناست که آب آبشخوری که با دست خود آن را پر کرده (جنگ) جان آنان را خواهد ستاند و زنده نخواهند ماند تا فرصت بیابند آبی بنوشند.

و از آن سیراب باز نخواهند گشت، بلکه آب آن، گلوگیرشان خواهد شد. این سخن امام علیه السلام کنایه از آن است که آتش افروزان این آشوب، به اهداف خود نخواهند رسید.

ص: 358

منها: فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوذِ (1) الْمَطَافِيلِ (2) عَلَى أَوْلَادِهَا تَقُولُونَ الْبَيْعَةَ الْبَيْعَةَ (3) فَبَصْنْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُمُوهَا وَ نَارَعْتُكُمْ يَدِي فَجَادَبْتُمُوهَا.

...

از همین کلام است در بیان چگونگی بیعت

پس از کشته شدن عثمان، شما همانند ماده آهوان و ماده شتران بچه دار که به سوی بچه های خود روانه می شوند به سوی من رو آوردید و صدا به «بیعت، بیعت» بلند کردید. یعنی بیعت [با تو را] می خواهیم. امام علیه السلام آمدن بیعت کنندگان به سوی خود را به رفتن ماده شتران و ماده آهوان بچه دار به سوی بچه هایشان، چنان که گویی به بچه های خود پناه می برند، تشبیه فرمود.

دستم را فرو می بستم تا دستان شما به عنوان بیعت با آن تماس نیابد، اما شما آن را [به زور] می گشودید و آن را باز پس می کشیدم. ولی باز هم شما پیش می کشیدید تا بیعت کنید. حضرت با این سخن چگونگی بیعت مردم، از جمله طلحه و زبیر را بیان فرمود، اما آن دو دنیا و تمایلات خود را برگزیدند و پیمان خود را شکستند.

ص: 359

---

1- العوذ: جمع عانذة، به معنای پناه برد.

2- المطافیل: جمع مطفل، به معنای بچه دار.

3- البيعة: از نظر نحوی البيعه منصوب است با فعلٍ مقدر.

اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي وَنَكَثَا (1) بِيَعْتِي وَالْبَا (2) النَّاسَ عَلَيَّ فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا وَلَا تُحَكِّمَ لَهُمَا مَا أُبْرَمَا (3) وَأَرْهِمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَّلَا وَ  
عَمِلَا وَ لَقَدْ اسْتَبْتُهُمَا (4) قَبْلَ الْقِتَالِ وَ اسْتَأْنَيْتُ (5) بِهِمَا أَمَامَ الْوَقَاعِ فَعَمَطَا (6) النُّعْمَةَ وَرَدَّا الْعَافِيَةَ.

...

بار خدایا، طلحه و زبیر پیوند مرا گسستند و به من ستم کردند و بیعتم را شکستند و مردم را علیه من تحریک کردند تا بیعت با مرا بشکنند و با من به جنگ برخیزند.

پس رشته این اتحاد را که آنها علیه من به وجود آورده اند بگسل تا آنچه بافتند یکسره و به تمامی تباہ گردد و شکننده شود. و آرزوی شان را درباره رسیدن به حکومت و قدرت و خلافت، و عملکرد آنان را برای آماده سازی لشکر و تحریک مردم، با ناکامی روبه رو کن!

باری، طلحه و زبیر قصد رسیدن به خلافت و حکومت داشتند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. لذا امام علیه السلام آن دورا نفرین نمود و خدای متعال نفرین او را کارگر ساخت و طلحه و زبیر به بدترین وجه کشته شدند و به آرزوی خود نرسیدند.

و قبل از شروع جنگ (جمل) از آنها خواستم به بیعت و طاعت بازگردند، ولی آنها خودداری کردند، و قبل از وقوع فتنه و جنگ از آنها درخواست کردم که تأمل و اندیشه کنند، اما آن دو نعمت وجودم را ناسپاسی و کفران کردند و عافیت را رد کردند و جنگ و رویارویی را به جان پذیرفتند.

ص: 360

1- نکث: پیمان شکست.

2- الَبَّ: برانگیخت، تحریک کرد.

3- أُبْرَمَ: از ابرام، به معنای رسیدن، گرفته شده است.

4- استثبتت: از ثاب، به معنای بازگشت، گرفته شده است.

5- استأنیت: از أناة، یعنی صبوری، گرفته شده است.

6- غمط: ناسپاسی کرد، بی مقدار شمرد.

و من خطبة له عليه السلام يومئذ فيها إلى ذكر الملاحم

اشاره

يَعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى، وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که در آن به پیشامدهای سخت آینده اشاره می کند

حضرت مهدی عجل الله فرجه - که پیامبر صلی الله علیه و آله در اخبار متواتر از آن حضرت یاد کرده و علمای شیعه و سنی این روایات را به فراوانی ذکر کرده اند - هوا و هوس را به هدایت برمی گرداند، در حالی که دیگران به عکس عمل کرده اند، یعنی در حالی که مردم دین را تابع هوس های خود قرار داده اند، او بر اساس هدایت حکم کرده و هوس را وا می نهد.

و آن حضرت بر اساس قرآن عمل می کند و رأی می دهد، در حالی که دیگران قرآن را بر اساس رأی خود تفسیر می نمایند.

منها: حَتَّى تَقُومَ الْحَرْبُ بِكُمْ عَلَى سَاقٍ (1)، بَادِيًا نَوَاجِدَهَا (2)، مَمْلُوءَةً أَخْلَافُهَا (3)، حُلُومًا رِضَاعُهَا، عَلَقَمًا (4) عَاقِبَتُهَا. أَلَا وَفِي غَدٍ (5) - وَ سَيَاتِي غَدٌ بِمَا لَا تَعْرِفُونَ (6) - يَأْخُذُ الْوَالِي مِنْ غَيْرِهَا عَمَالَهَا عَلَى مَسَاوِي أَعْمَالِهَا، وَ تُخْرَجُ لَهُ الْأَعْرَاضُ أَفَالِيدَ كِبِدِهَا (7)، وَ تُلْقَى إِلَيْهِ سِلْمًا مَقَالِيدَهَا (8)، فَيَرِيكُمْ كَيْفَ عَدَلُ السَّيْرِ، وَ يُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ.

...

بخشی از خطبه در کیفیت سلطه امام زمان عجل الله فرجه و حکومت او بر جهان و بندگان خداست

آن حضرت قیام می کند تا اینکه جنگ در میان شما بر پا گردد، همانند شیر درنده ای که خشم می گیرد و دندان نشان می دهد، دندان خونریز خود را آشکار سازد.

پستان جنگ مالا مال شیر است. این سخن کنایه از فراوانی شر و فراگیری آن است، چنان که اگر پستان پر از شیر شود هر لحظه آماده تراویدن است.

نوشیدن از سینه آن [جنگ] گوارا می نماید، زیرا مردم با دیدن چیرگی حق بر باطل، آن جنگ را خوش می دارند. فرجام آن برای ستمکاران تلخ است.

آگاه باشید که در آینده هر چند دور - که البته قطعاً آمدنی است و نمی دانید چه خواهد آورد - حاکمی (منظور امام عصر عجل الله فرجه) ولایت و حکومت جهان را در دست خواهد گرفت که از سنخ سایر حاکمان، مانند فرمانروایان اموی و عباسی نبوده، کارگزاران خود را برای رفتارهای ناپسندشان در کشورها و نسبت به بندگان خدا بازخواست و محاکمه می کند و اجازه نمی دهد آزادانه هر چه بخواهند انجام دهند، چنان که حکومت های

ص: 362

- 1- حتی تقوم الحرب بكم على ساق: کنایه از شدت جنگ است، مثل انسانی که روی دو پای خود بایستد تا کاری مهم انجام بدهد.
- 2- نواجذ: جمع ناجذ، دندانهای آسیاب.
- 3- أخلاف: جمع خلف، به معنای پستان.
- 4- علقم: هندوانه ابوجهل.
- 5- غد: آینده گرچه دور باشد، چنان که اَمَس بر گذشته اطلاق می شود هر چند روزگاری گذشته باشد.
- 6- و سیاتی غد بما لا تعرفون: جمله معترضه و برای تهدید می باشد که بین غد (ظرف) و يأخذ (مظروف) آمده است.
- 7- أفاليد كبدها: جمع أفلاذ، و أفلاذ جمع فلذة، یعنی پاره جگر که کانی های گران بها و معادن به آن تشبیه شده است.
- 8- مقاليد: جمع مقلاد، یعنی کلید.

...

...

ستمگر که به ستمکاری کارگزاران خود هیچ گونه توجه و اهمتامی ندارند و دست آنها را برای تطاول و چپاول باز می گذارند.

وزمین برای او پاره های جگر خود، یعنی گنجینه های ارزشمند خود اعم از معادن طلا و الماس و مانند اینها را تقدیم حضرتش می کند. به عبارت دیگر معادن و گنج ها برای حضرت حجّت عجل الله فرجه آشکار می شوند.

وزمین، با میل و رغبت کلیدهایش را تسلیم او می کند، یعنی تمام آنچه باعث رسیدن به هدف است از قبیل کشورگشایی و استخراج ثروت ها در اختیار آن حضرت قرار می گیرد.

و سیره درست و بر اساس عدالت یا بر اساس سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به شما نشان خواهد داد و احکام قرآن و سنت را که مرده و از بین رفته اند، بار دیگر به تمامی زنده می کند و آنها را رواج می دهد و به خوبی اجرا می کند.

ص: 363



منها: كَانِي بِهِ قَدْ نَعَقَ (1) بِالشَّامِ، وَ فَحَصَ (2) بِرَايَاتِهِ فِي ضَوَاحِي (3) كُوفَانَ، فَعَطَفَ عَلَيْهَا عَطْفَ الضَّرُوسِ (4)، وَ فَرَشَ الْأَعْزُضَ بِالرُّؤُوسِ. قَدْ فَعَرَّتْ فَاعِرَتُهُ (5)، وَ ثَقَلَتْ فِي الْأَعْزُضِ وَطَأَتُهُ، بَعِيدَ الْجَوْلَةِ، عَظِيمَ الصَّوْلَةِ (6). وَ اللَّهُ لَيْسَ يَرُدُّكُمْ فِي أَطْرَافِ الْأَعْزُضِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا قَلِيلٌ كَالْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ، فَلَا تَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى تَوُوبَ إِلَى الْعَرَبِ عَوَازِبُ (7) أَحْلَامِهَا (8)!

...

در بخش دیگری از این خطبه آمده است:

### پیشگویی امام علیه السلام درباره عبد الملك مروان

چنان است که گویی او (9) را می بینم که در شام (مرکز فرمانروایی عبد الملك مروان) بانگی بر می آورد و پرچم های خود را در اطراف کوفه مستقر می کند.

سپس بر کوفه و حومه آن چون شتری بد اخلاق و مست می گردد و زمین را از سرهای کشتگان فرش می کند. این سخن کنایه از آن است که عبد الملك از مردم عراق انتقام می گیرد، زیرا مختار علیه بنی امیه قیام کرد. سپس ابن زبیر در مکه شورش نمود و برادرش مصعب را به عراق فرستاد و او بر عراق چیره شد و مختار را کشت. آنگاه عبد الملك آمد و مصعب را کشت و از مردم کوفه و حومه آن انتقامی سخت گرفت و کشتار فراوانی انجام داد.

دهان او به شدت باز شد و قدم های او در زمین استوار گردید. یعنی سنگینی او بر زمین زیاد شد، زیرا مردم از شدت عمل و خونریزی های شدید او سخت می ترسیدند.

ص: 364

1- نَعَقَ: از نعیق گرفته شده، به معنای صدایی است که طرفدارانی دارد.

2- فَحَصَ: کاوید، یعنی همان طور که مرغ برای تخم گذاردن زمین را می کند، او برای کوبیدن پرچم زمین را می کند تا میله آن را در بستر زمین محکم سازد.

3- ضَوَاحِي: جمع ضاحیه، یعنی ناحیه و اطراف.

4- ضَرُوسٍ: شتر بد اخلاق و چموش.

5- فَاعِرَةٌ: دهان. فَعَرَّتْ فَاعِرَتُهُ، یعنی مانند درنده ای که برای خوردن چیزی دهان می گشاید، دهان باز کرد.

6- صَوْلَةٌ: از صال الأَسَدِ گرفته شده یعنی بر روی شکاری پرید؛ تاخت و تاز.

7- عَوَازِبُ: جمع عازبه، یعنی غایب.

8- أَحْلَامُ: جمع حلم، یعنی عقل.

9- به گفته برخی از شارحان، منظور عبد الملك بن مروان است که در گوشه و کنار کشورهای اسلامی شورش هایی علیه او به وجود آمد، اما وی توانست آن شورش ها را سرکوب کند.

...

...

وی دوردست‌ها را در می‌نوردد؛ یعنی در همه آفاق سلطه و سیطره می‌یابد و رفتاری سخت و شدید خواهد داشت.

به خدا سوگند، عبد الملک شما را در گوشه و کنار زمین پراکنده خواهد کرد، به گونه‌ای که از شما و فرزندان تان جز به اندازه سرمه‌ای که در چشم کشیده شده باشد، کسی باقی نماند، یعنی شمار شما اندک و سیطره دشمن بر شما فراوان خواهد شد.

آن قدر تحت سلطه و سیطره عبد الملک خواهید ماند و بنی امیه بر شما ستم روا خواهند کرد تا عقل‌های از دست رفته عرب (1) بار دیگر به آنها برگردد.

ص: 365

---

1- احتمال دارد منظور از عرب بنی عباس باشند، زیرا آنان عرب اصیل و بنی امیه اصالتاً از مردم روم بودند و لذا از آنها در مقابل بنی امیه به عنوان عرب یاد فرموده است. البته ممکن است منظور از عقل گمشده عرب، سلاطین شیعه و یا دوران حکومت حضرت مهدی - عجل الله فرجه - باشد. پس عقل گمشده عرب دارای سه احتمال است: الف) بنی عباس؛ ب) سلاطین شیعه؛ ج) حکومت حضرت مهدی (عجل الله فرجه) [که در این صورت موضوع خطبه مروان نخواهد بود بلکه سفیانی است، چنان که مرحوم خوئی در شرح خود از علامه مجلسی نقل کرده است].

فَالزُّمُوا السُّنَنَ الْقَائِمَةَ، وَالْأَثَارَ الْبَيِّنَةَ، وَالْعَهْدَ الْقَرِيبَ الَّذِي عَلَيْهِ بَاقِي التُّبُوءِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الشَّيْطَانَ إِنَّمَا يُسْنِي (1) لَكُمْ طُرْفَهُ لِتَتَّبِعُوا عَقِبَهُ (2).

...

### لزوم تمسك به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

پس ای مردم، به سنت های برپا داشته شده، یعنی احکام جاری در میان خود عمل کنید و هرگز آنها را رها نکنید. و از آثار به جای مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله که واضح و ظاهرند تبعیت کنید و از عهد پیامبر صلی الله علیه و آله که در همین نزدیکی ها (یعنی حدود 25 سال قبل از بیان حضرت) رایج بود و همه به آن عمل می کردند، مراقبت کنید که باقیمانده خاندان نبوت، یعنی ائمه علیهم السلام بر آن عهدند.

و بدانید که شیطان راه های خود را آراسته نموده و شما را به پیمودن آن راه ها - که خود آماده کرده است - تشویق می کند تا دنباله رو او باشید و از او پیروی کنید و گام در جای گام او بگذارید.

ص: 366

---

1- یسنی: آماده و مهیا می کند.

2- عقب: پاشنه پا.

اشاره

لَمْ يُسْرِعْ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَى دَعْوَةِ حَقٍّ، وَ صِلَةِ رَحِمٍ، وَ عَائِدَةِ كَرِيمٍ (1). فَاسْمَعُوا قَوْلِي، وَ عُوا (2) مَنْطِقِي عَسَى أَنْ تَرَوْا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِ هَذَا الْيَوْمِ تُتَنَضَّى (3) فِيهِ السُّيُوفُ، وَ تُخَانُ فِيهِ الْعُهُودُ، حَتَّى يَكُونَ بَعْضُكُمْ أُمَّةً لِأَهْلِ الصَّلَاةِ، وَ شَيْعَةً لِأَهْلِ الْجَهَالَةِ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام هنگام تشکیل شورا و همداستانی پنج عضو آن برای برکناری حضرت

ستایش امام علیه السلام از خود و هشدار از خطر شورا

هیچ کس در پذیرش دعوت حق و صله رحم و خیر رساندن به مردم بر من پیشقدم نبوده است. باری، امام علیه السلام نخستین کسی بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان ایمان آورد و در هر امری از پیامبر صلی الله علیه و آله اطاعت کرد. وانگهی قبول اسلام و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که سایر خویشان آن حضرت با او قطع ارتباط کرده بودند، صله رحم به شمار می رفت.

[ای اهل شورا] سخنان مرا بشنوید، زیرا سوابق و پیشینه مرا می دانید و یقین دارید که جز خیر، هیچ اندیشه و عمل دیگری ندارم، و آن را درک کنید. چه بسا اگر این انتخاب خلیفه به صورت عجولانه و شتابزده صورت گیرد انتخابی تهی از تدبیر و به دور از اندیشه خواهد بود، و پس از آن شمشیرها برای جنگ از غلاف ها بیرون کشیده خواهند شد و به پیمان های بین امت و والیان حکومتی خیانت روا می شود و برخی از شما پیشوایان

ص: 367

1- عائدة کرم: اضافه عائدة به کرم، اضافه بیانیه است، یعنی کرم و خیری که بر می گردد.

2- وعوا: از وعی یعنی گرفته شده، به معنای درک کنید.

3- تتنضی: بیرون کشیده و برهنه می شود.

...

...

گمراهان و پیرو جاهلان خواهید شد.

آری، همان طور که امام علیه السلام فرمود، عثمان به اهل شورا خیانت کرد، زیرا عهد کرده بود بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کند، ولی بر اساس هوا و هوس عمل کرد که رفتار او به شورش انقلابیون انجامید و او را کشتند. وی پیشوای گمراهانی چون معاویه شد، در عین حال از جاهلانی چون دامادش مروان و سایر خویشاوندانش پیروی کرد، و به خلاف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کرد و در واقع او هم پیشوای گمراهان و پیرو جاهلان بوده است.

ص: 368

و من کلام له عليه السلام في النهي عن عيب الناس

وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعَصَمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ (1)، وَ يَكُونُ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَ الْحَاجِزَ (2) لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَ عَيْرَهُ بِلُؤَاهُ؟ أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ (3) مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ! وَ كَيْفَ يَذُمَّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ؟ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بَعِيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيْمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام درباره پرهیز دادن از عیبجویی از مردم

می سزد کسانی که خداوند آنها را از گناه حفظ کرده است و او را نافرمانی نمی کنند، مانند عدالت پیشگان و آنها که خداوند سلامت از بدی ها و زشتی ها را برایشان خواسته است، بر گناهکاران ترحم نمایند و بکوشند آنها را از دام گناه و معصیت دور نگه بدارند و به شکرانه این نعمت الهی، که خدا به آنها عطا کرده است، راه راست را به آنان نشان دهند و خود از خرده گیری و نکوهش گناهکاران پرهیزند.

[آنچه پیش تر بیان شد، حال نیکان و وارستگان است]. پس چگونه است حال کسی که از برادر خود عیبجویی می کند و او را در گناهی که دچارش شده است سرزنش می کند؟

ص: 369

1- آن یرحموا أهل الذنوب و المعصية: ترحم به گناهکاران به معنای بازداشتنشان از گناه است، چنان که ترحم به مریض نجات او از بیماری است.

2- حاجز: مانع.

3- من ذنوبه: بیان برای ستر و متعلق به ستر است.

...

...

چنین کسی افزون بر آنکه شکر به جا نمی آورد و بر گنهکار ترحم نمی کند، به عیبجویی و سرزنش او نیز می پردازد که در این صورت دو گناه به جا آورده است: یکی نافرمانی خدا و دیگری پرداختن به عیب دیگران.

آیا کسی که غیبت برادرش می کند، عیب و گناهانی را که خدای سبحان بر او پوشانده - که به مراتب بیشتر و بالاتر از گناهانی است که اینک به سرزنش آن پرداخته است - به یاد نمی آورد؟ این نکته نیز گفته شود که اهل صلاح هر چند با تقوا باشند، در صورت نداشتن عصمت، قطعاً گناهانی مرتکب شده اند که نسبت به خودشان از گناه فاسقان سنگین تر می باشد، زیرا گفته اند: حسنات الأبرار سیئات المقربین؛ کارهای خوب ابرار، گناهان مقربان محسوب می شود، [چه رسد به ترك اولی و یا خطاها و گناهان آنها].

و چگونه این فرد با تقوا کسی را به گناهی سرزنش می کند که خود مانند آن گناه را انجام داده و اگر عین همان گناه را مرتکب نشده، گناهی به مراتب بزرگ تر از آن را مرتکب گردیده است، و دلیلش آن است که گناه فرد پرهیزکار بالاتر از گناه بدکار است.

ص: 370

وَ اِيْمُ اللّٰهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاةً فِي الْكَبِيْرِ وَعَصَاةً فِي الصَّغِيْرِ لَجَرَّاتُهُ عَلٰى عَيْبِ النَّاسِ اَكْبَرًا يَا عِبْدَ اللّٰهِ، لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ اَحَدٍ بِدَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُوْرٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلٰى نَفْسِكَ صَغِيْرًا مَعْصِيَةً فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ (1) مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَ لِيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلٰى مُعَافَاةِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.

...

به خدا سوگند، اگر این فرد پرهیزکار تاکنون مرتکب هیچ گونه گناه کبیره و صغیره ای نشده، همین که جرأت عیبجویی از مردم را دارد، از گناه آنان بزرگ تر است. پس چنین فردی با عیبجویی خود، گناهکار به شمار می آید.

ای بنده خدا، در سرزنش کسی به جهت گناهش شتاب نکن، زیرا چه بسا خدای متعال او را بخشیده باشد. ناگفته نماند که این سخن درباره کسانی است که ظاهرالصلاح اند و جامه حیا را فرو نهشته اند و از کسانی نباشند که خدای متعال فرمان به سرزنش آنها داده باشد تا مزه خواری گناه را بچشند و مردم از آنها پیروی نمایند.

[ای بنده خدا،] به جهت گناه کوچکی که مرتکب شده ای دل آرام مدار، زیرا ممکن است درباره آن گناه عذاب بشوی، چون انسان نمی داند چه چیزی خشم خدا را برمی انگیزاند. لذا در روایت آمده است: هیچ گناهی را کوچک مشمار، زیرا چه بسا غضب خدا در آن نهفته باشد.

پس، هر يك از شما که در دیگری عیبی سراغ دارد، باید عیبش او را از سرزنش صاحب عیب و خطا باز دارد، چنان که شاعر گفته است:

لَا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَ تَأْتِي مِثْلَهُ \*\*\* عَارٌ عَلَيْكَ إِذَا فَعَلْتَ عَظِيمٌ

از رفتاری که خود بدان می پردازى باز مدار؛ برای تو عار و ننگ بزرگی است اگر چنین کنی.

و باید شکر الهی را بر توفیقاتش، یعنی ایمن بودن از گناهیانی که دیگران بدانها مبتلا شده اند، بجای آورد و او را از پرداختن به عیب دیگران باز دارد.

ص: 371

1- فلیکفف: باید حفظ نفس بکند، خودداری کند.



و من كلام له عليه السلام في النهي عن سماع الوقعة، و ترتيب الأثر عليها، و في الفرق بين الحق و الباطل

اشاره

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِقَةً دِينٍ وَ سَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقْوِيلَ (1) الرَّجَالِ. أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَزِمِي الرَّامِي، وَ تُحْطِي السَّهَامُ، وَ يُحِيلُ (2) الْكَلَامُ، وَ بَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ، وَ اللَّهُ سَمِيعٌ وَ شَهِيدٌ. أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ. فَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَ وَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَ عَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ: سَمِعْتُ، وَ الْحَقُّ أَنْ تَقُولَ: رَأَيْتُ!

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام در پرهیز از شنیدن و ترتیب اثر دادن به سخن سعایت کنندگان و فاصله بین حق و باطل

ای مردم، هر کس در برادر دینی خود استواری در دین و پابندی به احکام اسلام و دوری از گناهان را، و نیز پیمودن راه درست را سراغ داشته باشد و او را در آنها ثابت قدم بداند، به گفته های ناپسند دیگران درباره اش گوش ندهد و به آن سخنان ترتیب اثر ندهد.

آگاه باشید که چه بسا انسان کسی را متهم می کند، اما تیر اتهام او خطا می رود، مثل اینکه فرد امین را به خیانت متهم کند در حالی که این مطلب خلاف واقع است. گاهی سخن از جنبه حق منحرف می شود و بی نتیجه می ماند، زیرا اگر نسبتی دروغ باشد تنها خود گوینده را هلاک و بدبخت می کند و ضرری به طرف مقابل نمی رساند و خدا شنوای اتهام و بر آن، گواه است. این جمله برای تهدید کردن کسی است که بی پروا سخن می گوید.

ص: 372

1- أقاویل: کلمات زشت و ناپسند.

2- یحیل: از حق روی برمی گرداند.

## فاصله بین حق و باطل

آگاه باشید که میان حق و باطل فقط چهار انگشت فاصله است.

از امام علیه السلام معنای این جمله را پرسیدند؛ حضرت در حالی که چهار انگشت دست خود را به هم چسباند و بین گوش و چشم خود گذارده بود، فرمود: باطل آن است که بگویی: شنیدم؛ و حق آن است که بگویی: دیدم.

منظور امام علیه السلام از این سخن آن است که در شنیده ها حق و باطل با یکدیگر آمیخته اند. پس باطل آن است که انسان بر اساس آنچه شنیده است حکم کند و این به خلاف چیز دیدنی است که حق می باشد و در آن هیچ تردیدی وجود ندارد.

برخی گفته اند: این دو قضیه، بسیار با اهمیت است، زیرا میان آن دو مرزی نیست؛ لذا ممکن است برخی از شنیده ها نیز حق باشند، و آن زمانی است که شرایط حجیت، در آن جمع شده باشد و برخی از دیده ها باطل است و آن موردی است که انسان تحت شرایط خاصی چیزی را به خلاف واقع ببیند، مانند اینکه آب انباشته و دارای عمق را سیاه، و جسمی را از دور کوچک، و دو خط نزدیک به هم مانند دو ریل راه آهن را چسبیده و متصل به هم می بیند.

و من کلام له عليه السلام في مواضع المعروف

و لَيْسَ لِوَأَضِعِ الْمَعْرُوفِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ، مِنْ الْحِطِّ فِيمَا أَتَى إِلَّا مَحَمْدَةَ النَّبِيِّ، وَ تَنَاءُ الْأَعْسَرَارِ، وَ مَقَالَةُ الْجُهَالِ مَا دَامَ مُنْعِمًا عَلَيْهِمْ: مَا أَجْوَدَ يَدَهُ، وَ هُوَ عَنْ ذَاتِ اللَّهِ (1) بِخَيْلٍ! فَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ، وَ لِيُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيَاقَةَ، وَ لِيُقَلِّكَ بِهِ الْأَعْسِرَ وَ الْعَانِي (2)، وَ لِيُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَ الْعَامِرَ، وَ لِيَصِدَّ بِرِ نَفْسِهِ عَلَى الْحُقُوقِ وَ النَّوَائِبِ (3)، ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ فَإِنَّ فَوْزًا (4) بِهِذِهِ الْخِصَالِ شَرَفٌ مَكَارِمِ الدُّنْيَا، وَ ذَلِكَ فَضَائِلُ الْأُخْرَى، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام درباره نیکی کردن

درباره اینکه کار خیر گاهی به جا و گاهی نابه جاست، آن حضرت می فرماید:

کسی که کار خیر بی جا بکند مثلاً سگ هاری را آزاد کند که ناحق و بی جاست، بهره اش از این عمل ستایش فرومایگان، و تعریف اشرار و تبهکاران و تمجید جاهلان است، تا وقتی که به آنها چیزی می دهد، در ستایش او می گویند: وه که چه انسان بخشنده ای است. حال آنکه در حقیقت سخاوتی به کار نبرده و مال خود را تباه کرده است و در راه خداوند بخل ورزیده است.

هر کس که خدا به او مال و ثروتی عطا کند باید خویشاوندان خود را از آن مال بهره مند

ص: 374

1- عن ذات الله: در راه خدا و بر حسب امر او.

2- عانی: آن که برای رفع نیاز خود نزد مالدار رود.

3- نوائب: جمع نائبة، یعنی مصیبت.

4- فوزاً: اینکه نکره آمده است برای تعظیم است. مثل: ربنا آتانا في الدنيا حسنة، که حسنة برای تعظیم، نکره آمده است.

...

...

کند، میهمانی های خوبی بدهد و سفره ها بگستراند و مردم را به آن سفره ها فراخواند، نه ثروتمندان و گنهکاران. و از آن برای نجات دادن اسیران از دست ستمگران و برآوردن حاجت نیازمندانی که چشم امید بدو دارند و به سوی او می آیند، و نیز فقیران و بدهکارانی که به جهت معصیت و امدار نشده اند، هزینه کند.

و با دادن حقوق الهی که بر عهده اوست، مثل: خمس و زکات و صدقات، بر سختی هایی که از این راه به او می رسد شکیبا باشد، تا به پاداش خدای متعال دست یابد، نه اینکه همواره در پی یافتن شهرت و ریاکاری باشد. روشن است که پرداخت مال و صرف آن در راه مصالح عمومی با سختی ها و مشکلاتی همراه است که صبر و بردباری می طلبد.

دستیابی به این اوصاف و خصلت ها مایه شرافت دنیوی و کسب فضایل اخروی است که - انشاء الله - نصیب آن انفاق کننده شود؛ همو که در راه خدا مال را می بخشد.

ص: 375

الْأ- وَإِنَّ الْأَعْرَضَ الَّتِي تُقَلِّكُم (1)، وَالسَّمَاءَ الَّتِي تُظِلُّكُم، مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُم، وَمَا أَصَدَّ بَحْتَنَا تَجُودَانِ لَكُمْ بِبِرْكَيْهِمَا تَوَجُّعاً (2) لَكُمْ، وَلَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ، وَلَا لِيُخَيِّرَ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ أَمْرَتَا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعَتَا، وَأَقِيمَتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در طلب باران

### فرمان پذیری آسمان و زمین در برابر خدا

آگاه باشید، این زمینی که شما را بر بستر خود حمل می کند و آسمانی که چون سقف بر سرتان سایه افکنده و از گرما و سرما حفظ تان می کند، فرمانبران امر خدایند؛ چنان که قرآن می فرماید: «...فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (3)؛ «پس خدا به آن (آسمان) و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید، آن دو گفتند: فرمان پذیر آمده ایم».

آسمان و زمین که از برکات وجودی خود باران و گیاه و مانند اینها را به شما عرضه می کنند، از آن جهت نیست که بر ناداربتان دردمند شده اند، چنان که مثلاً انسانی از فقر انسان دیگر رنج می برد، و بدان سبب نیست که بخواهند به شما تقرب جویند و محبوب شما شوند، و از آن رو نبوده که به شما چشم امیدی داشته باشند، مثلاً به آنها چیزی ببخشید؛ زیرا آنها از شما بی نیازند، بلکه هر دو مأموران الهی هستند و آمده اند تا به شما سود برسانند؛ بنابراین، اطاعت امر الهی می کنند تا مصالح شما را تأمین نمایند.

ص: 376

1- تقلُّكُم: شما را حمل می کند.

2- تَوَجُّعاً: از سرِ ناراحتی.

3- سوره فصلت، آیه 11.

إِنَّ اللَّهَ يَتْلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحَسْبِ الْبَرَكَاتِ، وَإِعْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيَتُوبَ تَائِبٌ، وَيُقْلَعَ مُقْلَعٌ، وَيَذَكَّرَ مُتَذَكَّرٌ، وَيُزْجَرَ مُزْجَرٌ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْأَعْسَدَ تَغْفَاراً سَبَباً لِدُرُورِ (1) الرِّزْقِ وَرَحْمَةَ الْخَلْقِ (2)، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً. وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ». فَرَحِمَ اللَّهُ أُمَّراً (3) اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَاسْتَقَالَ (4) خَطِيئَتَهُ، وَبَادَرَ مَنِيئَتَهُ!

...

## تا توبه کنند

چون انسان ها اعمال زشت و ناپسندی مرتکب می شوند، خداوند آنها را به کمبود میوه ها گرفتار می کند، یعنی درختان کمتر میوه می دهند، و به بازداشتن برکات مبتلا می سازد، یعنی حیوان ها و زمین و امثال اینها محصولی کمتر از همیشه خواهند داشت، و خزائن خیرها بسته می شود، یعنی خیری که قبلاً از برادر به برادر، یا از آسمان یا از زمین به انسان ها می رسید، دریغ می شود.

تا آن که خواهد توبه کند، چرا که تأدیب باعث بیداری و تبه است، و آن که خواهد دست از کارهای ناپسند بردارد و تذکر پذیرد و به خود آید و آن که خواهد از گناه بازایستد.

## اثرات استغفار

و خدای سبحان استغفار را موجب نزول روزی و رحمت بر مخلوقات قرار داد، چنان که خود می فرماید: «از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. [تا] بر شما از آسمان باران پیاپی فرستد. و شما را به اموال و پسران، یاری کند» (5).

پس خدا رحمت کند کسی را که به استقبال توبه رود، آن سان که از خویشان و دوستان

ص: 377

1- درور: نزول، پرآبی باران.

2- رحمة الخلق: عطف بر درور الرزق است.

3- رحم الله امراً: گرچه به ظاهر ماضی و خبر است، ولی انشاء و دعا است.

4- استقال: طلب اقاله و آمرزش کند.

5- سوره نوح، آیه های 10 تا 12.

اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَسْتَارِ وَالْأَعْكَانِ (1)، وَبَعْدَ عَجِيجٍ (2) الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ، رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ. اللَّهُمَّ فَاسَدْنَا غَيْبَتِكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْفَانِطِينَ، وَلَا تُهْلِكْنَا بِالسِّنِينَ (3)، «وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» (4) يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

...

خود استقبال می کند. منظور آن است که در باقیمانده عمر خود توبه کند.

و بخواهد تا خدا گناهِش را ببخشد و چنان شود که هرگز گناه نکرده باشد. و با عمل صالح و برگرفتن توبه آخرت، بر مرگ خود سبقت گیرد.

### دعای طلب باران

بار خدایا، پس از آنکه ستوران و کودکان ما از شدت تشنگی فریاد زدند، مشتاق باران رحمت و امیدوار به رحمت و بیمناک از کیفر تو از خیمه ها و خانه های خود به سوی تو روانه صحرا - که معمولاً نماز باران در آن جا خوانده می شود - شدیم.

بار خدایا، باران رحمت را بر ما بیار و ما را در شمار نومیدان از رحمت قرار مده و با خشک سالی هلاکمان نکن و به سبب گناهی که از سفیهان و نادانان جامعه ما سر زده است بازخواست مفرما. زیرا گناهکار، سفیه است هر چند به ظاهر عاقل به نظر برسد.

ای مهربان ترین مهربانان، یعنی ای کسی که رحمت تو از هر رحمت دیگری، چه از لحاظ کمیت و چه کیفیت، بالاتر است [به سوی تو آمده ایم].

ص: 378

1- اکنان: جمع کن، یعنی منزل.

2- عجیج: همهمه و ناله ای که از تشنگی برآید.

3- سنین: جمع سنه، به معنای قحطی.

4- حضرت این عبارت را از آیه 155 سوره اعراف برگرفته است، آنجا که می فرماید: «... أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا»؛ «آیا ما را به [سزای] آنچه کم خردان ما کرده اند هلاک می کنی؟».

اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَحْفَى عَلَيْكَ، حِينَ أَلْجَأْتَنَا الْمَضَائِقَ (1) الْوَعْرَةَ (2)، وَأَجَاءْتَنَا الْمَقَاحِطَ (3) الْمُجْدِبَةَ (4)، وَأَعْيَيْتَنَا (5) الْمَطَّابِ الْمُتَعَسِّرَةَ، وَتَلَاحَمْتَ (6) عَلَيْنَا الْفِتْنَ الْمُسْتَصْعَبَةَ. اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَرُدَّنَا خَائِبِينَ (7)، وَلَا تَقْلِبْنَا (8) وَاجِمِينَ (9)، وَلَا تُخَاطِبَنَا بِدُنُوبِنَا، وَلَا تُقَاسِنَا بِأَعْمَالِنَا.

...

## عرض نیاز

بار خدایا، ما به سوی تو آمدم تا لطف و احسانت را طلب کنیم (و گرنه تو منزله از مکان هستی تا در حضور عینی تو قرار گیریم) و از آنچه بر تو مخفی نیست، یعنی نبودن باران و کم آبی و کمبود ارزاق، به حضرتت شکایت کنیم، در حالی که تنگناهای سخت ما را به تو پناهنده ساخته و خشک سالی ما را به این جا آورده و نیازهای دست نیافتنی ما را به زحمت انداخته و فتنه های دشواری که بر اثر خشکسالی از قبیل ترس و هرج و مرج بر ما هجوم آورده، ما را به سوی تو کشانده است.

بار خدایا، از تو می خواهیم ما را دست خالی و نومید و اندوهگین و نگران به سوی خانواده مان باز نگردانی و ما را نزد خودت گناهکار ندانی و از ما ناراضی نباشی و با ما متناسب با اعمالمان رفتار نکنی.

ص: 379

- 1- مضایق: جمع مضیق، یعنی تنگنا.
- 2- وعرة: خشن و سخت.
- 3- مقاحط: جمع مقحط، یعنی قحطی.
- 4- مجدبة: خشکسالی در مقابل فراوانی نعمت.
- 5- اعییت: ناتوان کرد.
- 6- تلاحم: چنان اجتماع کرده و به هم پیوسته ساخته چنان که مثل يك قطعه گوشت گردید.
- 7- خائب: دست خالی، آن که به مقصود خود نرسیده.
- 8- لا تقلبنا: به سوی خانه و خانواده بازمان مگردان.
- 9- واجمین: جمع واجم، به معنای اندوهگین و کسی که از شدت غصه از سخن گفتن بازماند.



اللَّهُمَّ انشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَ بَرَكَتَكَ (1) وَ رِزْقَكَ وَ رَحْمَتَكَ (2) وَ اسْقِنَا سُقْيَا (3) نَافِعَةً مُرْوِيَةً (4) مُعْشِبَةً (5) تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ، وَ تُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ، نَافِعَةً الْحَيَا (6)، كَثِيرَةَ الْمُجْتَنَى (7)، تُرْوِي بِهَا الْقِيَعَانَ (8) وَ تُسِيلُ الْبُطْنَانَ (9)، وَ تُرَخِّصُ الْأَسْعَارَ (10) إِنَّكَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ.

...

خدایا، باران [رحمت] و برکت و روزی را بر ما بگستران، و بارانی بر ما ببار که برای شهرها و بندگان خدا سودمند و سیراب کننده باشد، گیاهان و چراگاه ها را برویاند و آنچه بر اثر خشکی نرویده، از زمین برآورد، و درختانی که به سبب خشک سالی شاخه و برگش مرده اما هنوز ریشه آنها باقی است و می تواند با رسیدن آب دوباره جان بگیرد، زنده کند و بارور سازد؛ زمین ها و دشت ها را سیراب کند، و سیل ها [ی سودمند] را در دره ها روان گرداند، درختان را پربرگ و پربار کند، و قیمت ها را پایین آورد؛ چون وقتی نعمت زیاد باشد ارزانی نیز به وجود می آید و گرانی از میان می رود که به یقین بر انجام دادن هر کاری توانا هستی، پس بر انجام تمام خواسته های ما توانایی.

ص: 380

1- برکة: نمو و رشد در میوه ها و امثال آن.

2- رحمة: اعم از روزی است، چرا که روزی غالباً مادی است.

3- سقیا: باران.

4- مرویة: سیراب کننده.

5- معشبة: موجب رویش. عشب: گیاه.

6- حیا: باران و فراوانی نعمت.

7- المجتنی: محصولاتتی که چیده و درو می شود.

8- قیعان: جمع قاع، به معنای زمین صاف و دشت.

9- بطنان: جمع بطن، یعنی دره ها.

10- أسعار: جمع سعر، یعنی قیمت کالا.

و من خطبه له عليه السلام في بعثة الرسل و فضل أهل البيت عليهم السلام و أحوال أهل الضلال

اشاره

بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ، لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْأَعْدَارِ إِلَيْهِمْ، فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در بیان بعثت پیامبران و فضیلت اهل بیت علیهم السلام و بیان حالات گمراهان

فلسفه بعثت پیامبران علیهم السلام

خداوند پیامبران خود را با وحی خود که ایشان را بدان خاص نمود و هیچ کس دیگر در این ویژگی شریک نیست، فرو فرستاده و آنها را بر بندگان خود حجت قرار داد تا در روز قیامت به وسیله آنها با گناهکاران احتجاج کند و بگوید: آیا پیامبران فرمان های مرا به شما ابلاغ نکردند؟ چرا مرتکب گناه شدید؟ [آری، پیامبران را فرو فرستاد] مبدا حجت خدا برای مردم تمام نشود و برای گناهکاران عذر باقی بماند و بگویند: خدایا، وظایف خویش را نمی دانستیم، پس اگر مرتکب گناه شدید تقصیری نداریم.

آنگاه خدای سبحان مردمان را به وسیله پیامبران که راستگوی و درستکارند به راه حق دعوت فرمود؛ زیرا پیامبران صادقانه با مردم سخن می گفتند و مردم را به راه حق، یعنی مطابق با واقع بدون هیچ خلاف و اختلافی، فرا می خواندند.

أَلَا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ كَشَفَ الْخَلْقَ كَشْفَةً، لَا أَنَّهُ جَهْلَ مَا أَخْفَاهُ مِنْ مَصُونِ أَسْرَارِهِمْ وَ مَكْنُونِ ضَمَائِرِهِمْ (1)، وَ لَكِنْ «لِيَبْلُوَهُمْ (2) أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (3) فَيَكُونُ الثَّوَابُ جَزَاءً، وَ الْعِقَابُ بَوَاءً (4).

...

### فلسفه و ضرورت امتحان الهی

آگاه باشید که خدای متعال از درون خلق آگاه است؛ مانند کسی که سرّی را کشف و باطن امری را بکاود تا به خوبی بر آن آگاه شود، ولی نه به علت جهل و بی اطلاعی خداوند از اسرار و پنهانی ها، بلکه به جهت آزمودن آنان بود. لذا امام علیه السلام برای دفع این توهم و گمان نادرست می فرماید:

کشف خلائق نه از آن جهت است که خدا از مردم و اسرار درونی و ضمائر قلبی شان ناآگاه است، بلکه می خواهد «آنها را بیازماید که کدام يك عمل بهتری انجام می دهند» یعنی کدام يك از انسان ها عمل صالح انجام می دهند و کدام يك بدکارند تا در نتیجه پاداشی که می دهد گزاف و بیهوده نباشد، بلکه به مستحق حقیقی آن برسد و کیفری که می دهد، همسنگ گناه گناهکاران باشد و در حقیقت به قصاص می ماند.

ص: 382

1- ضمائر: جمع ضمیر، یعنی هر پنهانی در قلب انسان.

2- لیبلوهم: تا آنان را بیازماید.

3- برگرفته از آیه 2 سوره ملک که می فرماید: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.

4- بواء: از باء به معنی رجع گرفته شده، یعنی عکس العمل و بازگشت نتیجه کار، و یا از باء فلان بفلان به معنای فلانی به خاطر فلانی کشته شده که در اینجا نیز به معنای قصاص است.

أَيُّنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَهَا، كَذِبًا وَبُغْيًا عَلَيْنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ، بِنَا يُسْتَعْتَبُ (1) الْهُدَى، وَ يُسْتَجْلَى (2) الْعَمَى. إِنَّ الْأَعْيَمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ.

...

## پندارهای مخالفان اهل بیت علیهم السلام

کجایند آنان که می پندارند راسخان و ثابت قدمان در علم هستند، ولی ما اهل بیت علیهم السلام از این ویژگی برخوردار نیستیم؟ راسخان در علم کسانی هستند که به واسطه توان علمی، در امور تردید ندارند. به خلاف آنان محرومان از این امتیاز هستند، کسانی که مرددند و به شک و ترجیح مرجحات عمل می کنند.

مدعیان گمان می کنند ما اهل بیت علیهم السلام از راسخان در علم نیستیم و آنها از میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دارای این وصف عالی هستند، و یا در قرائت قرآن و قضاوت و امثال اینها از همه برترند. آنان بر ما دروغ می بندند و به ما حسادت می ورزند، زیرا خداوند در این باره می فرماید: «...أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...» (3)؛ «بلکه به مردم (= اهل بیت، چنان که در تقاسیر آمده) برای فضلی که خدا به آنان عطا کرده رشک می ورزند».

آنها گمان می کنند که ما راسخ در علم نیستیم، در حالی که خدا به ما علم [حقیقی] داده و آنها را از آن محروم ساخته و ما را در محدوده لطف و رحمت [خاص] خود وارد ساخته ولی آنها را از آن خارج ساخته است.

از ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله طلب هدایت شده، و از طریق ما کوری نادانی برطرف می شود.

امامان و پیشوایان از قریش هستند که از آن، نژاد هاشمی، یعنی علویون و طالبیون برخاسته اند، و امامت و جانشینی پیامبر هرگز شایسته افراد غیرقریشی و غیرهاشمی نیست.

ص: 383

1- يستعطي: طلب عطا می شود، درخواست می شود.

2- يستجلى: درخواست برطرف شدن.

3- سوره نساء، آیه 54.

منها: آثَرُوا عَاجِلًا، وَآخَرُوا آجِلًا، وَتَرَكُوا صَافِيًا، وَشَرِبُوا آجِنًا. كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى فَاسِقِهِمْ وَفَدَّ صَحْبَ الْمُنْكَرِ فَالْفَهُ، وَبَسِيَ (1) بِهِ وَوَأَفَقَهُ، حَتَّى شَابَتْ (2) عَلَيْهِ مَفَارِقُهُ (3) وَصُبِعَتْ بِهِ خَلَاتِقُهُ (4) ثُمَّ أَقْبَلَ مُزْبِدًا (5) كَالْتِّيَارِ (6) لَا يُبَالِي مَا غَرَّقَ، أَوْ كَوَفِعَ النَّارِ فِي الْهَشِيمِ (7) لَا يَحْفَلُ (8) مَا حَرَّقَ!

...

از همین خطبه است:

## دنيا پرستان

برخی از مردمان، دنیای زودگذر را برگزیدند، و آخرت را وانهادند و به آن بی اعتنائند و برای آینده خود تلاش نمی کنند. آنان آخرت را که چون آبی زلال و دور از تیرگی هاست رها کرده، به لذت های دنیا که بسان آب آلوده و بد رنگ و بدبو و ناگوار است دل خوش کرده اند و از این گندابه دنیا نوشیده اند.

گویا می بینم که افراد فاسق آن قوم (یا اینکه مراد بنی امیه و امثال آنهاست) با منکرات و زشتی ها همنشین شدند، همان گونه که با دوست خود انس می گیرند و به آن همسوی و خوشدل می شوند تا آن گاه که موی سرشان سفید شود، و تمام صفات اخلاقی و ملکات درونی شان رنگ بدی و زشتکاری بگیرد.

سپس با دهان کف کرده و غضبناک، مانند آبشار (یا سیل بنیان کن) که می خروشد و امواجی را به وجود می آورد از راه می رسد و از شدت مستی گناه، متوجه نمی شود که چه کسی و چه چیزی را غرق می کند، یا مانند آتشی که در خاشاک و هیزم خشک افتاده باشد، به آسانی بی پروا همه چیز را می سوزاند، اما دینداران تمام رفتارهای خود را زیر نظر دارند تا مبادا از آنها کاری سر بزند که خدای سبحان آن را نهی کرده باشد.

ص: 384

1- بسی ء به: به آن شادمان شد.

2- شابت: سفید و پیر شد.

3- مفارق: جمع مفرق، یعنی فرق سر.

4- خلائق: جمع خلیقه، یعنی اخلاق و ملکه نفسانی.

5- مزید: کف کنان و خروشان.

6- تیار: آبشار.

7- هشیم: خاشاک.

8- لا یحفل: پروا ندارد.

أَيْنَ الْعُقُولِ الْمُسْتَصْبِحَةِ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى، وَالْأَبْصَارِ اللَّامِحَةِ (1) إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى؟ أَيْنَ الْقُلُوبِ الَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ وَعُوقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ؟  
إِزْدَحَمُوا عَلَى الْحُطَامِ (2) وَ تَشَاخَوْا (3) عَلَى الْحَرَامِ، وَ زَفِعَ (4) لَهُمْ عِلْمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، فَصَدَّ رُفُوعًا عَنِ الْجَنَّةِ وَ جَوْهَهُمْ، وَ أَقْبَلُوا إِلَى النَّارِ  
بِأَعْمَالِهِمْ، دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَتَفَرُّوا وَ وَلَّوْا، وَ دَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَ أَقْبَلُوا.

...

کجایند آن عقل های روشنی گرفته از نور هدایت که با احکام خدا همنشین اند و از نور آن به سعادت رسیده اند؟ و کجایند آن چشم هایی که به چراغ خانه های تقوا، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام که چراغ هدایت از وجودشان پرفروغ است، می نگرند؟ کجایند آن قلب هایی که تقدیم خدا شده اند، لذا هیچ اندیشه ای جز رضای خدا به آنها راه نمی یابد و بر عبودیت و طاعت خدا گره خورده و تنها راه طاعت و عبادت او را می پیماید.

مردم به سوی مال بی ارزش دنیا هجوم می آورند و در به دست آوردن حرام و کامجویی از آن با یکدیگر به زدو خورد می پردازند.

پرچم ها و نشانه های راهنمای بهشت و دوزخ، یعنی احکامی که ترك کردن یا انجام دادن آنها، آنان را به سوی بهشت یا جهنم می برد، برای آنها برافراشته شد، ولی آنها از بهشت رخ برتافته اند، و به آن احکام، که به بهشت می رسانند، عمل نکرده اند، و با اعمال بد خود به دوزخ روی کرده اند، لذا به کارهایی که به جهنم می انجامند، پرداختند.

خداوند ایشان را فراخواند، ولی از دعوت الهی رخ برتافتند و شیطان آنان را به گناهان فراخواند و اجابت کرده، و اوامر و خواسته های او را اجرا نمودند.

ص: 385

1- لامحة: نگاه کننده.

2- حطام: گیاه خشک شده ای که با اندک نیرویی خرد و متلاشی می شود.

3- تشاخوا: تضارب کردند.

4- رفع: به معنای برافراشتن پرچم و ظاهر شدن آن است چنان که برای عابران پرچم های راهنما را نصب می کنند.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنْتُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غَرَضٌ (1) تَنْتَضِلُّ (2) فِيهِ الْمَنَائِيَا (3)، مَعَ كُلِّ جَرَعَةٍ (4) شَرَقٌ (5)، وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ (6) غَصَصٌ (7)! لَا تَتَّالُونَ مِنْهَا نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقٍ أُخْرَى، وَلَا يُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنْكُمْ يَوْمًا مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا بِهَدْمٍ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ، وَلَا تُجَدَّدُ لَهُ زِيَادَةٌ فِي أَكْلِهِ إِلَّا بِنَقَادٍ مَا قَبْلَهَا مِنْ رِزْقِهِ، وَلَا يَحْيَا لَهُ أَثَرٌ إِلَّا مَاتَ لَهُ أَثَرٌ، وَلَا يَتَّجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَخْلُقَ لَهُ جَدِيدٌ، وَلَا تَقُومُ لَهُ نَابِتَةٌ إِلَّا وَ تَسْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ (8)، وَ قَدْ مَضَتْ أَصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُهَا، فَمَا بَقَاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهَابِ أَصْلِهِ!

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره فناء جهان و نکوهش بدعتگذاری

### مشکلات و حوادث دنیا

ای مردم، شما در این دنیا هدف تیرهای مرگ هستید که به سمت شما نشانه رفته است. هر جرعه آبی که در دنیا می نوشید ممکن است گلولی شما را بگیرد و هر لقمه ای که می خورید ممکن است نتوانید آن را فرو ببرید و چه بسا موجب نابودی شما شود.

هر نعمتی از نعمت های دنیوی را که به دست آورید، نعمتی را از دست می دهید. مثلاً نعمت شکوفایی فکر و اندیشه به از دست دادن نعمت جوانی بسته است، و نعمت همسر داشتن مشروط به از دست دادن نعمت فراغت، و نعمت ثروت بر از دست دادن راحتی و

ص: 386

1- غرض: هدفی که به آن تیر می اندازند.

2- تنتضل: تیر می افکند.

3- منایا: جمع منیة، یعنی مرگ.

4- جرعة: آن مقدار نوشیدنی که انسان يك مرتبه بنوشد.

5- شرق: گیر کردن آب در گلو.

6- أكلة: لقمه.

7- غصص: لقمه ای که گلو را بگیرد.

8- محصودة: بار و میوه چیده شده.

...

...

آرامش استوار است و...

و چون يك روز از عمر خود را سپری کنید، از مدت مقرر عمرتان در دنیا کاسته می شود.

در روزی اش هیچ فزونی پدید نمی آید مگر آنکه روزی قبلی اش تمام شود. مثلاً اگر قرار باشد در روز شنبه يك دینار و در روز یکشنبه دو دینار به دست انسان برسد، رسیدن به دو دینار متوقف بر آن است که دینار قبلی هزینه شود.

و هیچ اثری از انسان در آب و هوا و زمین و امثال اینها به وجود نمی آید، مگر آنکه اثر قبلی زایل شده باشد، چون مقتضای جهان هستی همین است و هر زمان جدید، دارای اثری جدید است که اثر قدیم را از بین می برد.

و هر جدیدی وقتی به دست می آید که جدید قبلی کهنگی گرفته باشد، چون دنیا سرای کهنه شدن ها است.

و هیچ گیاه و درختی برای او نمی روید، مگر آنکه از ملك او میوه و محصولی افتد، یا درو شود.

حقیقت آن است که پدران و نیاکان ما که به منزله ریشه درخت بودند از دنیا رفتند و ما اکنون به منزله شاخه های آن زندگی می کنیم. پس از رفتن ریشه آیا انتظار می توان داشت که شاخه باقی بماند؟

ص: 387



منها: وَمَا أَحَدَثْتُ بَدْعَةً إِلَّا تَرَكْتُ بِهَا سُنَّةً. فَاتَّقُوا الْبِدْعَ، وَالزُّمُومَ الْمَهْيِعَ (1). إِنَّ عَوَازِمَ (2) الْأُمُورِ أَفْضَلُهَا. وَإِنَّ مُحَدِّثَاتِهَا شِرَارُهَا.

...

و از این خطبه است:

### نکوهش بدعت

هر بدعتی که در جامعه پدید آید، سبب ترك سنتی خواهد شد. هر آنچه در اسلام وجود نداشته و هیچ دلیلی - چه عام و چه خاص - بر وجود آن نیامده، مانند «نماز تراویح» و مانند آن، ولی به عنوان اینکه از اسلام است مطرح می گردد، بدعت نامیده می شود، ولی اگر چیزی که از اسلام نیست و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هم نبوده و به عنوان دستور اسلام مطرح نگردد، مثل سوار شدن بر هواپیما، و یا با دلیل عامی ثابت شود که مورد پسند اسلام است، مانند ساختن مدارس دینی و امثال آنها بدعت محسوب نمی شود. پس هر بدعتی جای يك سنت می نشیند. مثلاً نماز تراویح سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده و طبیعتاً وقتی این نماز مطرح می شود سبب ترك سنتی می گردد.

بنابراین از بدعت ها پرهیزید و راه روشن اسلام را بپیمایید؛ زیرا اموری که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند برترند، اما بدعت ها و امور جدید خاستگاه شرارت می باشند. به يك سخن، بدعت رنج و بدبختی و خسران دنیا و آخرت را در پی دارد.

ص: 388

---

1- مهیج: راه روشن و واضح.

2- عوازم: جمع عوزم بر وزن جعفر، به معنای چیزی که قبلاً وجود داشته است.

و من كلام له عليه السلام وقد استشاره عمر بن الخطاب في الشخوص لقتال الفرس بنفسه

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا قَلَّةِ، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَآمَدَّهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ، وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنْجِزٌ وَعَدَّهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ.

...

از سخنان حضرت علیه السلام به عمر بن خطاب وقتی برای رفتن به جنگ ایرانیان با ایشان مشورت کرد(1)

امام علیه السلام در مقام مشورت با عمر سه نکته را تذکر داده اند:

فتح و پیروزی چیزی نیست که به دست آوردن یا از دست دادن آن، به فراوانی یا کمی تعداد لشکریان بستگی داشته باشد. وانگهی اسلام دینی است که خداوند از عالم غیب به انسان ها عرضه نموده و لشکریان آن همان مسلمانان هستند که خدای سبحان آنها را آماده ساخت تا اینکه به جای بایسته، رسید و چهره نمود.

و خداوند به ما وعده نصرت و یاری داده و فرمود: «...وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ...»(2)؛ «و مطلقاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد».

و یقین داریم که خداوند وعده خود را محقق می سازد و هرگز خلف وعده نمی کند و لشکر خود، یعنی مسلمانان مجاهد در راه خود را، یاری می نماید.

ص: 389

1- عمر بن خطاب می ترسید که مسلمانان در جبهه های ایران شکست بخورند و گمان می کرد اگر او همراه آنان باشد زودتر به پیروزی دست خواهد یافت. اما امام علیه السلام رفتن او را صلاح ندید. در برخی از تواریخ آمده است که امام علیه السلام حضرت امام حسن علیه السلام را به همراه لشکر مسلمانان فرستاد. حضرت امام حسن علیه السلام همراهشان رفت و ایران را فتح کرد و وارد اصفهان شد و در مسجد آنجا نماز گزارد.

2- سوره حج، آیه 40.

وَ مَكَانُ الْقَيْمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ (1) مِنَ الْخَرْزِ (2) يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ، فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَ ذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدِّافِيرِهِ أَبَدًا. وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْأَسْلاَمِ، وَ عَزِيزُونَ بِالْأَجْتِمَاعِ! فَكُنْ قُطْبًا، وَ اسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ، وَ أَصْدِلِهِمْ (3) دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَصَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَ أَقْطَارِهَا (4)، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَأْسَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ (5) أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.

...

## جایگاه حاکم اسلامی در نظام

### اشاره

جایگاه خلیفه که متصدی امور مسلمانان است بسان نخعی است که دانه های تسبیح و مانند آن را به هم پیوسته است، و اگر آن نخ پاره شود تمام آن دانه ها پراکنده خواهد شد، که جمع آوری کامل آنها ممکن نخواهد بود، و اگر سعادت از دست برود هرگز بر نمی گردد.

و عرب امروز گرچه اندکند، ولی با بودن اسلام فراوان به شمار می آیند، زیرا اسلام در آنها نیرویی عظیم و هیبت و شکوهی بس بزرگ ایجاد فرموده که در جامعه عزیز و سربلند شده اند و تحت پرچم اسلام، وحدت کلمه و همدلی یافته اند.

پس تو باید همچون محور آسیاب که در جای خود استوار است در مدینه باقی بمانی و به وسیله عرب آسیاب جنگ را بچرخانی، یعنی چنان که آسیاب بر دور محور خود می چرخد تا دانه را خرد و آرد کند و این کار با وجود محور آسیاب ممکن است، لشکریان مسلمان باید بروند و سرزمین ها را فتح کنند و تو آنها را از مدینه فرماندهی کنی.

تو باید آنان را به میدان جنگ بفرستی و خود به جبهه نروی، چون اگر شخصاً به میدان بروی و از مدینه خارج شوی، اعراب اطراف و اکناف مدینه، که تازه مسلمان و آماده ارتداد

ص: 390

1- نظام: رشته و نخ.

2- خرز: دانه ها و مهره هایی مثل دانه تسبیح.

3- أصلهم: از اصلاء، به معنای کشاندن کسی به سوی آتش، گرفته شده است.

4- أقطار: جمع قطر، یعنی گوشه و کنار.

5- عورات: جمع عورت، کنایه از جبهه های نبرد است و لذا تشبیه به مواضعی از بدن شده که نباید از آن غافل شد.

إِنَّ الْأَعْرَابَ إِن يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا: هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ (1) عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ. فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيهَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ!

...

هستند، بر تو خواهند شورید. وانگهی جبهه های داخلی چونان قسمت هایی از بدن انسان هستند که پوشاندن آنها لازم و در نتیجه مهم تر از پرداختن به جبهه های جنگ در ایران است، چون شورش داخلی، مهم تر و بدفرجام تر از هجوم خارجی است.

### دلیل منع

حقیقت این است که اگر فردا عجم ها (= ایرانیان) تو را در جبهه ها ببینند، خواهند گفت: این، بنیاد و ریشه عرب است که به جنگ ما آمده است؛ اگر او را بکشید دیگر از حمله های جدید و نابودی کشورتان آسوده خاطر خواهید شد. بنابراین، این اندیشه باعث جرأت و جسارت بیشتر عجم ها و هجوم بسیار شدید آنها بر تو می شود، و آنان را به پیروزی بر تو امیدوارتر خواهد کرد. پس رفتن تو به جنگ باعث تشدید گرفتاری مسلمانان و تضعیف جبهه داخلی خواهد شد. صلاح کار در آن است که تو هرگز به جبهه جنگ ایران نروی.

قبلاً نیز درباره مشاوره و رایزنی های عمر برای رفتن به جنگ رومیان گفته شد، و گفتیم که چرا امام علیه السلام به عمر اجازه نداد به جبهه های جنگ با ایران یا روم برود و آن اینکه گرچه خلافت حق امام علیه السلام بود، ولی در اینجا مسأله بین از دست رفتن اصل اسلام و حق امام علیه السلام بود، که البته امام علیه السلام از دست رفتن حق شخصی خود را برگزید تا اصل اسلام باقی بماند، و این مشورت دهی و خیرخواهی درباره اصل اسلام است.

ص: 391

...

...

اینکه گفته ای ایرانیان تصمیم گرفته اند با مسلمانان به سختی بجنگند، و این امر نشانگر آن است که نیروهای آنها قوی است و من دوست ندارم آنها در جنگ پیشقدم شوند و ما را به دفاع بکشانند(1)، باید بگویم که: آری، آنها چنین قصدی دارند، ولی خدای سبحان بیش از تو و بیشتر از تو آمدن آنان را ناپسند می دارد، چون او بیشتر از هر کسی اسلام را دوست دارد و همو بر تغییر چیزی که نمی پسندد توانا تر است. لذا می تواند عزم آنها را درهم بشکند و رعب و وحشت را در دلشان بیفکند تا نتوانند به جبهه ها بیایند.

و اما اینکه گفتی: شمار ایرانیان بسیار پرشمار و تعداد مسلمانان اندک شمار است، باید بگویم که ما در گذشته هم که با دشمنان فراوان و پرشمار می جنگیدیم نه با تکیه بر نیروی نظامی خودمان، بلکه با اعتماد بر کمک پروردگار و یاری او بود.

به هر تقدیر امام علیه السلام به خلاف نظر عثمان که عمر را به رفتن به جنگ با ایرانیان تشویق می کرد، او را به ماندن در مدینه فرمان داد و در نتیجه، پیروزی نصیب مسلمانان شد.

ص: 392

---

1- لازم به ذکر است که عمر به امام علیه السلام عرض کرده بود: طبق شنیده ها انبوه ایرانیان قصد آمدن به جبهه های نبرد با مسلمانان دارند و لذا امام علیه السلام با این سخن هم جواب او را داده و هم دلیل نرفتن او را بیان فرموده است.

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَعْوَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَ أَحْكَمَهُ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوا، وَ لِيُقِرُّوا بِهِ إِذْ جَحَدُوهُ، وَ لِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ(1).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در بیان سبب بعثت و فضیلت قرآن و آینده و عظمت مسلمانان

### فلسفه بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خدای سبحان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به حق، برانگیخت و به رسالت مبعوث فرمود نه به باطل، چنان که جباران و ستمگران، وایان خود را به باطل می گمارند.

خدای متعال حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله را فرستاد تا بندگانش را از بت پرستی به خداپرستی، و از پیروی شیطان به پیروی خدای رحمان هدایت کند؛ زیرا گناهکاران پیرو دستور شیطان هستند، چون شیطان فقط فرمان به گناه می دهد و آنها هم اطاعت می کنند.

خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله را با قرآنی روشن و مستحکم و دارای احکامی متقن و بی عیب فرستاد تا مردم در آن هنگامه جهل و نادانی، خدایشان را بشناسند، زیرا مردم در روزگار بعثت بسیار جاهل و نادان بوده اند.

و آنچه انکار می کردند، بدان اقرار کنند و آن که را به وجودش اعتراف نداشتند، بپذیرند.

ص: 393

---

1- فرق بین جحود و انکار شاید این باشد که جحود همراه با یقین قلبی است، ولی انکار همراه با شك است. جهل نیز به معنای عدم معرفت به طور کلی است؛ لذا در کلام امام علیه السلام هر سه گروه (جاهلان و جاحدان و منکران) ذکر شده اند.

فَتَجَلَّىٰ سُبْحَانَهُ لَهُمْ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا آرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ، وَخَوَّفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ، وَكَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ بِالْمَثَلَاتِ (1) وَ  
اِحْتَصَدَ مَنْ احْتَصَدَ (2) بِالنِّقَمَاتِ.

...

پس خدای سبحان برای آنها ذات و صفات خویش را در قرآن متجلی و ظاهر نمود، بدون آنکه او را ببینند، زیرا خداوند خود را در قرآن به  
بندگان معرفتی فرموده است.

تجلی خدا برای بندگان با ارائه قدرت خویش است، زیرا وقتی انسان آثار کسی را ببیند یا آن آثار و نشانه ها را برای او بازگویند، او را می  
شناسد. بنابراین خداوند در قرآن مظاهر گوناگون قدرتش را به آدمیان نشان داده است. و نیز با هشدار دادن به عذاب دنیا و آخرت برای  
مخالفان و گنهکاران تجلی نموده، بدین ترتیب خود را به همگان شناسانده است.

و اینکه چگونه ائمت های پیشین را کیفرهای خاصی کرده و از بین برده و با داس خشم، درویشان ساخت، چنان که پس از آن ضرب المثل  
شدند، در قرآن بیان فرمود [تا تمام اینها سبب بازگشت انسان به فطرتش شوند او را با حقایق آشنا کنند و در راه راست قرار دهند].

ص: 394

---

1- مثلات: کیفرهایی که زبانزد و ضرب المثل شده اند.

2- احتصد: مانند سنبل درو شده.

وَإِنَّهُ سَدَّيَاتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ، وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ، وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ (1) أَبْوَرُّ (2) مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِّيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ (3)، وَلَا أَنْفَقَ (4) مِنْهُ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ أَنْكَرَ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلَا أَعْرَفَ مِنَ الْمُتَنَكَّرِ! فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلْتُهُ، وَتَنَاسَاهُ (5) حَفَظْتُهُ.

...

### پیشگویی امام علیه السلام از آینده

پس از من زمانی، مثل زمان بنی امیه، خواهد آمد که در آن دوران هیچ چیزی از حق پنهان تر و از باطل آشکارتر نبوده و چیزی پررونق تر از بستن دروغ بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود. شایان توجه است که در زمان بنی امیه حق به گونه ای از جامعه رخت بر بست که مردم امور دینی خود را جز به دلخواه بنی امیه نمی دانستند، و معاویه دستور داد از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث جعل کنند تا سلطه اش را تقویت کند و در این راه اموال زیادی خرج کرد.

در آن زمان هیچ کالایی بی ارزش تر از قرآن نخواهد بود، در صورتی که باید به درستی تلاوت و به دستوره های آن عمل شود. در این معنا همین بس که بنی امیه عمل به قرآن را کنار گذاشتند و منهیات آن را نادیده گرفتند و آشکارا شراب می خوردند و حتی گاه با محارم خود زنا می کردند و بی گناهان را به سادگی می کشتند و دیگر محرمات صریح را انجام می دادند.

و هیچ کالایی پر رونق تر از قرآن نخواهد بود، به شرط آنکه تحریف شود. به عبارت دیگر در آن روزگار قرآنی ارزش دارد که وجودش صوری باشد، و آن سان که میل و دلخواه بنی امیه است تفسیر گردد؛ چنان که معاویه به سمرة بن جندب چهارصد هزار درهم

ص: 395

1- سلعة: کالا.

2- أبور: بی ارزش تر.

3- حق تلاوته: عمل به قرآن.

4- أنفق: پررونق تر.

5- تناساه: خود را به فراموشی زد.



داد تا بر فراز منبر از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله به دروغ اعلام کند که آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ \* وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»<sup>(1)</sup>؛ «و از مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و آمله می دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است. و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود کند، و خدا تباہکاری را دوست ندارد». در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. و نیز آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...»<sup>(2)</sup>؛ «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد». در شأن و درباره ابن ملجم، قاتل حضرت علی علیه السلام نازل شده است. (اینها نمونه هایی از تلاش های معاویه برای تحریف قرآن بود).

و هیچ چیز در مناطق تحت سیطره معاویه زشت تر از معروف و زیباتر از منکر نیست. این سخن یا بر اساس مبالغه و یا به حقیقت ایراد شده است. به عنوان مثال محبت و علاقه به امام علی علیه السلام در آن مناطق بدترین منکرها و دوستی خاندان امیه عالی ترین گونه های معروف به شمار می رفت، و بر همین اساس اگر کسی را دوستدار علی علیه السلام می خواندند در واقع زشت ترین دشنامی بود که به او می دادند.

پس حاملان قرآن، از جمله برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله مانند ابوهریره، عمل به قرآن را کنار می گذارند و حافظان قرآن، خود را به فراموشکاری می زنند که گویا احکام آن را فراموش کرده اند.

ص: 396

1- سوره بقره، آیه های 204 و 205.

2- سوره بقره، آیه 207.

فَالْكِتَابُ يَوْمَئِذٍ وَ أَهْلُهُ مَنْفِيَانِ طَرِيدَانِ، وَ صَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ (1) فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْءِ وَيُهْمَا مُؤْءُ (2). فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ، وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسَا مَعَهُمْ! لِأَنَّ الصَّلَاةَ لَا تُؤْفِقُ الْهَدَى وَ إِنِ اجْتَمَعَا. فَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ، وَ افْتَرَقُوا عَلَى الْجَمَاعَةِ، كَانَتْهُمْ أُنْمَةٌ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنْهُ إِلَّا اسْمُهُ، وَ لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا خَطَّهُ وَ زُبْرَهُ (3) وَ مِنْ قَبْلُ مَا مَثَلُوا (4) بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ (5)، وَ سَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فَرِيَةً، وَ جَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ عُقُوبَةَ السَّيِّئَةِ.

...

پس در آن روزگار قرآن و اهل قرآن (که همان شیعیان راستین امیرمؤمنان علی علیه السلام هستند) به وسیله باطل گرایان از جامعه طرد و رانده می شوند، (مانند حجر و یارانش) از شهری به شهر دیگر تبعید می گردند. هیچ کس به قرآن و شیعیان این دو یار دیرینه و همیشگی - که در راه خیر و صلاحند - در محفل و مجلس خود راه و پناه نمی دهد و چون غریبی بی پناه هیچ کس آنها را نمی پذیرد.

پس کتاب خدا قرآن و اهل قرآن، در آن زمان ظاهراً در میان مردم و با مردم است، ولی آموزه ها و روحشان با مردم پیوندی ندارد، زیرا گمراهی ای که مردم به آن گرفتارند و هدایتی که قرآن و اهل آن به سوی آن فرا می خوانند یکجا جمع نمی شوند، هر چند در يك مكان مجتمع گردند. این جمله علت و دلیل جمله لَيْسَا فِيهِمْ وَ لَيْسَا مَعَهُمْ می باشد.

جماعت دشمن قرآن و قرآنیان، تصمیم بر جدایی و فاصله انداختن میان آن دو دارند، چنان که شامیان و مردم توابع آنها در زمان امویان در چنین فضایی به سر می بردند. چنانند که گویی خود پیشوایان کتاب هستند و هر گونه که خوش می دارند آن را بر اساس خواسته

ص: 397

1- مصطحبان: از مصاحبت است، یعنی دو همراه.

2- مؤؤ: پناه دهنده ای.

3- زبره: کتابت و نوشتن، می گویند: زبره، یعنی نوشت آن را.

4- مامثلوا: ما زانده و برای تزیین است.

5- مثلة: شکنجه ای که به جهت سختی ضرب المثل شود، مثل کندن گوش، در آوردن چشم یا بردن بینی و امثال اینها.

خود تأویل می کنند، نه اینکه کتاب پیشوای آنان است، که اگر چنین بود، از آن پیروی می کردند. پس نزد آنان از قرآن جز نامی باقی نمی ماند، چون به آن عمل نمی شود تا روح آن نیز وجود داشته باشد و جز خط و نوشته قرآن را نمی شناسند و اطلاعی از مقاصد عالی و احکام رفیع آن ندارند.

در گذشته، یعنی در زمان بنی اسرائیل و سایر دوران ها نکوکاران و شایستگان را قطعه قطعه می کردند و اعضای بدن های آنها را می بردند(1). منظور امام علیه السلام این نیست که تنها بنی امیه با اهل قرآن چنین جنایات وحشیانه ای مرتکب می شوند، بلکه تمامی جباران روزگاران دیگر، با صالحان چنین کرده اند و چنین خواهند کرد.

اینان، راستگویی صالحان در انجام دادن احکام الهی را دروغ و افترای به خدا می نامند، چنان که ابوسفیان سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را افترا و دروغ می خواند؛ و البته در این باره قرآن می فرماید: «...وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ»(2)؛ «گفتند: این بهتانی است آشکار» و «...وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا»(3)؛ «وگفتند: افسانه های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته».

و کارهای نیک (اسلام و توحید) نزد بنی امیه قبل از تظاهر نفاق آلودشان به اسلام، کیفری چون کیفر تبهکاران داشت.

ص: 398

1- شاید منظور آن است که بنی امیه در زمان کفر خود مانند هند نسبت به حمزه سید الشهداء علیه السلام این کارها را انجام می دادند و این امر، پدیده جدیدی نیست.

2- سوره نور، آیه 12.

3- سوره فرقان، آیه 5.

وَإِنَّمَا هَلَكٌ مِّنْ كَمَا قَبْلَكُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ، وَتَعْيِبِ آجَالِهِمْ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِي تَرَدُّ عَنْهُ الْمَعْدِنَةُ، وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ، وَتَحُلَّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَالنَّقْمَةُ.

...

### عوامل نابودی امت های پیشین

امام علیه السلام در این بخش از خطبه رو به مردم کرد و به موعظه آنها پرداخت و فرمود:

امت های پیش از شما از آن جهت هلاک شدند که آرزو دراز کردند، یعنی آرزو داشتند در آینده برای دنیای خود کاری کنند و نیز از آن رو که مرگ از دیدگاه آنان پنهان بود، و لذا برای آخرت کار نیک نکردند. بنابراین، یا کیفر الهی بر آنها نازل شد یا مانند رومیان و بنی اسرائیل، کیان و شکوه و تمدن شان به تمامی ویران شد و از دست رفت.

تا آنکه سرانجام مرگ (موعود الهی) به سراغشان آمد، آن سان که انسان نمی تواند با هیچ عذری از آن فرار کند و مرگ را از خود براند، و هیچ توبه ای هنگام مرگ پذیرفته نیست، زیرا وقت توبه قبل از فرا رسیدن مرگ است، نه هنگام رسیدن آن، و اینکه کیفر سنگین و هولناکی همراه آن فرود می آید که گویی انسان را درهم می کوبد.

ص: 399

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ مِنْ أَسْتَنْصَحَ اللَّهُ وَفَقَّ، وَ مِنْ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هَدَى «لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ، وَعَدُوَّهُ خَائِفٌ، وَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ، فَإِنَّ رَفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمْتُهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ، وَ سَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَتُهُ أَنْ يَسْتَسَلِمُوا لَهُ. فَلَا تَنْفَرُوا مِنْ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ الْأَجْرِبِ (1)، وَ الْبَارِي (2) مِنْ ذِي السَّقَمِ. وَ اعْلَمُوا، أَنْكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ، وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِيثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضْتُمْ، وَ لَنْ تَمْسُكُوا (3) بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذْتُمْ.

...

## مواعظ سودمند

ای مردم، هر کس از خدا نصیحت بخواهد (و طلب خیر می کند) و اوامر او را پیروی کند و راه او را بپیماید، به هر خیر و سعادت نایل می گردد، و هر کس گفتار خدا را راهنمای خود قرار دهد به راه مستقیم، که عالی ترین راه هاست، هدایت می شود، چنان که خدای سبحان می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...» (4)؛ «قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نمایاند».

به یقین کسی که در جوار الهی به سر ببرد، یعنی احکام حضرتش را به کار بندد، در سایه آن از ناگواری ها در امان است و هر مصیبتی که بر او نازل شود خداوند به عوض آن، پاداشش می دهد. پس هیچ منفعتی که بدون عوض باشد از دست او نمی رود. برای تقریب به ذهن چنین کسی را می توان به فردی تشبیه کرد که خود را نزد بیمه گر بیمه کرده باشد. ولی دشمن خدا همواره ترسان است که مبادا زندگی اش در سختی و تنگنا سپری شود، و اگر بمیرد در آتش جهنم بسوزد.

ص: 400

1- أجرب: کسی که به مرض جرب (گری) دچار شده است.

2- باری: سالم.

3- تمسکوا: اصل آن تتمسکون بوده که يك «تاء» برای تخفیف حذف شده و «ن» آخر آن به واسطه لن افتاده است.

4- سوره اِسْرَاء، آیه 9.

...

...

و سزاوار نیست کسی که به عظمت خداوند پی برده باشد خود را بزرگ شمارد، زیرا انسان اشیا را با اعداد آن می شناسد. لذا معرفت و شناخت عظمت پروردگار ملازم است با حقیر و کوچک دیدن خود. وانگهی بزرگی کسانی که به عظمت خدا واقفند در آن است که در پیشگاه حضرتش متواضع و افتاده حال باشند. فراموش نشود که تواضع نشانه فهم، و از موارد قرار دادن هر چیزی در جای خویش به شمار می آید، و این هر دو موجب بزرگی آدمی می شوند.

دیگر اینکه ایمن بودن از کیفر الهی برای کسانی که قدرت خدا را می دانند در تسلیم بودن شان در مقابل فرمان اوست. بنابراین، آن سان که حیوانات سالم از حیوانات پستی گرفته (اجرب)، و انسان های سالم از افراد بیمار فرار می کنند، از حق مگریزند.

### از مصادیق قاعده «تعرف الأشياء بأعدادها»

و بدانید که شما نمی توانید رشد و رهیافتگی را بشناسید، مگر آنکه کسانی را که آن را رها کرده اند بشناسید؛ یعنی به حکم قاعده «تعرف الأشياء بأعدادها» انسان وقتی قبح چیزی را ببیند به حسن چیزی، که ضد آن است، پی می برد.

و شما نمی توانید به احکام محکم قرآن، که به منزله پیمان هایی است که میان خدا و خلق است، عمل کنید، مگر آنکه نقض کنندگان این پیمان ها را بشناسید؛ زیرا انسان وقتی که قبح پیمان شکنی را شناخت از انجام دادن آن خودداری می کند و در نتیجه، از قرآن پیروی خواهد کرد.

و شما به قرآن متمسک نمی شوید و به احکام آن عمل نخواهید کرد، مگر آنکه کسانی را که به قرآن پشت کرده اند بشناسید، و علت هم چه بسا همان باشد که پیش تر ذکر شد. (یعنی شناخت واقعی اشیا با شناخت اعداد آنها صورت می گیرد).

فَالْتَمَسُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ، فَإِنَّهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ، وَ مَوْتُ الْجَهْلِ. هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمَهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ، وَ صَدَّقْتُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ، وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، لَا يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيِّنُهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ، وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ.

...

### لزوم پیروی از ائمه علیهم السلام و عالمان ربّانی

پس عمل به قرآن و نحوه آن را از اهلش بخواهید؛ یعنی مقاصد آن را از امامان معصوم علیهم السلام و عالمان ربّانی بجوید، زیرا آنان علم را حیات می بخشند و نادانی را می زدایند؛ یعنی با وجود آنها دانش زنده و پا برجا و جهل مرده و معدوم است، چرا که آنان مردم را با نور علم روشنگری می بخشند که در نتیجه، جهل و نادانی به تمامی زایل می شود و می میرد.

همانان که حکم و داوریشان، بر علمشان گواه است، زیرا انسان از داوری کسی در امری، به میزان علم او پی می برد و داوری کردن نشانگر علم داور است.

و سکوت آنها گواه گفتار آنهاست، چون عالم همواره ساکت و خاموش، و جاهل پر سروصد است. پس غالباً سکوت انسان دلیل علم او است.

و ظاهر آنها بر باطن شان گواهی می دهد، چون ظاهر متین و پسندیده از قلب پاك و آکنده از فضیلت و تقوا نشان دارد.

آنان با دین مخالفتی ندارند؛ یعنی اوامر آن را انجام می دهند و از منهیات آن می پرهیزند و بر سر موضوعات دینی با یکدیگر اختلاف ندارند، تا مثلاً هر کدام موضعگیری خاصی داشته باشند، بلکه به عکس، همگی شان اتفاق نظر دارند.

قرآن در جمع شان شاهی صادق بر حسن اعمال آنها و گوینده ای خاموش است که سخن نمی گوید، ولی مطابقت اعمال آنها را با قرآن تأیید می کند.

اشاره

كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرْجُو الْأَمْرَ لَهُ، وَيَعْطِفُهُ عَلَيْهِ دُونَ صَاحِبِهِ، لَا يَمُتَّانِ إِلَى اللَّهِ بِحَبْلِ، وَلَا يَمُدَّانِ إِلَيْهِ بِسَبَبٍ. كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَامِلٌ صَدَبٍ لِصَاحِبِهِ، وَ عَمَّا قَلِيلٍ يُكْشَفُ قِنَاعُهُ بِهِ! وَاللَّهِ لَئِنْ أَصَابُوا الَّذِي يُرِيدُونَ لَيَنْتَزِعَنَّ هَذَا نَفْسَ هَذَا، وَ لَيَأْتِيَنَّ هَذَا عَلَى هَذَا. قَدْ قَامَتِ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، فَأَيْنَ الْمُحْتَسِبُونَ (1)! فَقَدْ سُنَّتْ لَهُمُ السُّنَنُ (2)، وَ قَدَّمَ لَهُمُ الْخَبْرُ. وَ لِكُلِّ صَلَمَةٍ عَلَّةٌ، وَ لِكُلِّ نَاكِثٍ شُبْهَةٌ. وَ اللَّهُ لَا أَكُونُ كَمُسْتَمِعِ اللَّدْمِ (3)، يَسْمَعُ النَّاعِي وَ يَحْضُرُ الْبَاكِي، ثُمَّ لَا يَعْتَبِرُ!

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام هنگامی که بصریان به سرکردگی طلحه و زبیر علیه حضرتش در جنگ جمل شرکت کردند

ویژگی های طلحه و زبیر

هر يك از آن دو (= طلحه و زبیر) امید دارند که به خلافت دست یابند و جنگشان با من نه برای دین، بلکه برای دنیاست. و هر کدام از آن دو خلافت را به سوی خود متمایل می کند، نه به سمت دوست خود و قلباً مخالف یکدیگرند.

هیچ يك از آنها برای رسیدن به خدا به ریسمان دین و ایمان و به هیچ يك از اسباب ایمان به خدا چنگ نزده اند.

هر کدام از آنان مانند کفتار که در کینه و حسد معروف، و به این صفت زبانزد عرب

ص: 403

1- محتسبون: کسانی که برای رسیدن به پاداش الهی می کوشند.

2- سنن: راه های خیر و سعادت.

3- اللدم: زدن بر سر و صورت.



...

...

است، به همدیگر هجوم می برند، هرچند موقتاً برای رسیدن به خلافت با یکدیگر متحد شده اند، ولی به زودی نقاب از چهره هر کدام خواهد افتاد و کینه هر کدام نسبت به دیگری روشن خواهد شد، چنان که شاعر می گوید:

وَمَهْمَا يَكُنْ عِنْدَ امْرِءٍ مِنْ خَلِيقَةٍ \*\*\* وَإِنْ خَالَهَا تُخْفِي عَلَى النَّاسِ تُعَلَّنُ

«انسان هر اخلاق و خصلتی داشته باشد، می پندارد که از دید مردم پنهان خواهد ماند، اما سرانجام آشکار و برملا خواهد شد».

باری، این گفته امام علیه السلام کاملاً روشن شد، زیرا آنها در خواندن نماز به عنوان امام جماعت با همدیگر اختلاف کردند، تا جایی که عایشه ترسید لشکر پراکنده شود. لذا میان آنها به این ترتیب صلح ایجاد کرد که يك روز محمد بن طلحه و روز دیگر عبدالله بن زبیر برای مردم نماز بخوانند و عبدالله بن زبیر ادعا کرد که عثمان در ماجرای «یوم الدار» صراحتاً گفت: این دو باید خلیفه شوند، ولی منجنيق حجاج نیرومندتر از یاری عثمان بود. به هر حال طلحه و زبیر هر کدام از مردم می خواستند تا به عنوان امیر مؤمنان به آنها سلام بدهند و هر دو خواهان فرماندهی جنگ بودند و دیگر جریاناتی که پدید آمد و در تاریخ ثبت شده است.

به خدا سوگند، اگر اینها به مطلوب خود برسند که همانا گرفتن حکومت و خلافت از دست من است، جنگ میان آنها درخواهد گرفت و هر کدام در پی کشتن دیگری خواهد شد تا از شر او راحت شود.

اینك گروه ستمگر برای ویران کردن پایه های اسلام به پا خاسته است. پس کجایند آنان که برای رضای خدا و به امید نیل به پاداش حضرتش جهاد می کنند؟ به یقین سنت و سیره درست برای این مجاهدان فی سبیل الله بنا شده، و از قبل دریافته اند که چه کسی

...

...

بر حق و چه کسی بر باطل است. زیرا قبل از وقوع آن رخدادها، پیامبر صلی الله علیه و آله به همگان خبر داده و فرموده اند: «یا عَلِي، حَرْبُكَ حَرْبِي(1)؛ ای علی، جنگ با تو، جنگ با من است». و فرمود: «عَلِي مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِي(2)؛ علی با حق و حق با علی است». نیز فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ أذَانِي فِي عَلِيٍّ؛ خدای لعنت کند کسی را که با آزدن علی، مرا بیازارد».

و برای هر گمراهی علتی وجود دارد و علت گمراهی این پیمان شکنان خلافت خواهی است. و برای شکستن هر پیمانی، شبهه ای وجود دارد که به عمد و یا از سر جهل سبب اشتباه حق با باطل است، چنان که شبهه اینان خون عثمان است.

به خدا سوگند من مثل کسی نیستم که صدای بر سر و صورت زدن مصیبت زده ای را می شنود و خبر مرگ کسی به گوشش می رسد و گریه کننده ای را از نزدیک می بیند، ولی با این همه، هیچ عبرتی نمی گیرد.

معنای این بخش از سخن امام علیه السلام آن است که حال که مقاصد این گروه را دریافتم و پیمان شکنی آنها را دیدم از آن غافل نخواهم شد و مثل کسی نخواهم بود که محل خطر و علائم هشدار دهنده وقوع خطر را می بیند، بانگ آن که مرگ کسی را خبر می دهد، شنیده و صدای گریه [مصیبت زده] ای را می شنود، ولی از آن موضع خطرزا اجتناب نمی کند، تا آنگاه که به خطر افتاده و مثل او بمیرد.

ص: 405

---

1- فضائل الشیعه، شیخ صدوق، ص 15.

2- الجمل، شیخ مفید، ص 36.

اشاره

أَيُّهَا النَّاسُ، كُلُّ امْرِئٍ لَأَقِي مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ وَالْأَجَلَ مَسَاقٍ (1) النَّفْسِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ (2) كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكُونٍ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ، هَيْهَاتَ! عَلِمَ مَحْزُونًا!

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام در واپسین روزهای زندگی

مرگ، قانون فراگیر

ای مردم، هر انسانی بی تردید با مرگ - که همواره از آن می گریزد - رویه رو خواهد شد. به عبارت دیگر، انسانی که مواظب سلامت خود بوده و همیشه خویش را از بلاها و خطرها حفظ می کند مانند کسی است که از مرگ می گریزد، ولی نه فرار ظاهری، بلکه در نهایت، کوششی برای فرار از مرگ است.

و اجل انسان را پیش می راند تا به زمانی که مرگ او در آن مقدر شده است، برساند. بنابراین، می توان گفت فرار از مرگ موجب رسیدن به آن می شود، چون فرار نیاز به زمان دارد و هرچه زمان سپری شود انسان همان مقدار به مرگ نزدیک تر می شود.

و، چه بسیار روزگار را کاویدم تا وقت مرگ را دریابم. گویا امام علیه السلام مدتی طولانی را به تفکر درباره مرگ سپری کرده تا قاعده ای به دست آورد که زمان مرگ را دریابد، چنان که از مقدمات يك امر می توان نتیجه اش، و از علائم، بیماری را شناخت، اما خداوند خواسته

ص: 406

1- مساق: آنچه که انسان را می کشاند و به جایی می برد، پیش برنده.

2- موافات: موجب وصول و رسیدن به کسی یا چیزی.

...

...

است که مرگ پنهان و رازآمیز بماند؛ یعنی تلاش برای شناختِ وقت مرگ امری بی فایده است، و خداوند نخواسته که لحظه مرگ علامتی داشته باشد تا هر انسانی زمان مرگ خود را بداند. و این راز عجیبی است که فکر حکیمان و فیلسوفان را به خود مشغول داشته و هیچ کس نمی تواند بدان دست یابد.

هیئات؛ این علمی است پنهان که جز خدا هیچکس از آن آگاه نیست و به هر کس که بخواهد دانش آن را عطا می کند.

ص: 407

أَمَّا وَصِيَّتِي: فَاللَّهُ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ. أَقِيمُوا هَدْيَ الْعَمُودَيْنِ، وَ أَوْفِدُوا هَدْيَ الْمِصْبَاحَيْنِ، وَ خَلَاكُمْ ذَمًّا مَا لَمْ يَسُدُّوا. حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ، وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهْلَةِ، أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ، وَ أَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ، وَ غَدًا مُفَارِقُكُمْ - غَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ - .

...

### وصیتنامه حضرت علی علیه السلام

و اما وصیت من به شما این است که هرگز به خداوند شرک نورزید و سنت محمد صلی الله علیه و آله را، یعنی راه و روش و احکام و آنچه از سوی خدا آورده است، تباه نکنید.

این دو ستون، یعنی توحید و نبوت، را همواره بر پا داشته باشید و این دو چراغ را همچنان روشن نگه دارید و تا می توانید از آنها نور بگیرید، و اگر از این دو کناره نگیرید هرگز سرزنش نخواهید شد.

هر انسانی به اندازه توان خود مسئولیت دارد، و بر جاهلان و نادانان (= بادیه نشینان) آسان گرفته شده است. این جمله برای تشویق مردم به عمل در حد توانشان است و اینکه نباید جاهلان را به دیده حقارت بنگرند، زیرا بر پایه عادت و عرف جامعه آنها به اندازه دانا چیزی نمی دانند و نمی توانند مثل او عمل کنند.

من دیروز و در کمال سلامت همنشین شما بودم و امروز برای شما پند و عبرتی شده ام تا ببینید که چگونه انسان از دنیا می رود و با زندگی وداع می کند و در مقابل قضای الهی هیچ کاری نمی تواند انجام بدهد، و فردا نیز با مردن و سفر به آخرت از شما جدا می شوم. پس خدا مرا با اعطای درجات رفیع و شما را با پاک کردن لغزش های تان بیامرزد.

ص: 408

إِنْ تَثَبَّتِ الْوُطْءُ (1) فِي هَذِهِ الْمَزَلَةِ فَذَلِكَ، وَإِنْ تَدَحَضَ (2) الْقَدَمُ فَإِنَّمَا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ (3) أَغْصَانِ (4)، وَ مَهَابٍ (5) رِيَّاحٍ، وَ تَحْتَ ظِلِّ عَمَامٍ، إِضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفِّقَهَا (6)، وَ عَفَا (7) فِي الْأَرْضِ مَخْطُهَا (8)، وَإِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوِرُكُمْ بَدَنِي أَيَّاماً وَ سَدُّ تُعَقَّبُونَ مِنِّي جُنَّةً خَلَاءَ سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَكَ وَ صَامِتَةً بَعْدَ نُطْقٍ.

...

اگر در این دنیای مالا مال گناه و لغزش زنده ماندم، که آرزوی خانواده ام و مردم همین است، و اگر قدمم بلرزد، یعنی مرگم فرارسد، امر عجیبی نیست، که انسان در این دنیا امانتی است که گوئی در سایه درخت یا ابری نشسته و پس از اندکی آن سایه می گذرد. پس در حقیقت ما در سایه درختان و یا در محل وزش بادهای جان بخش هستیم که بالاخره آرام می گیرند و انسان نمی تواند پیوسته از آن استفاده کند. و زیر سایه ابری پراکنده به سر می بریم که در برخورد با زمین از بین می رود.

من با کالبد خود چند صباحی همنشین شما بودم. یعنی اگر این بدن من تنها چند سالی با شما زندگی کرد، روح و اندیشه ام تا رستاخیز عالم و آدم با مردم است.

ولی به زودی از من کالبدی خواهید دید که پس از مدتی حرکت، و روزگاری چند سخن گفتن، بی حرکت می شود و از گفتن باز می ماند (9).

ص: 409

1- وطأة: سنگینی.

2- تدحض: بلرزد.

3- أفیاء: جمع فیء، یعنی سایه.

4- أغصان: جمع غصن، یعنی شاخه.

5- مهاب: جمع مهب، محل وزش.

6- متلفقها: آنچه که بخشی از اعضای آن به هم پیوسته است. و ضمیر ها به ابر بر می گردد و به اعتبار جنس ابر، مؤنث آمده است.

7- عفا: نابود شد.

8- مخط: مکانی که بادها با زمین برخورد می کنند.

9- تعبیر سکوت پس از نطق، به اعتبار جزئی از بدن، یعنی زبان است که به تمام بدن نسبت داده شده است.

لِيَعْظُمَكُمْ هُدُوءِي (1)، وَ خُفُوتُ (2) أَطْرَافِي (3)، وَ سُكُونُ أَطْرَافِي (4)، فَإِنَّهُ أَوْ عَظَّ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمُنْطِقِ الْبَلِيغِ، وَ الْقَوْلِ الْمَسْمُوعِ. وَ دَاعِيكُمْ وَ دَاعٍ أَمْرِي مُرْصِدٍ (5) لِلتَّلَاقِي! غَدًا تَرَوْنَ أَيَّامِي، وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي، وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوفِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي.

...

بایسته این است که آرامش و سکون و بسته شدن چشمان و بی حرکت شدن اندامم برای شما درس عبرت باشد. زیرا این حالات من، برای پندگیرندگان بهترین پند است. یعنی وقتی انسان مرده ای را می بیند، فنا و نابودی دنیا را به یاد می آورد و این حالت، از حیث عبرت آموزی بیشتر از يك سخنرانی شیوا در دل و جان انسان تأثیر می گذارد.

من با شما وداع می کنم؛ وداع کسی که منتظر دیدار در آخرت است. فردا روزگار و موقعیت مرا از نظر سیادت و عزت در جهان آخرت - به خلاف زندگی دنیوی ام که علیه من سپری شد - آباد خواهید دید، و رازهای درونم برای شما آشکار خواهد شد، به خلاف دنیا که خوبی از بدی به سادگی باز شناخته نمی شود، چنان که خداوند می فرماید: «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ» (6)؛ «آن روز که رازها [همه] فاش شود». حق نیز همین است که در قیامت پاکی سریره امیر مؤمنان علی علیه السلام و ناپاکی سریره دشمنان او برای همه آشکار خواهد شد.

و شما در دنیا مرا زمانی خواهید شناخت که جایم را خالی و دیگران را در این جایگاه ببینید. زیرا امام علیه السلام بسیار مهربان بود و بیت المال را به طور مساوی تقسیم می کرد، ولی وقتی معاویه و فرومایگان بنی امیه و بنی عباس به ناحق بر کرسی خلافت قرار گرفتند، و بدکاری و ستمکاری آنها همه جا را فرا گرفت و ستمی بی سابقه و همانند انجام دادند، درستی گفتار امام کاملاً روشن شد.

ص: 410

1- هدو: سکون.

2- خفوت: آرامش.

3- أطراف، جمع طرف، یعنی اعضای بدن.

4- أطراف: جمع طرف، یعنی چشم.

5- مرصد: منتظر.

6- سوره طارق، آیه 10.

## و من خطبه له عليه السلام في الملاحم و في وصف أهل الضلال

### اشاره

وَ أَخَذُوا يَمِيناً وَ شِمَالاً طَعْنًا (1) فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ، وَ تَرَكَأ لِمَذَاهِبِ (2) الرُّشْدِ. فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ (3)، وَ لَا تَسْتَبْطِنُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْعَدُوُّ، فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أَدْرَكَهُ وَدَّ أَنَّهُ لَمْ يُدْرِكْهُ، وَ مَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ تَبَاشِيرِ (4) عَدُوِّ!

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در بیان فتنه ها و آشوب و معرفی گمراهان

### اوصاف گمراهان

گمراهان شرق و غرب (چپ و راست) را برگزیدند، حال آنکه جاده هدایت، راه میانه و وسط است و اطراف آن مایه هلاکت و گمراهی. علت این گزینش آن بود که در راه های گمراهی فرو روند و راه های رشد و هدایت را رها کنند.

پس به آنچه قطعاً تحقق می یابد و مورد انتظار است شتاب نکنید. پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام از آینده خبر می دادند و مردم بی صبرانه منتظر تحقق آن بودند. بنابراین، امام آنها را از بی قراری و عجله شان نهی فرمود، زیرا عجله جز بی قراری و نگرانی حاصلی ندارد.

و آنچه فردا خواهد آمد بعید نشمارید، زیرا بسیاری از چیزهایی که شما با شتاب در پی تحقق آن هستید، هنگامی که تحقق یافت آرزو می کنید که ای کاش هرگز اتفاق نیفتاده بود، چون آمیخته بلاها و فتنه ها است.

ص: 411

- 1- طعن: در اینجا به معنای وارد شدن است.
- 2- مذاهب: جمع مذهب، یعنی مسیر. جمع آوردن آن به اعتبار آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و عالمان هر کدام راهی به سوی خدایند گرچه همگان از يك چیز حکایت می کنند.
- 3- مرصد: آنچه در انتظارش بنشینند، کمینگاه.
- 4- تباشیر: طلیعه هر چیزی.



يَا قَوْمِ، هَذَا إِبَانٌ (1) وُرُودٌ كُلُّ مَوْعُودٍ، وَدُنُوٌّ مِنْ طَلْعَةٍ مَا لَا تَعْرِفُونَ. أَلَا وَ مَنْ أَدْرَكَهَا مِنَّا يَسْرِي فِيهَا بِسِرِّ رَاجٍ مُنِيرٍ، وَيَحْذُو (2) فِيهَا عَلَى مِثَالِ الصَّالِحِينَ لِيَحُلَّ فِيهَا رَبْقًا، وَيُعْتِقَ رِقًا، وَيَصْدَع (3) شَعْبًا، وَيَشْعَب (4) صَدْعًا فِي سُرْتَةِ عَنِ النَّاسِ لَا يُبْصِرُ الْقَائِفُ (5) أَثْرَهُ وَ لَوْ تَابَعَ نَظْرَهُ. ثُمَّ لِيُشْحَذَنَّ فِيهَا قَوْمٌ شَحْدًا (6) الْقَيْنِ (7) النَّصْلَ (8)، تُجَلَى بِالتَّنْزِيلِ أَبْصَارُهُمْ، وَ يُرْمَى بِالتَّفْسِيرِ فِي مَسَامِعِهِمْ، وَ يُعْبَتُونَ (9) كَأْسَ الْحِكْمَةِ بَعْدَ الصَّبُوحِ (10)!

...

و امروز به سپیده دم فردا چقدر نزدیک است! چنان که گویا انسان از امروز در آغاز صبحدم فردا قرار گرفته و به آن بسیار نزدیک است.

### اهل بیت علیهم السلام هادیان بشر

ای مردم، زمان تحقق وعده های پیامبر صلی الله علیه و آله و وعده هایم درباره چیرگی امویان نزدیک شده است. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا دیده بود که کسانی چون بوزینگان بر فراز منبر او بالا و پایین می جهند، و آن حضرت این رؤیا و سایر رخدادها را برای مردم بیان کرده بود.

و به زودی طلوعه تمامی آنچه نمی دانید نمودار خواهد شد.

هان ای مردم، هریک از ما (اهل بیت علیهم السلام) آن زمان را دریابد، [در تاریکی آن] با چراغی روشن حرکت خواهد کرد و آن فتنه ها در او تأثیر و انحرافی ایجاد نخواهد کرد و از صالحان پیامبران نکوکار پیروی خواهد کرد. این جمله برای تشویق مردم به الگوپذیری

ص: 412

- 1- ایبان: نزدیک بودن، در آستانه زمان قرار داشتن.
- 2- یحذو: پیروی می کند پا در جای پای او می نهد.
- 3- یصدع: جمع می کند، از صدع به معنای جمع گرفته شده است.
- 4- یشعب: می پراکند، از شعب به معنای تفرق، گرفته شده است.
- 5- قائف: کسی که از روی آثار پی به امور می برد.
- 6- شحذ: از شحذ السکین، گرفته شده است، یعنی تیز کردن کارد و امثال آن.
- 7- قین: آهن گرد.
- 8- نصل: آهنی که بدان شمشیر و کارد و امثال آن سازند.
- 9- یعبتون: می نوشند و سر می کشند.
- 10- صبح: نوشیدن بامدادی.

...

...

از ائمه علیهم السلام بیان شده است که مانند چراغ روشن می درخشند و راه را پیش روی همگان روشن می کنند.

نتیجه این پیروی آن است که امام معصوم علیه السلام در بروز فتنه ها ریسمان بردگی و بدبختی را از گردن آنان برمی دارد و آنها را از اسارت شهوات و ستمگران، که پدیده این فتنه هاست نجات می دهد و پراکندگیشان را به جمعیت و یکدلی مبدل و اجتماعشان را در اردوگاه گمراهی پراکنده سازد. زیرا امام راه را نشان داده و مردم را به راه درست هدایت می کند.

اهل بیت علیهم السلام (یا راه حق) که راهنمایان مردم هستند از مردم پنهان هستند؛ به گونه ای که پی جویان و ردیابان نمی توانند اثر حق را ببینند، هرچند همواره نگاه کنند و به دنبال پیدا کردن اثر باشند، زیرا تیرگی فراوان و باطل به طور متراکم حق را فرو پوشانده است.

آنگاه در این فتنه ها گروهی مانند آهنگران، که کارد و شمشیر تیز می کنند، به تیز کردن ذهن خود می پردازند و مستعد پذیرش و درک علوم و معارف و فهم حقایق می شوند؛ چنان که قاعدتاً در فتنه ها که میدان دگرگونی افکار و نشانه هاست، ذهن برخی از افراد بسیار روشن و تیز می گردد.

به کمک قرآن چشم های آنها باز و روشن می شود و فتنه ها را می بینند و پس از آن به قرآن مراجعه می کنند تا برای آن فتنه ها راه حلی بیابند. لذا اسرار قرآن برایشان کشف می شود و تفسیر قرآن (بانگ حقیقت) به گوش آنها می رسد؛ زیرا آنها خواهان تفسیر قرآن می شوند و برای آنها گفته شده و در گوش آنها طنین می افکند و جام حکمت را در هر بامداد می نوشند؛ یعنی همواره در بامداد و شامگاه در پی فهم امور خواهند بود.

ص: 413

اشاره

وَ طَالَ الْأَمَدُ بِهِمْ لَيْسَ تَكْمَلُوا الْخِزْيَ، وَ يَسَّ تَوْجِبُوا الْغَيْرَ (1)، حَتَّى إِذَا اخْلُوقَ (2) الْأَجَلُ، وَ اسْتَرَاخَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ (3)، وَ أَشَالُوا (4) عَنْ لِقَاحِ (5) حَرْبِهِمْ، لَمْ يَمُتُوا عَلَى اللَّهِ بِالصَّبْرِ، وَ لَمْ يَسَّ تَعْظُمُوا بِذَلِّ أَنْفُسِهِمْ فِي الْحَقِّ، حَتَّى إِذَا وَافَقَ وَارِدُ الْقَصَاءِ انْقِطَاعَ مَدَّةِ الْبَلَاءِ، حَمَلُوا بِصَائِرِهِمْ (6) عَلَى أَسْيَافِهِمْ، وَ دَانُوا لِرَبِّهِمْ بِأَمْرِ وَاعِظِهِمْ (7).

...

بخشی از این خطبه درباره گمراهان است

ویژگی های گمراهان در جاهلیت

و روزگاری طولانی بر گمراهان گذشت، بدون آنکه کیفر کردار خود را ببینند تا ننگ و رسوایی را به نهایت برسانند و تا آنگاه که کاملاً مستحق بلاهای روزگار شوند. چون وقتی انسان در طغیان و ستمگری فرو رفت، مستحق آن می شود که نعمتش به نعمت تبدیل شود چنان که خداوند می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (8)؛ «این [کیفر] بدان سبب است که خدا نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند».

و تا آنگاه که عمر فتنه سر آمد و مردم از فتنه ها کناره گرفتند و آن را به حال خود رها کردند و از بارور کردن (گرم کردن و به هیجان درآوردن) جنگ با فتنه جویمان دست کشیدند و گروهی از مؤمنان، در برابر باطل ایستادند و شکیبایی پیشه کردند و بدون اینکه بر خدا

ص: 414

1- غیر: بلاها و مصیبت های روزگار.

2- إخلوق: قیام کرد. گفته می شود: إخلوق السحاب، و آن وقتی است که ابر به آسمان بیاید و آماده باریدن شود.

3- استراخ قوم إلى الفتن: گروهی از فتنه ها فاصله گرفتند و تغییری در آن ایجاد نکردند.

4- أشالوا: خود را بالاتر از آن دیدند که اقدامی بنمایند.

5- لِقاح: بارور کردن.

6- بصائر: جمع بصیرت، یعنی عقیده درست.

7- واعظ: منظور حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، به قرینه اینکه از مردمان جاهلیت سخن به میان آمده است.

8- سوره انفال، آیه 53.

...

...

مّتی نهند، انواع مصیبت ها را در راه اعتلای کلمه حق و جهاد تحمل کردند و جانفشانی در راه خدا را بزرگ نشمردند، زیرا خود را بزرگ نمی دیدند تا فدا شدن را مهم بدانند.

تا آنگاه که فرمان و حکم الهی درباره وجوب جهاد نازل شد و حکم جهاد با پایان عمر فتنه و بلا همزمان گردید، و مؤمنان عقیده خود را بر شمشیرهای شان استوار کردند و برای دعوت به عقیده حق، شمشیر زدند و به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله که واعظ آنان بود به خدای خویش نزدیک شدند. از سیاق عبارت ها روشن می شود که این بخش از سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره روزگار جاهلیت است.

ص: 415

حَتَّىٰ إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ (1)، وَغَالَتْهُمْ (2) السُّبُلُ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ (3)، وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أُسَاسِهِ (4) فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ (5)، قَدْ مَارُوا (6) فِي الْحَيْرَةِ، وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ، عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ، مِنْ مُنْقَطِعٍ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِنٍ أَوْ مُفَارِقٍ لِلدِّينِ مُبَايِنٍ.

...

### ارتداد پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله

تا آنگاه که خدای متعال پیامبر خود را به سوی خود فرا خواند، گروهی به جاهلیت پیشین خویش بازگشتند و راه های گوناگون و پراکنده را به جای راه حق برگزیدند و در گزینش دین و مسیر زندگی، به نیرنگ روی آوردند و به غیر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پناه بردند و برای خود خلیفه ای برگزیدند و از اسباب اتصال به خدا، یعنی وجود مقدس حضرت علی علیه السلام روی برتافتند؛ همو که خدای سبحان درباره او فرموده است: «... قُلْ لَأَاسَدٌ مُلْكُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...» (7)؛ «بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان».

آنان این ساختمان را از بن برکنند و در نابجا قرار دادند. این سخن امام علیه السلام کنایه از آن است که خلافت را از امیر مؤمنان علیه السلام ربودند و به دست ابوبکر سپردند و آن را در جایی غیر از جایگاه اصلی خود قرار دادند و بدین صورت از دست اهل بیت علیهم السلام خارج ساختند.

کسانی خلافت را به دست گرفتند که معدن هر خطا و دروازه های ورود همه فتنه گران بودند. یعنی فتنه گرانی چون خالد بن ولید و مروان و ابن ابی سرح که از طریق خلفا

ص: 416

1- أعقاب: جمع عقب، یعنی پاشنه پا و ارتداد، از باب تشبیه معقول به محسوس است.

2- غالت: هلاك كرد.

3- ولأیح: جمع ولیجة، یعنی نیرنگ و فریب.

4- رصّ أساسه: جایگاه محکم آن.

5- ضارب في غمرة، کسی که فرمان به فتنه می دهد.

6- ماروا: حرکت کردند.

7- سوره شوری، آیه 23.

...

...

فتنه انگیزی می کردند. آنان در بیراهه حیرت و گمراهی حرکت کردند، چون که در حلّ مشکلات خود حیران و سرگردان بودند و در غفلت و بی عقلی قرار گرفتند، مانند شخص مستی که نمی داند چه چیزی را برگزیند و چه باید بکند.

آنان بر اساس روش و منش فرعون عمل کردند؛ همو که استکبار ورزید و مردم را گروه گروه کرد و برخی را به استضعاف کشاند و فرزندان ذکور آنها را کشت و زنانشان را زنده نگاه داشت و به بردگی برد. چنان که خالد بن ولید با مالک بن نویره چنین جنایتی روا داشت و البته موارد دیگری نیز در کتب تاریخی ذکر شده است که به رفتار و اعمال فرعون و نزدیکان او همانند بود.

[اینها دو گروه بودند:] که گروهی از آنها از آخرت بریدند و به دنیا اعتماد کردند و بدان تکیه دادند، و گروه دیگر با دین سر جنگ و ستیزه جویی دارند.

ص: 417

اشاره

وَ أَحْمَدُ اللَّهِ وَ أَسَدٌ تَعِينُهُ عَلَى مَدَاحِرِ (1) الشَّيْطَانِ وَ مَزَاجِرِهِ (2)، وَ الْأَعْتِصَامِ (3) مِنْ حَبَائِلِهِ (4) وَ مَخَاتِلِهِ (5). وَ أَسَدٌ هَدَى أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَسَدٌ هَدَى أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ نَجِيْبُهُ وَ صَفْوَتُهُ. لَا يُؤَاوِزِي (6) فَضْلُهُ، وَ لَا يُجْبِرُ فَقْدُهُ. أَصَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ، وَ الْجَهَالَةِ الْعَالِيَةِ، وَ الْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ (7). وَ النَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ وَ يَسْتَنْدِلُونَ الْحَكِيمَ، يَحْيُونَ عَلَى فِتْرَةٍ (8) وَ يَمُوتُونَ عَلَى كَفْرَةٍ (9)!

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که در آن از فتنه ها هشدار می دهد

حمد خدا و شهادتین

و خدا را می ستایم و از او برای راندن شیطان و برای مصون ماندن از دام ها و کمینگاه های ابلیس یاری می جویم.

و گواهی می دهم که جز خدای یگانه خدایی نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده و برگزیده اوست. چنان که در گذشته گفته شد شاید آوردن کلمه «عبد» به نوعی موضعگیری در مقابل مسیحیان باشد که حضرت عیسی علیه السلام را شریک خدا می پندارند. جان سخن

ص: 418

- 1- مداحر: جمع مدحرة، یعنی طرد و راندن.
- 2- مزاجر: جمع مزجر، یعنی دور کردن.
- 3- إعتصام: حفظ کردن.
- 4- حبال: جمع حباله، یعنی دام.
- 5- مخاتل: جمع مختل، کمینگاه صیاد برای شکار.
- 6- لا یؤاوی: موازات و همتایی ندارد.
- 7- جفوة جافية: جافية وصف برای تأکید جفوة است مثل ليلة ليلاء.
- 8- فتره: دوران انقطاع وحی.
- 9- كفره: در هیئت کفر.

...

...

اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا معرفی شده است، و چون خدای متعال بهترین فرد را برمی گزیند روشن است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهترین انسان است.

### **مقام والای پیامبر صلی الله علیه و آله**

پیامبری که در فضیلت، هیچ کس را یارای برابری با او نیست؛ و فقدان او را هیچ چیزی جبران نمی کند. پس از آنکه تاریکی گمراه کننده همه جا را فرا گرفته بود، به وسیله وجود پیامبر صلی الله علیه و آله سرزمین ها روشن شد. بنابراین همان طور که ظلم مانع هدایت انسان می شود، نشناختن راه های سعادتبخش نیز مانع هدایت می شود و پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به نور علم و آگاهی روشن ساخت. بنابراین، در زمانی که نادانی بر مردم چیره شده و راه رفاه و سعادت و خیر را نمی دانستند و دامنه ظلم همه جا گسترده شده بود و همه به یکدیگر ستم می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث و برانگیخته شد.

### **دورنمای عصر جاهلیت**

و مردم در آن روزگار هر حرامی را حلال می شمردند و حکیم و دانا را ذلیل و بی مقدار می دانستند و هرگز قدر او را نمی شناختند.

آنها در روزگار فترت (= انقطاع وحی) می زیستند و با کفر ورزیدن به خدا و انکار حضرتش می مردند.

ص: 419



ثُمَّ إِنَّكُمْ مَعشَرَ الْعَرَبِ أَعْرَاضُ بَلَايَا قَدِ افْتَرَبْتُ، فَأَتَقُوا سَكَرَاتِ النُّعْمَةِ، وَاحْذَرُوا بَوَائِقَ (1) النُّعْمَةِ، وَتَبَسُّوا (2) فِي قِتَامِ (3) الْعِشْوَةِ (4)، وَاعْوَجَّاجِ الْفِتْنَةِ عِنْدَ طُلُوعِ (5) جَنِينِهَا، وَظُهُورِ كَمِينِهَا (6) وَانْتِصَابِ قُطْبِهَا، وَمَدَارِ رَحَاهَا. تَبْدَأُ فِي مَدَارِحِ خَفِيَّتِ، وَتَنْوُلُ (7) إِلَى فِطَاعَةِ (8) جَلِيَّةٍ.

...

### هشدار نسبت به بازگشت به جاهلیت

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به مردم عصر خود هشدار می دهد مبدا کاری بکنند که به جاهلیت بازگردند، لذا می فرماید: ای مردم عرب، اکنون شما در معرض هجوم انواع بلاها قرار دارید و چنان که تیر به سمت هدف می رود بلا نیز به سمت شما شتابان می آید.

پس بهر اسید از اینکه نعمت، شما را مست کند. چون انسان وقتی نعمتی به دست می آورد، دچار غفلت می شود که به مستی می ماند؛ از این رو کاری می کند که موجب خشم الهی شود و در نتیجه، آن نعمت از او گرفته می شود.

و بترسید از بلایی که به سویتان می آید، و در هنگام بروز فتنه و شورش، همواره اندیشه و درنگ نمایید، و بکوشید که شتابزده وارد معرکه نشوید، مبدا گمراه و درمانده شوید.

و از کجراهه فتنه، آن هنگام که جنین آن آشکار و نهانی آن دیده شود و محور اصلی آن در جایش استوار گردد و آسیاب به چرخش در آید، بترسید که در چرخ هایی ناپیدا آغاز و به رسوایی آشکار منتهی می شود. این کلام امام علیه السلام بدان معناست که فتنه در مقابل موقعیت عادی و متعادل جامعه، راه های پیچ در پیچ دارد و این بیراهه به مادری می ماند که در آغاز آبستن شده و آنگاه فتنه را می زاید و مانند کسی که کمین کرده ناگهان ظاهر می شود و روی کسی را چنگ زند. به عبارت دیگر، فتنه مانند آسیابی است که محور آن منافقان و کافرانند.

ص: 420

1- بوائق: جمع بائقة، یعنی مصیبت.

2- تثبت: تأمل و درنگ.

3- قتام: غبار.

4- عشوة: انجام دادن يك کار بدون تأمل و آگاهی.

5- طلوع: ظهور.

6- کمین: نهفته.

7- تنول: منتهی می شود.

8- فطاعة: زشتی و افتضاح.

شِبَابَهَا كَشِبَابِ الْغُلَامِ، وَ آثَارُهَا كَأَثَارِ السَّلَامِ (1)، تَتَوَارَثُهَا الظُّلْمَةُ بِالْعُهُودِ! أَوْلَهُمْ قَائِدٌ لِأَخْرِهِمْ، وَ آخِرُهُمْ مُقْتَدٍ بِأَوْلِهِمْ. يَتَنَافَسُونَ فِي دُنْيَا دَنِيَّةٍ، وَ يَتَكَالَبُونَ (2) عَلَى حِيْفَةٍ مُرِيحَةٍ (3). وَ عَنِ قَلِيلٍ يَتَبَرَّأُ التَّابِعُ مِنَ الْمُتَّبِعِ، وَ الْقَائِدُ مِنَ الْمُقْتَدِ، فَيَتَزَايِلُونَ (4) بِالْبُغْضَاءِ وَ يَتَلَاعَنُونَ عِنْدَ اللَّقَاءِ.

...

آغاز فتنه مانند دوران جوانی انسان با نشاط، و برخوردار از رشد فزاینده است، اما آثار آن مثل آثار سنگ است که با برخورد به بدن، آن را زخمی می کند و استخوان ها را می شکند.

ستمگران و ظالمان این فتنه را از پدران خود به ارث می برند، چنان که یزید از معاویه و معاویه از ابوسفیان و سایر جباران تاریخ غالباً به همین گونه بودند.

آغازگران فتنه پیشوایان افراد بعد از خود هستند که نقشه ها و شیوه های فتنه گری را طراحی می کنند و دیگران بی توجه و بدون تأمل از آنها پیروی می کنند و از عوامل سعادت بخش روی بر می تابند. اینها بر سر دنیایی پست و مرداری بدبو با یکدیگر به رقابت و چنگ و دندان نشان دادن پرداخته اند. گویی دنیا مردار و خورندگان آن چون سگ هستند، مگر آنکه دنیاخواهی در مسیر طاعت الهی باشد.

و به زودی در هنگام مرگ و با دیدن آثار و نشانه های آخرت، پیروان از رهبران گمراهی بیزاری می جویند و رهبران از پیروان خود، چنان که خداوند می فرماید: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسَدُ بَابٌ» (5)؛ «آنگاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند، و عذاب را ببینند، و میانشان پیوندها بریده شود».

آنان کینه توزانه از یکدیگر جدا می شوند، چنان که دشمنان از یکدیگر جدا می شوند، نه چون دوستان، و هنگام دیدار در قیامت، یکدیگر را لعن و سرزنش می کنند.

ص: 421

1- السَّلَام: جمع سلمة، یعنی سنگ سخت.

2- يتكالبون: چون سگان به جان همدیگر می افتند.

3- مریحة: بدبو و متعفن.

4- يتزايلون: از یکدیگر جدا می شوند.

5- سوره بقره، آیه 166.

ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ طَالِعُ الْفِتْنَةِ الرَّجُوفِ (1)، وَالْقَاصِمَةُ (2) الرَّحُوفِ (3)، فَتَزِيغُ قُلُوبَ بَعْدَ اسْمِ يَقَامَةِ، وَتَضِلُّ رِجَالَ بَعْدَ سَلَامَةٍ، وَتَخْتَلِفُ الْأَعْهَاءُ عِنْدَ هُجُومِهَا، وَتَلْتَبِسُ الْأَأْرَاءُ عِنْدَ نُجُومِهَا (4)، مَنْ أَشْرَفَ (5) لَهَا قَصَمَتْهُ (6) وَ مَنْ سَعَى (7) فِيهَا حَطَمَتْهُ (8)، يَتَكَادَمُونَ (9) فِيهَا تَكَادَمَ الْحُمُرِ (10) فِي الْعَانَةِ (11).

...

## فتنه امویان

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این بخش از خطبه به فتنه بنی امیه اشاره می کند که بزرگ ترین بلا و گرفتاری را بر اسلام وارد کرد. سپس به فتنه مغولان و فتنه های روزگار ما که پس از سقوط دولت اسلامی فراگیر شد، اشاره می کند و می فرماید:

پس از این، زمانی خواهد آمد که فتنه ای سراسر آشوب و دارای حوادث کمرشکن از بلاد دیگر فرا خواهد رسید که در نتیجه، قلب ها پس از عمری استقامت و اسلام خواهی از دین اسلام منحرف می شوند و از پادشاهان پیروی خواهند کرد و مردان پس از سلامت فکری و دینی گمراه خواهند شد. شایان توجه است که مغولان سرزمین های اسلامی را به کفرستان تبدیل کردند و مسلمانان بسیاری منحرف و آلوده انواع گناهان و منکرات شدند.

چون فتنه چهره نماید، خواسته های مردم هنگام هجوم این فتنه گران گوناگون می شود و اندیشه ها و آرای حق و باطل درهم می آمیزند.

هرکه درصدد دفع آن فتنه برآید، فتنه او را درهم می شکنند، و هرکه با آن همراه شود او را درهم می کوبد و نابود می سازد. این دو جمله کنایه از آن است که فتنه همه را - خواه آن که با آن بستیزد و خواه آن را همراهی کند - فرا خواهد گرفت.

و در عرصه فتنه، فتنه گران مانند گله گورخران، یکدیگر را گاز می گیرند.

ص: 422

- 1- رجوف: بسیار متزلزل و ناآرام.
- 2- قاصمة: درهم کوبنده.
- 3- زحوف: خزنده.
- 4- نجوم: طلوع و ظهور.
- 5- أشرف: بنگرد یا درصدد دفع برآید.
- 6- قصم: می شکنند.
- 7- سعی: بخشی از چیزی درآید.
- 8- حطم: درهم بکوبد.
- 9- يتكادمون: همدیگر را گاز می گیرند.
- 10- حمر: جمع حمار، الاغ.
- 11- عانة: گله گوره خر.

قَدِ اضْطَرَبَ مَعْقُودُ الْحَبْلِ، وَعَمِيَ وَجْهُ الْأَمْرِ. تَغِيضُ (1) فِيهَا الْحِكْمَةَ، وَتَنْطِقُ فِيهَا الظُّلْمَةَ، وَتَدُقُّ أَهْلَ الْبَدْوِ (2) بِمِسْحَلِهَا (3)، وَ تَرْضُهُمْ (4) بِكُلِّهَا (5)، يَضِيعُ فِي عُبَارِهَا الْوَحْدَانَ (6)، وَيَهْلِكُ فِي طَرِيقِهَا الرُّكْبَانَ (7).

...

[و در آن هنگامه،] گره رشته ای که جامعه مسلمانان را بر اساس روش و احکام اسلام گرد آورده است، می گشاید، یعنی مردم تحت تأثیر این فتنه ها در افکار و اندیشه ها و اخلاق و اعمال خود - چنان که امروزه شاهد آنیم - دچار نابسامانی می شوند و چهره حقیقت دگرگون می شود و کسی حق را از باطل و درست را از نادرست تشخیص نمی دهد.

در این فتنه، حکمت و دانش نابود می شود و هیچ حکیم و دانشمندی یافت نمی شود، و ستمگران، ظالمانه سخن خواهند گفت و از سر ستم داوری خواهند کرد.

این فتنه بادیه نشینان را با سوهان، سخت می کوبد و با سینه خود خرد می کند. این بیان کنایه از آن است که فتنه، به شدت آنان را در هم خواهد کوفت.

هرکه بخواهد در این جامعه فتنه زده تک روی کند، یعنی اهل فضل و دانش شود، ضایع می شود، زیرا اهل علم در زمان آرامش قدر و احترام دارند، ولی در زمان بروز آشوب ها و فتنه ها برکنار و ضایع می شوند و به جای آنها، اشرار و بدکاران محترم و مقدم می گردند.

و سوارگان در مسیر فتنه هلاک می شوند؛ یعنی قدرتمندان در این فتنه نابود می شوند، چه رسد به سایر مردم.

ص: 423

1- تغيض: فرو می رود و نابود می شود.

2- أهل البدو: بادیه نشینان.

3- مسحل: ابزاری که با آن اجسام را شکل دهند، سوهان، مقار.

4- ترضهم: خرد می کند.

5- کلکلهها: سینه.

6- وحدان: جمع واحد، یعنی منفرد و کسی که با دیگران کاری ندارد.

7- رکبان: قدرتمندان.

تَرِدُ بِمَرِّ الْقَضَاءِ، وَ تَحْلُبُ عَيْطًا (1) الدَّمَاءِ، وَ تَتَلَمُّ (2) مَنَارَ الدِّينِ، وَ تَنْقُضُ عَقْدَ الْيَقِينِ، تَهْرُبُ مِنْهَا الْأَعْيَاسُ، وَ تُدَبِّرُهَا الْأَعْرَاجَاسُ. مِرْعَادٌ مِبْرَاقٌ، كَاشِفَةٌ عَنِ سَاقٍ! نَقْطَعُ فِيهَا الْأَعْرَاحَامَ، وَ يُفَارِقُ عَلَيْهَا الْأَعْسَلَامُ! بَرِيئُهَا سَقِيمٌ، وَ ظَاعِنُهَا مُقِيمٌ!

...

این فتنه بنا بر قضا و فرمان تلخ الهی سر می رسد و خون های تازه مردم را می دوشد، یعنی خون های فراوانی می ریزد، همان گونه که انسان شیر می دوشد.

و این فتنه بر چراغ های روشنی بخش دین، مانند علما و مدارس دینی و امثال آن، رخنه و شکست وارد می کند و گره های یقین مردم به خدا و پیامبر و اصول و فروع دین گسسته می شود؛ چون فتنه سبب زوال یقین و ایجاد شبهه و اشکال در اذهان افراد جامعه است.

زیرکان و خردمندان از آن فتنه می گریزند، ولی پلیدان و اشرار آن را اداره می نمایند.

صداهای وحشتناکی دارد چونان رعد و برق؛ یعنی فتنه چون ابری است سیاه که با رعد و برق خود، مردم را سخت می ترساند.

هماره پرکار است، مثل کسی که پایین لباس خود را بالا گرفته و کمر خود را بسته و پاهای خود را برهنه ساخته تا لباس او مانع فعالیتش نشود، که این هیئت نشانه فعالیت پیوسته و پرکاری اوست.

در آن فتنه پیوندهای خویشاوندی گسسته می شود و مردم از یکدیگر فاصله می گیرند و از اسلام روی بر می تابند، تا با آن فتنه هماهنگ و همصدا باشند.

اگر کسی وارد آن شد، حتی اگر سالم باشد، روانی بیمار دارد و آن که از آن فاصله گیرد، لاجرم فتنه او را درمی یابد. پس مسافر و مقیم، تندرست و بیمار، همه و همه گرفتار آن می شوند.

ص: 424

1- عیط: تازه.

2- تتلم: شکسته می شود.

منها: بَيْنَ قَتِيلٍ مَطْلُولٍ، وَ خَائِفٍ مُسْتَجِيرٍ، يَخْتَلُونَ بِعَقْدِ الْأَيْمَانِ وَ بَغْرُورِ الْأَيْمَانِ. فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ (1) الْفِتَنِ، وَ أَعْلَامَ الْبِدْعِ، وَ الزُّمُومَا مَا عَقِدَ عَلَيْهِ حَبْلُ الْجَمَاعَةِ، وَ بُنِيَتْ عَلَيْهِ أَرْكَانُ الطَّاعَةِ، وَ اقْدَمُوا عَلَى اللَّهِ مَظْلُومِينَ، وَ لَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ ظَالِمِينَ، وَ اتَّقُوا مَدَارِحَ (2) الشَّيْطَانِ، وَ مَهَابِطَ (3) الْعُدْوَانِ، وَ لَا تُدْخِلُوا بُطُونَكُمْ لِعَقِّ (4) الْحَرَامِ، فَإِنَّكُمْ بَعَيْنٌ مَن حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَعْصِيَةَ، وَ سَهَّلَ لَكُمْ سَبِيلَ الطَّاعَةِ.

...

بخشی از این خطبه درباره مردم روزگار فتنه زده است

### حالات مردم و وظیفه اهل ایمان در فتنه

برخی از مردم در این فتنه کشته می شوند و خونشان به هدر می رود، و انتقام خون آنها هرگز ستانده نمی شود، و برخی نیز هراسان و به امید نجات به سایر مردم پناه می برند.

ظالمان با ادعای دروغین ایمان برای رسیدن به مقاصد شوم خود و با سوگندهای فریبکارانه ای که برای اثبات حسن نیت خود یاد می کنند، مردم را می فریبند. لذا مردم می پندارند که ادعا و سوگند آنها صادقانه است [و تسلیم فریب آنها می شوند].

پس ای مردم، مبدا هدف تیر فتنه ها قرار بگیرید و فتنه گران شما را پلی بسازند برای رسیدن به اهداف شوم خود. و بکوشید که پرچم بدعت ها نباشید، و به آنچه که ریسمان جماعت مسلمانان بر آن استوار شده و پیوند خورده، یعنی کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، و به آنچه پایه های طاعت الهی، یعنی اساس اسلام بر آن استوار شده است پایبند باشید. حاصل سخن اینکه با جماعت مسلمان هماهنگ باشید و به صورت گروه ها و احزاب درنیایید، و به اختلاف نگرایید و هرگز پراکنده نشوید.

و اگر مجبور شدید که یا ظالم باشید یا مظلوم، از ظلم کردن روی برتابید و مظلومانه نزد

ص: 425

1- أنصاب: جمع نصب، یعنی هدف.

2- مدارج: جمع مدرج، یعنی نردبان.

3- مهابط: جمع مهبط، یعنی محل سقوط.

4- لعق: جمع لعقة، یعنی آن مقدار که قاشق را پر کند.

...

...

خدای خویش بروید (و دعا کنید) و از گناهایی که دامگاه های شیطان است بپرهیزید و از افتادن در پرتگاه دشمنی مردم، مثل مراکز حکومتی و حاکمان ستمگر بر حذر باشید.

و غذاهای حرام نخورید، زیرا در پیشگاه و تحت نظارت کسی هستید که معصیت را بر شما حرام کرده و راه طاعت را برای شما آسان ساخته است؛ یعنی خدای سبحان همواره شما را می بیند و پاداشتان می دهد یا به سبب گناهانتان مجازاتتان می کند.

ص: 426

و من خطبه له عليه السلام في صفة الله سبحانه، و صفة أئمة الدين

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَ بِمُحَدِّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ، وَ بِإِثْبَاتِ تَبَاهِهِمْ (1) عَلَى أَنْ لَا شَيْءَ لَهُ، لَا تَسَّ تَلْمُهُ (2) الْمَشَاعِرُ (3)، وَ لَا تَحْجُبُهُ السَّوَابِرُ، لِإِفْتِرَاقِ الصَّانِعِ وَ الْمَصْنُوعِ، وَ الْحَادِّ وَ الْمَحْدُودِ، وَ الرَّبِّ وَ الْمَرْبُوبِ، الْأَعَادِ بِلَا تَأْوِيلِ عَدَدٍ، وَ الْخَالِقِ لَا بِمَعْنَى حَرَكَةٍ وَ نَصَبٍ (4)، وَ السَّمِيعِ لَا بِأَدَاةٍ، وَ الْبَصِيرِ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ، وَ الشَّاهِدِ لَا بِمَمَاسَّةٍ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در وصف خدای سبحان و پیشوایان دین

ستایش و توصیف الهی

ستایش خدایی را سزااست که با آفرینش هستی، بر وجود خویش دلیل آورده است، چون آفریدگان اثر خدایند و از حیث عقلی و منطقی، اثر بر وجود مؤثر دلالت می کند.

و با ایجاد حادث، دلیل بر ازلیت خویش آورده است، چون اگر خدا خود حادث باشد نیاز به مُحَدِّث دارد و در آن صورت خدایی اش ممکن نمی بود.

و با شبیه ساختن برخی از مخلوقات با برخی دیگر، فهمانده است که خداوند شبیه و نظیری ندارد، زیرا اشیاء شبیه به هم، در يك صفت مشترك هستند، و اگر خداوند به کسی یا چیزی شبیه باشد، می بایست در يك صفت با او شباهت داشته باشد، و این امر، مستلزم امکان است و چون اشیاء به وسیله اضداد (نقطه مقابل) شناخته می شوند، معلوم می شود

ص: 427

1- اشتباه: شباهت داشتن.

2- لا تستلمه: به او نمی رسد.

3- مشاعر: جمع مشعر، یعنی محل شعور و ادراك.

4- نصب: زحمت و رنج.



...

...

که خدای متعال ازلی است و به اشیاء که حادثند، هیچ گونه شباهتی ندارد.

حواس بشری از قبیل: بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و لامسه نمی توانند به او دست یابند، از این رو دیده نمی شود و ملموس نیست.

و هیچ حجاب و پرده ای مانع دیدن و شنیدن او نیست، چون او به همه چیز آگاه است؛ اگر چه آنها زیر پرده ها پنهان شده باشند. دلیل این آموزه آن است که ممکن است چیزی میان مخلوقاتِ حادث و همانند قرار بگیرد و حجاب آنها شود، ولی خداوند که آفریننده و صانع و به عکس مصنوع و آفرینه است محجوب ماندنش هم ممکن نیست. دیگر آنکه خدای سبحان خود تعیین کننده حدود است و ممکن نیست مثل محدودات باشد و حضرتش رب است و نشاید که مانند مربوب باشد.

خداوند یگانه ای است که وحدت عددی و شمارشی ندارد، یعنی جزء اعداد نیست تا یکی از آنها به شمار آید و دوّم و سوّمی داشته باشد.

و آفریدگاری است که با انجام دادنِ حرکت و تحمل زحمت نمی آفریند، بلکه با اراده هر چیزی را خلق می کند، حال آنکه انسان اگر بخواهد چیزی را بسازد حتماً بایستی حرکتی کند و زحمتی را بپذیرد.

و شنوایی است که به ابزار شنیدن مثل گوش نیاز ندارد، بلکه با ذات خود می شنود.

و بینایی است که به گشودن پلك ها نیازی ندارد، در حالی که انسان اگر بخواهد جایی را ببیند باید پلك های خود را بگشاید.

و شاهد و ناظری است که برای دیدن چیزی نیاز به تماس گرفتن از طریق هوا و مکان خاصی ندارد تا به آن چیز نزدیک شود و آن را ببیند، زیرا خدای سبحان از قرب مکانی و تماس جسمانی منزّه است.

وَالْبَاطِنِ لَا يَتْرَاحِي (1) مَسَافَةً، وَالظَّاهِرِ لَا يَرُوءِيَّةً، وَالْبَاطِنِ لَا يَلْطَافَةَ. بَانَ مِنَ الْأَعْيَاءِ بِالْقَهْرِ لَهَا وَالْقَدْرَةَ عَلَيْهَا، وَبَانَ الْأَعْيَاءِ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ. مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَمَنْ عَدَّهُ فَقَدْ أَبْطَلَ أَرْزَلَهُ، وَمَنْ قَالَ: «كَيْفَ» فَقَدْ اسْتَوْصَفَهُ، وَمَنْ قَالَ: «أَيْنَ» فَقَدْ حَيَّرَهُ. عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ، وَرَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ، وَقَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ.

...

و از همه چیز جداست اما نه به صورت دوری مسافت، بلکه ذات الهی جدا از هر چیزی است.

و در جهان آشکار و ظاهر است، ولی نه اینکه برای انسان ها قابل رؤیت باشد، بلکه با آثار و نشانه های روشن، آشکار است.

و پنهان است، ولی نه به سان آب پنهانی که از شدت لطافت در همان نهران، جذب چیزی می شود.

جدا و منفصل از همه چیز است، ولی نه از سر بی اعتنایی و بی طرفانه، بلکه مقتدرانه است، زیرا بر تصرف و دگرگون ساختن آنها قادر است.

و همه اشیا از خدا جدایند، اما در پیشگاه حضرتش خاضعند و به سوی او باز می گردند چون هر چیزی تکویناً در بقا و فعالیت های خود به خدای سبحان نیاز دارد.

هرکه او را توصیف کند، محدودش ساخته است، یعنی هر کس بخواهد کیفیت و خصوصیات خدا را تشریح کند او را با يك ویژگی محدود کرده است، در حالی که خداوند نامتناهی و با اوصاف مخلوقات غیر قابل وصف است. و آن که او را محدود کند، در واقع او را به شمارش درآورده است؛ یعنی او را در ردیف سایر موجودات درآورده و در شمار آنها قرار داده است.

و کسی که او را به شمارش درآورده باشد، ازلی بودن حضرتش را ابطال کرده است، چون اگر خدای سبحان مثل موجودات باشد، ازلی نخواهد بود.

ص: 429

1- تراخی: فاصله گرفتن.

...

...

اگر کسی بگوید: خدا چگونه است، و بخواهد کیفیت خدا را تبیین کند، در واقع او را توصیف کرده است که این امر وی را نشاید؛ یا منظور این است که اگر کسی برای استفهام، پرسد که خدا چگونه است، در حقیقت تعیین وصف او را طلب نموده است.

اگر کسی بگوید: خدا در فلان مکان است، در حقیقت برای او مکان خاصی قائل شده است، حال آنکه خدای سبحان از مکان منزّه است.

خدا پیش از وجود هر معلومی عالم بوده است، زیرا خدا از ازل به همه اشیاء دانا بوده است. و پروردگار بوده، در حالی که هنوز پرورش یافته ای وجود نداشت، یعنی این طور نیست که اول صلاحیت آفرینش و پرورش نداشته و سپس با به وجود آمدن آفریدگان چنین صلاحیتی را پیدا کرده باشد.

و خدا قدرتمندی است که قدرت، صفت ذاتی اوست، نه اینکه پس از آفرینش خلق، قدرت نیز در خدای سبحان پدید آمده باشد.

ص: 430

منها: قَدْ طَلَعَ طَالِعٌ، وَ لَمَعَ (1) لَامِعٌ، وَ لَاحَ (2) لَائِحٌ، وَ اعْتَدَلَ مَائِلٌ، وَ اسْتَبَدَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ قَوْمًا وَ يَوْمًا وَ يَوْمًا، وَ انْتَبَرْنَا الْغَيْرَ انْتَبَارَ الْمُجْدِبِ (3) الْمَطْرَ. وَ إِنَّمَا الْأَعْنَمَةُ قَوْمٌ اللَّهُ (4) عَلَى خَلْقِهِ، وَ عَرَفَاوَةٌ (5) عَلَى عِبَادِهِ، لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَصَّكُمْ بِالْأَسْلَامِ، وَ اسْتَخَصَّكُمْ (6) لَهُ، وَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ اسْمٌ سَلَامَةٌ، وَ جَمَاعٌ كَرَامَةٌ.

...

هم از این خطبه است [در توصیف پیشوایان دین و توصیف اسلام]

### اوصاف امام مهدی عجل الله فرجه

شارحان گفته اند: امیر مؤمنان علی علیه السلام این خطبه را پس از قتل عثمان ایراد فرمود و شاید مراد آن حضرت توصیف شخصیت والای خویش و سایر امامان معصوم علیهم السلام که همگی از خاندان اویند، باشد. و نیز ممکن است منظورش تبیین شخصیت حضرت مهدی علیه السلام باشد.

[به هر حال] می فرماید: ستاره ای در آسمان طلوع کرد، یعنی خروج کننده ای به سوی خلافت خارج شد و چراغی پر فروغ، پرتوافشانی نمود و آنچه باید ظاهر شود آشکار شد. از تمام این مطالب استفاده می شود که ناگهانی به وجود آمد یا به وجود خواهد آمد.

و آنچه در زمان خلفا متمایل (منحرف) شده بود اکنون (در زمان آن حضرت) اعتدال یافت و خدا جماعت و قومی را که برحق هستند جایگزین قومی کرد که بر باطل بوده اند و روز حکومت حق را به جای روز سیطره باطل نشانند. و در انتظار دگرگونی ها و ناملايمات روزگار هستیم تا آنگاه که حق فرا برسد، همانند قحطی زده ای که در انتظار باران باشد تا از سختی به آسایش برسد.

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به توصیف پیشوایان دین که زمام امور را در دست

ص: 431

1- لمع: درخشید.

2- لاح: آشکار و ظاهر شد، به چشم آمد.

3- مجذب: دچار قحطی شده.

4- قوام الله: کسانی که به فرمان خدا قیام کرده اند.

5- عرفاء: جمع عریف، یعنی نقیب و کسی که از احوال مردم مطلع است.

6- استخصکم: شما را برگزید.

...

...

می گیرند پرداخت و فرمود:

امامان و پیشوایان کسانی هستند که از طرف خدای سبحان بپا خاسته اند تا مردم را به سوی خیر و سعادت هدایت کنند و بر احوال مردم کاملاً آگاهند.

هیچ کس وارد بهشت نمی شود مگر آن که امامان را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند، یعنی بین آنان آشنایی و پیوند باشد، و هیچ کس وارد دوزخ نمی شود مگر آن که آنان را انکار کند و آنها نیز او را؛ یعنی یکدیگر را قبول نداشته باشند.

ای مسلمانان، خدا شما را مخصوص ساخت، و توفیق داد تا به احکام اسلام گردن نهید و به آن پایبند باشید و از شما خواسته است که خویش را وقف اسلام کنید، و شما را برای آن برگزید، یعنی برای اعتلای دین عمل کنید، چرا که نام اسلام سلامتی [از بدی ها] است و تن دادن به آن نشانه سلامتی در دنیا و آخرت است، پس بجاست که انسان خود را وقف اسلام کند.

و اسلام دربردارنده کرامت های دنیایی و آخرتی است. بنابراین هر که به احکام اسلام عمل کند در هر دو جهان سعادت مند خواهد بود.

ص: 432

اصْطَفَى اللّٰهُ تَعَالَى مِنْهُجَهُ، وَبَيَّنَّ حُجَجَهُ، مِنْ (1) ظَاهِرِ عِلْمٍ، وَبَاطِنِ حُكْمٍ. لَا تَفْنَى عَرَائِيَهُ، وَلَا تَنْقُضِي عَجَائِيَهُ. فِيهِ مَرَايِعُ (2) النَّعْمِ، وَ مَصَائِيحُ الظُّلْمِ، لَا تُمْتَحُ الْحَيْرَاتُ إِلَّا بِمَفَاتِيحِهِ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلْمَاتُ إِلَّا بِمَصَائِيحِهِ. قَدْ أَحْمَى (3) حِمَاهُ (4)، وَأَزْعَى (5) مَرْعَاهُ (6)، فِيهِ شِفَاءُ الْمُشْتَفِي (7)، وَ كِفَايَةُ الْمُكْتَفِي (8).

...

## دین برگزیده

خدای متعال اسلام را به صورت برترین راه و روش زندگی برای مردم برگزید و دلایل آن را مبنی بر اینکه این دین بهترین و روشن ترین دین است تبیین فرمود، که آن ادله، علم ظاهری، و حکم باطنی است، بدین معنا که هر حجّتی از حجت های اسلام دارای حکمت، مصلحت و عمق است، چرا که حجّت و دلیل گاهی سست و بی پایه و گاهی به حسب ظاهر علمی، ولی در واقع جدلی است و حقیقت ندارد، اما ادله اسلام، هم در ظاهر علمی و هم در باطن دقیق و حکیمانه است.

احکام شگفت انگیز اسلام هرگز پایان نمی یابد، زیرا انسان هر اندازه بیشتر ژرفای احکام اسلامی را بکاود، شگفتی های بیشتری برایش کشف می شود و می فهمد که واقعا از سوی خدای سبحان صادر شده است.

این دین از گونه های کشتگاه های سرسبز نعمت برخوردار است و چراغ هایی در آن وجود دارند که تاریکی ها را می زدایند و همه جا را نورانی می کنند.

[دروازه] خیرات و خوبی ها جز با کلیدهایی که اسلام ارائه داده به دست نمی آیند،

ص: 433

1- من: بیان برای حجج است، یعنی حجّت های اسلام عبارتند از... .

2- مرایع: جمع مریع، یعنی محل رویش گیاه بهاری.

3- احمی: حمایت و حفاظت کرد.

4- حما: قرقگاه و محلی که رفتن به حوالی آن به جهت احترامی که دارد ممنوع است.

5- أرعی: محافظت کرد.

6- مرعی: چراگاه.

7- مشتفی: کسی که قصد معالجه و گرفتن شفا دارد.

8- مکتفی: کسی که قصد دارد حد اعتدال را برگزیند و بدان بسنده کند.

یعنی به دست آوردن خیر و سعادت جز با پیمودن راهی که خداوند مقرر فرموده، میسر نیست. مثلاً تحصیل علم تنها با بهره گیری از دانش دانشمند، و کسب مال فقط با تحمّل زحمت به دست می آید و همچنین سایر امور دینی و دنیایی کلیدهایی دارند که اسلام آنها را به ارمغان آورده است، و تاریکی های جهل و فتنه و مانند آنها جز با چراغ های اسلام برطرف نمی گردند.

به یقین خدا قرفگاه اسلام را محافظت کرد و آن را آبخور علم و معرفت و خیر قرار داد. هرکه بخواهد از بیماری گناه و بدبختی رهایی یابد و درمان شود، بایستی شفای خود را در اسلام جست و جو کند. و کسی که حریص نیست و به خیر و اعتدال بسنده می کند، اسلام نیاز او را برآورده می سازد، چون انسان از راه اسلام می تواند به خیر دنیا و سعادت آخرت دست یابد.

اشاره

وَهُوَ فِي مُهَلَّةٍ مِنَ اللَّهِ يَهْوِي (1) مَعَ الْغَافِلِينَ وَيَعْدُو (2) مَعَ الْمُذْنِبِينَ بِلَا سَبِيلٍ قَاصِدٍ وَلَا إِمَامٍ قَائِدٍ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در توصیف گمراه و غفلت و در بیان برخی نصایح و اندرزها

وصف گمراهان

خدا به انسان گمراهی که از صراط الهی فاصله گرفته، مهلتی داده است تا عمل او را بنگرد، اما در این فرصت، با غافلان و روی برتافتگان از احکام خدا پرتگاه های گناه سقوط می کند و با گنهکاران روزگار سپری می کند، بدون اینکه راه معتدلی داشته باشد تا او را به مقصد برساند و بی آنکه رهبر و پیشوایی داشته باشد تا او را به سوی سعادت و خیر گسیل دارد، چون انسان گنهکار راه حق و امام و راهنمای نجات خود را رها می کند و به انجام دادن گناهان مشغول می شود.

ص: 435

---

1- یهوی: سقوط می کند.

2- یعدو: شب را به صبح می رساند.



منها: حَتَّىٰ إِذَا كَشَفَ لَهُمْ عَنْ جَزَاءِ مَعْصِيَتِهِمْ، وَاسَّةً تَخْرَجُهُمْ مِنْ جَلَابِيبٍ (1) غَفَلْتِهِمْ، اسَّةً تَقْبَلُوا مُدِيرًا، وَاسَّةً تَدْبُرُوا مُقْبِلًا، فَلَمْ يَنْتَفِعُوا بِمَا أَدْرَكُوا مِنْ طَلِبَتِهِمْ، وَلَا بِمَا قَضَوْا مِنْ وَطْرِهِمْ.

...

بخشی از این خطبه در وصف غفلت زدگان و فرجام آنان است

### وصف غافلان

آنگاه که خدا کیفر گناهان غفلت پیشگان را با مرگ به آنها بنماید و از لباس غفلتی که بر سراسر اندام خویش پوشانده اند خارج سازد، به استقبال عذاب اخروی می روند و به دنیا و متاع آن پشت می نمایند. چون آنها در دنیا رو به دنیا و پشت به آخرت هستند، ولی وقتی که بمیرند، رو به آخرت می گذارند و به دنیا پشت می کنند، زیرا دنیای آنها دیگر به پایان رسیده و آخرت آنها آغاز شده است.

پس لذت ها و شهوت ها و هرچه در دنیا به دست آوردند آنان را سودی نمی بخشد و چیزی همراه آنها نیست و خواسته های دنیویشان که در تأمین آن می کوشیدند و بدان دست یافتند، به حالشان سودی نخواهد بخشید، چون هرچه بود در دنیا گذشت.

ص: 436

---

1- جلابیب: جمع جلباب، لباس گشادی است که انسان می پوشد. از این سخن به دست می آید که گویا غافلان پیوسته در غفلت هستند و تا واپسین دم، به حق هدایت نمی شوند.

إِنِّي أَحَذَرُكُمْ وَنَفْسِي هَذِهِ الْمُنزَلَةَ، فَلْيَنْتَفِعِ امْرُؤٌ بِنَفْسِهِ، فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَنَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ، ثُمَّ سَلَكَ جَدِّدًا (1) وَاصِحًّا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ (2) فِي الْمَهَاوِي (3)، وَ الضَّلَالَ فِي الْمَغَاوِي (4)، وَلَا يُعِينُ عَلَى نَفْسِهِ الْغَوَاةَ (5) بِنَعْسُفٍ (6) فِي حَقِّ، أَوْ تَحْرِيفٍ فِي نُطْقٍ، أَوْ تَخَوُّفٍ مِنْ صِدْقٍ.

...

## هشدار و موعظه های ارزشمند

شما را و خودم را از این غفلت که پشیمانی سختی در پی دارد، برحذر می دارم. پس هرکس باید از خود (عمل صالح خود) سودمند شود. این سخن به منزله فرمان و درخواست است چون انسان نباید در دنیا با به دست آوردن شهوت ها و غفلت از آخرت، خود را تباه کند.

به یقین انسان بصیر، کسی است که موعظه را بشنود و به کار بندد و در کار خود بیندیشد و برای نجات خود کاری کند. همچنین درباره دنیا و حالات آن بنگرد و حقیقت را به خوبی ببیند و کور شهوات نشود و از پندها و عبرت هایی که موجب درک واقعیت و زوال دنیا و مضرات شهوات و نیز اهمیّت ترك این دو می شود، برای آخرت بهره بگیرد.

و پس از پندگیری، راه واضح را که همان راه حق است پیمایید و از افتادن در پرتگاه ها، یعنی ارتکاب گناهان خودداری کنید، چون گناه انسان را از مراتب کمال به درّه کاستی و نقصان فرو می افکند و به عذاب آخرت گرفتار می کند.

و از گمراه شدن در بیراهه ها اجتناب کند و با انحراف از حق، تحریف حق با سخن، یا ترس از راست گویی، گمراهان را علیه خود یاری نکند. چون انسان وقتی این اعمال را انجام داد، به گمراهان کمک می کند و سپس آنها او را به راه خود می کشانند.

ص: 437

1- جدد: راه ها.

2- صرعة: وقوع و هلاکت.

3- مهاوی: جمع مهوی، یعنی پرتگاه.

4- مغاوی: جمع مغواة، یعنی جایگاه گمراهی.

5- غواة: جمع غاوی، یعنی گمراه.

6- تعسف: ترك حق و انتخاب یا عمل باطل.

فَأَفِقُ (1) أَيُّهَا السَّمِيعُ مِنْ سَكْرَتِكَ (2) وَ اسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ، وَ اخْتَصِرْ (3) مِنْ عَجَلَتِكَ، وَ أَنْعِمِ الْفِكْرَ (4) فِيمَا جَاءَكَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِمَّا لَا بَدَّ مِنْهُ وَ لَا مَحِيصَ عَنْهُ، وَ خَالَفَ مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ، وَ دَعَا وَ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ، وَ صَنَعَ فَنُحْرَكَ، وَ احْطَطْ كِبْرَكَ، وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ، فَإِنَّ عَلَيْهِ مَمْرَكَ (5)، وَ كَمَا تَدِينُ (6) تَدَانُ، وَ كَمَا تَزْرَعُ تَحْصُدُ، وَ مَا قَدَّمْتَ الْيَوْمَ تَقْدُمُ عَلَيْهِ غَدًا، فَاْمَهْدُ لِقَدَمِكَ، وَ قَدَّمَ لِيَوْمِكَ، فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ (7) أَيُّهَا الْمُسْتَمِعُ، وَ الْجِدَّ الْجِدَّ (8) أَيُّهَا الْغَافِلُ! «وَلَا يُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَيْرٍ» (9).

...

## موعظه های سودمند

آنگاه امام علیه السلام به موعظه می پردازد و می فرماید: ای شنونده سخنانم، از این مستی خود به هوش بیا و از خواب غفلت برخیز و از شتاب در به دست آوردن دنیا قدری بکاه تا با تدبیر و اندیشه بتوانی راه درست را از نادرست و چیز سودمند را از زیانبار تشخیص دهی. گفتنی است انسان غافل مثل فرد خواب است و هر دو واقعیت ها را درک نمی کنند.

در آنچه بر زبان پیامبر امی صلی الله علیه و آله (= منسوب به أم القرى، یعنی مکه) جاری شده و آن را شنیده ای و ناچاری آن را اجرا کنی، نیک بیندیش؛ چون هیچ راه فراری از آن وجود ندارد؛ چون مجموعه احکامی است که انسان در زندگی فردی و اجتماعی خود ناچار است به آنها عمل کند و آن که قصد دستیابی به سعادت دارد، ناچار باید به آنها پای بند باشد. نیز ممکن است منظور، امور آخرتی باشد که انسان ناچار به آنها خواهد رسید و برای هیچ انسانی توان گریز از آن نیست و خواه ناخواه حوادث آخرت را حتما خواهد دید.

ص: 438

1- أفق: توجه کن.

2- سكرتك: مستی ات، کنایه از غفلت است.

3- إختصر: از إختصار گرفته شده، یعنی کم کن، بکاه.

4- أنعم الفكر: نیک بیندیش.

5- ممرّ: مصدر میمی، به معنای مرور است.

6- تدین: از دان به معنای عمل گرفته شده است.

7- الحذر الحذر: مفعول مطلق برای فعل محذوف إحذر است.

8- الجِدَّ الْجِدَّ: در اصل جِدَّ جِدًّا بوده است که فعل آن محذوف شده است.

9- سوره فاطر، آیه 14.

و با کسی که با تو در این ضروریات و بایدهای مسلّم مخالف است، یعنی گنهکاران که با احکام و رهاورد پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفند، مخالفت و رز، و آنها را و آنچه بدان دلخوشند، یکسره و به تمامی رها کن. و فخر فروشی و عُجب و غرور را کنار بگذار؛ زیرا فخر فروشی دلیل بر حقارت روانِ انسان است. و کبر و خودخواهی را زیر پا بگذار که تکبّر دلیل بر سبکسری و بی ارزشی آدمی است. و همواره به یاد قبر خود باش که انسان را به انجام دادن عمل صالح وامی دارد [و بدان] که گذرگاه تو به هنگام کوچیدن از دنیا و سفر به آخرت، قبر خواهد بود.

بدان که پاداش و کیفر بر اساس عمل است، پس آن گونه که عمل می کنی عکس العمل و واکنش آن را خواهی یافت، و هرچه بکاری همان را درو خواهی کرد [که: از مکافات عمل غافل مشو / گندم از گندم بروید جوز جوز]. و روشن است اگر کسی خار بکارد، حاصلش خرما نخواهد بود، چنان که شاعر گفته است:

لَا يَجْتَنِي الْجَانِي مِنَ الشُّوْكِ الْعِنَبِ \*\*\* وَلَا مِنَ الْأَعْنَابِ شَوْكًا ذَا تَعَبٍ

«از خارستان نتوان انگور [شیرین و باطراوت] چید / و از تاکستان، خار آزاردهنده و خلنده بر نمی آید».

آنچه امروز به سوی آخرت پیش بفرستی خواه عمل صالح باشد خواه گناه، فردای رستاخیز همان را به تو خواهند داد. پس برای سرای جاودان خود با اعمال ارزشمند خود کاری کن تا در قیامت جای شایسته ای داشته باشی. و برای آن روز خود اعمال خوبی پیش بفرست که آن روز، روز مشخص شدن پیروزی و یا شکست انسان است.

پس هشدار، هشدار، ای شنونده، مبادا کاری کنی که موجب رسواییت شود. و بکوش، بکوش، ای غافل، در آنچه بر تو واجب شده که «و هیچ کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی کند». این سخن که با استناد به آیه قرآن بیان شده بدان معناست که گوینده این سخن از عالم غیب با خبر است و باید مخاطبان به آن به خوبی گوش بدهند و بپذیرند.

إِنَّ مِنْ عَزَائِمِ (1) اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ (2)، الَّتِي عَلَيْهَا يُثِيبُ وَيُعَاقِبُ، وَ لَهَا يَرْضَى وَيَسْخَطُ، أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا (3) - وَإِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَ أَخْلَصَ فِعْلَهُ (4) - أَنْ يَخْرُجَ (5) مِنَ الدُّنْيَا، لِأَقْبَابِ رَبِّهِ (6) بِخَصْمَلَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا: أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ (7) عَلَيْهِ مِنْ عِبَادَتِهِ، أَوْ يَشْفِي غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ، أَوْ يُعَرِّ بِأَمْرٍ فَعَلَهُ غَيْرُهُ، أَوْ يَسْتَنْجِحَ (8) حَاجَةً إِلَى النَّاسِ بِإِظْهَارِ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ يَلْقَى النَّاسَ بِوَجْهَيْنِ، أَوْ يَمْشِي فِيهِمْ بِلِسَانَيْنِ. اغْفُلْ ذَلِكَ فَإِنَّ الْمِثْلَ دَلِيلٌ عَلَى شِبْهِهِ.

...

## خصلت های نابود کننده اعمال

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، خصلت های ناپسندی که فرجامی نکوهیده در پی دارند، برمی شمرد و می فرماید: از جمله گناهانی که خداوند در قرآن کریم بیان فرموده و برای انجام دادن آنها کیفر مقرر کرده و به پاس ترك آن پاداش می دهد، اعمالی است که کننده آنها هرچند کار خیر و خالص انجام بدهد، اما بدون توبه، خدا را ملاقات کند، بی فایده است و آن شرك در عبادات است. یعنی اینکه انسان بت و مانند آن را پرستد، چنان که خدا فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...» (9)؛ «خدا، این را که به او شرك آورده شود، نمی آمرزد».

دیگری آن است که با کشتن کسی آتش خشم خود را فرو نشانند، نه با انگیزه اجرای فرمان خدا، مثل اجرای حدود و قصاص. چنان که خداوند کیفر چنین کاری را بیان کرده است و می فرماید: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا...» (10)؛ «و هر کس

ص: 440

- 1- عزائم: جمع عزيمة، به معنای واجب در مقابل رخصه، و منظور در اینجا محرمات هستند که ترك آنها واجب است.
- 2- الذکر الحکیم: منظور قرآن است که به حکیم توصیف شده، چون براساس حکمت هر چیزی را به جای خود گذارده و حقایق را تبیین کرده است.
- 3- أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ عَبْدًا: اسم إنّ در جمله إنّ من عزائم الله است و من عزائم الله خبر مقدم است.
- 4- إِنْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَأَخْلَصَ فِعْلَهُ: دو جمله معترضه اند.
- 5- أَنْ يَخْرُجَ: فاعل لا ينفَع است.
- 6- لِأَقْبَابِ رَبِّهِ: ملاقات الهی، و کنایه از رسیدن به عمل موعودی است که خدا برای پاداش و کیفر وعده داده است، چرا که انسان حکم را هنگام محاکمه دریافت می کند پس تشبیه معقول به محسوس است.
- 7- فِيمَا افْتَرَضَ: فیما متعلق شرك است، یعنی شرك ورزیدن در آنچه واجب است.
- 8- يَسْتَنْجِحُ: درخواست موفقیت و پیروزی بنماید.
- 9- سوره نساء، آیه 116.
- 10- سوره نساء، آیه 93.

عمداً مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود».

و دیگری آن است که کار خیری را که دیگری انجام داده است به خود نسبت دهد، چنان که خدای متعال در این باره می فرماید: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّ لَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ...»(1)؛ «البته گمان مبر کسانی که بدانچه کرده اند شادمانی می کنند و دوست دارند به آنچه نکرده اند ستایش شوند قطعاً گمان مبر که برای آنان از عذاب نجاتی است، [که] عذابی دردناک خواهند داشت». نیز ممکن است منظور تهمت باشد، یعنی کاری را به کسی نسبت دهد در حالی که آن را انجام نداده است. خدا در این باره می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَدُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...»(2)؛ «کسانی که دوست دارند زشتکاری در میان آنها که ایمان آورده اند، شیوع پیدا کند؛ برای آنها در دنیا و آخرت عذابی پردرد خواهد بود». البته در اینجا احتمالات دیگری نیز وجود دارد که شارحان نهج البلاغه بدان پرداخته اند.

یکی دیگر از آن گناهان آن است که برای رسیدن به خواسته خود به وسیله مردم، در دین مردم بدعت گذارد. شاید این آیه بر این مطلب دلالت داشته باشد که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ...»(3)؛ «کسانی که نشانه های روشن، و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم توضیح داده ایم، نهفته بدارند، خدا آنان را لعنت کند، و لعنت کنندگان نیز لعنت شان می کنند».

یا اینکه می فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُسْتَرُوا بِهِ ثُمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ...»(4)؛ «پس وای بر

ص: 441

1- سوره آل عمران، آیه 188.

2- سوره نور، آیه 19.

3- سوره بقره، آیه 159.

4- سوره بقره، آیه 79.

...

...

کسانی که کتاب [تحریف شده ای] با دست های خود می نویسند، سپس می گویند: "این از سوی خداست"، تا بدان بهای ناچیزی به دست آورند؛ پس وای بر آنها از آنچه دستان شان نوشته، و وای بر آنها از آنچه [از این راه] به دست می آورند».

یا اینکه با دو چهره و دو زبان با مردم برخورد کند، بدین معنا که در حضورشان، آنان را می ستاید و در نبودشان از آنها بدگویی کند. این دو جمله مفاد یکسانی دارند و در حقیقت دورویی و منافق بودن چنین انسانی را می رسانند؛ و البته خدای سبحان درباره کیفر منافق می فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الذِّكْرِ الْأَعْسَفِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا»<sup>(1)</sup>؛ «آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت».

در این مواضع نیک بیندیش؛ زیرا حکم و نتیجه ای که بر اشیا مترتب می شود دلیل بر آن است که امثال آنها نیز مشمول این حکم و نتیجه اند. مثلاً عزت و شکوهی که سلطانی از آن برخوردار است، سلطان دیگری با خصوصیات او نیز از آن برخوردار خواهد بود و وحشتی که بر ارتش شکست خورده حاکم می شود، بر ارتشی دیگر مشابه آن نیز حاکم خواهد شد.

## یادآوری

این جمله که در این بخش از خطبه آمده است یا ادامه جملات پیشین است و معنایش آن است که گناهانی که ذکر نشد همانند محرمات و گناهانی است که ذکر گردید؛ به این معنی که اگر کسی مرتکب آنها بشود، اعمال صالح او تباه می شوند و بر باد خواهد رفت، که آنها گناهانی هستند که خدای سبحان به کننده آن گناهان، وعده عذاب داده است، مثل ربا و زنا و امثال اینها، و یا مقدمه ای است برای جملات بعدی، که در صدد بیان این مطلب هستند، یعنی انسان پیرو شهوات خود، مانند حیوانات است.

ص: 442

إِنَّ الْبَهَائِمَ (1) هُمُّهَا بُطُونُهَا وَإِنَّ السَّبَاعَ هُمُّهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا وَإِنَّ النِّسَاءَ هُمُّهُنَّ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالنَّفْسَ أَدْفِيهَا، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْتَكِينُونَ (2)، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ مُسْفِقُونَ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ خَائِفُونَ.

...

### مقایسه ای بین مؤمنان و مؤمنان

حقیقت آن است که حیوانات فقط و فقط می کوشند که شکم خود را سیر کنند و درندگان می کوشند که به دیگران تجاوز کنند، زیرا خوی ستمگری در نهاد آنها نهادینه و سرشته شده است و همیشه آنها را همراهی می کند.

و زنان می کوشند تا به زر و زیور دنیایی و فساد پردازند، زیرا زن موجودی است عاطفی، و هر جا که عاطفه و احساسات او را بکشاند به صورت افراطی به همان سمت می رود و در آن بسیار تقریط و بی اعتنایی می کند، به خلاف مردان که دو نیروی عقل و عاطفه در وجودشان متعادل است.

سپس امام به تبیین ویژگی های اهل ایمان که در مقابل گروه های فوق قرار دارند، پرداخت و فرمود: مؤمنان در برابر پروردگار خاشع و خاضعند، لذا [به خلاف حیوانات] نه به فکر شکم، بلکه در اندیشه طاعت و عبادت هستند. مؤمنان اهل خشیت و مهربانی هستند، پس [به خلاف درندگان] به هیچ کس ظلم نمی کنند.

مؤمنان همواره ترسانند؛ بنابراین فرد ترسان به خلاف بانوانی که اهل زیور و فسادند، هرگز در فکر زینت و فساد نمی افتد.

ص: 443

1- بهائم: جمع بهیمة، یعنی حیوانی که کار مبهم می کند و نمی تواند مثل انسان کارهای واضح و روشن انجام بدهد، و مؤنث بودن آن به اعتبار نفس است.

2- مستکین: از استکان، به معنای تضرع است.



و من خطبة له عليه السلام في فضل أهل البيت عليهم السلام و الإرشاد

اشاره

وَ نَاطِرُ قَلْبِ اللَّيِّبِ (1) بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ، وَيَعْرِفُ غَوْرَةَ (2) وَ نَجْدَهُ (3).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است در فضیلت اهل بیت علیهم السلام و ارشاد بندگان

ویژگی های عاقلان

انسان عاقل و فرزانه کسی است که با چشم دل (= بصیرت) سرانجام کارها را می بیند؛ یعنی همان طور که انسان با چشم خود دیدنی ها را می بیند، او با چشم دل حقایق را ادراک می کند و عاقبت کار را می بیند و وقتی پایان کار را ببیند قطعاً از چارچوب عقل و شرع خارج نمی شود و به عوامل زیانبار دنیوی و دینی نمی پردازد.

نیز عمق و ارتفاع و پستی و بلندی (ابعاد) کارها را بررسی می کند، یعنی آنچه موجب رفعت و سقوط وی در جامعه می شود می شناسد.

ص: 444

1- لیب: عاقل.

2- غور: عمق.

3- نجد: ارتفاع.

دَاعِ دَعَا، وَرَاعِ رَعَى، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَاتَّبِعُوا الرَّاعِي. قَدْ خَاضُوا(1) بِحَارَ الْفِتَنِ، وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ، وَ أَرَزَ(2) الْمُؤْمِنُونَ، وَ نَطَقَ الصَّالُونَ الْمَكْذُوبُونَ.

...

### لزوم پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله

دعوت کننده ای دعوت کرد و رهبری مردم را فراخواند. یعنی وجود مقدس پیامبر اکرم، رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را به اطاعت خدا دعوت کرد و به سوی سعادت رهبری نمود(3).

بنابراین، ای مردم دعوت او را اجابت کنید و رهبری اش را بپذیرید تا شما را به سوی هدایت و جایگاه امن و سلامت رهنمون شود، مانند قافله سالاری مهربان که کاروانیان را در جایی امن و پرآب فرود آورد.

### ویژگی های مخالفان اهل بیت علیهم السلام

مخالفان و کسانی که غیر از ما حکومت را با ظلم در دست گرفتند، در دریا های فتنه وارد شدند و از سر ناگاهی و بی بصیرتی خود را هلاک کردند، و سنت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله تأسیس نموده رها کردند و به بدعت هایی مانند: نماز تراویح، منع حقوق «مؤلفه قلوبهم»(4) (آنان که دلشان به دست آورده می شود)، و تحریم متعه حج و ازدواج موقت، پرداختند.

و مؤمنان، خویشنداری و مقاومت کردند تا با منحرفان همراه نشود. و گمراهان تکذیب کننده خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله با زور بر اوضاع مسلط شدند و هر چه می خواستند می گفتند (آن گونه که خود می پسندیدند فرمانروایی نمودند).

ص: 445

1- خاضوا: وارد شدند.

2- أَرَزَ: استقامت ورزیدند.

3- جملات پیشین مقدمه ای برای این جمله ها بود که انسان با بصیرت، حقیقت را در می یابد، پس ناچار حق را که در وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله متجلی است، می پذیرد.

4- سوره توبه، آیه 60.

نَحْنُ الشَّعَاؤُ (1) وَالْأَعْصَحَابُ، وَالْخَزَنَةُ (2) وَالْأَبْوَابُ، لَا تُؤْتَى الْبُيُوتَ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا، فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا.

...

## اوصاف خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شعار و اساس دین هستیم؛ یعنی همان طور که لباس به بدن انسان می چسبد ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از حیث پیوستگی و ارتباط با دین، مانند آن لباس نسبت به بدن هستیم.

و نیز ما یاوران پیامبریم که برای حفظ دین با آن حضرت همدم و همسوی شدیم نه به طمع ریاست و دنیا دوستی و امثال اینها.

ما نگهبانان علم کتاب الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم. ما درهای ورودی شهر علم و معرفتیم. پس همان طور که انسان زمانی می تواند وارد منزل و یا شهر شود که از دروازه آن در آید، همین طور است اگر کسی بخواهد وارد شهر علم و معرفت [دینی] بشود تنها با راهنمایی خواستن از نگهبانان شهر می تواند به هدف خود برسد، چنان که خدای سبحان می فرماید: «... وَأُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...» (3)؛ «و به خانه ها از در [ورودی] آنها در آید».

بنابراین اگر کسی از راهی دیگر جز دروازه وارد شد، دزد نامیده می شود و اگر کسی اسلام را از غیر اهل بیت علیهم السلام بطلبد دزد خوانده می شود و دزدانه به حریم دین آمده است.

ص: 446

---

1- شعار: لباسی که زیر لباس ها می پوشند و چون مستقیماً به موی بدن انسان تماس دارد شعار نامیده می شود.

2- خزنة: جمع خازن، یعنی نگهبان کالای نفیس و گرانبها.

3- سوره بقره، آیه 189.

منها: فِيهِمْ كَرَامَاتٌ (1) الْقُرْآنِ، وَ هُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ. إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَإِنْ صَدَمْتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا، فَلْيَصُدِّقْ رَأْدًا (2) أَهْلَهُ، وَ لِيُحْضِرْ عَقْلَهُ، وَ لِيَكُنْ مِنْ أَدْبَاءِ الْأَخْرَةِ، فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَ إِلَيْهَا يَنْقَلِبُ. فَالِنَّاظِرُ بِالْقَلْبِ، الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ، يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ: أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَصْدَقٌ فِيهِ، وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ وَقْفٌ عَنْهُ. فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ، فَلَا يَزِيدُهُ بُعْدُهُ عَنِ الطَّرِيقِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ. وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ. فَلْيَنْظُرْ نَاطِرًا سَائِرٌ هُوَ أَمْ رَاجِعٌ؟

...

بخشی از این خطبه در تبیین جایگاه اهل بیت علیهم السلام است

آیات کریمه قرآن که برای تکریم و بزرگداشت افراد نازل شده است، در واقع در شأن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. آنان گنج های خدای مهربانند، یعنی همان طور که کالای نفیس و ارجمند را در گنجینه قرار می دهند، اهل بیت علیهم السلام نیز جایگاه دانش های گرانبهایی هستند که خدای سبحان در آنان به ودیعه نهاده است.

اینان اگر سخن گویند، حکمی بدهند یا داستانی عبرت آموز بیان کنند، سخنی راست گفته اند، چو حقایق را آن گونه که هستند می دانند، و اگر خاموش بمانند، هیچ کس را از هیبتشان یارای آن نیست که در سخن گفتن بر آنها پیشی گیرد؛ زیرا انسان وقتی داناتر از خود را در مجلسی ببیند نمی تواند سخن بگوید، زیرا می ترسد با سخنی بی جا خود را رسوا کند.

دانشمندانی که به تحصیل علم و احکام پرداخته اند چند وظیفه اساسی دارند:

طلایه داران، باید با مردم راست گفتار باشند و بدون کاستی، و چنان که هست، فضایل اهل بیت علیهم السلام را به گوش همگان برسانند و به آنها بگویند که پیشوایان حق و خلفای واقعی، این بزرگواران هستند و لا غیر. البته مراد از طلایه داران کسانی هستند که وظیفه آگاهی رساندن به مردم را به عهده دارند.

ص: 447

1- کرائم: جمع کریمه [و گاه آیات قرآن را آیات کریمه می خوانند].

2- راند: جلودار کاروان که برای استراحت کاروانیان، به جست و جوی جایی مناسب می پردازد.

...

...

و باید عقل خود را در تشخیص حق از باطل به خوبی به کار اندازند، نه اینکه بر اساس عواطف و سنت های گذشتگان عمل کنند.

باید فرزند آخرت باشند، یعنی همواره از عذاب خدا بترسند و به پاداش او امیدوار باشند و صادقانه عمل کنند، حتی اگر به ضرر دنیای آنها تمام شود؛ چون از آخرت آمده اند و به آخرت بخواهند گشت، چرا که آدم علیه السلام از بهشت به زمین آمد و پس از مرگ نیز دوباره به آن برگشت.

### ویژگی های هوشمندان

انسان هوشمند کسی است که با دیده تفکر می نگرد و بر اساس بصیرت و ادراک کار می کند، نه به شیوه نادانان. مبدأ و آغاز عمل او با این اندیشه است که آیا این کار به سود من است یا به ضرر؟ آیا خیر و سعادت و پاداش دارد یا شر و شقاوت و کیفر؟ پس اگر به سود او باشد، بدان عمل کند و الا از انجام دادن آن باز ایستد و هرگز بدان نپردازد تا زیان نبیند.

کسی که بدون آگاهی و بصیرت کاری کند، مانند کسی است که جاده مستقیم را وانهاد و بیراهه می پیماید، و طبعاً هرچه بیراهه را بیشتر در نوردد از خواسته خود دورتر می شود. این تمثیل هشدار می دهد که برای کسانی که بدون هدایت و تفکر عمل می کنند.

[اما] کسی که بر اساس عاقبت اندیشی عمل می کند به کسی می ماند که در جاده مستقیم و روشن حرکت می کند و بدون هیچ خطری به مقصد می رسد.

پس هر نگرنده ای بنگرد که آیا در راه رفتن است یا در راه برگشتن، که به سرافکندگی و پشیمانی می انجامد، مانند کسی که مقصدی را در نظر دارد، ولی به خلاف مسیر آن مقصد حرکت می کند.

وَاعْلَمَ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَيَّ مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَ مَا حَبِثَ ظَاهِرُهُ حَبِثَ بَاطِنُهُ. وَقَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَيُبْغِضُ عَمَلَهُ، وَيُحِبُّ الْعَمَلَ وَيُبْغِضُ بَدَنَهُ». وَاعْلَمَ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا، وَ كُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ، وَ الْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ، فَمَا طَابَ سَقِيئُهُ طَابَ غَرْسُهُ وَ حَلَّتْ ثَمَرَتُهُ، وَ مَا حَبِثَ سَقِيئُهُ حَبِثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَّتْ ثَمَرَتُهُ.

...

### ناتوانی ریا در حفظ ریاکار

پس از آنکه امام معیار سنجش عمل صحیح را بیان فرمود، و ملازمت میان ظاهر (کار) و باطن (نیت) را روشن نمود، تا مبدا کسی یا کسانی ظاهر عمل را دلیل بر پاک نهادی یا خبث باطن بدانند، لذا فرمود: و بدان که برای هر ظاهری باطنی دارند که همانند اوست. پس اگر ظاهر کسی پاک و مطهر باشد به حکم «الظاهر عنوان الباطن» معلوم می شود که باطن او نیز پاک و مطهر است و اگر ظاهر او ناپاک و پلید باشد به دست می آید که باطنش هم ناپاک است و پلید؛ چون انسانی که باطن ناپاک است نمی تواند ظاهر خود را خوب و زیبا نشان بدهد، هرچند بخواهد درون خود را پنهان کند، برای اینکه نهانی های درون ناخودآگاه و بی اراده ظاهر می شوند، اما برای ظاهرسازی باید زحمت فراوانی تحمل کرد و وقتی آن حالت غیر طبیعی کنار برود (گرچه با فراموشی و اشتباه) درون خود را ظاهر می سازد. و انسان پاک سیرت اگر در موقعیت خاصی بخواهد ظاهر خود را آلوده نشان دهد به محض برطرف شدن آن موقعیت، درون پاک او آشکار می شود. لذا امام می فرماید: «ما أضمر احدٌ شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه و صفحات وجهه؛ هرگاه کسی چیزی را در درون خود پنهان کند، به یقین در لابه لای گفتار و چهره اش نمودار خواهد شد».

شاعر عرب نیز گفته است:

و مهما يكن عند امرء من خليقة \*\*\* وإن خالها تخفى على الناس تعلن

هرگاه آدمی خصلت درونی دارا باشد/ علی رغم گمانش آن خصلت ظاهر خواهد شد.

ص: 449

...

...

و پیامبر راست گفتار و درست کردار می فرماید: «خداوند بنده را در صورتی که پاک سیرت باشد دوست دارد، اما عمل ناپسندش را دشمن می دارد، و به عکس در صورتی که عمل او شایسته و پسندیده، ولی ذات او ناپاک باشد، عملش را دوست و او را دشمن می دارد».

امام علیه السلام با استشهاد به این سخن بیان می کند که گاهی عمل ناپسند و ناپاک موجب سقوط انسانی که پاک سیرت باشد نمی شود، و به عکس، گاهی عمل پاک و پسندیده موجب صعود انسانی که بد نهاد و از نظر ظاهری ناصالح باشد، نمی شود. پس ظاهر در زشتی و زیبایی تابع باطن و درون آدمی است و از اعمال نادری که گاهی مخالف باطن است پیروی نمی کند.

### **نقش تربیت و تغذیه در شخصیت سازی**

و بدان که هر عملی ثمره و محصولی دارد و هر محصولی نیازمند آب است، و آب ها نیز در پاکی و ناپاکی متفاوتند. محض مثال، اگر «عمل» مورد نظر امام علیه السلام نوشتن کتاب باشد، ثمره آن ارشاد مردم خواهد بود و آب پرورش دهنده این درخت و بر، دستمایه ای است که نویسنده کتاب از آن بهره گرفته است که ممکن است قرآن یا آثار فیلسوفان [مسلمان] باشد.

حال اگر آبیاری این درخت از آب پاکیزه و گوارا باشد، درخت نیکو عمل خواهد آمد و میوه اش شیرین خواهد بود. مثال فوق به این می ماند که نویسنده اثر خود را از آبشخور قرآن سیراب کرده باشد. و اگر این درخت با آب کدر و ناخالص و آلوده آبیاری شود، حاصلش نیز تلخ و ناپاک خواهد بود. این مطلب برای تشویق مردم به درستی عمل و پاکی نیت هاست که به منزله آبیاری و جست و جوی آبشخوری زلال و پاکیزه است.

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي انْحَسَرَتْ (1) الْأَعْوُصَافُ عَنْ كُنْهِ مَعْرِفَتِهِ، وَرَدَعَتْ عَظَمَتُهُ الْعُقُولَ، فَلَمْ تَجِدْ مَسَاغًا (2) إِلَى بُلُوغِ غَايَةِ مَلَكُوتِهِ! هُوَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ، أَحَقُّ وَأَبِينُ مِمَّا تَرَى الْعُيُونُ، لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدٍ فَيَكُونَ مُسَدِّبَهَا، وَلَمْ تَقَعْ عَلَيْهِ الْأَعْوَاهَامُ بِتَقْدِيرٍ فَيَكُونَ مُمَثَّلًا. خَلَقَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ تَمَثِيلٍ، وَلَا مَشُورَةَ مُشِيرٍ، وَلَا مَعُونَةَ مُعِينٍ. فَتَمَّ خَلْقُهُ بِأَمْرِهِ، وَأَذَعَنَ لِبَطَاعَتِهِ، فَأَجَابَ وَلَمْ يُدَافِعْ، وَانْقَادَ وَلَمْ يُنَازِعْ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام است در تبیین آفرینش شگفت خفاش

حمد و ستایش و اوصاف پروردگار

ستایش خدایی را سزد که توصیف آدمیان از شناخت کنه و حقیقت او وامانده است. زیرا ذات الهی قابل شناخت نیست و دلیل آن این است که انسان محدود و خدا نامحدود است، و احاطه محدود بر نامحدود معقول و پذیرفتنی نیست، و گرنه خُلف لازم می آید (باید محدود نامحدود بشود و نامحدود محدود، تا بر آن احاطه یابد و این خلاف فرض است).

عظمت او عقل هایی را که در صدد شناسایی حضرتش هستند بازپس می زند؛ پس راهی نمی یابند تا به انتهای ملکوت (مُلک وسیع و گسترده) او برسند.

او حق است (نه چون بت های باطل) که به وسیله آثار خود ظاهر و آشکار است. او خدا و پادشاه حق و آشکار است؛ عیان تر از آن است که چشم ببیند؛ چون چشم ممکن

ص: 451

1- انْحَسَرَتْ: منقطع و بریده شد، در ماند.

2- مَسَاغ: از ساغ، يسوغ گرفته شده، به معنای ممکن بودن.



...

...

است دچار اشتباه شود، مثلاً آب متراکم و انباشته روی هم را سیاه، و خورشید با آن عظمت را کوچک، و دو خط موازی ممتد را از فاصله دور پیوسته می بیند، ولی عقل هرگز اشتباه نمی کند. پس وقتی که می گوید: هر اثر مؤثر می خواهد یا: اجتماع نقیضین محال است. و یا اینکه می گوید: هر کلّ بزرگ تر از جزء است. به هیچ وجه در آن خطا وجود ندارد.

عقل بشری نمی تواند حضرتش را محدود کند و حدّ او را بشناسد تا خدای متعال شبیه سایر محدودات شود. اندیشه های بشری نمی توانند او را اندازه گیری کنند تا مثل سایر مخلوقات شود. شاید منظور از تحدید حدّ منطقی یعنی «جنس» و «فصل» و منظور از تقدیر «کمّ» و «کیف» و مانند اینها باشد.

آفریدگان را بدون الگو و بدون مشورت و رایزنی با مشاور، و بدون کمک کسی یا بهره گیری از ابزاری آفرید، به خلاف انسان ها که در انجام دادن کاری حتماً از موارد فوق استفاده می نمایند.

آفرینش همه هستی به فرمان او صورت کمال یافت و همه در پیشگاه حضرتش به زبان تکوینی اقرار به عبودیت کردند. هرچه اراده الهی بود، آفریده ها اجابت کردند و از اطاعت تکوینی سر برناتافتند و جملگی در پیشگاه با عظمت او خضوع و فروتنی کردند و هیچ کس در آفرینش با وی نزاع و مخاصمه نکرد.

وَمِنْ لَطَائِفِ صَنَعَتِهِ، وَعَجَائِبِ خَلْقَتِهِ، مَا أَرَانَا مِنْ عَوَامِضِ الْحِكْمَةِ فِي هَذِهِ الْخَفَافِشِ (1) الَّتِي يَقْبِضُهَا الصَّبِيَاءُ الْبَاسِطُ لِكُلِّ شَيْءٍ، وَيَبْسُطُهَا الطَّلَامُ الْقَابِضُ لِكُلِّ حَيٍّ. وَكَيْفَ عَشِيَّتْ (2) أَعْيُنُهَا عَنْ أَنْ تَسْتَمِدَّ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيَّةِ نُوراً تَهْتَدِي بِهِ فِي مَذَاهِبِهَا (3)، وَتَتَّصِلُ بِعَلَائِيَةِ بُرْهَانَ الشَّمْسِ إِلَى مَعَارِفِهَا (4)، وَرَدَعَهَا بِتَلَاءُ لُوءٍ ضِدِّ يَأْتِيهَا عَنِ الْمُضِيِّ فِي سُبْحَاتِ (5) إِشْرَاقِهَا، وَ أَكْنَهَا فِي مَكَامِنِهَا (6) عَنِ الذَّهَابِ فِي بُلُوحِ (7) انْتِلَاقِهَا (8). فَهِيَ مُسَدَّلَةٌ (9) الْجُفُونِ (10) بِالنَّهَارِ عَلَى أَحْدَاقِهَا (11)، وَ جَاعِلَةٌ اللَّيْلِ سِدِّ رَاجِئاً تَسْتَدِلُّ بِهِ فِي التَّمَاسِ أَرْزَاقِهَا، فَلَا يَرُدُّ أَبْصَارَهَا إِسْدَافُ (12) ظُلْمَتِهِ، وَلَا تَمْتَنِعُ مِنَ الْمُضِيِّ فِيهِ لِعَسَقِ (13) دُجْنَتِهِ (14).

...

## آفرینش شگفت خفاش

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به ذکر یکی از نمونه های آفرینش، یعنی خفاش که بر لطف بزرگ و علم و صنع الهی دلالت دارد می پردازد، هر چند مردم از آن گریزانند که این نیز به دلیل پوشیده بودن آثار قدرت الهی است که در این موجود فراهم آمده است. می فرماید:

خفاش یکی از مصنوعات دقیق و مخلوقات شگفت انگیز خداست که حکمت پیچیده خود را در آفرینش آن به کار برده است؛ آفریده ای که نور خورشید که تمام اشیا و حیوانات و انسان ها را به فعالیت و جنبش در می آورد، او را به لانه اش می کشاند، زیرا نور خورشید او را می آزارد. و وقتی که خورشید غروب کرد و تاریکی همه جا دامن گسترد، به حرکت در می آید، در حالی که تاریکی موجب آرامش و سکون همه حیوانات و انسان ها می شود.

ص: 453

- 1- خفایش: جمع خفاش.
- 2- عشیت: از عشاء گرفته شده، یعنی بیماری چشم، کوری.
- 3- مذاهب: جمع مذهب، یعنی آمدورفت.
- 4- معارف: جمع معرف، یعنی شناسایی.
- 5- سبحات: درجات و اطوار.
- 6- مکامن: جمع مکمن، یعنی محل اختفا.
- 7- بلج: پرتو.
- 8- إنتلاق: نور درخشان خورشید.
- 9- مسدلة: از أسدل الستر است یعنی فروافتادن پرده.
- 10- جفون: پلك ها.
- 11- أحداق: جمع حدقة، یعنی چشم.
- 12- إسداف: از أسدف اللیل است یعنی تاریکی فراگرفت.
- 13- غسق: اوج ظلمت و تاریکی.
- 14- دجنة: تاریکی.

...

...

و [ شگفتا] چگونه چشمان ضعیف خفّاش(1) از برخورداری از پرتو خورشید ناتوان است آن سان که نمی تواند از خورشید تابنده برای یافتن راه خود مدد گیرد و به اوج پرواز کند! لذا نور باعث آزدگی چشمان او می شود و فرارش می دهد و برای یافتن راه خود هرگز نمی تواند از آن مدد گیرد. بنابراین خفّاش در رفت و آمدهای خود از نور خورشید بهره نمی گیرد و با ظهور نور خورشید به پناهگاه خود باز می گردد.

و خدای سبحان (یا نور خورشید) با پرتوافکنی، خفّاش را از رفتن به محل درخشش خورشید بی نیاز کرده و آن را در مخفیگاهش پنهان می سازد، و از حرکتش در نور درخشان خورشید باز می دارد.

خفّاش در روز، بر چشم های خود پرده پلک را فرو می افکند و شب را به عنوان چراغی فرا راه خود قرار می دهد و در طلب روزی خود روانه می شود. . . .

تیرگی شب سیاه، او را از رفتن باز نمی دارد و به سبب شدت تاریکی، هرگز از حرکت و پرواز در شب خودداری نمی کند.

ص: 454

---

1- اسم خفّاش از کلمه خفّش، به معنای ضعف دید گرفته شده است.

فَإِذَا أَلْقَتِ الشَّمْسُ قِنَاعَهَا وَبَدَتْ أَوْصَاحُ (1) نَهَارِهَا، وَدَخَلَ مِنْ إِشْرَاقِ نُورِهَا عَلَى الضَّبَابِ (2) فِي وَجَارِهَا (3) أَطْبَقَتِ الْأَعْجَفَانَ (4) عَلَى مَاقِيَهَا (5)، وَتَبَلَّغَتْ بِمَا اكْتَسَبَتْ مِنْ فَيْئِ (6) ظَلَمَ لَيْالِيهَا. فَسَدَّ بَحَانَ مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لَهَا نَهَارًا وَ مَعَاشًا، وَ النَّهَارَ سَكْنًا وَ قَرَارًا، وَ جَعَلَ لَهَا أَجْنِحَةً مِنْ لَحْمِهَا تَعْرُجُ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ إِلَى الطَّيْرَانِ، كَأَنَّهَا شَطَايَا (7) الْأَأْدَانَ، غَيْرَ ذَوَاتِ رِيشٍ وَ لَا قَصَبٍ (8)، إِلَّا أَنَّكَ تَرَى مَوَاضِعَ الْعُرُوقِ بَيِّنَةً أَعْلَامًا (9).

...

پس چون خورشید نقاب خود را بر دارد، و طلوع کند - زیرا شب به منزله نقاب خورشید است و با پایان یافتن شب گویا خورشید نقاب خود را از چهره برداشته است - و سفیدی صبح را آشکار سازد و پرتو نور خود را به درون لانه سوسمار بفرستد یعنی آن قدر نور خورشید شدید بشود که بتواند در سوراخ های اعماق زمین که لانه سوسمار است وارد گردد، آنگاه است که خفاش پلک های خود را بر چشم خود فرو می افکند و به غذایی که در تاریکی شب به دست آورده است بسنده می کند.

بنابراین، منزّه است خدایی که شب را برای خفاش، روز و وسیله کسب روزی، و روز را زمان آرامش و سکون او قرار داد که در آن هنگام از لانه اش بیرون نمی رود.

و برای او بال هایی از گوشت بدنش قرار داد که در وقت ضرورت، با آنها پرواز کند زیرا بال هر پرنده ای از پر تشکیل می شود، ولی بال خفاش از گوشت است. گویی این بال ها قطعه ای از گوش اوست، زیرا همانند آن از غضروف تشکیل شده به گونه ای که بال و پری ندارد، ولی رگ های بال خفاش را آشکارا می بینی و نشانه هر چیزی دلیل وجود آن است.

ص: 455

1- اوصاح: جمع وضع، یعنی سپیده صبح.

2- ضباب: جمع ضبّ، یعنی بزمجه، سوسمار.

3- وجار: لانه سوسمار.

4- أعجفان: جمع جفن، یعنی پلک.

5- ماقی: جمع ماق، یعنی گوشه چشم سمت بینی.

6- فئی: مراد از این واژه در این سخن امام علیه السلام چیزی است که در تاریکی شب برای خوردن به دست می آورد.

7- شطایا: جمع شظیة، قطعه ای از يك چیز.

8- قصب: نی، منظور عضوی که پر و بال بر آن می روید.

9- أعلام: جمع علم، خطوط.

لَهَا جَنَاحَانِ لَمَّا يَرِقًا فَيَسْتَقِمُّ، وَ لَمْ يَغْلُظَا فَيَتَّقِلَا. تَطِيرُ وَ وِلَادَهَا لِأَصِقُ بِهَا، لِأَجَى إِلَيْهَا، يَقَعُ إِذَا وَقَعَتْ، وَ يَرْتَعِعُ إِذَا ارْتَفَعَتْ، لَا يُفَارِقُهَا حَتَّى تَسْتَدَّ أَرْكَانَهُ، وَ يَحْمِلُهُ لِلنُّهُوضِ جَنَاحُهُ، وَ يَعْرِفُ مَذَاهِبَ عَيْشِهِ وَ مَصَالِحَ نَفْسِهِ، فَسُبْحَانَ الْبَارِي لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ!

...

خفاش دو بال دارد که در پرواز نه نازک و ظریف است که از هم بشکافد، و نه آن سان ضخیم که سنگینی اش مانع پروازش شود.

در حال پرواز، بچه اش به او می چسبد، زیرا گاه به هنگام پرواز بچه خود را همراه دارد و چنان است که انگار از ترس خطر سقوط به مادر پناه برده است. و همراه مادر فرود می آید و بالا- می رود، و هنگامی از مادر خود جدا می شود که در پرواز کاملاً توانا و نیرومند و بال هایش آماده پرواز شده باشد راه زندگی را دریابد و بتواند خود را اداره کند.

پس منزه است خدایی که هر چیزی را بدون الگوگرفتن از دیگری آفریده است، بدین معنی که قبلاً کسی نبوده تا عملی انجام داده و الگویی به جای گذارده و خدا از او فرا گرفته باشد. پس، پیش از خدای سبحان، نه خدایی بوده است و نه الگویی.

ص: 456

اشاره

فَمَنْ اسْتَطَاعَ عِنْدَ ذَلِكَ أَنْ يَعْتَمِلَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَلْيَفْعَلْ (1). فَإِنْ أَطَعْتُمُونِي فَإِنِّي حَامِلُكُمْ (2) إِنَّ شَاءَ اللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ ذَا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ وَ مَذَاقَةٍ مَرِيرَةٍ. وَ أَمَّا فَلَانَةٌ فَأَذْرِكْهَا رَأْيِ السَّيِّئِ، وَ ضِعْغُنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلٍ (3) الْقَيْنِ (4)، وَ لَوْ دُعِيَتْ لِتَنَالَ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ. وَ لَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأَوْلَى، وَ الْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام خطاب به مردم بصره درباره جنگ جمل، توصیف ایمان و احوال مردگان

وظیفه مؤمنان در هنگام فتنه

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گویا در مقام بیان مطالبی از غیب و آینده بوده و فتنه هایی را یادآوری کرده و آنگاه به مخاطبان فرموده است:

هر کس در آن هنگام بتواند خود را وقف خدای بزرگ کند و از طاعت خدای سبحان خارج نشود، پس باید چنین کند.

اگر خودتان را حفظ و از من اطاعت کنید به یقین شما را - ان شاء الله - در مسیر بهشت قرار خواهم داد، هر چند خویشتن داری، به دلیل مخالفت امیال انسان با آن، با مشقت زیاد و تلخکامی همراه است.

ص: 457

1- فلیفعل: برای تأکید است و بیان اینکه حفظ نفس در راه خدا مشکل است، مثل اینکه گفته می شود: این کنت رجلاً فافعل؛ اگر مردی انجام بده.

2- حامل: رساننده.

3- مرجل: دیگ.

4- قین: آهنگر.

## تحلیل عملکرد عایشه در جنگ صفین

و اما او (عایشه) اندیشه زنانه، که غالباً مبتنی بر عواطف است نه عقل، و در بسیاری از اوقات حرکات آنها بی مبناست، و کینه قدیمی که در سینه اش مانند دیگ آهنگران می جوشید او را وادار کرد که به جنگ حمل درآید. گویا امام علیه السلام در مقابل این پرسش قرار گرفته که چرا عایشه جنگ حمل را علیه امام راه انداخت با اینکه مثل طلحه و زبیر طمعی در حکومت نداشت؟ از این رو امام علیه السلام در پاسخ، احساسات زنانه و کینه دیرینه او را طرح می کند، که در سینه او چون پاتیل آهنگران در جوشش بود. در زمان های قدیم آهنگران پاتیلی پر آب داشتند که آهن تفتیده را برای سرد شدن در آن می گذاشتند و در این هنگام بود که آب دیگ به جوشش و غلیان در می آمد.

وانگهی عایشه به حضرت زهرا علیها السلام سخت حسادت می ورزید، چنان که با خود امام دشمنی می کرد، چرا که آن حضرت خلیفه قانونی و تعیین شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و رقیب ابوبکر پدر عایشه بود، و می دانست از سوی امام علیه السلام آزاد نخواهد بود تا مانند زمان خلفای پیشین هر چه بخواهد انجام دهد و به جعل احادیث دروغ و مانند آن بپردازد. همچنین دریافته بود که امام علیه السلام او را در سهمیه بیت المال بر دیگران برتری نخواهد داد، بلکه مانند پیامبر صلی الله علیه و آله همه را به یک چشم نگاه می کند.

و اگر کسی عایشه را فرا می خواند تا آنچه به من روا داشت از قبیل: ناسزاگویی، سازماندهی لشکر، تحریک مردم و... در حق دیگری روا دارد، نمی پذیرفت، چرا که به خلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام کینه شدیدی داشت.

با تمام این احوال و رفتاری که از او سر زد، به پاس حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله همان حرمت نخستین خود را نزد من دارد و حساب و کیفر اعمال او با خداست.

منه: سَبِيلُ أَوْلَادِ الْمُنْهَاجِ، أَنْوَرُ السَّرَاجِ. فَبِالْإِيمَانِ يُسَدُّ تَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ، وَبِالصَّالِحَاتِ يُسَدُّ تَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ، وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ (1) الْعِلْمُ، وَبِالْعِلْمِ يُرْهَبُ الْمَوْتُ، وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ، وَإِنَّ الْخَلْقَ لَا مَقْصَرَ (2) لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ، مُرْقَلِينَ (3) فِي مِضْمَارِهَا (4) إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى.

...

بخشی از این سخنان در توصیف ایمان است

### حقیقت ایمان

ایمان، واضح ترین راه و فروزنده ترین چراغ است.

با کمک ایمان می توان به انجام دادن کارهای صالح توفیق یافت، چون انسان اعمال صالح را نمی شناسد و باید ایمان او را راهنمایی کند که چه عملی خوب و کدام عمل بد است، و به اصطلاح «بایدها و نبایدها» را به او بشناساند.

و با کارهای شایسته است که انسان به ایمان راه می یابد. چون اگر کسی عمل صالح انجام دهد مؤمن است، و لذا عمل علامت ایمان است و اگر کسی ادعای ایمان کند، ولی عمل نداشته باشد، ادعایش دروغ است.

و ایمان سرچشمه علم است و ایمانی که از آن علم نجوشد آمیزه ای است از حق و باطل. مثلاً علم به مبدأ و معاد برخاسته از ایمان است. لذا می بینیم کسی که ایمان ندارد قائل به تعطیل (5) و یا شرک و امثال اینهاست.

و هم به وسیله علم است که انسان از مرگ می هراسد، زیرا می داند که عاقبت مرگ و پس از آن چیست، و لذا از عمل ناشایست پرهیز می کند و از رویه رو شدن با مرگ، بدون آمادگی قبلی می هراسد.

ص: 459

1- یعمر: آباد می کند.

2- مقصر: استقرار.

3- مرقل: شتابان.

4- مضممار: میدان.

5- تعطیل آن است که خدای سبحان پس از خلقت جهان، به کناری نشسته و هیچ کاری به جهان ندارد.



...

...

و به وسیله مرگ، دنیا به پایان می‌رسد، چنان‌که با تولد آغاز می‌گردد، و به وسیله مرگ به آخرت منتقل خواهد شد.

نیز به وسیله دنیا می‌توان آخرت را کسب کرد، چون اعمال شایسته‌ای که آخرتِ خوش فرجام را به ارمغان می‌آورد، در دنیا شکل می‌گیرند.

و انسان غیر از قیامت هیچ‌جا استقرار نمی‌یابد و در میدان مسابقه دنیا، شتابان به سوی آخرت در حرکت است تا به آخرین هدف برسد و این بدان معناست که عمر آدمی شتابان سپری می‌شود.

ص: 460

منه: قَدْ شَخَّصُوا(1) مِنْ مُسْتَقَرِّ الْأَجْدَاثِ(2)، وَ صَاوَرُوا إِلَى مَصَائِرِ(3) الْغَايَاتِ. لِكُلِّ دَارٍ أَهْلُهَا، لَا يَسَّ تَبْدِيلُونَ بِهَا، وَلَا يُنْقَلُونَ عَنْهَا. وَإِنَّ الْأَعْمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانٍ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَإِنَّهُمَا لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يُنْقَضَانِ مِنْ رِزْقٍ.

...

نیز از سخنان اوست:

### دورنمایی از رستاخیز آدمیان

مردگان پس از آنکه در اتراقگاه سفر آخرت مدتی در آرامگاه های خود آر میدند و برزخ آنها به پایان رسید، از گورهای خود بیرون می آیند و به سوی سرنوشت خود، که سعادت و بهشت یا شقاوت و جهنم است، رهسپار می شوند.

[بدانید که [هر سرایی ساکنانی دارد که نمی توانند آن را عوض کنند و نمی توانند از آن دور شوند. پس سعادت‌مندان برای همیشه در بهشتند و شقاوت پیشگان، جاودانه در دوزخ. البته برخی [افراد سعادت‌مند] از دوزخ موقت به بهشت ابدی می روند. بنابراین منظور امام آن است که آخرت ابدی و همیشگی است، نه آنکه ابدیت از همان آغاز خواهد بود.

وانگهی حال که خطر وجود دارد باید انسان برای رهایی خود و دیگران بکوشد و رهایی دیگران با امر به معروف و نهی از منکر، و رهایی خود با عمل به قرآن تحقق می یابد. لذا حضرت پس از آنکه از بهشت و جهنم مطالبی بیان فرمود، مؤمنان را به امر به معروف و نهی از منکر تشویق کرد. لذا می فرماید:

امر به معروف (= فرمان دادن به آنچه شرع و عقل آن را نیکو شمرده اند) و نهی از منکر (= بازداشتن دیگران از آنچه عقل و شرع آن را زشت و ناپسند خوانده اند) دو صفت از اوصاف خدای سبحانند. چون خدا با فرستادن پیامبران علیهم السلام و کتاب های آسمانی، مردم را

ص: 461

1- شخصوا: کوچ کردند.

2- أجداث: جمع جدث، یعنی قبر.

3- مصایر: جمع مصیر، یعنی سرنوشت.

...

...

به معروف امر و از منکر نهی نموده است.

این دو فریضه مهم، اجل آمر و ناهی را نزدیک نمی کنند و روزی آنها را نمی کاهند. این سخن امام علیه السلام از آن روست که غالب مردم فکر می کنند اگر امر و نهی کردند کشته می شوند و یا روزی آنها، اگر وابسته به اهل منکر باشد، به دلیل مبارزه ای که با آنها می نمایند، کاسته می شود، در حالی که چنین نیست، زیرا اگر با شروط خود که یکی از آنها احساس امنیت از ضرر است صورت بگیرد، نه مرگی در پی دارد و نه از روزی او می کاهد. البته آنچه موجب یکی از این دو می شود، جهاد در راه خداست که این مسأله از امر به معروف و نهی از منکر جداست.

ص: 462

وَعَلَيْكُمْ (1) بِكِتَابِ اللَّهِ، فَإِنَّهُ الْحَبْلُ الْمَتِينُ، وَ النُّورُ الْمُبِينُ، وَ الشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَ الرَّيُّ (2) النَّاقِعُ (3)، وَ الْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَ النِّجَاةُ لِلْمُتَعَلِّقِ. لَا يَعْوَجُ قِيَامًا، وَلَا يَزِيغُ فَيَسْتَعْتَبَ (4)، وَلَا تُخْلِقُهُ (5) كَثْرَةُ الرَّدِّ (6)، وَ وُلُوجُ السَّمْعِ. مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَ مَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ.

...

## لزوم تمسک به قرآن مجید

تا می توانید تمسک بجوید به کتاب الهی قرآن مجید که ریسمان محکم و ناگسستی است مانند طناب محکمی که انسان را از چاه یا جایی مانند آن نجات می دهد.

و نور آشکار و شفای سودمندی است که در حل مشکلات دنیا و آخرت انسان بسیار کارآمد است. و [آبی گواراست که] موجب سیراب شدن و از بین رفتن تشنگی می گردد.

کسی را که همواره به آن چنگ بزند از خطرهای حفظ می کند و کسی را که بدان بیاویزد و به آموزه های آن عمل کند از مهلکه ها نجات می دهد.

منحرف نیست تا لازم باشد آن را به راستی و درستی وا دارند، چنان که نیزه و شمشیر کج را راست می کنند. و از حق فاصله نگرفته تا از آن بخواهند به حق باز گردد، چنان که از یک انسان منحرف می خواهند که به جاده اصلی برگردد. پس قرآن مثل قوانین کشورهای مختلف نیست که به دلیل تغییر موقیعت ها، نیازمند تعدیل و تغییر باشد.

و کثرت قرائت و برداشت ها آن را کهنه نمی سازد. و زیاد شنیدن قرآن نیز آن را کهنه نمی سازد و این از شگفتی های قرآن است، زیرا با داشتن اسلوب معانی همیشه تازه، تا ابد بر هر زمان و مکانی منطبق است و با همه کس و در همه جا سازگاری دارد.

هرکه با زبان قرآن سخن گوید و بدان استدلال و محتویات آن را بیان کند، مطابق با واقع سخن گفته است و هرکه به آن عمل کند در رسیدن به سعادت و خیر، گوی سبقت را ربوده است.

ص: 463

1- علیکم: اسم فعل است، یعنی پایبند و ملتزم باشید.

2- ری: سیراب شدن.

3- ناقع: برطرف کننده تشنگی، از نفع العطش است.

4- يستعتب: درخواست انصراف از او می شود.

5- تخلق: کهنه می کند.

6- رد: خواندن.

وقام إليه رجل فقال يا أمير المؤمنين، أخبرنا عن الفتنة، و هل سألت رسول الله صلى الله عليه وآله عنها فقال عليه السلام: إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ، قَوْلَهُ: «الْأَمَّا \* أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (1) عَلِمْتُ أَنَّ الْفِتْنَةَ لَا تَنْزِلُ بِنَا وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ أَظْهُرِنَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ الَّتِي أَخْبَرَكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا؟ فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي». فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ لَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتُشِدَّ هِدَ مِنْ اسْتُشِدَّ هِدَ مِنَ الْمُسَدِّ لِمِينَ، وَ حِيَزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتَ لِي: «أَبْشِرْ فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟» فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ. فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذْنُ؟» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَ لَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَ الشُّكْرِ.

...

خاطره ای جالب از امیر مؤمنان علی علیه السلام

در این هنگام شخصی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، از فتنه برای ما سخن بگو و آیا درباره آن از پیامبر سؤال کرده ای؟ حضرت فرمود:

چون خدای سبحان این آیه را نازل کرد که می فرماید: «الف، لام، میم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آورده ایم، رها می شوند و آزمایش نمی شوند؟» دریافتم تا آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ماست فتنه بر ما نازل نمی شود (مورد آزمون قرار نمی گیریم)، چون آیه دلالت می کند که این فتنه در آینده اتفاق می افتد نه در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و به دلیل قرائن زمان مستقبل، بعد از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله است.

من به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: این کدام فتنه (آزمون) است که خدای متعال تورا از آن خبر داده است؟ (2)

ص: 464

1- سوره عنکبوت، آیه های 1 و 2.

2- نکته قابل توجه آن است که ظاهراً عبارت «لما أنزل الله... فقلت» دلالت می کند که سؤال و جواب بعد از نزول آیه بوده است، اما به این معنا نیست که بلافاصله بعد از نزول آیه بوده تا اشکال کنند که این سوره مکی است و با کلمه لَمَّا - با توجه به اینکه این خاطره مربوط به پس از جنگ احد است - منافات دارد.

...

...

فرمود: ای علی، پس از من امت من دچار فتنه (آزمون) می شوند.

عرض کردم: آیا شما در روز جنگ اُحد - که بسیاری از مؤمنین به شهادت رسیدند، ولی توفیق شهادت نصیب من نشد و بر من سخت ناگوار آمد - به من نگفتید: مژده باد تو را که شهادت به دنبال تو خواهد آمد؟

حضرت فرمود: وقتی که آن وعده تحقق یابد چگونه تحمل خواهی کرد؟

من گفتم: این نه جای صبر، بلکه جای شکر و بشارت است.

ص: 465

فَقَالَ: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَ يُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنُّونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمُنُونَ سَطَوْتَهُ، وَيَسَّ تَجَلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَ الْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ(1)، فَيَسَّ تَجَلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيذِ، وَ السُّحْتَ بِالْهَدْيَةِ، وَ الرَّبَا بِالْبَيْعِ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَأَيِّ الْمَنَازِلِ أُنزِلُهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أَمْ بِمَنْزِلَةِ رِدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟ فَقَالَ: بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ.

...

### نمونه هایی از فتنه ها و آزمایشات

آنگاه به من فرمود: ای علی، امت من با اموال و دارایی های خود آزمایش می شوند. چون انسان وقتی مال فراوان داشته باشد، طغیان می کند و حقوق الهی را نمی پردازد.

و به دلیل مسلمان بودنشان بر خدا منت می گذارند و می پندارند که اسلام ظاهریشان متنی بر خداست، در حالی که خدای سبحان از جهانیان بی نیاز است.

و بدون عمل، خواهان رحمت الهی اند و خود را از قدرت فراوان و جبروت خدا در امان می بینند، بدون آنکه از گناهان و محرّمات پرهیز کنند.

آنها حرام خدا را با شبهه های دروغین حلال می دانند. یعنی در فعل حرامی به دروغ شبهه افکنی می کنند، در حالی که خود می دانند که در این شبهه، کاملاً دروغگویند.

و با هوس هایی که حق را به فراموشی می سپارد ایجاد شبهه می کند و آنگاه آن حرام را به این دلیل که شبهه ناک شده است، دیگر حلالش می شمارند.

پس «می» (شراب انگور) را به اسم «نبیذ» (شراب کشمش) که از شراب انگور کم اثرتر است، و مال حرام را مثل رشوه به اسم هدیه، و ربا را به اسم خرید و فروش حلال می شمارند. مثلاً چیزی را که صد تومان قیمت دارد به 150 تومان می فروشند، سپس آن را به صد تومان می خرند و منظور آنها از این کار، قرض دادن صد تومان و پس گرفتن 150

ص: 466

---

1- الأهواء الساهية: هوس هایی که موجب فراموش کردن حق می شوند، و الساهية به معنای مصدری آمده است، مانند راضية در آیه في عيشة راضية، که به معنای مرضية است.

...

...

تومان است در حالی که تنها لفظ بیع در آن لحاظ شده و به ظاهر فروختن و خریدن است.

عرض کردم: ای رسول خدا، آیا این پدیده ها را به حساب ارتداد بگذارم یا آزمون؟ در نتیجه حکم آنها کشتن است یا تأدیب و توبه دادن؟

حضرت فرمود: به منزله فتنه و آزمایش است، زیرا این گونه گناهان کفر و ارتداد نیست و کفر به انکار بر می گردد. البته این پرسش امام علی علیه السلام به معنای ناآگاهی آن حضرت از حکم نیست، بلکه شاید آن حضرت می خواست خوارج از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله بشنوند که به خلاف عقیده آنان ارتکاب معاصی کفر و گنهکار، کافر محسوب نمی شود.

ص: 467



و من خطبه له عليه السلام فيها الحث على التقوى و العمل للآخرة

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحَمْدَ مُفْتَا حاً لِذِكْرِهِ، وَ سَبَباً لِلْمَزِيدِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ دَلِيلاً عَلَى آلَائِهِ وَ عَظَمَتِهِ. عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرِيهِ بِالْمَاضِينَ، لَا يَعُودُ مَا قَدْ وَلَّى مِنْهُ، وَلَا يَبْقَى سِوَمَا مَدَّ مَا فِيهِ. آخِرُ فَعَالِهِ كَأَوَّلِهِ، مُتَسَابِقَةٌ (1) أُمُورُهُ، مُنْطَ أَاهِرَةٌ أَعْلَامُهُ، فَكَأَنَّكُمْ بِالسَّاعَةِ تَحْدُوكُمْ (2) حَدَّو الرَّا جِرِ بِسْؤْلِهِ (3).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در تشویق و ترغیب مردم به رعایت تقوا و تلاش برای آخرت

ستایش پروردگار

ستایش خدایی را سزد که ستایش را کلید ذکر خود قرار داد. یعنی اگر کسی بخواهد ذکر خدا بگوید لازم است که با حمد و ستایش الهی شروع کند، چنان که در افاق را با کلید باز می کنند. در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ فِيهِ بِحَمْدِ اللَّهِ، فَهُوَ أُبْتَرٌ (4)؛ هر کار مهمی که با حمد خدا شروع نشود ناقص و ناتمام خواهد ماند».

و حمد سبب زیاد شدن فضل الهی است، چنان که خداوند می فرماید: «...لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ...» (5)؛ «اگر واقعاً شکر کنید [نعمت [شما را افزون خواهم کرد]]. و حمد یکی از انواع شکر به شمار می رود، چون زبان، قلب و اندام ها هر يك ابزار ستایش اند؛ لذا خداوند

ص: 468

1- در برخی از نسخه های نهج البلاغه متشابهة أموره آمده است.

2- تحدوا: شما را به رفتن تشویق می کند.

3- شول: شتر بدون بیچه که راندن آن با شتاب تر از شتری است که بیچه دارد.

4- المغنی، عبدالله بن قدامة، ج 2، ص 151.

5- سوره ابراهیم، آیه 7.

...

...

می فرماید: «...اعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا...»<sup>(1)</sup>؛ «ای خاندان داوود، [عملاً] شکرگزار باشید».

و حمد و ستایش را راهنمای نعمت‌ها و عظمت خویش قرار داده است؛ چون اگر کسی حمد الهی به جای آورد متوجه نعمت و عظمت خدا می‌شود، چون لفظ، ذهن را به اندیشه و کاوش درباره آنچه به زبان آمده است، وا می‌دارد.

## نمایی از روزگار

ای بندگان خدا، روزگار همچنان که بر پیشینیان گذشت، بر ماندگان نیز به همان صورت می‌گذرد، یعنی حال افراد باقی مانده مثل حال افراد از دنیا رفته است، چون دنیا نسخه تکراری یک چیز است.

آنچه از آن کوچیده یعنی حیوانات، انسان‌ها و گیاهانی که از بین رفته‌اند، دیگر بر نمی‌گردد و آنچه موجود است، برای همیشه باقی نمی‌ماند، چرا که هر چیزی به سوی زوال می‌رود.

اول و آخر تمام کارهای روزگار یکسان است، یعنی مرگ و زندگی و وجود و عدم روزگار و امثال اینها مشابه یکدیگرند.

حوادث روزگار در حال مسابقه‌اند، مثلاً فقر و ثروت، بیماری و تندرستی، مرگ و زندگی و امثال اینها در حال سبقت گرفتن از یکدیگرند، و می‌کوشند که جای یکدیگر را بگیرند.

پرچم‌های روزگار که علامت رخدادهای آن هستند متوالی و پشت سر هم قرار می‌گیرند، بدین معنا که هرچه در دنیا پدید می‌آید و یا معدوم می‌شود نشانی دارد تا بر وجود آن دلالت کند.

قیامت شما را با شتاب به سوی خود می‌خواند، آن گونه که ساربان، شتر بی‌بچه را به سرعت به مقصد مورد نظر خود می‌برد.

ص: 469

فَمَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحْيَرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ ارْتَبَكَ (1) فِي الْهَلَكَاتِ، وَ مَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَ زَيَّتْ لَهُ سَيِّئِ أَعْمَالِهِ، فَالْجَنَّةُ غَايَةُ السَّابِقِينَ، وَ النَّارُ غَايَةُ الْمَفْرُطِينَ.

...

### لزوم اصلاح خویشتن و تهذیب نفس

پس هرکه به جای اصلاح خویشتن به آبادانی دنیا و مانند آن بپردازد، در تاریکی های جهل و عاقبت ناپسند سرگردان خواهد ماند و در مهلکه ها راه به جایی نخواهد برد، چون خود را برای سعادت ابدی آماده نکرده است. لذا در ورطه تباهی گرفتار شده است.

و شیاطین گماشته بر او، وی را با وسوسه و فریب کمک می کنند تا در طغیان بماند و همچنان با دستورات الهی مخالفت و عصیان ورزد. و اعمال زشت او را در برابر دیدگانش می آریند، زیرا وقتی که انسان به کاری عادت کرد آن عمل در نظرش زیبا جلوه می کند، چنان که قرآن می فرماید: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا...» (2)؛ «آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند [مانند مؤمن نیکوکار است]؟».

پس [آگاه باشید که] بهشت فرجام راه پیشی گیرندگان در خیرات است و دوزخ پایان کار اهل تقصیر است که در بندگی و انجام دادن اعمال نیک کوتاهی کرده اند.

ص: 470

1- إرتبك: متحیر شد.

2- سورة فاطر، آیه 8.

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ، وَ الْفُجُورَ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ، لَا يَمْنَعُ أَهْلَهُ، وَلَا يَحْرِزُ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ. أَلَا- وَبِالتَّقْوَى تُقَطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا، وَبِالْيَقِينِ تُدْرِكُ الْعَايَةَ الْقُصْوَى. عِبَادَ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَعَزِّ الْأَنْفُسِ عَلَيْكُمْ، وَ أَحَبِّهَا إِلَيْكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْضَحَ لَكُمْ سَبِيلَ الْحَقِّ، وَ أَنْارَ طُرُقَهُ، فَشِقْوَةٌ لَكُمْ، أَوْ سَعَادَةٌ دَائِمَةٌ!

...

### تأثیر تقوا و گناه در زندگی انسان

ای بندگان خدا، بدانید که تقوا دژ محکم و مستحکمی است که به ساکن خود، یعنی تقوایبندگان عزت می بخشد، و [از سوی دیگر] گناه و نافرمانی خدا سرای خواری و ذلت است که نمی تواند ساکنان خود را از حوادث ناگوار روزگار حفظ کند و پناهندگان خود را، امان نداده، تسلیم روزگار می کند.

بدانید که با تقوا می توان از گزند گناه جلوگیری کرد. زیرا انسان پرهیزگار خود را به وسیله تقوا از خطا حفظ می کند، و با یقین به مبدأ و معاد به آخرین هدف ها، که بهشت است، می توان دست یافت. چون انسان برخوردار از یقین از گناه اجتناب می کند، لذا به سعادت اخروی دست می یابد.

### مواعظ سودمند

ای بندگان خدا، خدا را، خدا را در نظر بگیرید و از کاری که موجب بدبختی و هلاکت بهترین و محبوب ترین عزیزانتان، یعنی خودتان، گردد بهراسید؛ زیرا طبیعی است که انسان خود را از هر چیز دیگری بیشتر دوست می دارد. بی تردید خداوند راه حق را که موجب نجات سالکان آن می گردد آشکار، و راه های مختلف سعادت را نورانی ساخته است.

بنابراین، پیش روی انسان جز یکی از این دو وجود ندارد، شقاوت و بدبختی همیشگی؛ یعنی جاودانگی در آتش جهنم که برای کافران و تبهکاران است، یا سعادت ابدی، که همان ماندگاری همیشگی در بهشت برین که برای مؤمنان و فرمانبرداران است.

ص: 471

فَتَزَوَّدُوا فِي أَيَّامِ الْفَنَاءِ لِأَيَّامِ الْبَقَاءِ. فَقَدْ دُلِّتُمْ عَلَى الزَّادِ، وَأَمَرْتُمْ بِالظُّعْنِ، وَحُشِّتُمْ عَلَى الْمَسِيرِ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ كَرَكِبٍ وُقُوفٍ (1)، لَا يَدْرُونَ مَتَى يُوءَمَرُونَ بِالْمَسِيرِ. أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُّنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ، وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يُسَلَبُهُ، وَتَبَقَى عَلَيْهِ تَبَعْتُهُ وَحِسَابُهُ! عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِمَا وَعَدَ اللَّهُ مِنَ الْخَيْرِ مَتْرُكٌ (2)، وَلَا فِيمَا نَهَى عَنْهُ مِنَ الشَّرِّ مَرْغَبٌ (3). عِبَادَ اللَّهِ، احْذَرُوا يَوْمًا تُفْحَصُ فِيهِ الْأَعْمَالُ، وَيَكْثُرُ فِيهِ الزَّلْزَالُ، وَتَشِيبُ (4) فِيهِ الْأَطْفَالُ.

...

## دنیا و آخرت

پس در این روزگار گذرای دنیا برای ایام ماندگار آخرت بهره و توشه ای بگیرید که شما را به آن توشه که عبارت از ایمان و عمل شایسته است راهنمایی کرده اند و به کوچیدن و مسافرت فرمان داده اند و برای تهیه اسباب یک سفر سودبخش تشویق نموده اند (یا اینکه دنیا به جهت دگرگونی و کوتاهی روزگارش تشویق به این امر کرده است).

شما مانند سوارانی هستید که ایستاده [، منتظر فرمان حرکتید، ولی] نمی دانید چه زمانی شما را فرمان حرکت می دهند. چون مرگ ناگهان و بی اطلاع سر می رسد.

هان ای مردم، کسی که برای آخرت خلق شده، او را با دنیا چه کار؟ این استفهام انکاری است، یعنی هرکه صرفاً برای دنیا کار می کند و در اندیشه آخرت نیست سفیه و بیهوده گراست.

و چرا برای جمع مال دنیا کار می کنند آن که به زودی به هنگام مرگ دارایی اش از او ستانده می شود، آن هم در حالی که پیامدهای پرداختن حقوق الهی، یا مصرف کردن آن در غیر راه حق و یا به دست آوردن آن از راه نامشروع بر عهده او می ماند و باید حساب آن را پس بدهد. شایان توجه است که منبع درآمد و هزینه آن مشروع باشد یا نامشروع، صاحب آن بازخواست خواهد شد.

ص: 472

1- وقوف: جمع واقف، یعنی ایستاده.

2- مترك: چیزی که ترك کنند و نادیده انگاشته شود.

3- مرغب: چیزی که در آن رغبت ورزند.

4- تشيب: پیر می شوند.

...

...

ای بندگان خدا، ترك آنچه خدا به آن وعده خیر داده، یعنی واجبات، امکان ندارد، زیرا هرچه باری تعالی فرمان داده باید اجرا شود تا انسان ها به سعادت برسند. و نیز آنچه خدا از آن نهی کرده، نباید در آن رغبتی نشان داد، زیرا نمی توان به موارد شرافرین که خدا از آن نهی فرموده تمایل و علاقه داشت.

### لزوم اندیشه از روز قیامت

ای بندگان خدا، بترسید از روزی که کارهای انسان به تمامی کاوش می شوند، [ و مأموران الهی ] درست را از نادرست جدا می کنند و پاداش و یا کیفر می دهند.

و روزی که زلزله فراوان است، چنان که خدای متعال فرموده است: «... إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ»<sup>(1)</sup>؛ «بی تردید که زلزله رستاخیز امری است هولناک».

و روزی که کودکان پیر می شوند، خواه به دلیل طولانی بودن آن، که پنجاه هزار سال است، یا به جهت ترس حاکم بر آن روز. ...

ص: 473

---

1- سوره حج، آیه 1.

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ، أَنَّ عَلَيْنَا رِصْدًا (1) مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَعُيُونًا مِنْ جَوَارِحِكُمْ، وَحُفَاطَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَعَدَدَ أَنْفَاسِكُمْ، لَا نَسْتُرُكُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةً لَيْلٍ دَاجٍ (2)، وَلَا يَكْتُمُ مِنْهُمْ بَابَ ذُورِتَاجٍ (3). وَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ، يَذْهَبُ الْيَوْمُ بِمَا فِيهِ، وَيَجِيءُ الْغَدُ لِأَحْقَابِهِ، فَكَأَنَّ كُلَّ امْرِئٍ مِنْكُمْ قَدْ بَلَغَ مِنَ الْأَرْضِ مَنْزِلَ وَحْدَتِهِ، وَمَخَطَّ (4) حُفْرَتِهِ. فَيَا لَهُ (5) مِنْ بَيْتِ وَحْدَةٍ، وَمَنْزِلِ وَحْشَةٍ، وَمُفْرَدٍ (6) غُرْبَةٍ!

...

## مراقبت همیشگی

ای بندگان خدا، بدانید که مراقبانی چند از درونتان مراقب اعمال شما هستند؛ زیرا در درون انسان [فطرت و] نیرویی است که وقتی می خواهد عمل خیری انجام دهد او را تشویق می کند و وقتی که می خواهد دست به شری بزند او را منع می کند.

و جاسوسانی از اعضا و اندام شما گمارده شدند که شاهد و ناظر اعمال شما هستند چنان که قرآن می فرماید: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (7)؛ «امروز بر دهان های آنان مهر می نهیم، و دست هایشان با ما سخن می گویند، و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند». پس اعضای بدن انسان مانند جاسوسان عمل می کنند.

و حافظانی که در نوشتن و سخن گفتن بسیار راستگویی و صادقند، اعمال و عدد نفس های شما را حفظ و ثبت می کنند. آنان فرشتگانی هستند که خدای سبحان درباره شان می فرماید: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (8)؛ «[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در

ص: 474

- 1- رصد: مراقبی که در کمین است.
- 2- داج: شدت ظلمت و تاریکی.
- 3- ذورتاج: به شدت قفل شده و بسته.
- 4- مخط: محل خط کشی.
- 5- فیا له: لفظی است که برای اظهار تأسف یا خوشحالی و امثال اینها گفته می شود، و اصل آن یا قوم له بوده و ضمیر آن به جمله قبلی برمی گردد و من در من بیت وحده آن را تفسیر می کند. لام در یا له برای بیان شگفتی از مالک بودن قبری با این چنین ویژگی هایی است.
- 6- مفرد: محل تنهایی.
- 7- سوره یس، آیه 65.
- 8- سوره ق، آیه 18.

...

...

نمی آورد مگر اینکه مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می کند]». این سخن بدان معناست که حسابرسی بسیار دقیق است.

نه تاریکی شب سیاه و ظلمانی می تواند شما را از آنها مخفی بدارد و نه درهای بسته و قفل شده می تواند شما را از آنها بپوشانند. پس انسان نه می تواند به جایی فرار کند و نه دری را به روی خود ببندد تا از دیدگان فرشتگان نگاهبان دور بماند و از دایره آگاهی آنان جلوگیری کند.

### مرگ در کمین است

و بدانید فردایی که به حساب شما خواهند رسید به امروز نزدیک است. البته هر آینده ای نزدیک است، ولی این جمله به منظور تشویق مردم به عمل برای آن روز است تا دچار این توهم نشوند که قیامت دور است و در نتیجه عمل برای آن روز را مهم نشمارند، چون انسان قاعدتاً برای آینده دور کاری نمی کند و به فکر آینده نزدیک است.

امروز با همه خوبی ها و بدی هایش سپری می شود و فردا، یعنی جهان پس از مرگ به این روز، که در آن زندگی می کنیم، می پیوندد.

گویی هر يك از شما زندگان، به منزل تنهایی و گودال اندازه گیری شده خود، یعنی قبر که اول اندازه آن را تعیین سپس حفر می کنند، رسیده (و در قبرش خفته) است.

دردا و دریغا از خانه تنهایی که هیچ کس همراه انسان نیست و از آن منزل که وحشت بر انسان تنهای درون قبر حاکم می شود. و آه، از محل غربت و بی کسی که انسان همانند آن را نیاز موده است.

ص: 475



وَ كَأَنَّ الصَّيْحَةَ قَدْ أَتَتْكُمْ، وَ السَّاعَةَ قَدْ غَشِيَتْكُمْ، وَ بَرَزْتُمْ لِفَصْلِ الْقَضَاءِ، قَدْ زَاحَتْ (1) عَنْكُمْ الْأَبْطِيلُ، وَ اضْمَحَلَّتْ عَنْكُمْ الْعِلَلُ، وَ اسْتَحَقَّتْ (2) بِكُمْ الْحَقَائِقُ، وَ صَدَرَتْ بِكُمْ الْأُمُورُ مَصَادِرَهَا، فَاتَّعَطُوا بِالْعَبْرِ (3)، وَ اعْتَبَرُوا بِالْغَيْرِ (4)، وَ انْتَفَعُوا بِالنُّذْرِ (5).

...

## دورنمایی از قیامت و رستاخیز

و گویا بانگ وحشتناک مرگ (یا صیحه قیامت) به سراغتان آمده و به گوش می رسد و لحظه قیام شما برای حضور در محشر فرارسیده و برای داوری و قضاوتی که بین سعادت‌مند و شقاوت پیشه و بهشتیان و دوزخیان فاصله می افکند، در میدان رستاخیز ظاهر شده اید.

پس اباطیل یعنی تمامی آرایه ها و اموال و مناصب دنیوی از شما دور شدند؛ چون انسان جدای از امور دنیایی و تک و تنها به صحنه قیامت می آید.

و توجیهاات و ادله نادرستی که اعمال خود را با آنها توجیه می کردید باطل شد؛ چون در قیامت توجیهاات نادرست و عذرهای نا موجه پذیرفته نمی شود. مثلاً اگر کسانی در قیامت، می گساری را عادت خود و قمار بازی را وسیله تفریح دنیایی خویش بخوانند، عذرشان پذیرفته نخواهد شد.

و [نیز چنان است که] حقایق (کیفرها و پاداش ها) شما را احاطه کرده و به سراغتان آمده و وقت آنها فرارسیده است، و هر آنچه باید به شما برسد و فرمانی که باید به شما داده شود، از مرکز صدور فرمان صادر شده است. این جمله برای تهدید و هشدار است، چون وقتی فرمانی از مرکز صدور صادر شود، نتیجه مهمی برای انسان به همراه دارد چه نتیجه اش خوب باشد و چه بد.

ص: 476

1- زاحت: برطرف شد.

2- استحق: وقت آن فرارسید، مثل استحق الدین.

3- عبر: جمع عبرة، یعنی آنچه موجب توجه انسان و شناخت ضرر و سود او می شود.

4- غیر: دگرگونی و حوادث روزگار.

5- نذر: جمع نذیر، یعنی هر چه موجب هشدار انسان گردد، هشدارگران.

...

...

بنابراین از آنچه پندآموز است پند بگیرید و از دگرگونی های روزگار عبرت بگیرید؛ چون اگر انسان در تحولات دنیا بیندیشد، از آن پند خواهد گرفت. و از هشدارهایی که از انجام دادن بدکاری باز می دارند بهره بگیرید.

ص: 477

و من خطبه له عليه السلام فيها بيان فضل الرسول، و عظمة القرآن، و دولة بني أمية

اشاره

أَرْسَلَهُ عَلَىٰ حِينِ فِتْرَةٍ (1) مِنَ الرُّسُلِ، وَ طُولِ هَجْعَةٍ (2) مِنَ الْأُمَمِ، وَ انْتِقَاضِ (3) مِنَ الْمُبْرَمِ (4)، فَجَاءَهُمْ بِتَصَدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ التُّورِ الْمُقْتَدَىٰ بِهِ. ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطَقُوهُ، وَ لَنْ يَنْطِقَ، وَ لَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ. أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي، وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ، وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام درباره برتری پیامبر صلی الله علیه و آله و عظمت قرآن و سخنی درباره بنی امیه

دورنمای عصر جاهلیت و برکت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله

خدای متعال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در دوران فترت به رسالت برانگیخت، یعنی در دورانی که پیامبری وجود نداشت و بین دو پیامبر فاصله زمانی طولانی وجود داشت. چون بین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت عیسی علیه السلام حدود پانصد سال فاصله افتاده بود.

و [این رسالت در حالی بود که] مردم جهان به خوابی طولانی، یعنی خواب جهل و غفلت فرو رفته و از معارف و احکام الهی و وحیانی بی خبر بودند.

[و در این دوره] احکام الهی که به منزله ریسمان و طناب محکمی رهایی بخش بود، از هم گسسته بود و هیچ کسی به آن عمل نمی کرد.

بنابراین، رسول الله صلی الله علیه و آله با تصدیق و تأیید پیامبران و احکامی که قبل از او آمده بودند و نوری که برای اقتدا و پیروی است یعنی قرآن کریم، آمد تا مردم را به راه راست هدایت کند.

ص: 478

1- فتره: دوره انقطاع رسالت.

2- هجعة: خواب.

3- انتقاض: گسستن.

4- مبرم: محکم.

...

...

## جایگاه و عظمت قرآن مجید

آن نور تابناک، قرآن است، پس از او بخواهید تا برای شما سخن بگویند، ولی او با زبان با شما حرف نمی زند، بلکه نطق او بیان داستان های حکمتبار و معارف و احکام عملی است که من از زبان آن شما را آگاه می کنم که چگونه شما را ارشاد خواهد کرد.

بدانید که پی بردن به احوال قیامت و بهشت و دوزخ و نیز مبدأ و شرح حال پیامبران و روش رفتار آنان با مردم خود و نیز درمان بیماری ها و دردهای جهل و ذنابل اخلاقی در قرآن است، یعنی در قرآن شفای همه نوع بیماری جسمی و روحی وجود دارد. و نیز [همین قرآن،] امور مردم را منظم کرده تا با الفت و محبت و رفاه به سعادت برسند.

ص: 479

منها: فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ (1) وَلَا وَبْرٍ (2) إِلَّا وَ أَدْخَلَهُ الظَّلْمَةَ تَرْحَةً (3)، وَ أَوْلَجُوا (4) فِيهِ نِقْمَةً. فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ. أَصْفَيْتُمْ (5) بِالْأَاءِ مَرَّ غَيْرِ أَهْلِهِ، وَ أَوْرَدْتُمُوهُ غَيْرَ مَوْرَدِهِ، وَ سَدَّيْنَتُمْ اللَّهَ مِمَّنْ ظَلَمَ، مَا كَلَّا بِمَا كَلَّ، وَ مَسَّ رَبًّا بِمَسِّ رَبِّ، مِنْ مَطَاعِمِ الْعَلَقَمِ (6) وَ مَسَّارِبِ الصَّبْرِ وَ الْمَقْرِ (7)، وَ لِيَاسِ شِعَارِ (8) الْخَوْفِ، وَ دِثَارِ (9) السَّيْفِ. وَ إِنَّمَا هُمْ مَطَايَا الْخَطِيئَاتِ وَ زَوَامِلُ (10) الْأَثَامِ. فَأَقْسِمُ ثُمَّ أَقْسِمُ، لَتَنْخَمَّتْهَا أُمِّيَّةٌ مِنْ بَعْدِي كَمَا تَلْفُظُ (11) الثَّخَامَةَ (12) ثُمَّ لَا تَذُوقُهَا وَ لَا تَطْعَمُ بِطَعْمِهَا أَبَدًا مَا كَرَّ الْجَدِيدَانِ (13)!

...

بخشی از این خطبه درباره دولت امویان است که می فرماید:

### پیشگویی درباره دولت بنی امیه

پس هنگام بر سر کار آمدن حکومت امویان، مصیبت و ستم و انتقام را در هر خانه خشت و گلی و خانه های پشمین و مویین چادر نشینان وارد می کنند، زیرا باطل کاران همواره چنین حکومت می کنند و زندگی مردم را آکنده از سختی و تلخ کامی می سازند.

پس در آن هنگام است که در آسمان و زمین هیچ یار و یآوری برای شما مردم یافت نخواهد شد، زیرا مردمی که گرفتار گناهان هستند و هرگز به تغییر جو گناه آلود جامعه نمی اندیشند، کمک های آسمانی و در نتیجه کمک های زمینی نیز از آنها دریغ می شود.

شما مردم کسی را به خلافت برگزیدید که شایستگی آن را نداشته و کسی را به این آبشخور (جایگاه، حکومت) وارد کردید که سزاوار آن نیست. امام با جمله اخیر، خلافت

ص: 480

- 1- مدر: سنگ و خشت و امثال آن.
- 2- وبر: مو و گُرک و در این جا منظور سیاه چادر است که از پشم، مو و جز آن بافته شده باشد.
- 3- ترحة: غم و اندوه شدید.
- 4- أولجوا: وارد کردند.
- 5- أصفیتم: مقدم داشتید، برگزیدید.
- 6- علقم: هندوانه ابوجهل که بسیار تلخ است.
- 7- مقر: زهر کشنده.
- 8- شعار: جامه زیرین که با تمام بدن انسان تماس دارد.
- 9- دثار: روانداز.
- 10- زوامل: جمع زامله، چارپایی که آذوقه بر آن بار کنند.
- 11- تلفظ: از دهان بیرون افکنده می شود.
- 12- نخامة: آب بینی و اخلاط سر و سینه.
- 13- جدیدان: شب و روز. کَرَّ الجدیدان، یعنی شب و روز تکرار می شوند.

...

...

را به ستوری تشبیه نمود که صاحبش برای سیراب کردنش آن را به آبشخوری می راند که در خور آن نیست و لذا خود و ستور را به زحمت می اندازد و جز خستگی نتیجه ای نمی بیند.

و به زودی خدا از کسانی که با دادن خلافت به دست امویان و سکوت کردن در برابر ستمگریشان [آنان را در قدرت نگاه داشته و می دارند،] ستم کردند، انتقام خواهد گرفت؛ و در برابر آنچه گوارا خوردند، تلخ و ناگوار به خوردشان دهد و در مقابل گوارا نوشی شان، تلخ و زهرآلود، به آنان بنوشاند و تن پوش ترس بر اندامشان بپوشاند و شمشیر (مرگ) رواندازشان سازد. این بیان امام علیه السلام بر این امر صراحت دارد که آنان که بنی امیه را به قدرت رساندند چنین سختی ها و تلخ کامی هایی در دولت امویان خواهند دید. اینکه حضرت، ترس را به تن پوش «شعار» (جامه زیرین که با تمام بدن انسان تماس دارد) تشبیه فرموده، بدین معناست که ترس سراسر وجودشان را فرا خواهد گرفت، زیرا در حکومت جور، انسان ها همواره ترسان و نگرانند و واژه «دثار» (روانداز) که درباره شمشیر به کار رفته است، به معنی چیرگی آن بر جان مردم و سلطه فراگیر و پردامنه شمشیر است.

به یقین بنی امیه مرکب هایی هستند که بار گناه بر گرده خود می کشند. بر اساس این تعبیر امام علیه السلام گویی گناهان بر پشت امویان [و دیگر جباران] سوار شده، آنان را به سوی دوزخ می رانند.

سوگند یاد می کنم، باز سوگند یاد می کنم که بنی امیه پس از من حکومت و خلافت را مانند اخلاط بینی بیرون افکنده، مزه خلافت را با گذشت شبان و روزان تا ابد نخواهند چشید. یادآوری می شود به دلیل جنایاتی که بنی امیه مرتکب شدند، حکومت را از دست دادند و به بنی عباس واگذار شدند. در این سخن، از دست دادن خلافت را به بیرون افکندن اخلاط بینی تشبیه و به آنها نسبت داده شده است، هرچند از دست دادن خلافت برخلاف میلشان بود.

### اشاره

وَلَقَدْ أَحْسَنْتُ جِوَارِكُمْ، وَأَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وِرَائِكُمْ (1)، وَأَعْتَقْتُكُمْ مِنْ رَبِّقِ (2) الدُّلِّ، وَحَلَقِي (3) الضَّيِّمِ (4)، شُكْرًا مِنِّي لِلْبِرِّ الْقَلِيلِ، وَ إِطْرَاقًا (5) عَمَّا أَدْرَكَهُ الْبَصَرُ وَ شَهَدَهُ الْبَدَنُ مِنَ الْمُنْكَرِ الْكَثِيرِ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که در آن از حُسن مدیریت خود بر مردم سخن گفته است

### مدیریت نیکو

ای مسلمانان، من حق همنشینی را به خوبی به جای آوردم و با شما به نیکی رفتار کردم و به شما خیر رسان بودم و آزار و شر را از شما دور کردم.

و شما را از پشت سر حفظ کردم تا مبادا پیشامدی ناگوار به شما برسد، چنان که خانه انسان را از گزندها حفظ می کند.

و شما را [که در بند ذلت بودید] آن سان که گوسفندان به قطار، در «ربق» (بند) چوپان قرار می گیرند تا تحت فرمان چوپان درآیند، رهانیدم. به عنوان مثال، عثمان با رفتار خود و اقدام های کارگزارانش مسلمانان را خوار کرد، تا آنجا که کارگزاران او عراق را «بوستان قریش» می خواندند [و آنچه می خواستند در آن و با مردم آن می کردند].

و از ستم و خفت و خواری که چونان حلقه هایی گردن و دست ها و پاهایتان را در خود

ص: 482

- 1- أَحَطْتُ بِجُهْدِي مِنْ وِرَائِكُمْ: از پشت بر شما احاطه پیدا کردم، کنایه از حفاظت است.
- 2- رَبِّق: جمع ربقه، یعنی طنابی که گوسفندان را با آن می بندند و در آن دستگیره هایی وجود دارد.
- 3- حَلَقِي: جمع حلقه.
- 4- ضَيِّم: ستم، بی عدالتی، بدرفتاری.
- 5- إِطْرَاق: سر پایین انداختن.

...

...

گرفتار کرده بود آزاد ساختم.

همه این خدمت ها به پاس خوبی هایی بود که از برخی از شما دیدم و به جهت نادیده گرفتن کارهای ناپسند و آزارهای بدنی بود که با پوست و گوشت خود آن را لمس کردم و این خدمت ها به خلاف روش عثمان و کارگزاران او در اداره مملکت بود.

ص: 483



و من خطبه له عليه السلام في حمده سبحانه و بيان عظمته و فضائل رسله و حقيقة الرجاء

اشاره

أَمْرُهُ قَضَاءٌ (1) وَ حِكْمَةٌ، وَ رِضَاهُ أَمَانٌ وَ رَحْمَةٌ، يَقْضِي بِلَعْمٍ، وَيَعْفُو بِحِلْمٍ. اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا تَأْخُذُ وَ تُعْطِي، وَ عَلَى مَا تُعَافِي وَ تَبْتَلِي، حَمْدًا يَكُونُ أَرْضَى الْحَمْدِ لَكَ، وَ أَحَبَّ الْحَمْدِ إِلَيْكَ، وَ أَفْضَلَ الْحَمْدِ عِنْدَكَ، حَمْدًا يَمَلَأُ مَا خَلَقْتَ، وَ يَبْلُغُ مَا أَرَدْتَ، حَمْدًا لَا يُحْجَبُ عَنْكَ، وَ لَا يَقْصُرُ دُونَكَ، حَمْدًا لَا يَنْقَطِعُ عَدْدُهُ، وَ لَا يَفْنَى مَدَدُهُ.

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام در حمد و عظمت خدا و بیان فضایل پیامبران علیهم السلام و معنای رجاء

اوصاف پروردگار

فرمان خدا قضای تخلف ناپذیر و به تمامی حکمت است؛ یعنی خدای متعال تنها بر اساس حکمت و مصلحت و خیر فرمان می دهد.

و خشنودی و رضای حضرتش از کسی، در حقیقت امان بخشیدن به او از بروز خطرات است و به معنای رحمت و انعام و اکرام و احسان باری تعالی به اوست.

و از سر علم فرمان می دهد و حکم می کند، نه بر اساس نادانی. و از روی حلم و بردباری می بخشد، نه بر اساس ضعف و ناتوانی.

ستایش پروردگار

خدایا، تو را ستایش می کنم بر تمامی آنچه می ستانی و می بخشی که هر دو خیر است. لذا در هر دو صورت باید خدا را ستایش گفت و شکر کرد.

ص: 484

...

...

و بر عافیت و بلایی که می دهی ستایش تو را سزد، چون بلای خدا برای ریختن گناه یا بالا بردن درجه است و هر دو، نعمت هستند و طبعاً درخور ستایش اند.

تو را ستایشی سزااست که پسندیده ترین و محبوب ترین و با فضیلت ترین ستایش ها برای تو و به سوی تو و نزد تو باشد، یعنی حمدی باشد، تا خشنودی خدا را آن گونه که باید به دست آورد و از سایر ستایش ها محبوب تر و با فضیلت تر باشد. چون رضایت و محبت گاهی به امور عادی و معمولی، چنان که مشاهده می شود، تعلق می گیرد، ولی ما حمدی را در نظر داریم که بالاترین درجه فضیلت را داشته باشد.

ستایشی که تمام آفریده هایت را، که جهان هستی است، پر کند. این جمله از باب تشبیه معقول به محسوس است، یعنی اگر ستایش به صورت جسمی در می آمد همه جهان هستی را پر می کرد. این تعبیر از مقدار توجه امام علیه السلام به این مطلب است که اگر چنین ستایشی ممکن بود (آن هم به صورت تکوینی، نه نمادین چنان که در این سخن فرموده است) این گونه ستایش می کرد. خلاصه آنکه این تعبیر نمادی است برای ستایش واقعی، بدین معنا که وقتی می گوئیم: «هزار رحمت بر فلانی باد» منظور آن است که گاه برای بیان کثرت و فراوانی مثلاً می گوئیم: خدا هزار بار فلانی را رحمت کند. یعنی اگر می توانستیم یا فرصت می داشتیم، رحمت را هزار بار می فرستادیم، اما چون نمی توانیم، لذا به جای آن لفظ هزار را به کار می بریم تا نشانی از محتوای قلبی ما باشد.

چنان ستایشی که به هر مرتبه که بخواهی می رسد، یعنی اگر جسمی بود و خدا می خواست به فلان مکان مرتفع برسد، می رسد.

ستایشی که به مانعی بر نخورد و به تو برسد؛ چرا که انسان اگر گنهکار باشد، حمد و ستایش او به خدا نمی رسد، یعنی خدا آن را نمی پذیرد و پاداشی برای آن قرار نمی دهد.

...

...

ستایشی که برای رسیدن به مرحله رضای توقصوری نداشته باشد، چون گاهی مانع موجود است و گاهی مقتضی مفقود (ولذا پیش از این درخواست رفع مانع و در این بیان درخواست وجود مقتضی شده است).

ستایشی که هرگز از شماره آن کاسته نشود و تا ابد باقی بماند و عوامل افزایش آن پیاپی و همیشگی باشند.

ص: 486

فَلَسْنَا (1) نَعْلَمُ كُنْهَ (2) عَظَمَتِكَ، إِلَّا أَنَا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ (3) وَلَا نَوْمٌ. لَمْ يَنْتَهَ إِلَيْكَ نَظْرٌ، وَلَمْ يَدْرِكَكَ بَصَرٌ (4). أَدْرَكَتِ الْأَبْصَارَ، وَأَحْصَيْتِ الْأَعْمَالَ، وَأَخَذْتَ بِالنَّوَاصِي (5) وَالْأَعْقَادِ (6) وَمَا الَّذِي نَرَى مِنْ خَلْقِكَ، وَنَعَجِبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ، وَنَصِيرُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطَانِكَ، وَمَا تَغَيَّبَ (7) عَنَّا مِنْهُ، وَقَصَّرَتْ أَبْصَارُنَا عَنْهُ، وَانْتَهَتْ عُقُولُنَا دُونَهُ، وَحَالَتْ سُدُورُ الْغُيُوبِ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ أَعْظَمُ (8). فَمَنْ فَرَّغَ قَلْبَهُ، وَأَعْمَلَ فِكْرَهُ لِيَعْلَمَ كَيْفَ أَقَمْتَ عَرْشَكَ وَكَيْفَ ذَرَأْتَ خَلْقَكَ، وَكَيْفَ عَلَّقْتَ فِي الْهَوَاءِ سَمَاوَاتِكَ، وَكَيْفَ مَدَدْتَ عَلَيَّ مَوْرٍ (9) الْمَاءِ أَرْضَكَ، رَجَعَ طَرْفُهُ (10) حَسِيرًا (11)، وَعَقْلُهُ مَبْهُورًا (12)، وَسَمْعُهُ وَالْهَأُ، وَفِكْرُهُ حَائِرًا.

...

## اوصاف و اسماء حسنى پروردگار

پس ای خدا، ما از حقیقت عظمت تو هیچ نمی دانیم. این جمله تعلیلی برای ستایش فراوان است، چنان که گویی کسی می پرسد: چرا باید خدا را این مقدار ستایش کرد؟ جواب داده می شود: به جهت عظمت بی نهایت او که قابل درک نیست و از وصف و فهم برتر است. پس او بالاتر از آن است که ستایش، هر قدر هم فراوان باشد، با عظمت او برابری کند.

تنها می دانیم تو خدای زنده ای هستی که مرگ به حریم تو راهی ندارد. قائم به امور هستی و یک لحظه از آن غافل نمی شوی و خواب سبک و سنگین هرگز به سراغ تو نمی آید، زیرا خدای سبحان پاک و منزّه از آن است که چنین عوارضی او را فراگیرد.

ص: 487

- 1- فلسنا: فاء تعلیل است برای حمد فراوان.
- 2- کنه: حقیقت و ماهیت.
- 3- سنه: خواب سبک.
- 4- این دو جمله یا عطف بر یکدیگر و به یک معنا هستند، و یا منظور از نظر، در اینجا تفکر و منظور از بصر، نگاه است که در این صورت، دو جمله متفاوت می باشند.
- 5- نواصي: جمع ناصیه، یعنی قسمت جلو سر.
- 6- أقدام: جمع قدم، یعنی پا.
- 7- از حیث نحوی «واو» در و ما تغیب، حالیه است.
- 8- أعظم: خبر «وما تغیب عنا» است.
- 9- مور: جنبش.
- 10- رجع طرفه: جواب من فرغ است و چون چشم، ابزار ادراک است، ممنوعیت فهم را به آن نسبت داده است.
- 11- حسیرا: حسرت زده و درمانده.
- 12- مبهور: از نفس افتاده.

...

...

نگاه هیچ کس نمی تواند به تو بینجامد، چرا که نگاه بر امور جسمی می افتد و خدای متعال از جسمانیت منزّه است؛ لذا هیچ کس نمی تواند خدا را به چشم ببیند. و هیچ چشمی نمی تواند تو را درك کند.

تو چشم ها را می بینی. ذکر چشم، از میان همه اعضا برای تقابل با جمله قبل است [بیدین معنا که چشم ها خدا را نمی بینند، ولی خدا چشم ها را می بیند. مسلّم این است که خدا همه وجود آدمی را می بیند چنان که انسان با هیچ يك از اعضای خود نمی تواند خدا را احساس کند، بلکه فقط با چشم دل و بصیرت، نه بصر، می تواند او را ببیند و تا حدودی درك نماید].

و همه اعمال و کارها را شماره می کنی، یعنی به کمّیت و کیفیت آنها علم داری.

و تو پیشانی ها و قدم ها را در اختیار می گیری، یعنی تمام آفریده ها تحت قدرت کامل تو هستند، همان طور که اگر کسی موی پیشانی و پای کسی را در يك حال بگیرد، به خوبی بر او چیره شده است.

و آنچه از آفریده هایت می بینیم و از قدرت تو شگفتزده می شویم و عظمت سلطنت و قدرت تو را توصیف می کنیم در برابر آفریده های بزرگ تر و عظیم تر حضرتت که به دلایلی آنها را نمی بینیم، چه می تواند باشد؟ آفریده هایی که از چشم ما پنهان هستند، و یا فاصله ما و آنها بسیار زیاد است، و یا بین ما و آنها اشیاء دیگری فاصله انداخته است، و یا آن قدر كوچك هستند که با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند، و آنهایی که عقل ما به دلیل ناتوانی، نمی تواند وجود آنها را درك کند و پرده های غیب آنها را از ما پنهان کرده اند به مراتب بزرگ تر است.

## آفرینش شکوهمند پروردگار

امام به برخی از آفریده‌هایی که عقل از درک رازهای آفرینش آنها ناتوان است اشاره می‌کند و می‌فرماید:

[ای خدای بزرگ،] پس کسی که قلب خود را از همه چیز فارغ نگه دارد و فقط در این امور بیندیشد که عرش خود را چگونه بر دوش فرشتگان و یا در فضا گذاردی؟ یا اینکه مراد از این پرسش چگونگی و چستی عرش است.

و چگونه و از چه چیزی آفریدگان را آفریدی؟ و چگونه آسمان‌ها، یعنی اجرام آسمانی، ستارگان و سیارات را در آسمان معلق نگه داشتی؟ و چگونه زمین را بر روی آب بی‌قرار و جنبنده در آغاز خلقت گستراندی؟ در آن صورت، به یقین در کار خویش وامی‌ماند، نگاهش و اندیشه‌هایش کار به جایی نمی‌برد و باز می‌گردد و شنوایی‌اش از کار می‌افتد و اندیشه‌اش بهت زده می‌ماند.

منها: يَدْعِي بِزَعْمِهِ أَنَّهُ يُرْجُو اللَّهَ، كَذَبَ وَالْعَظِيمِ! مَا بِاللَّهِ (1) لَا يَتَّبِعُنَّ رَجَاءَهُ فِي عَمَلِهِ؟ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرْفَ رَجَاوُهُ فِي عَمَلِهِ، وَكُلُّ رَجَاءٍ - إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى - فَإِنَّهُ مَدْحُولٌ (2)، وَكُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ (3) - إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ - فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ (4). يُرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ، وَيَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ، فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا - يُعْطِي الرَّبَّ! فَمَا بِاللَّهِ جَلَّ ثَنَاوُهُ يُقَصِّرُ بِهِ عَمَّا يُصَدِّعُ بِهِ لِعِبَادِهِ؟ أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا؟ أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا؟

...

بخشی از این خطبه درباره امید است

برخی گمان می کنند که به خدا امیدوارند. به خدای بزرگ سوگند، دروغ می گویند که به خدا امید دارند؛ زیرا امید به معنای نزدیک شدن به مطلوب است و امیدواری به خدا به معنای انتظار خشنودی و احسان اوست.

اینان را چه شده است که آثار امید در عملشان دیده نمی شود؟ چون هر کس به خدا امیدوار باشد باید عملش آینه امیدواری اش باشد. مثلاً کشاورزی می گوید: من امیدوارم امسال گندم سالم و بدون آفت برداشت بکنم، ولی تخمی نیفشانم، یا مهندسی می گوید: من امیدوارم خانه ای زیبا بسازم، ولی نقشه ای تهیه نکند، به یقین چنین کسی در ادعای خود صادق نیست. بنابراین، امید عبارت است از انتظار رسیدن به مقصود و مطلوب، بعد از تهیه مقدمات. اما سایر مقدمات که به دست انسان نیست، باید امید داشت که خدا آنها را فراهم نماید و از دیگر سو باید ترسید که خداوند آنها را تکمیل نسازد، چنان که کشاورز امیدوار است باران مزرعه او را سیراب کند و نیز ترس نیامدن باران دارد.

و هر امیدی، جز امید به خدا، ناخالص است، زیرا در حقیقت چیزی در دست انسان ها نیست تا کسی به آن امید داشته باشد، مگر آنکه مشیت و تقدیر الهی شامل آن شود. مثلاً

ص: 490

1- ماباله: او را چه شده است؟

2- مدخول: دارای ناخالصی.

3- محقق: تحقق یافته و واقعی.

4- معلول: بیمار.

...

...

وقتی می‌گوییم: هر مالکیتی غیر از مالکیت خدا مجازی است، یعنی اگر خدا بخواهد يك دينار از دست زید به کسی که به فضل الهی امید بسته برسد، قطعاً می‌رسد، و گرنه نخواهد رسید.

و هر خوف و ترسی - جز ترس از خداوند که بی توجهی به آن، ناشی از بیماری جان است - حقیقت دارد، زیرا غالب انسان‌ها از خدا و کیفر او چنان که شایسته است نمی‌ترسند لذا گرچه از کیفر الهی آگاهند، باز هم گناه می‌کنند. [اما اگر سر و کار انسان با قاضی و دادگاه بیفتد کاملاً وحشت دارد].

امام در این بخش از خطبه به بیان اینکه چگونه برخی از افراد حق بزرگ خدا را زیر پا گذاشته‌اند و در عین حال انتظارات فراوانی از خدا دارند، پرداخته، می‌فرماید: از خداوند انتظاراتی مثل رفتن به بهشت و فرزنددار شدن و مانند آنها دارند، ولی به خلق خدا چنان ادای احترام و سپاسگزاری می‌کنند و امر و نهی آنها را می‌پذیرند که شایسته خداوند است، مثل اینکه کسی انتظار صد دينار از زید داشته باشد ولی از او اطاعت نکند و از خالد انتظار يك دينار داشته، لذا به طور کامل سر به فرمان او می‌نهد.

این چه رفتاری است که با خدا دارند؟ مردم چنان که باید و شاید به اندازه‌ای که از مردمان تشکر می‌کنند، سپاسگزار الطاف خدای سبحان نیستند.

آیا می‌ترسی امیدی که به خدا بسته‌ای حقیقت نداشته باشد، و لذا از دیگران که واقعاً به آنها امید داری سپاسگزاری می‌کنی، اما خداوند را چنان که بایسته و شایسته است، سپاس نمی‌گویی؟ یا اینکه جایی برای امیدواری به خدا نمی‌بینی و او را در جایگاهی نمی‌بینی که بتواند امید تو را تحقق بخشد؟



وَ كَذَلِكَ إِنَّهُ خَافَ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ، أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ، فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا، وَ خَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِمْ ضِمَارًا (1) وَ وَعْدًا، وَ كَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَ كَبُرَ مَوْفِعُهَا فِي قَلْبِهِ، آثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا، وَ صَارَ عَبْدًا لَهَا.

...

## درباره خوف

امام علیه السلام پس از طرح مسأله امیدواری، اینک به مبحث ترس می پردازد، و با لحاظ داشتن فن بلاغی «لف و نشر مرتب» (2) می فرماید: همین طور اگر انسان از یکی از بندگان خدا بترسد از برانگیختن غضب او پرهیز می کند و به هر صورتی در صدد جلب رضایت او بر می آید تا آتش غضب او را خاموش کند، ولی اگرچه از خدا بترسد هرگز در صدد جلب رضایت او بر نمی آید. بنابراین از پادشاه که می ترسد هرگز از فرمان او سر بر نمی تابد، اما در مقابل خدای سبحان که ادعای ترس از او را دارد نافرمانی می کند.

چنین انسانی ترس از بندگان خدا را نقد و فوری می داند و به آن عمل می کند، ولی خوف از خدای بندگان را نسیه می بیند و به آن عمل نمی کند و به آینده موکول می کند و حتی بدان وفادار هم نیست.

و نیز کسی که دنیا را به دیده بزرگی و عظمت بنگرد در مسأله بیم و امید با خدا رفتاری متفاوت و به عکس رفتارش با بندگان دارد، زیرا دنیا را بر آخرت مقدم شمرده است و البته آن که دنیا در نظر او از خدا و آخرت جاذبه بیشتری داشته باشد، آن را بر خدای تعالی مقدم می داند و به آن دل می بندد و عملاً هرگز به آخرت نمی نگرد، بلکه به تمامی بنده دنیا شده و به جای آنکه بنده خدا باشد، بنده دنیا می شود و برای آن تواضع و خاکساری می کند.

ص: 492

---

1- ضممار: نسیه و مضممر شمردن.

2- لف و نشر بر دو گونه است: مرتب و مشوش. مثلاً اگر کسی بگوید: مردم دو دسته اند: بهشتیان و جهنمیان. و اما بهشتیان عبارتند از: ... و اما جهنمیان عبارتند از: ... این، لف و نشر مرتب است، ولی اگر بگوید: مردم بر دو دسته اند: بهشتیان و جهنمیان و اما جهنمیان عبارتند از: ... و بهشتیان عبارتند از: ... که این لف و نشر مشوش است.

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسْوَةِ (1)، وَدَلِيلٌ لَكَ عَلَى دَمِ الدُّنْيَا وَعَيْنِيهَا، وَكَثْرَةَ مَخَازِيهَا (2) وَ مَسَاوِيهَا (3)، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا، وَوُطِّئَتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا (4)، وَفُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا، وَزُويَ عَنْ زَخَارِفِهَا (5).

...

### پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسوه حسنه

برای تو [ای انسان] در زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله الگویی خوبی برای زندگی وجود دارد. و [روی گردانی اش از دنیا] دلیلی روشن بود بر ناپسند و معیوب و بی ارزشی و رسوایی بسیار و زشتی آن، چرا که آن حضرت، هر چند به اراده خود، از دارایی دنیا و خوردنی ها و زنان باکره و جز آن بهره نبرد و مانند کسریها و قیصرها با جلال و جبروت زندگی نکرد و اگر دنیا شایسته و ستوده بود، آن حضرت از آن محروم نمی شد.

آنگاه امام علیه السلام وجه دلالت آن را بیان می کند و می فرماید: و دنیا با تمام کرانه هایش برای دیگران فراهم گردید و آن حضرت از شیر دنیا (و لذت های دنیوی) بهره مند نشد و از زر و زیور دنیا کاملاً برکنار ماند.

ص: 493

1- أسوة: الگو.

2- مخازي: جمع مخزي، یعنی رسوایی.

3- مساوي: از سوء، به معنای زشتی، گرفته شده است.

4- أکناف: جمع کنف، یعنی اطراف و کرانه ها.

5- زخارف: جمع زخرف، یعنی زر و زیور، آرایه ها.

وَإِنْ شِئْتَ ثَبِّتْ (1) بِمُوسَى كَلِيمَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ يَقُولُ: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (2) وَاللَّهُ مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ، لِأَنَّه كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَعْرَضِ، وَ لَقَدْ كَانَتْ حُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ (3) صِفَاقِ (4) بَطْنِهِ، لَهُزَالِهِ وَ تَشَدُّبِ (5) لَحْمِهِ.

...

## موسای کلیم علیه السلام دومین الگوی زهد

### اشاره

و اگر می خواهی به نکوهیدگی دنیا پی ببری این بار موسی کلیم الله را در نظر بیاور که چگونه از دنیا دل برید، چنان که قرآن کریم از زبان او آورده است: «پروردگارا، من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم» و این سخن را زمانی گفت که از دست فرعونیان فرار کرده بود و به سوی «مدین» می رفت، که نه توشه ای داشت و نه مرکبی و نه سامانی.

به خدا سوگند حضرت موسی علیه السلام از خدا تنها نانی می خواست تا بخورد و شکم خود را سیر کند؛ زیرا در سفر خود از مصر تا مدین آنقدر گیاه خورده بود که رنگ سبز آن گیاه از زیر پوست بدنش دیده می شد. زیرا پوست بدن آن حضرت از شدت لاغری و ذوب شدن گوشت بدنش شفاف شده بود و بدنش چندان گوشتی نداشت تا مانع دیده شدن درون او شود. پس اگر دنیا در نظر حضرت موسی علیه السلام ارزشی می داشت از او گرفته نمی شد.

ص: 494

1- تثبیت: دومی را بر می شمارم.

2- سوره قصص، آیه 24.

3- شفیف: شفاف.

4- صفاق: پوست زیرین پوست.

5- تشدب: ذوب شدن، تحلیل رفتن، لاغر شدن.

وَإِنْ شِئْتَ ثَلَاثًا (1) بِدَاوُدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَاحِبِ الْمَزَامِيرِ (2) وَقَارِيٍّ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَعْيًا مَنِيًّا (3) الْخُوصِ (4) بِيَدِهِ، وَ يَقُولُ لِجَلْسَانِهِ: أَيُّكُمْ يَكْفِينِي بَيْعَهَا! وَيَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنِهَا.

...

### حضرت داوود علیه السلام سومین الگوی زهد

باز برای اینکه بیشتر به بی ارزشی دنیا پی ببری به حضرت داوود علیه السلام به عنوان سومین الگوی با ارزش بنگر؛ همو که [در دنیا] صاحب مزامیر و آهنگ های خوش بود و [در آخرت] خواننده اهل بهشت خواهد بود (5).

حضرت داوود علیه السلام با آن مقام و عظمت، با دست خود زنبیل می بافت و به یاران خود می فرمود: کدام یک از شما این زنبیل ها را به بازار ببرد و بفروشد تا من از این کار دور بمانم؟ آنگاه از پول آن زنبیل ها چند قرص نان جو می خرید و می خورد. اگر دنیا ارزشی داشت شخصیتی مثل داوود علیه السلام آن پیامبر بزرگ، آن را رها نمی کرد و بدان بی اعتنا نمی شد.

ص: 495

1- ثلاث: سومین را بر می شمارم.

2- مزامیر: جمع مزور، یعنی آواز و آهنگ و نغمه.

3- سفائف: جمع سفیفة، یعنی بافته شده از چوب های نازک درختان.

4- خوص: برگ نخل که در بافتن زنبیل از آن استفاده می کنند.

5- حضرت داوود علیه السلام زبور، یعنی کتاب آسمانی، را که بر او نازل شده بود با نغمه ای بسیار زیبا (نه به لحن غنایی که عده ای می پندارند) می خواند، و در روایت آمده است که خدا به بهشتیان نعمت داده و آنها را از نعمت نغمه های زیبای حضرت داوود علیه السلام بهره مند خواهد ساخت.

وَإِنْ شِئْتُمْ فَلْتُ فِي عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ (1) الْحَجَرَ، وَيَلْبَسُ الْحَشِينَ، وَيَأْكُلُ الْجَشِيبَ (2)، وَكَانَ إِدَامُهُ (3) الْجُوعَ، وَسِرَاجُهُ بِاللَّيْلِ الْقَمَرَ، وَظِلَالُهُ (4) فِي الشَّمَاءِ مَسَارِقَ الْأَعْرَاضِ وَمَعَارِبَهَا، وَفَاكِهِتُهُ وَرِيحَانُهُ مَا تُنْبِتُ الْأَعْرَاضُ لِلْبَهَائِمِ، وَلَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ تَقْتَنُهُ، وَلَا وَلَدٌ يَحْزَنُهُ، وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ (5)، وَلَا طَمَعٌ يَذُلُّهُ، دَابَّتُهُ رَجُلَاهُ، وَخَادِمُهُ يَدَاهُ!

...

### حضرت عیسیٰ علیه السلام چهارمین الگو

و نیز اگر خواهی افزون بر این، بی بهایی و نکوهیدگی دنیا را بدانی از حضرت عیسیٰ علیه السلام فرزند حضرت مریم علیها السلام برای تو بگویم که چگونه زهد و پارسایی می ورزید. او سنگ را بالش خود می کرد، و لباس زبر و خشن می پوشید، و غذای ناگوار می خورد، و نان خورش او گرسنگی بود، یعنی هرگز نان خورشی نداشت، بلکه فقط قدری نان می خورد و شکمش همواره نیمی سیر و نیمی گرسنه بود. جمله «و کان إدامه الجوع» دارای بلاغت فراوانی است.

و چراغ شب حضرت عیسیٰ علیه السلام ماه بود. یعنی چراغی نداشت تا شب ها از نور آن بهره گیرد، و در سرمای زمستان، مشرق و مغرب سرپناه او بود. یعنی صبح به سمت مشرق می نشست تا آفتاب بر او بتابد و غروب به سمت مغرب می رفت تا از اندک مانده حرارت آن بهره گیرد، و میوه و سبزیجات او همانی بود که خوراک حیوانات است و از زمین می روید.

همسری نداشت تا فریفته اش شود و به وسیله او در معرض آزمایش قرار گیرد، و فرزندی نداشت تا با بیماری اش یا مردنش وی را نگران و غمگین کند؛ و مالی نداشت تا او را از آخرت باز دارد و به خود مشغول سازد. به مال کسی و منصبی طمع نداشت تا به ذلت و خواری بیفتد؛ زیرا انسان طمعکار همواره در مقابل صاحبان مال به خواری می افتد.

ص: 496

1- يتوسد: بالش خود قرار می داد.

2- جشب: غذای زمخت و ناگوار.

3- إدام: نان خورش.

4- ظلال: آنچه انسان را از سرما و گرما محفوظ می دارد، سایه سار، سایبان.

5- يلفت: توجه او را جلب می کند.

...

...

مرکب او پاهایش بود؛ یعنی پیاده از شهری به شهری می رفت. و خدمتگزار او دستانش بود؛ یعنی با دست خود نیازهای خویش را برآورده می ساخت.

ناگفته نماند که توصیه های این چنینی در احادیث و سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به فراوانی دیده می شود که با انگیزه ایجاد تعادل میان دنیا و آخرت بیان شده است؛ چون مردم در دنیا غرق شده بودند و شگفتا که با وجود این همه سفارش ها راه اعتدال در پیش نگرفتند، با اندکی اختلاف، همانند ستوران به زندگی مادی صرف، دل بسته اند.

ص: 497

فَتَأْسَىٰ بِبَنِيكَ الْأَعْطِيبِ الْأَعْظَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (1)، فَإِنَّ فِيهِ أَسْوَأَ لِمَنْ تَأْسَىٰ (2)، وَعَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَىٰ (3)، وَأَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأْسَىٰ بِبَنِيهِ، وَالْمُقْتَصِ (4) لِإِعْتَرِهِ. قَصَمَ الدُّنْيَا قَصْمًا (5)، وَلَمْ يُعْرِهَا (6) طَرْفًا.

...

### گوشه ای از سیره زاهدانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پس ای مسلمان، به پیامبرت، آن پاك تر و مطهرترین فرد - که درود خدا بر او و خاندانش باد - اقتدا کن که سیره او آموزنده و الگویی است برای هرکه به آن حضرت اقتدا کند، چون ایشان در انسانیت و معنویت کامل و نمونه آرمانی است.

و برای کسی که در مشکلات زندگی گرفتار شده باشد، بهترین الگوی صبر و پایداری است، زیرا انسانی که لذت ها را ترك می کند نفسش بر او چیره می شود و لذا نیازمند کسی است که او را دلداری و آرامش بدهد، و چنین کسی با دیدن صابران و شکیبایان، آرام و قرار می گیرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله برای الگوپذیران چنین موهبتی بود.

و بهترین و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسی است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتدا کند و در جای پای او قدم گذارد. این جمله کنایه از پیروی صددرصد و کامل است که از باب تشبیه معقول به محسوس به قدم گذاردن در جای پا تعبیر شده تا به ذهن نزدیک تر و قابل فهم تر باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دنیا را درهم شکست و مانند کسی که چیزی را با دندان می شکنند و به آن نیازی ندارد، آن را سالم و نهد.

هرگز از روی رغبت نگاهی گذرا به آن نیفکند. یعنی چون نگاهش به آخرت بود حتی يك نگاه به دنیا نینداخت.

ص: 498

- 1- صلی الله: جمله دعایی که در قالب خبری است، یعنی خدایا، بر او عطوفت نما و به فضل خویش بر او رحمت آر.
- 2- تَأْسَى: اقتدا کن.
- 3- تعزی: اراده صبر نمود.
- 4- مقتص: پیرو.
- 5- قضمًا: شکستن چیزی با دندان.
- 6- لم يعرها: اعتنایی به آن نکرد، از عاریة گرفته شده است.

أَهْضَمُ (1) أَهْلُ الدُّنْيَا كَثَّةً حَا (2)، وَ أَحْمَصُهُمْ (3) مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ، وَ حَقَّرَ (4) شَيْئًا فَحَقَّرَهُ، وَ صَغَّرَ (5) شَيْئًا فَصَغَّرَهُ. وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِيْنَا إِلَّا حُبُّنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَ تَعَظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا (6) لِيَّهِ، وَ مُحَادَّةً (7) عَنِ أَمْرِ اللَّهِ.

...

از همه مردم دنیا شکمش لاغرتر و گرسنه تر بود. این عبارت کنایه از آن است که حضرت از همه مردم دنیا گریز تر بود.

دنیا به حضرتش روی آورد (یعنی خدای متعال آن را به پیامبرش عرضه کرد)، ولی آن را نپذیرفت، چون می دانست بی فایده و فناپذیر است.

و دانست که خدای سبحان دنیا را مبعوض و ناپسند می شمارد؛ لذا آن را ناپسند شمرد. توجه داشته باشیم که مبعوض و ناپسند بودن دنیا نزد خداوند از آن جهت است که در آن عصیان و نافرمانی حضرتش می شود و گرنه دنیای مشروع و پیراسته از پلیدی ها وسیله آخرت و مورد پسند آن حضرت و سایر پیامبران علیهم السلام بوده است. از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله حکومت و قدرت را [به عنوان دنیای مشروع] در دست گرفت.

و چون خداوند چیزی را حقیر و کوچک شمرد، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آن را حقیر و بی مقدار دانست؛ چرا که دنیا در مقایسه با آخرت، به مراتب از بال پشه ای بی ارزش تر است.

و اگر جز این نبود که ما دنیایی را دوست می داریم که خدا و پیامبرش آن را دشمن می دارند و دنیایی را بزرگ می شماریم که خدا و پیامبرش آن را کوچک شمرده اند، برای مخالفت و عناد و دشمنی مان با حضرتش بسنده بود.

ص: 499

1- أهضم: از هضم گرفته شده، یعنی لاغری شکم و خالی بودن آن از غذا.

2- كشح: بین خاصره و دنده پشت.

3- أحمص: خالی تر.

4- حقر و صغر: حقیر آن است که کمال ندارد، ولی صغیر آن است که هنوز به کمال مورد انتظار نرسیده است، و لذا به کودک، صغیر می گویند نه حقیر.

5- حقر و صغر: حقیر آن است که کمال ندارد، ولی صغیر آن است که هنوز به کمال مورد انتظار نرسیده است، و لذا به کودک، صغیر می گویند نه حقیر.

6- شقاق: از مشاقه گرفته شده، یعنی مخالفت، که گویی دو نفر رو در روی یکدیگر قرار گرفته اند.

7- محادّة: مخالفت از روی عناد و دشمنی.



وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَأْكُلُ عَلَى الْأَعْرَاضِ، وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ، وَيَخْصِفُ (1) بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَيَرْقَعُ (2) بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ، وَيُرْدِفُ خَلْفَهُ. وَيَكُونُ السُّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: «يَا فُلَانَةُ - لَاءِ حَدَى أَرْوَاجِهِ - عَيْبِيهِ عَنِّي، فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَرَخَّارَهَا». فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ، وَأَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ، وَأَحَبَّ أَنْ تَغِيبَ زِينَتُهَا عَنْ عَيْنِهِ، لِكَيْ لَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا (3)، وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا، وَ لَا يَرْجُو فِيهَا مَقَامًا، فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ، وَأَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ، وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصَرِ. وَ كَذَا مِنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ، وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ.

...

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تواضع و فروتنی چنان بود که بر روی زمین می نشست و غذا می خورد، نه اینکه روی کرسی و فرش بنشیند؛ یا اینکه منظور آن است که غذا یا نان را بر روی زمین می گذارد [و آن را سفره خود قرار می داد].

و مانند بندگان می نشست، یعنی به گونه ای فروتنانه و خاکسارانه که بندگان منتظر فرمان مولای خود می نشستند تا لحظه ای در انجام دستور او کوتاهی نکنند، می نشست، نه اینکه راحت و چهار زانو بنشیند تا برای برخاستن یا جابه جا شدن زمانی را از دست بدهد.

و با دستانش کفش خود را هنگام نیاز می دوخت و لباس خود را وصله می زد.

و بر الاغ برهنه سوار می شد و پشت سر خود دیگری را نیز می نشاندد.

پرده ای بر در اتاق او آویخته بود که نقش و نگار داشت. به یکی از همسرانش فرمود: «فلانی، این پرده را از مقابل دیدگانم بردار، چون با نگاه به آن به یاد دنیا و آرایه های آن می افتم»، یعنی انسان به همان اندازه که به یاد دنیاست از یاد آخرت غافل می شود؛ چون

ص: 500

1- یخصف: می دوخت، پینه می زد.

2- یرقع: از رقعۀ به معنای وصله، گرفته شده است، یعنی وصله می زد.

3- ریاش: جامه های زیبا و فاخر.

...

...

قلب نمی تواند همزمان در پی دو گرایش متضاد باشد، چنان که خداوند در قرآن فرموده است: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ...»<sup>(1)</sup>؛ «خدا برای هیچ مردی در درونش دو قلب ننهاده است».

پیامبر صلی الله علیه و آله با قلب خود از دنیا روی گرداند؛ یعنی رویگردانی او از دنیا حقیقی بود نه مثل برخی که تظاهر به اعراض از دنیا و رویگردانی از آن می کنند، ولی در حقیقت به آن سخت علاقه و دلبستگی دارند.

و یاد دنیا را در دل خود میراند و به هیچ وجه تمایلی به آن از خاطر نمی گذراند.

و دوست می داشت زر و زیور دنیا از برابر دیدگانش دور شود تا آن را نبیند و فریفته جاذبه هایش نشود؛ چون هرچه دیده بیند دل مشتاق آن می شود.

برای آن می خواست آرایه های دنیا از چشم او دور باشند تا لباس فاخر و مانند آن را برنگزیند، و تا آن را سرای همیشگی نپندارد، زیرا اگر انسان به چیزی تعلق خاطر و علاقه قلبی پیدا کرد، اندک اندک برای او چنین احساسی پیدا می شود که با شیء مورد علاقه اش پیوند ابدی دارد و هرگز از آن جدا نمی شود. از این رو دنیا را از جان خود بیرون کرد، و دنیا نزد آن حضرت همواره بی اعتبار و بی ارزش بود، و آن را از قلب خود دور ساخت و قلب مبارکش به آن هیچ گونه تمایلی نداشت، و آن را از چشم خود دور ساخت؛ و لذا نه در آن نگریست و نه چیزی از آرایه های آن را گرد خود جمع می کرد، تا مبادا نگاهش به آن بیفتد.

و نیز هرکه چیزی را دشمن بدارد، نگریستن در آن و شنیدن از آن را دشمن می دارد، چون نگاه کردن به چیزی که انسان را می آزارد احساسات منفی و خصمانه فرد را نسبت به آن بر می انگیزد.

ص: 501

---

1- سوره احزاب، آیه 4.

وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا يَدُلُّكَ عَلَى مَسَاوِي (1) الدُّنْيَا وَعُيُوبِهَا، إِذْ جَاعَ فِيهَا مَعَ خَاصَّتِهِ (2)، وَزُوِيَتْ (3) عَنْهُ رَحَارِفُهَا مَعَ عَظِيمِ زُلْفَتِهِ (4). فَلْيَنْظُرْ نَاطِرٌ بِعَقْلِهِ، أَكْرَمَ اللَّهُ مُحَمَّدًا بِذَلِكَ أَمْ أَهَانَهُ؟ فَإِنْ قَالَ: أَهَانَهُ، فَقَدْ كَذَبَ وَالْعَظِيمِ، وَإِنْ قَالَ: أَكْرَمَهُ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ وَزَوَّاهَا عَنْ أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْهُ.

...

و در زندگی و سیرت و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نشانه هایی وجود دارد که بدی ها و عیوب و نواقص دنیا را برایت آشکار می کند، چرا که حضرت با تمام فضیلت و عظمتی که نزد خدا داشت گرسنه می ماند. و نیز با همه انس و تقریبی که به خداوند داشت زر و زیور دنیا از آن حضرت دور بود، در حالی که اگر دنیا خوب و زیبا و ارزشمند می بود می بایست بهره دنیایی آن حضرت، که محبوب ترین انسان ها نزد خدای سبحان است، بیشتر باشد.

پس باید انسان عاقل به دیده تعقل بنگرد که آیا خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را با این پارسایی و زهد، در دنیا گرامی داشت یا خوار نمود؟ پس اگر بگوید: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را خوار کرد، به خدای بزرگ سوگند که دروغی بس بزرگ گفته است، چون هیچ عاقلی در دنیا پیدا نمی شود که پیامبر صلی الله علیه و آله را به سبب ترك دنیا خوار بداند، بلکه تمام عاقلان، انسان زاهدی را که از دنیا و زیور آن چشم پوشیده می ستایند.

و اگر بگوید: خداوند او را گرامی داشته، پس باید بپذیرد که خدا دیگران را، که از دنیا به طور کامل برخوردارشان نموده، اهانت کرده است، و آن را [یعنی دنیا را] از مقرب ترین افراد، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، دور نموده است.

ص: 502

- 1- مساوی: جمع مسائة، به معنای بدی و عیب.
- 2- خاصة: اگر به معنای تقرب باشد، به همان معنایی است که در ترجمه آمده، ولی اگر به معنای اهل بیت باشد - که نزدیک ترین افراد به حضرتش بودند - معنا چنین است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اهل بیت خود گرسنه می ماند.
- 3- زویت: دور ماند.
- 4- زلفة: از زلفی، به معنای تقرب، گرفته شده است.

فَتَأْسَى (1) مُتَأَسِّ بْنِيِّهِ، وَافْتَصَّ أَثْرَهُ، وَوَلَجَ (2) مَوْلَجَهُ، وَإِلَّا فَلَا يَأْمَنُ الْهَلَكَةَ. فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَمًا لِلسَّاعَةِ وَ مُبَشِّرًا بِالْجَنَّةِ وَ مُنذِرًا بِالْعُقُوبَةِ. خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَمِيصًا (3)، وَوَرَدَ الْأَحْرَةَ سَلِيمًا. لَمْ يَصْنَعْ حَجْرًا عَلَى حَجْرٍ، حَتَّى مَضَى لِسَيْبِهِ، وَأَجَابَ دَاعِيَ رَبِّهِ. فَمَا أَعْظَمَ مِنَّةَ اللَّهِ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلَفًا تَتَّبِعُهُ، وَقَائِدًا نَطَأُ عَقْبَهُ (4) وَاللَّهُ لَقَدْ رَفَعَتْ مِذْرَعَتِي (5) هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَافِعِهَا. وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَتَّبِعُهَا؟ فَقُلْتُ: اغْرُبْ (6) عَنِّي، فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَى (7)!

...

پس هرکس باید در رویگردانی از دنیا به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کند و در زهدورزی و رویگردانی از لذت ها، راه او را پیمايد و کاری که آن حضرت انجام داده است، انجام دهد و گرنه از هلاکت اخروی ایمن نخواهد بود.

### مأموریت و ویژگی های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خدای متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله را علامت و نشانه روز قیامت قرار داد، زیرا مبعث ایشان به قیامت نزدیک تر است از مبعث سایر پیامبران علیهم السلام به قیامت. نیز آن حضرت پیروان خود را راهنمایی می نماید، و مخالفان او تباهی دنیا را، و با نزدیک شدن قیامت کیفر جاودان را برای خود رقم می زنند.

و او را بشارت دهنده اهل طاعت و ایمان به بهشت، و هشدار دهنده کافران و تبهکاران به جهنم و کیفر قرار داد.

با شکمی تهی از دنیا رفت و سالم و پیراسته از گناه وارد جهان آخرت شد. تعبیر شکم

ص: 503

1- فتأسی: این کلمه گرچه خبری است، ولی به معنای امر است، یعنی باید اقتدا کند.

2- ولج: وارد شد.

3- خمیص: شکم گرسنه و خالی.

4- عقب: پاشنه پا، کنایه از پیروی صددرصد.

5- مدرعة: لباس پشمین.

6- اغرب: دور شو.

7- سری: حرکت شبانه.

...

...

تهی یا حقیقی است، یعنی واقعاً حضرت گرسنه از دنیا رفت، یا کنایه از بهره نگرستن از لذت های [مباح] دنیوی است.

سنگی بر سنگی نگذاشت، یعنی خانه آن چنانی که اهل دنیا می سازند، نساخت، بلکه اتافی برای خود ساخت که مانند مسجد و از گل و خشت بود، تا آنگاه که راه مورد علاقه خود را پیمود و به عزرائیل دعوت کننده الهی پاسخ مثبت داد، یعنی مرگ را پذیرا شد.

و، چه بزرگ و با عظمت است نعمت بزرگ وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله که خدا بر ما ارزانی داشته، او را سلفی صالح و شایسته قرار داد تا از او پیروی کنیم، در حالی که او در عبادت و طاعت و یا در عمر (آمدن به دنیا) از ما سبقت گرفته است، و رهبری است که مردم را به سوی خیر و خوبی راهنمایی می کند و ما گام به گام از او تبعیت می کنیم.

### **پیروی امام علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله**

به خدا سوگند، این پشمینه ام را آن قدر وصله نمودم که دیگر از کسی که آن را وصله می زد خجالت کشیدم، آن سان که انسان زنده پوش از اطرافیان خود شرم می کند.

يك روز فردی (و شاید خود وصله زن) به من گفت: آیا این لباس را دور نمی اندازی و لباس جدیدی نمی پوشی؟ که این استفهام تحریضی بود، یعنی می خواست مرا به پوشیدن لباس نو تشویق بکند.

گفتم: از من دور شو، زیرا کاروانیان شبر و که صبحگاهان به مقصد رسیده اند ستایش می شوند، هر چند انسان به جهت خواب آلودگی و سختی راه، سفر در شب را دوست ندارد. این مثال زمانی گفته می شود که شخصی تحمل مشقت می کند به امید آنکه به خیر برسد. امام علیه السلام نیز با این مثال بیان می فرماید که چنین لباس پشمینه و وصله داری را به امید رحمت و فضل الهی که برای زاهدان و پارسایان مقرر شده است می پوشد.

و من خطبه له عليه السلام في صفة الرسول صلى الله عليه وآله وأهل بيته عليهم السلام و لزوم اتباع طريقتهم و الوعظ

اشاره

بَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّءِ وَ الْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ (1) وَ الْمِنْهَاجِ الْبَادِي (2) وَ الْكِتَابِ الْهَادِي. أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ (3) وَ شَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ، أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَ ثِمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ (4). مَوْلَدُهُ بِمَكَّةَ، وَ هِجْرَتُهُ بِطَيْبَةَ. عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ، وَ اَمْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ. أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَ مَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَ دَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ (5). أَظْهَرَ بِهِ الشَّرَائِعَ الْمَجْهُولَةَ، وَ قَمَعَ بِهِ الْبِدَعَ الْمَدْخُولَةَ، وَ بَيَّنَّ بِهِ الْأَعْكَامَ الْمَفْصُولَةَ (6).

...

از خطبه های آن حضرت علیه السلام که در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت علیهم السلام، و بیان ضرورت پیروی از ایشان، و در موعظه ایراد شده است

در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

خدای متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با نوری فروزان - یعنی احکام نورانی اسلام که راه سعادت را روشن می نمایند - و برهانی آشکار - یعنی معجزات روشنی که دلیل و نشانه درستی و حقانیت کلام و ادعای نبوت اوست - و روش مشخص و واضح - یعنی راه اسلام که هیچ گونه ابهامی ندارد - و کتابی هدایتگر - یعنی قرآن که مردمان را به راه حق و صراط مستقیم راهنمایی می کند - به سوی مردم فرستاد.

خاندانش بهترین خاندان و شجره اش که همان حضرت ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام

ص: 505

1- جلی: آشکار.

2- بادی: ظاهر.

3- أسرة: خاندان.

4- متهدلة: در دسترس و قابل چیدن.

5- متلافيه: اصلاح کننده.

6- احتمال دارد که منظور از مفضولة، یعنی جدا کننده حق از باطل باشد چرا که اسم مفعول گاهی به معنای اسم فاعل نیز می آید، مثل: حجاباً مستورا که به معنای حجاباً ساتراً است.

...

...

است بهترین شجره و شاخه های آن درخت، یعنی پیامبران که از خاندان ابراهیم علیه السلام هستند به دور از هر انحرافی می باشند؛ و میوه آن درخت، که علوم و معارف منتشر شده از سوی آنان است، در دسترس و برای هر انسانی در خور استفاده است، به گونه ای که هر کسی می تواند از علوم و معارف آنها بهره مند گردد.

در مکه معظمه، حرم الهی زاده شد که این، افتخار بزرگی به شمار می رود و هجرتش به سوی مدینه منوره بوده که قبل از هجرت دو نام داشت:

1. «طَیِّبَه» که مردم مدینه به جهت فراوانی آب و مزارع کشاورزی و لطافت هوای آن، که در میان کوه ها و صحراهای خشک و سوزان قرار داشت آن را به این نام می خواندند؛

2. «یثرب» که دیگر مردم با ورود به آن، به سبب تغییر آب و هوا و انتقال از آب و هوای خشک به محیط لطیف و خوش، بیمار می شدند، لذا آن را یثرب می خواندند.

از سوی دیگر این هجرت افتخار دنیوی نیز در برداشت، زیرا از هوای بسیار گرم به محیطی خنک و لطیف وارد می شد.

و به واسطه هجرتش به مدینه بود که نامش بلند آوازه و صدای حضرتش طنین انداز و فراگیر شد. این سخن کنایه از آن است که دعوت حضرت از آنجا به گوش همه ساکنان شبه جزیره و سایر مناطق دورتر رسید.

خدای متعال آن حضرت را با برهان و دلیل کافی و روشن، و موعظه شفاف دهنده بیماری نادانی و رذایل اخلاقی، و دعوتی اصلاح گرانه فرستاد. پس اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود مردمان به سمت شقاوت و بدبختی ابدی پیش می رفتند.

خدا به وسیله آن حضرت شرایع پیشین را که گمنام بودند آشکار فرمود، و بدعت های وارد شده در دین های آسمانی، مثل: بت پرستی، پرستش مسیح و عزیز و مانند آنها را ریشه کن و احکام را که خدای متعال تفصیل و مقرر کرده بود، تبیین نمود.

فَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْأَسْمَاءِ دِينًا تَتَحَقَّقْ شِقْوَتُهُ، وَتَنْفَصِمَ عُرْوَتُهُ، وَتَعْظُمَ كِبَوْتُهُ(1)، وَ يَكُنْ مَأْبَهُ(2) إِلَى الْحُزْنِ الطَّوِيلِ وَالْعَذَابِ الْوَبِيلِ(3). وَ اتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ الْأَعْنَابَةَ إِلَيْهِ، وَاسْتَرْشِدْهُ السَّبِيلَ الْمُوَدِّيَّ إِلَى جَنَّتِهِ، الْقَاصِدَةَ(4) إِلَى مَحَلِّ رَغْبَتِهِ. أُوصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ، فَإِنَّهَا التَّجَاهُ غَدًا، وَالْمَنْجَاةُ(5) أَبَدًا. رَهَبٌ فَأَبْلَغُ، وَرَغَبٌ فَأَسْبَغُ.

...

### فرجام روی گردانی از اسلام

هر کس دینی جز از اسلام برگزیند، بدبختی و شقاوت دنیا و آخرت برای او قطعی خواهد بود. و ریسمان اتصال او به زندگی سعادت‌مندانه به تمامی قطع می‌شود و به مشکلات بزرگی در دنیا، و آتش جهنم در آخرت، دچار خواهد شد و نهایت او به اندوهی طولانی و عذابی شدید خواهد انجامید.

و بر خداوند توکل می‌نمایم، مانند کسی که در همه امور خود به او توکل می‌کند، نه مثل کسانی که فقط در برخی از امور و یا فقط با زبان توکل می‌کنند. و نیز از خداوند می‌خواهم راهی را به من بنمایاند که به بهشت او بینجامد؛ راهی که از بهشتی که مردمان را به رسیدن به آن تشویق و ترغیب نموده دور نباشد.

نکته: ناگفته نماند که منظور حضرت در خواست استقامت و ماندن بر این راه است، مانند: إهدنا الصراط المستقیم که در نماز گفته می‌شود و در آن همواره می‌خواهیم بر صراط مستقیم بمانیم و هرگز از آن منحرف نشویم؛ چرا که خود حضرت در این راه هستند و آن را به ما نمایان تر کرده بود.

...

ص: 507

1- کبوة: سقوط، لغزش، خواری.

2- مأب: از آب، به معنای رجع گرفته شده، یعنی محل بازگشت.

3- وبیل: موجب وبال و گرفتاری.

4- قاصدة: صفت سبیل و مؤنث سماعی است و به معنای میانه، در مقابل منحرف [به چپ و راست] است.

5- منجاة: مصدر میمی و به معنای نجات است.



## سفارش به تقوای الهی

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی و اطاعت از دستورات او سفارش می‌کنم، که تقوا و طاعت موجب نجات شما در آخرت و رهایی ابدی شما از کیفر دنیا و آخرت است.

خداوند مردم را از گناه ترساند و هر آنچه باعث ترس و هشدار دادن است به آنها ابلاغ و به بهشت و رضوان الهی ترغیب و تشویق نمود و همواره تمام گونه‌های تشویق و ترغیب احاطه دارد یا اینکه به ازای عمل به موارد ترغیب و تشویق پاداش بسیار عطا می‌نماید.

ص: 508

وَوَصَفَ لَكُمْ الدُّنْيَا وَانْقَطَاعَهَا، وَزَوَالَهَا وَانْتِقَالَهَا. فَأَعْرَضُوا عَمَّا يُعْجِبُكُمْ فِيهَا لِقَلَّةِ مَا يَصْحَبُكُمْ مِنْهَا. أَقْرَبُ دَارٍ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، وَأَبْعَدُهَا مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ! فَغَضُّوا عَنْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ عُمُومَهَا وَاشْتَدَّ غَالَهَا، لِمَا قَدْ أَيَقَنْتُمْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَتَصَرُّفِ حَالَاتِهَا. فَاحْذَرُوا حَذَرَ الشَّفِيقِ النَّاصِحِ وَ الْمُجِدِّ الْكَادِحِ.

...

### وظیفه مؤمنان در برابر وسوسه های دنیا

و دنیا را و گذرا بودن و زوال پذیری و در يك كلمه فنای دنیا را - چنان که در قرآن آمده - برای شما توصیف و تبیین کرده است. پس ای مردم، از آرایه های دنیا که در کامتان شیرین و گوارا می آید دوری گزینید، چرا که مدّت زندگی تان در دنیا بسیار اندک است، مثلاً صد سال، که این نیز شتابان سپری می شود. در این سخن اگرچه الفاظ متفاوت است، اما معنا یکی است: فناپذیری دنیا.

نزدیک ترین سرا به غضب خدا دنیاست، زیرا در آن گناه و نافرمانی صورت می گیرد، و همچنین دورترین منزل از مقام رضوان الهی است، زیرا طاعت و عبادت در آن اندک است.

پس ای بندگان خدا، به غصّه ها و امور دنیایی توجه نکنید و از آن چشم بپوشید، زیرا یقین دارید که حالات دنیا پایدار نیست و همواره در حال دگرگونی است.

از دنیا چنان پرهیزید و چنان بترسید که انسانی ترسان و خیرخواه برای خویش، از افتادن در گرفتاری می ترسد و هرگز خود را در آن نمی اندازد، و مانند کسی که در کار خویش تلاش جدی می کند و خود را به خستگی می افکند تا رهایی یابد و به آینده ای راحت و سرشار از آرامش دست یابد.

ص: 509

وَ اعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ (1) الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ: قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْصَالُهُمْ (2) وَ زَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَ أَسْمَاعُهُمْ، وَ ذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَ عِزُّهُمْ، وَ انْقَطَعَ سُورُهُمْ وَ نَعِيمُهُمْ. فَبَدَّلُوا بِقُرْبِ الْأَعْوَالِ فَقَدَاهَا، وَ بِصِدْقِ حَبَةِ الْأَعْرَاجِ مُفَارَقَتَهَا. لَا يَتَفَاخَرُونَ وَ لَا يَتَنَاسَلُونَ، وَ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَ لَا يَتَجَاوَرُونَ.

...

## لزوم عبرت گرفتن از گذشتگان

و از سرنوشت گذشتگان و بلاهای ویرانگری که امت های پیشین را در هم کوبید و به ورطه نابودی افکند، عبرت بگیرید؛ مردمانی که قبل از شما در این دنیا می زیستند و اینک از آنها کسی نمانده است؛ مراد امام از عبرت گرفتن آن است که قبل از آنکه مثل آنان در وادی فنا و مرگ قرار بگیرید، آماده سفر آخرت شوید.

همان هایی که بند از بندشان گسست و چشم ها و گوش هایشان نابود شد، دیگر نه گوشی دارند برای شنیدن و نه چشمی برای دیدن، و شرافت و عزت آنها به تمامی نابود شده و با فقیران و تهیدستان یکسان و مساوی زیر خاك خفته اند و شادمانی شان یکسره از بین رفت و نعمت های شان بر باد رفت. مراد حضرت از این سخن یا همه انواع شادمانی ها و نعمت هاست یا نعمت ها و شادمانی هایی است که در دنیا از آنها برخوردار بوده اند.

مرگ، نگذاشت همنشین فرزندان خود بمانند و همزیستی را به فراق تبدیل کرد و آنها را از یکدیگر دور کرد و همنشینی با همسران را به جدایی تبدیل نمود. پس دیگر همسری ندارند، زیرا هر يك از آنها با همسری دیگر زندگی مجددی را آغاز کردند.

گذشتگان دیگر به یکدیگر فخر نمی فروشند و امور دنیا را به رخ همدیگر نمی کشند و دیگر زاد و ولد و تکثیر نسل نمی نمایند. و به دیدار یکدیگر نمی روند: مراد از این عبارت، ناتوانی بدکاران در دیدن یکدیگر است یا اینکه منظور، دیدار دنیایی است که نیکان را نیز شامل می شود، چرا که مردگان در سرایی هستند که از آن بازگشتی ندارند، و همانند روزگار حیاتشان، همسایگی با یکدیگر را بر نمی گزینند.

ص: 510

1- مصارع: جمع مصرع، به معنای هلاکت.

2- أوصال: مفاصل.

فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ، حَذَرَ الْغَالِبِ لِنَفْسِهِ، الْمَانِعِ لِشَهْوَتِهِ، النَّاطِرِ بِعَقْلِهِ، فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاضِحٌ، وَالْعِلْمَ قَائِمٌ، وَالطَّرِيقَ جَدِّدٌ، وَالسَّبِيلَ قَصْدٌ.

...

### لزوم عاقبت به خیر شدن

ای بندگان خدا، مانند کسی که بر خواسته های نفسانی خود چیره شده و دیگر هوس های نفسانی نمی تواند او را به سمت دلخواه بکشاند، از فرجام ناپسند و عاقبت نکوهیده بترسید، و مانند کسی که با چشم عقل و بصیرت و تدبیر به حوادث می نگرد و بهترین روش را بر می گزیند، عمل کنید.

[بدانید که] امر سعادت و شقاوت بر هیچ کس مشتبه نیست و نشانه های خیر و شر برای همگان آشکارند، درست مانند پرچمی که در گذرگاهی نصب شده باشد و رهگذران را به مقصد دلخواهشان راهنمایی می کند، به خلاف علامتی که بیهوده روی زمین افتاده باشد و کسی نمی تواند با آن راه به جایی ببرد. و راه آخرت، برای پیمودن هموار، و راه بهشت مستقیم و پیداست.

ص: 511

و من کلام له عليه السلام لبعض أصحابه و قد سأله: كيف دفعكم قومكم عن هذا المقام و أنتم أحق به؟ فقال:

### اشاره

يَا أَحَا بَنِي آسَدٍ، إِنَّكَ لَقَلْبُ الْوَضِيحِ (1)، تُرْسٌ فِي غَيْرِ سَدٍّ، وَ لَكَ بَعْدُ ذِمَامَةُ الصَّهْرِ (2) وَ حَقُّ الْمَسْأَلَةِ، وَ قَدْ اسْتَعْلَمْتَ، فَأَعْلَمَ: أَمَّا الْإِسْتِبْدَادُ (3) عَلَيْنَا بِهَذَا الْمَقَامِ وَ نَحْنُ الْأَعْلَوْنَ نَسَباً، وَ الْأَعَشَدُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ ذُرِّيَّتِهِ (4)، فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثَرَةً (5)، شَحْتٌ (6) عَلَيْهَا نُفُوسٌ قَوْمٍ، وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسٌ آخَرِينَ، وَ الْحَكْمُ لِلَّهِ، وَ الْمَعْوَدُ (7) إِلَيْهِ الْقِيَامَةُ.

وَ دَعَّ عَنْكَ نَهْباً صَبِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ (8) وَ هَاتِ حَدِيثاً مَا حَدِيثَ الرَّوَاحِلِ (9)

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام در پاسخ کسی که پرسیده بود: چگونه امت اسلامی شما را از مقام الهی برکنار کرد، در حالی که شما در خلافت از همگان سزاوارتر بوده اید؟

### اوصاف پرشگر

ای برادر اسدی، تو مانند آن شتری هستی که پالان آن از زیر شکم بسته نشده باشد، و چون ثبات ندارد، بر آن نمی توان نشست.

توبی تدبیر و بی اندیشه سخن می گویی. گویا این فرد بی موقع و نابه جا این سؤال را

ص: 512

- 1- وضین: ریسمان و تسمه ای که زین اشتر را به زیر شکم محکم می کند تا زین نیفتد و سوار شدن بر آن آسان شود.
- 2- ذمامة الصهر را می توان به حق خویشاوندی تشبیه کرد. زیرا انسان به داماد [= صهر] بها می دهد.
- 3- استبداد: استقلال و به خود اختصاص دادن.
- 4- نوط: تعلق و وابستگی.
- 5- أثره: اختصاص يك شیء به يك شخص.
- 6- شحت: بخل ورزید، خودداری کرد.
- 7- معود: بازگشت، میعادگاه.
- 8- حجراته: اطراف، صبح فی حجراته، یعنی درباره این مطلب در جای خود سخن رفته است.
- 9- حدیث الرواحل: مبتدا و ما خبر است.

...

...

طرح کرده بود و چون پرسش بی جا مثل زین ناستوار و بی قرار مرکب، آزار دهنده و نامطمئن است، امام علیه السلام این پرسشگر اسدی را به چنین مرکبی تشبیه فرموده است.

البته تو با این اضطرابی که در کلام خود داری، در عین حال از حمایت خویشاوندی برخوردار [\(1\)](#). یعنی تو را به عنوان خویشاوند حمایت می‌کنم، و چون تو حق پرسش داری باید به سؤال تو پاسخ بدهم، هرچند پرسش تو بی مورد است، چون انسان ناآگاه باید در امور دین و دنیای خود آگاهی کافی بیابد.

تحلیل امام علیه السلام از برکناری از خلافت

تو خواستی بدانی چرا از خلافت و حق خود محروم شدم؛ پس بدان: اینکه عمر و ابوبکر و عثمان در خلافت از من پیشی گرفتند و انحصار طلبانه این مقام را از آن خود کردند با اینکه ما از لحاظ نسب و شرافت خانوادگی از همه کس بالاتر هستیم، زیرا نسب آنان به حضرت عبدالمطلب می‌رسد که سید و بزرگ قریش بود و نیز سایر اعضای خانواده و فرزندان و نوادگان آن حضرت که از بزرگان و اشراف مکه و قریش بودند همگی از اجداد آن بزرگان هستند. و از سوی دیگر، وابستگی و پیوند خویشاوندیمان از همه کس به پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر و محکم تر و نزدیک تر است.

این بدان جهت بود که گزینشی انجام گرفت و یک شخص به این مقام رسید و دیگری از آن محروم شد. چون گروهی بخل ورزیدند و کارشکنی کردند و نخواستند که حق در جایگاه واقعی اش قرار بگیرد و به حقدار برسد. بنابراین خود را بر امام برحق مقدم داشتند

ص: 513

---

1- این پرسشگر، از قبیله بنی اسد بود و زینب دختر جحش همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از همان قبیله بود و حضرت برای او عنوان مصاهرت را مطرح فرمود، چون صهر به معنای داماد و به طور کلی ارتباط خویشاوندی بین زن و مرد و خویشاوندان آنها است.

و گروهی دیگر سخاوتمندانه از این حق گذشتند تا دیگران آن را برابند و دلیل گذشت آنان این بود که اصل و اساس اسلام محفوظ بماند. [و این آیین نو پا ضربه نخورد] زیرا اگر امیر مؤمنان علیه السلام می خواست با شمشیر حق خود را بگیرد، تمام مسلمانان که هنوز با معارف دینی و اسلامی کاملاً آشنا نبودند، به تفرقه می گراییدند، و این امر به تباهی اسلام می انجامید.

داور میان ما و آنان خداست که داوری خواهد کرد، و بازگشت همگان در روز قیامت به سوی اوست. خداوند هر يك از ما را محاکمه و محاسبه خواهد کرد که در آن روز چه کردیم و هر کسی را به فراخور عملش پاداش و یا کیفر خواهد داد.

آنگاه امام به شعری از «امراء القیس» استشهاد می کند که وقتی گروهی شتران امراء القیس را دزدیدند، یکی از دوستانش گفت: شترت را به من عاریت ده تا بر آن سوار شوم و نزد آن جماعت بروم و شترانت را برایت پس بگیرم. امراء القیس شتر خود را در اختیار او قرار داد و وقتی آن مرد رفت تا شتران را پس بگیرد، آن شتر عاریتی را نیز از او گرفتند، و در نتیجه با دست خالی برگشت. امراء القیس با دیدن وضعیت، این شعر را سرود:

وَدَعَّ عَنْكَ نَهْباً صَبِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ \*\*\* وَ هَاتِ حَدِيثاً مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ

«بیان دزدیدن شتران را واگذار که امری روشن است، چون آنها شتران را ناگهانی دزدیدند، حال از مرکب بگو که آیا آن را از دوست من به زور گرفتند یا او به من خیانت کرد و مرکب را به آنها تحویل داد؟»

امام علیه السلام به این دلیل به این شعر استشهاد می فرماید که داستان سه خلیفه معلوم است و احتیاجی به پرسش و پاسخ ندارد؛ چون آنان خلافت را به ناحق غصب کردند و همه این موضوع را به وضوح و روشنی می دانند، بلکه از جریان معاویه که پس از استقرار حکومت در دست آن حضرت و بیعت مردم به وجود آمد و ادعای حکومت کرد، باید سخن گفت.

وَهَلَّمَ الْخُطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ، فَلَقَدْ أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ بَعْدَ إِبْكَانِهِ، وَلَا غَرْوَ (1) وَاللَّهِ، فَيَا لَهُ خُطْبًا (2) يَسْتَفْرِغُ الْعَجَبَ، وَيَكْثُرُ الْأَعْوَادُ (3) حَاوِلَ الْقَوْمِ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ مِنْ مَصِّ بَاحِهِ، وَسَدِّ فَوَارِهِ مِنْ يَنْبُوعِهِ، وَجَدَحُوا (4) بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ شِرْبًا وَبَيْئًا. فَإِنْ تَرْتَفِعَ عَنَّا وَعَنْهُمْ مَحْنٌ (5) الْبُلُؤَى (6) أَحْمِلُهُمْ مِنَ الْحَقِّ عَلَى مَحْضِهِ، وَإِنْ تَكُنِ الْأَعْرَى «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (7).

...

بینیم جریان عجیب و شگفت انگیز معاویه بن ابی سفیان و ادعای خلافت او چیست و آن را بیان کنیم.

روزگار پس از آنکه مرا گریاند به خنده ام درآورد. چون انسان وقتی با امری ناچیز برخورد کند و سخت تحت تأثیر آن قرار گیرد، گریه می کند، ولی وقتی خوب فکر می کند که چگونه از یک امر ناچیز چنین تحت تأثیر قرار گرفته است، می خندد. این مثال زمانی به کار می رود که انسان تحت تأثیر چیزی غیر منتظره قرار گیرد.

به خدا سوگند، این جای شگفتی ندارد، چرا که دنیا همین بوده و هست و خواهد بود.

شگفتا از امری که واقعا شگفتی آور است و انحراف و کجروی را زیاد می کند (8).

این قوم کوشیدند نور الهی را از چراغدان آن، یعنی وجود مبارک امام علی علیه السلام خاموش

ص: 515

1- لا غرو: مهم نیست، عجیب نیست.

2- فیا له خطباً: خطب به معنای قضیه و امر شگفت انگیز است، و یا حرف نداء و منادای آن محذوف است، یعنی ای قوم، ضمیر در له به خطب بر می گردد، یا اینکه معنی این باشد: ای شگفتی حاضر شو که اکنون وقت حضور توست، مثل: یا للعجب.

3- الأود: کژی، اعوجاج.

4- جدحوا: خلط کردند، آشفتمند.

5- محن: جمع محنة، یعنی گرفتاری.

6- بلوی: ابتلا و مصیبت.

7- سوره فاطر، آیه 8.

8- این جمله با جمله قبل که فرمود: «به خدا سوگند که جای شگفتی نیست» منافاتی ندارد، چون انسان وقتی روزگار را می بیند، تعجب نمی کند، ولی وقتی به کاری نظر بیفکند، شگفت زده می شود، یا مصداق گفته ابن هانی است که: قد سرت في الميدان يوم طراهم \*\*\* فعجبْتُ حتى كدتُ لا أتعجبُ روزی که یکدیگر را دنبال می کردند، وارد میدان [تعقیب و گریز] شان شدم؛ و از شدت شگفتی [که از آنان می دیدم] نزدیک بود تعجب نکنم. بدین معنا که از تعجب بسیار، جایی برای شگفتی نبود.



...

...

کنند و سرچشمه نور را بگیرند و بین من و خودشان آب آلوده آمیخته به و با قرار بدهند. منظور حضرت آن است که آنان با این فتنه می خواهند کاری کنند که هر کس در آن واقع شد گرفتار شود، چنان که اگر انسان آب آلوده به و با بنوشد بیمار می شود.

پس اگر گرفتاری و مصیبت با شکست آنها از میان ما و آنها رخت بر بست، آنان را به تسلیم در مقابل حقیقت محض و ادار می کنم؛ یعنی با آنها می جنگم تا حق را بپذیرند. آنگاه با دقت و امانت کامل حکومت را اداره خواهم کرد، و اگر جریان غیر از این شد و نتوانستم بر آنها چیره شوم، این سخن خدا را نصب العین خود قرار می دهم که می فرماید: «... پس مبادا به سبب حسرت ها [ی گوناگون] بر آنان، جانت [از کف] برود».

منظور آیه فوق آن است که برای آنان، خود را با غم و اندوه گرفتار مرگ مکن، چرا که وقتی انسان دچار ناراحتی و حسرت شدید می شود، ناگهان می میرد و این آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله را از این حالت بر حذر می دارد.

[در ادامه آیه می خوانیم] «قطعاً خدا به آنچه می کنند داناست» پس آنان را به کیفر بدکاری شان مجازات می کند.

ص: 516

و من کلام له عليه السلام في بيان صفة الخالق سبحانه و ابتداعه للمخلوقات

اشاره

الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْعِبَادِ، وَ سَاطِحِ (1) الْمِهَادِ (2)، وَ مُسِيلِ الْوِهَادِ (3)، وَ مُخْصِبِ (4) النَّجَادِ (5). لَيْسَ لِأَعْوَلِيَّتِهِ ابْتِدَاءٌ، وَ لَا لِأَعَزَلِيَّتِهِ انْقِصَاءٌ. هُوَ الْأَعْوَلُ لَمْ يَزَلْ، وَ الْبَاقِي بِلَا أَجَلٍ. خَرَّتْ (6) لَهُ الْجِبَاهُ (7)، وَ وَحَدَّثَهُ الشُّفَاهُ (8). حَدَّ الْأَعْتَدِيَاءِ عِنْدَ خَلْقِهِ لَهَا إِبَانَةً لَهُ مِنْ شَبْهَاتِهَا. لَا تُقَدَّرُهُ الْأَعْوَهَامُ بِالْحُدُودِ وَ الْحَرَكَاتِ، وَ لَا بِالْجَوَارِحِ (9) وَ الْأَدَوَاتِ (10). لَا يُقَالُ لَهُ: «مَتَى؟» وَ لَا يُضْرَبُ لَهُ أَمَدٌ «بِحَتَّى».

...

از سخنان آن حضرت در بیان برخی صفات آفریدگار و پدید آوردن آفریدگان

ستایش و اوصاف پروردگار

ستایش خدایی را می سزد که خالق تمامی بندگان است. چون تمام انسان ها به يك معنی بنده خدایند [گرچه به ظاهر سر از عبودیت او برتافته باشند]، چون تمام امور آنها از آغاز تا انجام به دست خدای سبحان است.

و زمین را گستراند و سیل را در دره ها جاری ساخت و بستر زمین را سرسبز و آکنده از گیاهان کرد.

ص: 517

1- ساطح: گستراننده، گفته می شود: سطحه به معنای بسطه، یعنی آن را گستراند.

2- مهاد: جمع مهد، یعنی گهواره که مراد در اینجا زمین است.

3- وهاد: جمع وهده، یعنی رودخانه و از حیث نحوی تسییل وهاد به سبب رابطه حال و محل مثل جری النهر است.

4- مخصب: رویاننده گیاهان.

5- نجاد: جمع نجد، یعنی قسمت های مرتفع زمین.

6- خرَّت: خاضعانه فرو افتاد.

7- جباه: جمع جبهه، یعنی پیشانی.

8- شفاه: جمع شفة، یعنی لب.

9- جوارح: جمع جارحة، به معنای اندام.

10- أدوات: جمع أدوات، به معنای ابزار.

...

...

اولیت حضرتش را آغاز و ابتدایی نیست. چون هرچه درباره ابتدا و آغاز فکر کنیم خدا همواره بوده است؛ لذا نمی توان برای او آغاز و ابتدایی تصوّر کرد و گرنه به امکان و حدوث منجر خواهد شد و همان طور که در فلسفه ثابت شده است، در آن صورت دور یا تسلسل منطقی به وجود می آید.

و برای ازلیّت خداوند پایانی نیست؛ یعنی همواره خواهد بود و تا همیشه باقی است.

پس خدای متعال همواره اول بوده و ماندگاری اش را پایانی نیست.

پیشانی ها در مقابل او خاضعانه به خاک می افتند و لب ها او را به توحید می ستایند.

خدا برای هر چیزی در هنگام خلقت آن حدّ و مرزی معین، مثل زمان و مکان و کمّیت و کیفیّت خاصی قرار داد تا تفاوتی میان خدای نامحدود و اشیاء محدود وجود داشته باشد.

وهم و گمان آدمیان نمی تواند خدا را به حدّی بسنجد و حرکات او را اندازه بگیرد. و آن گونه که حرکات و حدود انسان ها را اندازه می گیرد، برای خدا حدود و حرکاتی قائل شود، و دلیلش هم آن است که خداوند حدّ و حرکت، که لازمه حدوث هستند، ندارد.

خدا دارای اندام اعضایی مثل دست، چشم، گوش، قلب، کبد و کلیه نیست تا مثلاً کسی بتواند آنها را با فکر خود اندازه گیری کند.

نمی توان با گفتن: «کی [بوده] است؟» او را به زمان محدود کرد، چون مفهوم زمان از جمله مخلوقات خداوند است. و درباره بقای او مدّتی را نمی توان معین کرد و گفت: خدا تا فلان زمان باقی است، زیرا خدا پایان ندارد، حال آنکه «تا کی» برای پایان به کار می رود.

الظَّاهِرُ لَا يُقَالُ: مِمَّا؟ وَ الْبَاطِنُ لَا يُقَالُ: فِيمَا؟ لَا شَبَحَ فَيَتَقَضَّى (1)، وَلَا مَحْجُوبٌ فَيُحَوَى. لَمْ يَقْرُبْ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّصَاقِ، وَلَمْ يَبْعُدْ عَنْهَا بِالْفِتْرَاقِ. لَا يَحْفَى عَلَيْهِ مِنْ عِبَادِهِ شَخُوصٌ (2) لِحِظَةٍ وَ لَا كُرُورٌ (3) لَفِظَةٍ، وَ لَا اَزْدِلَافٌ (4) رَبْوَةٍ (5)، وَ لَا اَنْبِسَاطٌ خُطْوَةٍ، فِي لَيْلٍ دَاجٍ (6)، وَ لَا غَسَقٍ (7) سَاجٍ (8)، يَتَفَيَّأُ (9) عَلَيْهِ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ، وَ تَعَقَّبُهُ الشَّمْسُ ذَاتُ التُّورِ فِي الْأَفْوَالِ وَ الْكُرُورِ. وَ تَقَلَّبُ الْأَعْزَمَاتُ وَ الدُّهُورُ، مِنْ إِقْبَالِ لَيْلٍ مُقْبِلٍ، وَ إِدْبَارِ نَهَارٍ مُدْبِرٍ.

...

خدا ظاهر است، ولی نمی توان گفت: از چه چیز به وجود آمده؟ چنان که گیاه از زمین، و جنین از رحم سر بر می آورد، چرا که ظهور خدا از نوع و از شمار اینها نیست، بلکه با آثار و قدرت و آفرینش خود آشکار است. و باطن است، اما نمی توان گفت: در چه چیز پنهان است؟ چنان که می گوئیم طلا در صندوق و انسان در قبر پنهان است؛ چون باطن بودن خدا به این معناست که حقیقت او آشکار نیست، آن سان که چیزی از حواس انسانی غایب باشد.

جسمی مانند سایر اجسام نیست تا فانی شود، و پشت پرده و حجاب مادی نیست تا آن پرده او را در میان گرفته باشد، آن گونه که انسان پرده ای را بر روی خود بکشد. زیرا این دو ویژگی از صفات جسم هستند و خدا از جسمانیت منزّه است و به هیچ وجه جسم نمی باشد.

نزدیکی اش به اشیا به صورت التصاق و چسبیدن و پیوستگی نیست، چنان که اشیا به یکدیگر می چسبند و به همدیگر می پیوندند، تا بتوان آنها را نزدیک هم خواند، بلکه با علم و قدرت به آنها نزدیک است. و از آنها با فاصله داشتن دور نیست، زیرا چنین دوری از صفات جسم است، بلکه دور بودن خدا مانند دوری اشیا از یکدیگر نیست، مانند دوری

ص: 519

- 
- 1- يتقضى: فنا شود.
  - 2- شخوص: نگاه مستمر بدون پلك زدن، خيره شدن.
  - 3- كورور: فرو بردن، برگرداندن.
  - 4- ازدلاف: از ازدلف است، به معنای نزدیک شد.
  - 5- ربوة: بلندی، تپه.
  - 6- داج: تاریک، دیجور، از دجی است، یعنی تاریک شد.
  - 7- غسق: ظلمت و منظور شب است.
  - 8- ساج: ساکن، و نسبت سکون به شب از باب رابطه و علاقه حال و محل است، چون خود شب ساکن نیست، بلکه موجودات در شب ساکن هستند.
  - 9- يتفيا: از بین می برد.

...

...

جسم و روح [ به هنگام جدا شدن روح از بدن ].

هیچ چیزی از بندگان بر خدا مخفی نیست، حتی به اندازه پلک زدن یا برگشت صدا به حلق (1) و یا پژواک آن، یا نظر انداختن به يك ارتفاع.

پس همین مقدار که مسافری به چشم انداز پیش رو بنگرد، یا اینکه گوینده ای باقیمانده کلام خود را به گلوی خود و یا صحراگرد به يك بلندی نگاه می کند، از علم خداوند دور و پنهان نخواهد بود.

گام برداشتن انسان در شبی تاریک یا در شبی ساکت و آرام - که نور ماه روشنگر بر تاریکی آن خیمه می افکند و سیاهی آن را از میان می برد و پرتو خورشید درخشنده که در طلوع و غروب به جای آن می آید و تاریکی شب را از زیر افق و بامدادان را از بالای افق می راند و از صحنه کنار می زند - بر خدا پوشیده نیست.

این جمله را به دو صورت می توان معنا کرد:

1. تقلب الأزمنة (دگرگون شدن روزگار)، عطف بر لیل داج باشد، بدین معنا خواهد بود که همه رفتارهای آدمیان در طول روزگار بدون آنکه اختصاص به زمان خاصی داشته باشد، بر خدا معلوم و آشکار است. در این صورت باید تقلب را مجرور خواند.

2. تقلب، عطف بر شخوص باشد، که معنایش این است که حرکت زمان و روزگاران بر خدا مخفی نیست که عبارت از آمدن شب و رفتن روز باشد و در این صورت باید تقلب را مرفوع خواند.

ص: 520

---

1- شاید طرح برگشت صدا به حلق (به این معنی که انسان هنگام حرف زدن باقیمانده حرف خود را به حلق برگرداند، یا پژواک صدا) از آن جهت باشد که برگشت لفظ به حلق، مخفی تر و آسان تر از خارج شدنش از حلق باشد. (به هر حال شاهد مثال در اندکی و بی توجهی صداست که ما متوجه آن نمی شویم، چون بسیار کم است).

قَبْلَ كُلِّ غَايَةٍ وَ مَدَّةٍ (1)، وَ كَمَلٍ إِحْصَاءٍ وَ عِدَّةٍ (2). تَعَالَى عَمَّا يَنْحَلُهُ (3) الْمُحَدِّثُونَ مِنْ صِفَاتِ الْأَعْقَادِ (4) وَ نَهَايَاتِ الْأَقْطَارِ (5)، وَ تَأْتِلُ (6) الْمَسَاكِينِ، وَ تَمَكِّنُ الْأَعْمَاقِينَ. فَالْحَدُّ لِخَلْقِهِ مَصْدَرُوبٌ، وَ إِلَى غَيْرِهِ مُسْتَوِبٌ. لَمْ يَخْلُقِ الْأَشْيَاءَ مِنْ أُصُولٍ أَرْيَلِيَّةٍ، وَ لَا مِنْ أَوَائِلٍ أَبَدِيَّةٍ (7)، بَلْ خَلَقَ مَا خَلَقَ فَأَقَامَ حَدَّهُ وَ صَوَّرَ مَا صَوَّرَ فَأَحْسَنَ صُورَتَهُ. لَيْسَ لِشَيْءٍ مِنْهُ امْتِنَاعٌ، وَ لَا لَهُ بِطَاعَةٌ شَيْءٍ انْتِفَاعٌ. عِلْمُهُ بِالْأَعْمَاقِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ، وَ عِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى.

...

خدای متعال قبل از هر غایت و مدت بوده است، بنابراین از عدد و تعداد آنها، که از صفات عارض بر آنهاست، آگاه می باشد.

حضرتش برتر و والاتر از آن است که حدّ انگاران برای او صفاتی که مربوط به مقدار است - از قبیل: طول و عرض و عمق و کوچکی و بزرگی و قطر، و صفاتی که مربوط به گزینش مسکن و جا گرفتن در يك مكان است - نسبت می دهند. چرا که خدای سبحان از همه اینها مبرّا است، یعنی اندازه ای ندارد تا از جهت طول و عرض و عمق، پایانی داشته باشد و مسکنی نمی خواهد تا مانند انسان ناچار به گزینش مسکن باشد.

پس مُهر حدّ از لحاظ کیفیت، کمیّت، زمان و مکان بر پیشانی مخلوقات خدا زده شده و همه چیز غیر باری تعالی، به این صفات منسوب است، و خداوند از هر حدی منزّه است.

خداوند هستی را از موادی ازلی نیافریده است، چنان که معتقدان به قدیم بودن عالم

ص: 521

- 1- غایة و مدة: ظاهراً فرق بین این دو آن است که غایة پایان يك چیز است، ولی مدة امتداد آن چیز.
- 2- عدة: تعداد.
- 3- ينحله: به او نسبت می دهد.
- 4- عبارت «من صفات الأقدار» بیان «ما» می باشد.
- 5- أقطار: ابعاد سه گانه (طول و عرض و عمق).
- 6- تأتِل: به معنای جای گرفتن. و اما واژه تأتِل با اینکه به معنای تأصل است از آن جهت انتخاب شده که هر کسی به داشتن مسکن ناگزیر است، ولی خدای سبحان چنین نیازی ندارد.
- 7- أوائل: در اصل کتاب حذف شده بود، ولی در لغت به معنای مواد اولیه آمده است. پس أوائل ابدیة به معنای مواد اولیه جاودانه است. به دیگر بیان خدای متعال، جهان را از موادی که هیچ گاه نابود نشوند خلق نکرده است.

...

...

می گویند: «خدا مواد اصلی جهان را که موجود بوده اند، شکل و سامان بخشیده است»، بلکه خدا صورت و ماده اشیا را آفریده و به آن حدّ و مرزی معین و صورتی خاصّ، چون صورت انسان و حیوان و امثال آنها بخشیده است، که بهترین و عالی ترین صورت می باشد.

هیچ چیز در برابر اراده الهی توان سرپیچی ندارد و هرچه خواهد، همان شود، و البته این اطاعت و فرمان پذیری آفریدگان به نفع خودشان است و خدا از آن هیچ سودی نمی برد.

علم خدا به مردگان، درست مانند علمش به زندگان است، بدون اینکه گذشته و حال و آینده برای او تفاوتی داشته باشد. و آگاهی او از موجودات آسمانی و کرویّان، درست مانند آگاهی اش از زمینیان است - که نسبت به آسمان پایین به شمار می آیند - می باشد.

ص: 522

منها: أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ، وَ الْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ فِي ظِلْمَاتِ الْأَعْرَاحِ، وَ مُضَاعَفَاتِ الْأَعْسَاتِ، بُدِئْتَ «مِنْ سَلَالَةٍ (1) مِنْ طِينٍ» وَ وُضِعْتَ «فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ» وَ أَجَلَ مَقْسُومٍ. تَمُورٌ فِي بَطْنِ أُمَّكَ جَنِينًا لَا تُحِيرُ (2) دُعَاءً، وَ لَا تَسْمَعُ نِدَاءً، ثُمَّ أُخْرِجْتَ مِنْ مَفْرَكٍ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا، وَ لَمْ تَعْرِفْ سُبُلَ مَنَافِعِهَا. فَمَنْ هَذَاكَ لِاجْتِرَارِ الْغِذَاءِ مِنْ ثَدْيِ أُمَّكَ، وَ عَرَفَكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ مَوَاضِعَ طَلَبِكَ وَ إِزَادَتِكَ! هَيْهَاتَ، إِنَّ مَنْ يَعِجْزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْئَةِ وَ الْأَعْدَوَاتِ، فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجَزُ، وَ مَنْ تَنَاوَلَهُ بِحُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ!

...

در بخشی از این خطبه آمده است:

### فرآیند تکامل انسان

ای آفریده ای که بی نقص و مستحکم و در کمال اعتدال با مراقبت کامل الهی در تاریکی های رحم و شکم و مشیمه و پرده های تو در تو پدید آمده ای! آفرینش تو از عصاره ای از گِل آغاز شد. چون اصل هر انسانی خاک است و خاک به گیاه تبدیل شد و گیاه به خون، و پس از آن به صورت نطفه و منی در آمده است.

آنگاه تا زمانی معلوم در جایگاهی استوار نهاده شدی؛ یعنی در رحم مادر که محلّ استقرار و حفظ نطفه است قرار گرفتی که یک دوره خاص و معینی است؛ یعنی دوران بارداری که از شش ماه تا یک سال، هر اندازه که خدا برای هر جنینی مقدر کرده باشد در این جایگاه ایمن و محفوظ از خطرات مانده ای.

در شکم مادرت به صورت جنین از این طرف به آن طرف در جنبش بودی، در حالی که چون نمی توانستی بشنوی و جواب بدهی نه سخن کسی را می شنیدی و طبعاً نمی توانستی پاسخ بدهی.

ص: 523

---

1- سلاله: چکیده، عصاره.

2- لا تحیر: جواب نمی دهی، گفته می شود ما أحرار جواباً، یعنی جوابی نداد.



...

...

سپس از آن قرارگاه امن (رحم مادر) به دنیایی آمدی که تا آن دم آن را ندیده بودی و راه های جلب منفعت آن را نمی دانستی.

پس چه کسی به تو آموخت تا با مکیدن، غذای خود را از پستان مادرت به دست آوری؟ آیا این دلیل بر آن نیست که مدبری حکیم و دانا تو را آفریده و به این امر هدایت کرده است؟ چه کسی نیاز به غذا و سیر شدن از غذا را به تو شناساند و به تو آموخت که باید آن را فقط از سینه مادر به دست آوری و هنگام نیاز به شیر گریه کنی و هرگاه که سیر شدی سینه را رها کنی؟

هیئات، چه دور است فهم انسان از ادراك كنه خالق هستی! کسی که از درك صفات موجوداتِ دارای شکل و اندام (انسان ها) ناتوان است، از ادراك صفات خالق آنها ناتوان تر خواهد بود. چون اگر مخلوق با همه وضوح و روشنایی که در شکل و هیئت دارد غیر قابل شناسایی و موجودی ناشناخته باشد، خالق او که پنهانی و رازآمیزی دارد برای درك ناشناخته تر و درك اوصاف او پیچیده تر و محدود کردن او در کمیت و کیفیت و زمان و مکان برای شناختش بسیار ناممکن تر است. [یعنی تو که نمی توانی انسان را که جسم است بشناسی چگونه می توانی خدای رازآمیز غیر جسم را بشناسی؟]

ص: 524

و من کلام له علیه السلام لما اجتمع الناس إليه و شکوا ما تقموه علی عثمان، و سألوه مخاطبته لهم و استعتابه لهم، فدخل علیه، فقال:

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدْ اسْتَسْفَرُونِي (1) بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَ وَاللَّهِ مَا أَذْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَلَا أَذُكُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ مَا سَدَّ بَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَتُخِيرَكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَكَهُ. وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْتَنَا، وَ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا صَحَبْنَا. وَ مَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ لَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ شَيْبَةَ رَجِمَ مِنْهُمَا، وَ قَدْ نَلْتُ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا.

...

از سخنان آن حضرت علیه السلام هنگامی که مردم بر گرد وی اجتماع نموده و از عثمان شکایت کردند و از حضرتش خواستند نزد او برود و با او گفت و گو کند و از عثمان بخواهد که از آنان دلجویی نماید. حضرت نزد او رفت و فرمود:

### وساطت امام علیه السلام

ای عثمان، مردم در مدینه پشت سر من هستند و مرا به عنوان سفیر و قاصد نزد تو فرستاده اند، تا مطلبی را به تو بگویم و گفته تو را به آنها برسانم. به خدا سوگند، نمی دانم به تو چه بگویم؟ این سخن کنایه از آن است که عثمان از هیچ موضوعی درباره مردم بی اطلاع نبود تا به توضیح نیاز داشته باشد.

من چیزی را از خواسته ها و مطالبات مردم نمی شناسم که تو آن را ندانی و لازم باشد

ص: 525

---

1- استسفار: به سفارت گماردن، واسطه قرار دادن و طلب میانجی گری و بردن و آوردن پیام بین دو نفر یا دو گروه.

...

...

آن را به تو یادآوری کنم و تو دلیل خشم مردم بر خود را می دانی.

هر چه از واجبات و محرمات اسلامی می دانیم تو نیز می دانی، و چیزی از احکام دین نیست که ما آن را فرا گرفته باشیم و تو فرا نگرفته باشی و لازم باشد برای تو تبیین کنیم. و هیچ امر واجبی نیست که ما به طور خاص فهمیده باشیم و تو از آن بی خبر باشی و لازم باشد که از آن آگاہت کنیم.

هرآنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و آنچه شنیدیم تو نیز شنیدی و همان طور که با پیامبر صلی الله علیه و آله مصاحبت و همزیستی کردیم تو نیز همزیستی کردی. این جملات در حقیقت تأکیدی بر این معنا است که عثمان می دانست چه چیز بر او لازم است، و به ارشاد و تذکر نیازی نداشت.

ای عثمان، فرزند ابوقحافه (= ابوبکر) و فرزند خطّاب (= عمر) در عمل کردن به حق، از تو سزاوارتر و شایسته تر نبودند، زیرا همه شما نزد خدا یکسانید و خداوند از همه شما عمل صالح می خواهد. وانگهی تو از لحاظ خویشاوندی نزدیک تر از آن دو به پیامبر صلی الله علیه و آله هستی. چون او از بنی امیه فرزند عبد شمس فرزند عبد مناف جدّ چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در حالی که ابوبکر از بنی مرّة جدّ هفتم و عمر از عدی بن کعب جدّ هشتم پیامبر بود. پس [ای عثمان] ظاهراً هم با پیامبر پیوند محکم تر و بیشتری داری و از این نظر از اولویت برخوردار.

علاوه بر اینها، تو از لحاظ سببی نیز به افتخاری دست یافته ای که آن دو از آن محروم بوده اند و آن این بود که با رقیه و کلثوم، دختران پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرده ای که این بالاترین افتخار است، اگر قدر بدانی. از این رو بجاست که از آن دو نفر بیشتر به حق عمل کنی.

ص: 526

فَاللَّهِ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تَبَصَّرَ مِنْ عَمِّي، وَلَا تَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطَّرِيقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ. فَاعْلَمْ، أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدِيَّ وَهُدَى، فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ، وَأَمَاتَ بَدْعَةَ مَجْهُولَةٍ، وَإِنَّ السُّنَنَ لَكَثِيرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبَدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ. وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَأْخُودَةٍ، وَأَحْيَا بَدْعَةَ مَتْرُوكَةٍ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، فَيُلْقَى فِي جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى، ثُمَّ يَرْتَبُطُ فِي قَعْرِهَا».

...

### هشدار امام عليه السلام به عثمان

خدا را، خدا را در نظر بگیر و به خویشتن پرداز و خود را در ورطه هلاکت دنیا و کيفر سخت آخرت میفکن. به خدا سوگند، این گونه نیست که کسی بخواهد راه خلاص را به تو نشان بدهد که تو از آن آگاه نباشی. و کور نیستی که بخواهی بینا شوی، و ناآگاه نیستی که بخواهی آگاه گردی و سبب شورش مردم را بفهمی، بلکه بدون اینکه کسی بگوید، همه چیز را و ظلم هایی که روا داشته ای، نیک می دانی.

بی تردید راه های اسلام و احکام آن واضح و روشنند و پرچم های دین، یعنی راهنمایان احکام دینی همانند بیرق هایی که برای نشان دادن راه بر سر راه رهگذران نصب می کنند همچنان برافراشته است.

### جایگاه رهبر دادگر و حاکم ستمگر نزد خدای سبحان

بدان که بهترین بندگان خدا نزد حضرتش رهبر و پیشوایی است که در بین مردم به عدالت رفتار کند، خود به حق هدایت شود و مردم را نیز هدایت کند، سنت روشن را برپا بدارد و به آن عمل نماید و در میان مردم منتشرش سازد، و بدعت نادرست و نامقبول از نظر شرع را از بین ببرد.

ص: 527

بی گمان سنت های الهی، یعنی احکام برپا شده خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره چگونگی اداره جامعه و امت، کاملاً واضح و روشنند، و دلایل و اصولی شرعی دارند، چنان که جاده ها دارای علائمی می باشند تا مقصد را به انسان نشان دهند. و بدعت ها نیز علائمی روشن دارند که به وضوح بر بدعت بودن خود دلالت می نمایند. پس هیچ کس نمی تواند به این بهانه که دلیلی بر بدعت بودن کاری وجود ندارد، آن را انجام دهد.

و به یقین بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمگری است که خود گمراه است و دیگران نیز به واسطه او گمراه می شوند، چرا که او بدعت ها را رواج می دهد و مردم از او می آموزند و بدان عمل می کنند.

پس چنین پیشوایی سستی را که مردم به آن عمل کرده اند نبود می کند و به جای آن بدعت و انهداده شده را زنده می نماید. باید توجه داشت که امام، اعم از پیشوای عامل به حق و پیرو باطل است، چنان که خدای سبحان می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...» (1)؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کنند.» و نیز «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ...» (2)؛ «و آنان را پیشوایانی ساختیم که به سوی آتش می خوانند.»

من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: روز قیامت پیشوای ستمگر را در حالی می آورند که یاور و عذرپذیر (یا کسی که کارهای او را توجیه کند) ندارد. پس او را در جهنم می افکنند [و او از شدت حیرت و در اندیشه فرار و در جست و جوی راه نجات]، مانند سنگ آسیاب گرد خود می چرخد و سرانجام در پایین ترین طبقه جهنم به بند کشیده می شود، [چرا که او گناهکارترین انسان هاست؛ لذا باید سخت ترین کیفرها را هم تحمل کند.]

ص: 528

1- سوره انبیاء، آیه 73.

2- سوره قصص، آیه 41.

وَإِنِّي أَنشُدُكَ اللَّهَ أَنْ لَا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ، فَإِنَّهُ كَانَ يُقَالُ: «يُقْتَلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ يَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَيَبُتُّ الْفِتْنَ فِيهَا، فَلَا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ، يَمْوَجُونَ فِيهَا مَوْجًا، وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا». فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيِّقَةً (1) يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السَّنِّ وَتَقْضِي الْعُمُرِ. فَقَالَ لَهُ عُمَرَانُ: «كَلِمَ النَّاسِ فِي أَنْ يُوءَ جَلْدُونِي، حَتَّى أُخْرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِهِمْ». فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ، وَمَا غَابَ فَاجْلُهُ وَصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ.

...

### خبر خواهی امام علیه السلام برای عثمان

من به خدا سوگندت می دهم کاری مکن که به واسطه آن، کشته شوی و پیشوای مقتول این امت گردی و باب زدو خورد و خونریزی بر روی امت اسلامی گشوده شود. چرا که پیش از این گفته شده است: در امت اسلامی پیشوایی کشته می شود که در نتیجه تا روز قیامت کشتار، در این امت ادامه خواهد یافت (2).

فرجام نیز همین شد، زیرا انحراف عثمان موجب قتل وی شد و امت اسلامی را به دو فرقه سنی و شیعه تقسیم کرد. به گواهی تاریخ، حوادثی تلخ و خونبار بین این دو گروه به وجود آمده است، در حالی که اگر جریان رهبری، به صورت طبیعی ادامه می یافت و امام علیه السلام زمام امور را در دست می گرفت، بر مسلمانان بر اساس کتاب و سنت حکومت می کرد و جامعه، بدون اختلاف و درگیری راه خود و حیات خود را ادامه می داد.

و این قتل، تمامی امور را بر امت اسلامی مشتبه کرد و سبب شد که حق را از باطل بازشناسند و فتنه هایی مانند: جنگ جمل، صفین و خوارج به وجود آمد، و فراگیر شدند و طمعکاران از این فتنه ها و آشوب ها سوء استفاده های فراوان بردند. مردم در این فتنه ها

ص: 529

1- سیِّقَة: اسب یا مرکبی که جلوتر از دیگر حیوانات می رود.

2- بسا گوینده این سخن خود پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و امام علیه السلام آن را به خاطر آورده باشد.

...

...

شناور خواهند شد و در آن فتنه ها حق و باطل را در آمیزند.

پس ای عثمان، در این کهنسالی و به سر آمدن روزگار، زندگی خویش را مرکب مروان(1) قرار مده تا هر کجا خواهد تو را بکشاند.

### پاسخ عثمان به حضرت علی علیه السلام و پاسخ آن حضرت

عثمان به امام علیه السلام گفت: «از مردم بخواه دست از شورش و قیام بردارند و به من مهلت دهند تا ظلم و ستم را از آنها دور کنم.»

حضرت علی علیه السلام در پاسخ عثمان فرمود: ظلم و ستم هایی که در مدینه انجام می شود، مانند حبس اموال مسلمانان، نیازی به مهلت ندارد، چون می توانی فوراً دست از آنها برداری، و اما ستم هایی که در شهرهای دیگر انجام می شود هم اکنون می توانی با فرستادن قاصدانی چند فرمانت را مبنی بر دست برداشتن از ظلم و تعدی، به والیان آن سامان ها برسانند.

معنای سخن امام علیه السلام آن است که برای به تأخیر انداختن این اقدام دلیلی وجود ندارد. با توجه به این رهنمودِ نجاتبخشِ امام علیه السلام، عثمان همچنان به ظلم و ستم خود ادامه داد تا آنکه مردم او را کشتند و فتنه ای که امام علیه السلام، پدید آمدن و خطرناک بودن آن را به عثمان هشدار داده بود [چهره نمود.

ص: 530

---

1- مروان - فرزند حکم، رانده شده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - مردی احمق و منافق، شهوت پرست و فاجر و تبهکار بود. و مستشار عثمان نیز بود. عثمان زمام حکومت را در اختیار او نهاد و او حکومت را کاملاً قبضه کرد و آتش فتنه را شعله ور ساخت تا جایی که مسلمانان را در ورطه تباهی گرفتار کرد.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

